



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



فرہنگ تعلیم و تربیت اسلامی

محمد رضا امین زادہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرهنگ تعلیم و تربیت اسلامی

نویسنده:

محمد رضا امین زاده

ناشر چاپی:

موسسه در راه حق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	فرهنگ تعلیم و تربیت اسلامی
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۷	۱- مفهوم تعلیم و تربیت
۱۷	اشاره
۱۹	تعلیم
۲۲	تربیت
۲۴	تزکیه چیست؟
۲۶	موضع تزکیه در تعلیم و تربیت
۲۹	برتری تزکیه بر تعلیم
۳۲	۲- اهمیت و ضرورت تعلیم و تربیت
۳۲	اشاره
۳۴	مقصود از ضرورت
۳۶	اهمیت و ضرورت تعلیم و تربیت در قرآن و روایات
۴۴	۳- موضوع تعلیم و تربیت
۴۴	اشاره
۴۶	مقدمه
۴۸	آیا انسان قابلیت تعلیم و تربیت را دارد؟
۴۹	فطرت توحیدی و الهی در انسان
۵۱	انسان موجودی مختار
۵۲	تکامل انسان در پرتو اختیار
۵۸	۴- هدف تعلیم و تربیت
۵۸	اشاره

۶۰	مقدمه
۶۰	تعریف هدف
۶۱	هدف از تعلیم و تربیت
۶۲	هدف نهایی و برتر تعلیم و تربیت
۶۵	مقام قرب الهی
۶۶	آثار قرب به خدا
۷۲	۵- آیا تعلیم و تربیت بار ارزشی دارد؟
۷۲	اشاره
۷۴	تعریف ارزش
۷۴	ارزش از دیدگاه علمی
۷۵	ارزش از دیدگاه فلسفی
۷۶	ارزش اقتصادی
۷۶	ذهنی بودن ارزش
۷۷	ارزش اخلاقی
۷۷	جستجو در انسان
۸۴	۶- تعلیم و تربیت و وراثت ۱
۸۴	اشاره
۸۶	قواعد کلی در طبیعت
۸۷	انسان از شمول قوانین مزبور خارج نیست
۸۸	اتحاد روح و بدن
۸۹	عوامل وراثت
۹۵	اجتناب از بعضی وصلتها
۹۷	دوران بارداری
۱۰۰	۷- تعلیم و تربیت و وراثت ۲
۱۰۰	اشاره
۱۰۲	مراحل رشد

- ۱۰۲ رشد چیست؟
- ۱۰۲ دورانهای مهم رشد
- ۱۰۳ دوران جنینی
- ۱۰۳ دوره کودکی (از شیرخوارگی تا ۷ سالگی)
- ۱۰۸ دوران طفولیت
- ۱۱۱ مرحله نوجوانی (۱۴ سالگی تا ۲۱ سالگی)
- ۱۱۴ مرحله جوانی
- ۱۱۸ ۸- تعلیم و تربیت و محیط
- ۱۱۸ اشاره
- ۱۲۰ مقدمه
- ۱۲۰ محیط چیست؟
- ۱۲۳ کودک و محیط
- ۱۲۳ محیط و تمایلات
- ۱۲۵ کودک و خانواده
- ۱۲۵ پدر و مادر و عواطف کودک
- ۱۳۱ پدر و مادر و مراقبت از کودک
- ۱۳۳ مراقبت جسمی
- ۱۳۴ مراقبت روحی
- ۱۴۰ ۹- تعلیم و تربیت و مدرسه
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۲ تعریف مدرسه
- ۱۴۳ رسالت و مسؤولیت معلم در محیط مدرسه
- ۱۴۶ مسؤولیت معلم در برابر دانش آموز
- ۱۴۹ وظیفه دانش آموز در برابر معلم، مکتب و جامعه
- ۱۵۵ نقش خانواده در مدرسه
- ۱۵۷ نقش مدرسه در خانواده

۱۵۹	هماهنگی بین مدرسه و خانواده
۱۶۲	۱۰- تعلیم و تربیت و محیط اجتماعی
۱۶۲	اشاره
۱۶۴	مقدمه
۱۶۷	محیط و شخصیت
۱۷۱	محیط و عادت
۱۷۸	۱۱- تعلیم و تربیت و اخلاق
۱۷۸	اشاره
۱۸۰	اخلاق چیست؟
۱۸۰	موضوع اخلاق
۱۸۱	نفس انسانی
۱۸۳	ملاک ارزش اخلاقی
۱۸۴	چند نکته
۱۸۴	اشاره
۱۸۴	نکته اول
۱۸۶	نکته دوم
۱۸۶	نکته سوم
۱۸۷	نکته چهارم
۱۹۰	تأثیر تعلیم و تربیت در اخلاق
۱۹۶	۱۲- تعلیم و تربیت و نفس
۱۹۶	اشاره
۱۹۸	بحثی کوتاه در شناخت نفس
۱۹۸	هدف از معرفت نفس
۲۰۲	طریق اصلاح نفس
۲۰۵	عبادت، یا راه تقرب به خدا
۲۰۸	۱۳- تعلیم و تربیت و جهاد

۲۰۸	اشاره
۲۱۰	فلسفه وجود ارتش
۲۱۳	تعلیم و تربیت ارتش
۲۱۶	تعلیم و تربیت جنگی
۲۱۷	آموزش اسلحه
۲۱۸	آموزش تاکتیکهای جنگی
۲۲۰	آموزش کسب اطلاعات از دشمن
۲۲۱	تأثیر تعلیم و تربیت در جهاد
۲۲۵	فلسفه جهاد
۲۳۰	۱۴- تعلیم و تربیت و اقتصاد
۲۳۰	اشاره
۲۳۲	مفهوم اقتصاد
۲۳۳	هدف اسلام از به وجود آوردن روش اقتصادی
۲۳۴	نقش تعلیم و تربیت در اقتصاد
۲۳۷	تأثیر تعلیم و تربیت بر اقتصاد
۲۳۹	چند نکته
۲۴۱	بهترین سرمایه گذاری برای تعلیم و تربیت
۲۴۵	فقر اقتصادی و تأثیر آن در تعلیم و تربیت
۲۵۰	۱۵- تعلیم و تربیت و فرهنگ
۲۵۰	اشاره
۲۵۲	فرهنگ در لغت و اصطلاح
۲۵۳	فرهنگ اسلامی
۲۵۵	تعلیم و تربیت و میراثهای فرهنگی
۲۶۰	نقش تعلیم و تربیت در توسعه فرهنگ
۲۶۶	۱۶- تعلیم و تربیت و سیاست
۲۶۶	اشاره

- تعریف سیاست - ۲۶۸
- هدف در سیاست اسلامی (الهی) - ۲۶۸
- شروع رشد سیاسی - ۲۷۰
- نقش تربیت در تشکیل حکومت - ۲۷۲
- نگاهی چند - ۲۷۳
- نقش حکومت در تربیت - ۲۷۷
- چه اشخاصی می توانند حاکم شوند؟ - ۲۷۷
- وظایف حاکم و زمامدار - ۲۷۹
- آراستن مردم به زیورهای اخلاقی - ۲۸۰
- پیراستن بدیها از جامعه - ۲۸۱
- ۱۷- تعلیم و تربیت و کارگزاران - ۲۸۴
- اشاره - ۲۸۴
- مقدمه - ۲۸۶
- جایگاه کارگزاران در نظام حاکم - ۲۸۶
- جایگاه خاص کارگزاران در نظام اسلامی - ۲۸۷
- نقش کارگزاران در اصلاح جامعه - ۲۸۸
- روش تربیت کارگزاران - ۲۹۶
- آموزش عام اخلاقی تربیتی - ۲۹۶
- آموزش خاص اخلاقی تربیتی - ۲۹۷
- آموزش خاص مسائل اداری - ۲۹۸
- چه کسی مسئول تربیت کارگزاران است ؟ - ۲۹۹
- ۱۸- تعلیم و تربیت و زن - ۳۰۲
- اشاره - ۳۰۲
- مقدمه: - ۳۰۴
- بیان یک قانون - ۳۰۴
- موقعیت تکوینی زن - ۳۰۴

- ۳۰۷ مسئولیت تربیتی اخلاقی زن قبل از ازدواج
- ۳۰۷ مسئولیت زن در برابر خود
- ۳۰۹ مسئولیت در برابر دیگران
- ۳۱۰ مسئولیت تربیتی اخلاقی زن هنگام ازدواج
- ۳۱۳ اولین وظیفه
- ۳۱۴ حسن تبعل
- ۳۱۹ دومین وظیفه زن
- ۳۱۹ وظیفه زن در ساختار کودک
- ۳۲۰ تغذیه حلال
- ۳۲۲ ۱۹- تعلیم و تربیت و بلوغ
- ۳۲۲ اشاره
- ۳۲۴ مقدمه
- ۳۲۴ مفهوم بلوغ
- ۳۲۵ بهره گیری از بلوغ
- ۳۲۹ بلوغ فکری و علمی
- ۳۳۴ بلوغ در شخصیت انسانی
- ۳۳۴ چگونگی وصول به بلوغ شخصیت انسانی
- ۳۳۷ بلوغ جنسی
- ۳۴۱ بلوغ اقتصادی
- ۳۴۴ بلوغ سیاسی
- ۳۴۸ ۲۰- تعلیم و تربیت وظیفه ای همگانی
- ۳۴۸ اشاره
- ۳۵۰ مقدمه:
- ۳۵۰ حقیقت وظیفه چیست؟
- ۳۵۲ منظور از همگان چه کسانی هستند؟
- ۳۵۵ تعلیم و تربیت برای خود

- ۳۵۵ اهمیت تعلیم و تربیت برای خود
- ۳۵۶ بعد فردی و تربیت برای خود
- ۳۵۹ بعد اجتماعی تعلیم و تربیت برای خود
- ۳۶۱ تعلیم و تربیت برای همه
- ۳۶۱ سخنی مشترک در مورد وظیفه گروههای فوق
- ۳۶۳ مسؤلیت برنامه ریزی در امر تعلیم و تربیت برای همه
- ۳۶۶ مسؤلیت گروه فراهم آورنده امکانات مادی
- ۳۶۹ گروهی که توانایی آموزش دادن را دارند
- ۳۶۹ گروهی که باید بیاموزند
- ۳۷۰ فهرست
- ۳۷۹ درباره مرکز

سرشناسه: امین زاده، محمدرضا، - ۱۳۳۵

عنوان و نام پدیدآور: فرهنگ تعلیم و تربیت اسلامی / محمدرضا امین زاده

مشخصات نشر: تهران: موسسه در راه حق، ۱۳۷۶.

مشخصات ظاهری: [۳۵۹] ص

شابک: ۸۰۰۰ ریال

یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس

موضوع: اسلام و آموزش و پرورش

موضوع: فرهنگ اسلامی

شناسه افزوده: موسسه در راه حق

رده بندی کنگره: ۱۸/۲۳۰/BP/الف۷۵ف۴ ۱۳۷۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۸۳۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۷-۱۱۰۹

ص: ۱

اشاره

فرهنگ تعليم و تربيت اسلامي

محمد رضا امين زاده

ص: ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٤

۱- مفهوم تعلیم و تربیت

اشاره

تعریف تعلیم و تربیت

تزکیه چیست؟

جایگاه تزکیه در تعلیم و تربیت

برتری تزکیه بر تعلیم

ص: ۵

«تعلیم» در لغت به معنای «یاد دادن» و «آموزش» است؛ و در نظر ابتدائی، عبارت است از القای موضوعی توسط استاد به ذهن شاگرد تا آن را یاد گرفته و تکرار کند.

اما حقیقت تعلیم ژرفتر از این است. اگر دقت کنیم درمی یابیم که تعلیم، ایجاد دگرگونی در متعلم و متحول ساختن او از حالت جهل است به حالتی که موجب رشد عقلی و استقلال فکری شود.

انسانی را در نظر بگیرید که نسبت به مسائل توحید بیگانه و جاهل است؛ وقتی مسائل توحید را به او بیاموزید و توحید برایش ثابت شود، از حالت جهل به حالت علم منتقل می شود. دیگر چنین نیست که آنچه را آموخته، صرفاً تقلید و تکرار نماید؛ بلکه با شناخت توحید از طریق تعلیم، رشدی عقلانی در او به وجود می آید، متعلمی که یاد می گیرد و تقلید می کند، به رشد عقلی نمی رسد، و می توان مطالبی خلاف آنچه آموخته به او القاء کرد؛ ولی کسی که از طریق تعلیم به رشد عقلی رسیده است به سادگی نمی توان او را وادار نمود دست از آنچه آموخته بردارد؛ مگر با تعلیمی عمیق تر که رشد عقلی عالی تری به او بدهد.

دگرگونی حالت در انسان، آثاری نیز به دنبال دارد؛ متعلم همانگونه که از حالت جهل بیرون می آید، آثار ناشی از جهل نیز در او از بین می رود. در حال جهل رابطه اش با شیء مجهول رابطه ای ناآگاهانه است و ممکن است آن را بی ارزش بداند و بی تفاوت از آن بگذرد؛ و یا به چیزی از روی جهل ارزش دهد؛ اما پس از آگاهی، دید او نسبت به آن چیز عوض می شود. به عنوان مثال؛ انسان مادی و جاهل به توحید که ارزشی جاهلانه به ماده داده بود، پس از تعلیم و دگرگونی حال جهل به علم و رسیدن به رشد عقلی، به حقیقت توحید آگاه شده و به پوچی ماده پرستی پی می برد.

اینک برای شناخت بهتر «تعلیم» به تعریف علم می پردازیم. برای این منظور، به روایاتی که از پیشوایان معصوم علیهم السّلام رسیده است مراجعه می کنیم.

امیر مؤمنان علی علیه السّلام فرمود:

«ألعلم ممیت الجهل» (۱)؛ دانش، میراننده نادانی است.

«ألعلم قاتل الجهل» (۲)؛ دانش کشنده نادانی است.

«ألعلم جمال لا یخفی» (۳)؛ دانش زیبایی ای است که پنهان نمی ماند.

«ألعلم محیی النّفس و منیر العقل و ممیت الجهل» (۴)؛ دانش، زنده کننده جان آدمی، نوربخش خرد و کشنده جهل و نادانی است.

در این روایات، دو عنوان «کشنده» و «میراننده» در مورد علم به کار رفته و این بدان جهت است که وقتی علم به مطلبی حاصل شد، جهل به آن از بین رفته و آثارش نیز محو می شود.

نیز در این روایات، از علم، به «زنده کننده نفس و جان آدمی» و «نور بخش خرد و عقل» تعبیر شده؛ یعنی، نفس جاهل، حیات انسانی ندارد و عقل او در ظلمت و تیرگی گرفتار است و با آمدن علم، حیات معنوی یافته و چراغ عقل روغن می گیرد و روشن می شود.

متقابلاً- در روایات اسلامی از جهل و نادانی به «مرگ» و «دشمن» و «میراننده» تعبیر شده؛ چنانکه امیر مؤمنان علیه السّلام می فرماید:

«ألجهل موت» (۵)؛ جهل، مرگ است.

«ألجهل أنکی عدوّ» (۶)؛ نادانی، نابودکننده تر از هردشمنی است برای انسان.

«ألجهل ممیت الأحياء» (۷)؛ جهل، میراننده زندگان است.

ص: ۸

۱- (۱). شرح غرر الحکم، (محقق خوانساری)، ج ۱، ص ۶۹، شماره ۲۶۹.

۲- (۲). شرح غرر، ج ۱، ص ۲۵۸، شماره ۱۰۳۰.

۳- (۳). شرح غرر، ج ۱، ص ۳۸۱، شماره ۱۴۶۳.

۴- (۴). شرح غرر، ج ۲، ص ۳۶، شماره ۱۷۳۶.

- ٥-٥) . شرح غرر، ج ١، ص ٢٢، شماره ٤٧.
- ٦-٦) . شرح غرر، ج ١، ص ١٢٩، شماره ٤٨٠.
- ٧-٧) . غرر الحکم، حرف الالف، ج ١، ص ٥٤.

همانطور که مرگ، حیات جسمانی را سلب می کند، جهل نیز حیات معنوی را نابود می سازد. آری! روح انسان در حالت جهل مرده است و حیات معنوی ندارد، و بر همین اساس است که امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

«أَلْجَاهِلُ مَيِّتٌ وَ إِنْ كَانَ حَيًّا» (۱)؛ نادان، مرده است، اگرچه به ظاهر زنده باشد.

«أَلْعَالَمُ حَيٌّ وَ إِنْ كَانَ مَيِّتًا» (۲)؛ دانا، زنده است، هرچند به ظاهر مرده باشد.

بنابراین، حقیقت تعلیم و آموزش، پیدا شدن رشد عقلی و حالتی است که جهل را در انسان محو ساخته و کشنده جهل و حیات دهنده نفس و نوربخش عقل و خرد باشد.

تربیت

«تربیت»، به معنی «پروردن، پروراندن، آداب و اخلاق را به کسی آموختن» و نیز به معنی «پرورش بدن به وسیله انواع ورزش» است (۳).

تربیت به معنای عام، پروراندن هر چیزی است به گونه ای که شایسته آن است.

و این معنا جمادات، گیاهان، حیوانات و انسانها را شامل شده و نیز در مورد پرورش جسم و روح به کار می رود.

برای تعیین کیفیت تربیت و پرورش، باید دو چیز را در نظر گرفت:

۱ - چیزی که مورد تربیت قرار می گیرد.

۲ - هدف از تربیت آن.

هرمکتبی براساس هدفی که دارد، طرح تربیتی مخصوصی را دنبال می کند؛ مثلاً، مارکسیسم به عنوان یک مکتب اشتراکی، و یا کاپیتالیسم به عنوان یک مکتب سرمایه داری برنامه های پرورشی خود را براساس اغراض و هدفهایی که دارند در مورد انسانها پیاده می کنند تا افرادی تربیت کنند که در خدمت آن هدفها باشند.

ص: ۹

۱- (۱). شرح غرر، ج ۱، ص ۲۹۳، شماره ۱۱۲۵.

۲- (۲). شرح غرر، ج ۱، ص ۲۹۱، شماره ۱۱۲۴.

۳- (۳). فرهنگ فارسی، دکتر معین، ج ۱.

مکاتبی که طرح تربیتی برای انسانها دارند به دو دسته تقسیم می شوند:

۱ - مکاتبی که به استعدادهای انسان توجهی نداشته و منکر ابعاد واقعی و فطری انسان هستند؛ مانند: مارکسیسم؛ و یا اگر توجهی داشته باشند بسیار ناچیز است؛ مانند:

مکتب فروید و...

۲ - مکاتبی که با توجه به ابعاد معنوی و مادی انسان و با شناخت استعدادها و غرایز او مسائل تربیتی را طرح می کند؛ مانند: اسلام.

بنابراین، تعریف تربیت در اصطلاح هرمکتبی، از دیدگاهی است که آن مکتب نسبت به انسان دارد و یا قائم به هدف و غرضی است که موردنظر آن مکتب می باشد.

با توجه به هدفهای اسلامی، تربیت از دیدگاه اسلام، عبارت است از: به فعلیت رساندن قوا و استعدادهای انسان و ایجاد تعادل و هماهنگی در آنها در جهت رسیدن به کمال مطلوب او، یعنی قرب خدا.

به عبارت دیگر، تربیت، متخلّق شدن به اخلاق الهی و مؤدّب شدن به آداب الله است.

از نظر اسلام، ابتدا باید انسان و ابعاد وجودی و نیروها و استعدادهای او را شناخت و آنگاه به تربیت او پرداخت. و چون شناخت حقیقت ژرف و نامتناهی وجود انسان به طور کامل، مشکل است. و پرده های ستر غرایز و مادیات، عقل و تمیز آدمی را احاطه کرده و خود قادر به برنامه ریزی و تهیه قانون کاملی - که در جمیع ابعاد، تأمین کننده صلاح و سعادتش باشد - نیست؛ خدای متعال - که آفریننده انسان و ربّ و پرورنده حقیقی اوست - برنامه های تربیتی او را تعیین فرموده و توسّیط پیامبرانش به انسانها ابلاغ نموده است.

باید توجه داشت - با تعریفی که کردیم - تربیت، شامل تعلیم نیز می شود، و تعلیم جزئی از تربیت به شمار می آید، زیرا تعلیم، به فعلیت رساندن نیروی فکری و عقلانی بشر است تا راه را برای شکوفایی قوا و استعدادهای دیگر باز کند؛ هرچند تعلیم اجمالی نسبت به هدف انسان و نیروها و استعدادهایی که داراست مقدّم بر تربیت

است. برای توضیح بیشتر می‌گوییم:

انسان، ترکیبی از جسم مادی و غرایز آن، و روح الهی و قوای آنست و این دو در یکدیگر تأثیر می‌گذارند. و تربیت و پرورش هر دو و سالم نگهداشتن آنها از فساد، موجب هماهنگی و وحدت در مجموعه وجود انسان می‌شود.

اعمال و حالات جسم در کمال و انحطاط روح مؤثر بوده و پاکی روح در فعالیتهای بدن اثر می‌گذارد. بنابراین، پرورش و نگهداری جسم باید در کنار پرورش و مراقبت روح انجام گیرد. تربیت جسم و جان و همساز قرار دادن این دو، ذخایر باطنی را ظاهر ساخته و معرّف شخصیت انسان در زندگی فردی و اجتماعی می‌شود.

در این تعریف، به هر دو بعد مادی و معنوی توجه شده است، زیرا هماهنگی استعدادها و قوای مادی و معنوی انسان در صورتی حاصل می‌شود که هر دو بعد مورد مراقبت و پرورش قرار گیرند و به سوی هدف مطلوب و شایسته مقام انسانی - که تأدیب و متخلق شدن به اخلاق الهی است - سوق داده شوند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«من تأدب بآداب الله - عزّ وجلّ - أذاه إلى الفلاح الدائم»^(۱)؛ کسی که به آداب الهی تربیت شود، آن تربیت، او را به رستگاری جاودان می‌رساند.

هنگامی که این آیه نازل شد: «وَلَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ»؛ به آنچه اصنافی از کفار را به آن بهره مند ساختیم چشم مدوز؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمان داد، نداکننده ای میان مردم ندا کند: «من لم يتأدب بآداب الله تقطت نفسه على الدنيا حسرات»^(۲)؛ کسی که به آداب الهی تربیت نشود و پرورش نیابد، با غصّه و حسرت جان می‌دهد و از این عالم می‌رود.

تزکیه چیست؟

«تزکیه» در لغت، به معنی «رشد دادن» و «پاک گردانیدن» است. و در اصطلاح،

ص: ۱۱

۱- (۱). بحار، ج ۹۲، ص ۲۱۴، آخر روایت ۱۳.

۲- (۲). بحار، ج ۷۱، ص ۳۴۸، روایت ۱۷.

برای تهذیب نفس و تهذیب اخلاق استعمال می شود.

در «مجمع البحرین» آمده است:

«التزکیة التطهیر من الأخلاق الذميمة»؛ تزکیه، پاک ساختن نفس از اخلاق زشت است؛ «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (۱) ای ظفر من طَهَّرَ نَفْسَهُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ. (۲)

«مسلمًا رستگار شد آن که جان را تزکیه کرد»؛ یعنی، پیروزی یافت کسی که نفسش را به وسیله عمل صالح پاک گردانید.

منظور از نفس، همان روح و جان آدمی است که با تعلق به بدن، در زندان جسم مادی زندانی می شود تا با به کار گرفتن تن، به سوی پروردگار خویش سیر کند و به سر منزل مطلوب (قرب الهی) برسد. برای نیل به این مقصود، باید از تزکیه استفاده کرد تا بر عوامل فجور که ناشی از مادیات و شهوات مادی است غلبه نمود.

بنابراین، تزکیه، پاک ساختن نفس از هوا و هوسها، رذیلت‌های اخلاقی، رشد دادن و به فعلیت رساندن آن در ابعاد انسانی و عقلانی است. به عبارت دیگر، تزکیه، نفس را به مرحله فلاح رساندن است.

به آیاتی از قرآن کریم - که گویای همین مطلب است - بنگرید:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (۳)؛؛ قسم به نفس و آن که آن را نیکو بیافرید، و گناه و پرهیزکاریش را به او الهام فرمود. مسلماً کسی که آن را تزکیه کرد و پاک ساخت، رستگار است، و کسی که آن را فاسد و تباه کرد، زیانکار.

«إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (۴)؛ «تو ای پیامبر!» تنها کسانی را که در خلوت و نهان از خدای خود می ترسند و نماز پیاپی دارند، بیم می دهی. و هر کس خود را از کفر و گناه پاک سازد، به نفع خود پاک ساخته و بازگشت همه به سوی خداست.

ص: ۱۲

۱- (۱). سوره شمس، آیه ۶.

۲- (۲). مجمع البحرین، به نقل از غیب اللغه.

۳- (۳). سوره شمس، آیه ۱۰-۷.

۴- (۴). سوره فاطر، آیه ۱۸.

خدای متعال با اعطای عقل، و نیز با تعلیمات و کتب آسمانی و راهنمایی انسانها به خیر و فلاح، زمینه تربیت و تزکیه آنان را فراهم ساخته، و نیز با تأییدات گوناگون خود دست بندگان خداپرست و نیکوکار را می گیرد و توفیق تزکیه به آنان عنایت می فرماید.

همچنین پیامبران و اوصیای آنان با ابلاغ دستورات الهی و هدایت امتها به سوی خدا و دین و سعادت، و نیز با روش عملی خود و الگو قرار گرفتن برای امت، مردم را تزکیه می کنند.

انسانهای خداجو با کوشش و مراقبت و تصحیح اعمال خود و پیروی از تعلیمات آسمانی و روش انبیاء و اوصیا به تزکیه خویش می پردازند.

خلاصه آن که: تزکیه، پاک ساختن نفس در سیر به سوی الله است؛ و با تزکیه و تهذیب نفس، اعمال جوارحی نیز پاک می شود، زیرا اعضا و جوارح از نفس پیروی نموده و تابع خواست و اراده نفسند.

موضع تزکیه در تعلیم و تربیت

گفتیم: کیفیت تربیت و پرورش از راه غرض و هدف مکتب، مربی و معلم و نحوه دید آنها نسبت به انسان، تعیین می شود.

تعریفی که از «تربیت از دیدگاه اسلام» بیان کردیم، شامل تزکیه نیز می شود و اصولاً تربیت بدون تزکیه در اسلام معنا و مفهومی ندارد.

این قسمت از تعریف تربیت که گفتیم: «... و ایجاد تعادل و هماهنگی در قوا و استعدادهای انسان در جهت رسیدن به کمال مطلوب او یعنی قرب به خدا»؛ با تزکیه پیوند حقیقی دارد. اگر تربیت فقط به فعلیت رساندن قوای انسان باشد، و تعادل و هماهنگی آنها در جهت نیل به قرب الهی منظور نگردد، سودمند نخواهد بود و سعادت واقعی را دربر نخواهد داشت.

انسان مختار، آن گاه که استعدادهایش را در استخدام عوامل فجور درآورد، و تعلیم و تعلم را برای ریاست و مقام و تسلط بر دیگران، یا ریا و فریفتن و تفاخر و

خودستایی خواست، از نظر اسلام، تربیت نشده است. تعلیمی که در کنارش عمل صالح و صفای قلب و یاد خدا نباشد، و وسیله ای برای کبر و غرور گردد، برای انسان زیان آور است. چنین تعلیم دیده ای بدون تزکیه نه تنها برای خود مضر است که به جامعه نیز ضرر می رساند. از عیسای مسیح علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«ألعالم السوء كصخره وقعت في فم الوادي؛ فلا- هي تشرب الماء و لا هي تترك الماء يتخلص إلى الزرع»^(۱)؛ عالم بد و بی خیر، همانند صخره ای در دهانه رود است، نه آبی می آشامد و نه آب را رها می کند تا به کشتزاری برود.

تربیت توأم با تزکیه، عقل را در انسان زنده می سازد، همان عقلی که امام صادق علیه السلام درباره آن می فرماید:

«العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»^(۲)؛ عقل، آنست که خدای رحمان به وسیله آن پرستش شود و بهشت کسب گردد.

علم به وسیله تزکیه، بر مرکب عقل سوار می شود و انسان را به هدفهای عالی و کمالات الهی می رساند؛ همچنانکه امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «ألعقل مركب العلم»^(۳)؛ عقل مرکب علم است.

انسانیت انسان به دست و پا و اعضا و جوارح او نیست؛ انسان با برافروختن چراغ عقل، انسان است؛ که فرموده اند: «الإنسان بعقله»^(۴)؛ انسانیت انسان، به خرد و عقل اوست.

انسان عاقل و خردمند، نفس سرکش را به بند می کشد و خود را از اسارت هوسها می رهااند؛ «ألعاقل من أमत شهوته»^(۵)؛ خردمند، کسی است که هواهای شهوانی را در خود کشته باشد.

ص: ۱۴

-
- ۱- (۱). جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۰.
 - ۲- (۲). کافی، ج ۱، ص ۱۱، طبع تهران (آخوندی).
 - ۳- (۳). شرح غرر، ج ۱، ص ۲۰۵، شماره ۸۱۶.
 - ۴- (۴). شرح غرر، ج ۱، ص ۶۱، شماره ۲۳۰.
 - ۵- (۵). غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۱، شماره ۱۲۳۹.

«ألعاقل من صدقت أقواله أفعاله» (۱)؛ عاقل کسی است که کردارش تصدیق کننده گفتارش باشد.

«ألعاقل من عقل لسانه» (۲)؛ کسی که زبانش را عقال کند و در بند کشد، عاقل است، و...

تزکیه نه تنها علم را مقرون به عمل می سازد، که عمل را نیز خالص می گرداند تا جز برای خدا انجام نگیرد، زیرا عمل بدون اخلاص سودی ندارد.

«ألعمل کلّه هباء إلا ما اخلص فيه» (۳)؛ همه اعمال، پوچ و بیهوده است؛ جز آنچه خالص برای خدا انجام شود.

علم بدون عمل از جهل زشت تر است؛ امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

«ربّ عالم قد قتله جهله و علمه معه لا ینفعه» (۴)؛ بسا دانشمندی که جهلش او را هلاک می سازد و علم و دانشی که با اوست سودی به او نمی بخشد.

و نیز فرمود: «ألعلم کلّه حجّه إلاّ ما عمل به» (۵)؛ همه علم (نزد خدای متعال) حجتی علیه دارنده آنست، جز آنچه بدان عمل شود.

علم بدون تزکیه - که حقیقت تربیت است - نه تنها سعادت نمی آفریند؛ موجب سخت ترین کیفرها و عذابها نیز می شود؛ پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«إنّ أشدّ التّیاس عذاباً یوم القیامه عالم لم ینفعه الله بعلمه» (۶)؛ عالمی که خداوند او را به عملش منتفع نسازد، در قیامت عذابش از همه مردم شدیدتر است.

این کیفر سخت بدان جهت است که او علم به خدا و احکام او را - که شریفترین سرمایه است - فدای ریاست و جاه و مقام دنیوی می نماید.۷.

تاریخ انسان از آغاز تاکنون، شاهد جنایات علما و دانشمندانی است که به خاطر

ص: ۱۵

۱- (۱). شرح غرر، ج ۱، ص ۳۶۵.

۲- (۲). غرر، ج ۱، ص ۲۰، شماره ۵۵۷.

۳- (۳). غرر الحکم، ج ۱، ص ۵۱.

۴- (۴). نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۱۰۴، ص ۱۱۳۵.

۵- (۵). غرر الحکم، ج ۱، ص ۵۱، شماره ۱۴۴۱.

۶- (۷و۶). تفسیر سوره حدید، ملا صدرا شیرازی، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

دنیا خود را فروخته اند؛ دانشمند فیزیک و شیمی و علوم و صنایع دیگر، که استعداد خود را در رشته های گوناگون به فعلیت رسانده اما از تزکیه نفس برخوردار نشده، بازوی قوی ستمگر می شود و دانشش را علیه بشریت و در راه نابودی انسانیت به کار می گیرد.

بسیارند دانشمندانی که در غرب و شرق جهان پا به اجتماع می گذارند و همکار صمیمی متجاوزین و ظالمین می شوند، زیرا در محیط تحصیلی آنان علم هست؛ اما تهذیب اخلاق و تزکیه نفس نیست. آنان طبیعت را علیه بشریت به کار می گیرند و انسانیت و شرف و عفت را قربانی مطامع شوم خود و اربابانشان می نمایند. در صورتی که دانشمند باید چراغ هدایت باشد، با عملش و با گفتار و رفتارش جامعه را نورانی سازد؛ افکار خفته را بیدار نماید؛ به جامعه و اجتماع افسرده جان تازه بخشد و با دانشش آسایش و آرامش برای مردم به ارمغان آورد؛ و این وقتی امکان پذیر است که پیوند حقیقی تربیت با تزکیه حفظ شود.

بنابراین، موضع تزکیه در تعلیم و تربیت، موضع روح در بدن است؛ پاکی روح و تزکیه نفس همه نیروها را به خدمت انسانیت درمی آورد، با هماهنگی قوا و تعدیل آنها، اعضا و جوارح را از انحراف باز می دارد و انسان را در مسیر هدایت قرار می دهد و به سوی هدف مقدس «قرب الهی» پیش می برد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بتزکیه النفس یحصل الصیفاء»^(۱)؛ با پاک ساختن نفس، روشنی و صفای باطن به دست می آید.

برتری تزکیه بر تعلیم

هرکاری که انسان انجام می دهد، مسبوق به علم و آگاهی از آن کار است و قبل از انجام، تصوّر ذهنی و آگاهی - ولو اجمالی - از آن لازم است، بنابراین، انسان قبل از تزکیه باید تعلیم یابد و آگاه شود که تزکیه چیست؟ چگونه باید پاک شود؟ چرا باید نفس و اخلاق را تهذیب کرد؟

ص: ۱۶

۱- (۱). میزان الحکمه، ج ۴، ص ۲۳۱، به نقل از تنبیه الخواطر، ص ۳۶۰.

از این جهت، معلّم و مربّی باید قبل از تزکیه، متعلّم را آگاه سازد. البته متعلّم با آگاه شدن از مسائل تزکیه و غرض و هدف آن، بلافاصله تزکیه نمی شود و لازم است پس از آگاهی، آن را برنامه زندگی خود قرار دهد تا تهذیب نفس حاصل نماید.

انسان مهذب و پاک و رها از دام رذایل، دارای فضل و کمالی است که انسان ناپاک و اسیر دست هوا و هوس عاری از آن است. بدین جهت، می توان گفت: تزکیه از چنین برتری و فضیلتی برخوردار است که، علم بدون آن موجب بدبختی است و به صاحبش نفع معنوی نمی بخشد. عالم بدون تزکیه نفس از آخرت غافل می شود و حطام ناپایدار دنیا را می طلبد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«یابن مسعود من تعلم العلم یرید به الدنيا و اثر علیه حبّ الدنيا و زینتها استوجب سخط الله علیه و کان فی الدّرك الأسفل من النّار...»^(۱)؛ ای پسر مسعود کسی که علم را برای (اهداف صرفاً) دنیوی بیاموزد و حبّ و دوستی و زینت دنیا را بر آن ترجیح دهد، مستحق خشم خدا می گردد. و در پائین ترین درجه از جهنم خواهد بود.

ص: ۱۷

۱- (۱). بحار، ج ۷۷، ص ۹۹، طبع تهران.

۲- اهمیت و ضرورت تعلیم و تربیت

اشاره

مقصود از ضرورت

اهمیت تعلیم و تربیت در قرآن و روایات

ص: ۱۹

«ضرورت» در لغت، به معنای «الزام»، «ناچاری» و «اضطرار» است؛ و مقصود ما در این جا ضرورتی است که موجود زنده بدون آن به کمال نمی رسد، و در راه تکامل خویش ناچار از پذیرش آن است.

آیا تعلیم و تربیت برای انسان چنین ضرورتی دارد و بدون آن به کمال شایسته اش نمی رسد؟

موجودات جهان هستی را می نگریم که چگونه ضرورتها آنها را احاطه کرده است؛ در جمادات، جسمیت و ابعاد و خواص فیزیکی و شیمیایی آنها؛ در نباتات، ریشه دواندن و رشد و نمو و ثمره دادن؛ در حیوانات، حرکت از مرحله نطفه تا وصول به مراحل کمال حیوانی و برخورداری از احساس و اراده و غرایز گوناگون.... همه اینها ضرورتهای وجودی آنهاست.

اما این که این ضرورتها برای چیست؟ پاسخ آنست که جهان هستی - طبق حکمت بالغه الهی - جهان بروز شایستگی ها و کمالهاست؛ هر موجودی براساس استعداد وجودی خویش، حقیقت خود را در صحنه هستی نمودار می سازد و تا حد توانایی، نیروها و قوای ذاتی خود را به فعلیت می رساند. به عبارت دیگر، تمام هستی خود را نشان می دهد. اما وصول هر موجود به کمال هستی خود بدون اسباب میسر نیست، و قوا و استعدادها، غرایز و امکانات طبیعی و تکوینی دیگر، وسایل و اسباب نیل موجودات به کمال حقیقی آنهاست.

مثلاً: در گیاهان تا رشد و نمو و نیروی جاذبه و دافعه وجود نداشته باشد، به کمال نباتی و مرحله ثمربخشی نمی رسند. و حیوان نیز تا احساس و حرکت و اراده ای - ولو

ضعیف - و غریزه صیانت نفس از خطر و گریز از دشمن و میل و کشش به سوی غذای مناسب خود و... نداشته باشد، به تمام حیوانیت خود نخواهد رسید. اینها ضرورت‌های ذاتی و درونی موجودات است. ضرورت‌های دیگری نیز خارج از وجود پدیده‌ها هست که موجودات برای رسیدن به کمال وجودی خود ناگزیر از پذیرش آنها می‌باشند. باید توجه داشت که ضرورت‌های درونی و ذاتی همواره ملازم وجود هر پدیده است؛ غرایز، احساس، اراده و... از حیوان، انفکاک پذیر نیست؛ و رشد و جذب و دفع از گیاهان جدا نمی‌شود؛ امّا عوامل بیرونی برای موجودات، ضرورت ذاتی ندارد ولی برای ابقای حیات و استکمال خویش پذیرای آنها هستند.

همچنین این هر دو نوع ضرورت، تکوینی و جبری است، و جماد و گیاه و حیوان هیچ‌گونه دخالتی در به وجود آوردن آنها ندارند و در تکامل خویش محکوم و مقهورند؛ و برای فعلیت یافتن قوا و استعدادهایشان نیازمند تحصیل و تعلیم و تربیت نیستند، و حصول کمال مناسب هر یک از موجودات طبیعی، بصورت جبری و تکوینی است.

انسان نیز که موجودی از موجودات است، خارج از احاطه ضرورت‌ها نیست؛ و در رشد طبیعی و غریزی محکوم ضروریات درونی و بیرونی، و نیز برای زنده ماندن و تکامل طبیعی و رشد حیوانی خود - همچون دیگر موجودات طبیعی - ناچار از آنهاست. انسان تا زنده است اراده، احساس، غریزه، قوای جاذبه و دافعه و... دارد.

البته رشد عوامل درونی و به فعلیت رسیدن آنها بدون عوامل بیرونی ممکن نیست.

بنابراین، بروز و تکامل جنبه طبیعی انسان در پرتو دو گونه ضرورت تکوینی است. و علاوه بر رشد و تکامل تکوینی و طبیعی انسان، تکاملی برتر و عالی‌تر نیز دارد؛ که از ضرورتی دیگر ناشی می‌شود و آن روح الهی اوست که خدای متعال در او دمیده و حاوی نیروهایی مانند عقل، اراده انسانی، اختیار و فکر است، و این روح برای نیل به مرتبه عالی کمال و تخلّق به اخلاق الهی، نیاز ضروری به قوای ذکر شده دارد، و تا زمانی که در صحنه هستی می‌درخشد کمال او جدای از این قوا نیست.

این قوا گرچه درونی اند ولی ظهور و فعلیت آنها بدون عوامل بیرونی امکان پذیر

نیست؛ قوای باطنی انسان تکوینی است، امّا تخلّق به اخلاق الهی و دستیابی به کمالات معنوی، اختیاری است. بنابراین، انسان در رسیدن به تمام حقیقت و هستی خویش به دو نوع ضرورت درونی (تکوینی) و بیرونی (تشریحی) نیاز دارد. و به اقتضای همین ضرورت تشریحی است که خداوند برای ارائه راه تعلیم و تربیت و تزکیه، پیامبران را به سوی بشر گسیل داشته است، پس برای تکامل ارادی و اختیاری و وصول به کمال انسانی، تعلیم و تربیت ضرورت دارد. و این ضرورت شامل همه ابعاد می شود (در بعد فردی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اعتقادی، اخلاقی، نظامی و اقتصادی و...) زیرا انسان آنگاه کامل می شود که در همه ابعاد خویش به رشد لازم رسیده باشد.

اهمیت و ضرورت تعلیم و تربیت در قرآن و روایات

اسلام برای تعلیم و تربیت اهمیت خاصی قایل است؛ چنانکه هر جا سخن از ارسال رسولان به میان می آورد، تعلیم و تربیت و تزکیه را برنامه اصلی آنان قرار می دهد. خداوند متعال برای انسان مقرر فرموده است که به اختیار خود و با پیروی از دستورات پیامبران و برنامه های آسمانی، و با کوشش و تلاش پیگیر، کسب تعلیم و تربیت کند و به مقام شایسته انسانی برسد، زیرا سرکشی غرائز حیوانی و ظلمات جهل و خواهشهای نفسانی را جز با تربیت صحیح و الهی نمی توان مهار و برطرف کرد؛ امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

«ای اسیران خواهش نفس! کوتاه بیاید و قدم فراتر ننهید، براستی خواستاران دنیا را جز صدای دندان مصیبتها و بلاها نمی ترساند. ای مردم! به اصلاح و تأدیب نفوس خویش پردازید، و بدین وسیله آنها را از آزمندی خوفا و عاداتهایشان بازگردانید» (۱).

و درباره رهبران و پیشوایان می فرماید که پیش از رهبری، باید به تعلیم و تربیت خویش همت گمارند:

«هر کس خود را پیشوای مردم نمود، بر اوست که پیش از آموزش دیگران، نخست

ص: ۲۳

به آموزش نفس خویش پردازد. و باید پیش از تأدیب و پرورش با گفتار و زبان، با عمل و روش خود دیگران را تأدیب و تربیت نماید. و معلم و تربیت کننده نفس خود، از معلم و تربیت کننده مردم به بزرگداشت و احترام سزاوارتر است» (۱).

از آن جا که تعلیم مقدمه تربیت است، و هر تربیتی از راه تعلیم حاصل می شود، و علم از دیدگاه آیات و روایات اهمیت شایانی دارد، قرآن کریم می فرماید:

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَظُنُّونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (۲) بگو (ای پیامبر) آیا آنان که می دانند، با آنان که نمی دانند یکسانند؟

و نیز می فرماید: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ لَا تَتَفَكَّرُونَ»؛ (۳) بگو: آیا کور و بینا برابر است؟ آیا نمی اندیشید؟

و نیز: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا - يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (۴)؛ اوست خدایی که در میان درس بخوانندگان رسولی برانگیخت که آیات الهی را برایشان تلاوت کند و پاکشان سازد و کتاب و حکمت به ایشان آموزد؛ بی تردید پیش از این در ضلالت و گمراهی آشکاری بودند.

اینک ببینیم مراد از علم در این آیات چیست؟ و سبب آن که قرآن به علم اهمیت می دهد چه می باشد؟ و آیا ارزش علم ذاتی است یا توسلی و مقدماتی؟

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیه «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَظُنُّونَ ... إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» می گوید: «مراد به حسب انطباق آیه بر مورد آن، علم به خدا و عدم آن است، زیرا انسان به وسیله علم به خدا کامل می شود و از آن به معنای واقعی کلمه سود می برد و از فقدان و نبود آن علم زیان می بیند، و سایر علوم، غیر از علم الهی، مانند مال و ثروت است که در زندگی دنیا از آن بهره مند می گردد ولی به فناء دنیا

ص: ۲۴

۱- (۱). نهج البلاغه، فیض الإسلام، حکمت ۷۰، ص ۱۱۱۷.

۲- (۲). سوره زمر، آیه ۹

۳- (۳). سوره انعام، آیه ۵۰

۴- (۴). سوره جمعه، آیه ۲

فانی می شود (۱) و در کافی از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که درباره این آیه فرمود:

«ما دانایانیم و دشمنان ما نادانند و شیعیان ما اولوا الألباب و صاحبان خردند» (۲).

صاحب عقل و خرد میان این دو گروه تفاوت قایل می شود و اهل فضل و دانش را بر دیگران ترجیح می دهد.

به نظر می رسد این روایت تأکیدکننده مطلبی است که علامه طباطبایی در تفسیر آیه گفته اند؛ امام که می فرمایند: دشمنان ما نادانند، منظورشان این نیست که آنان هیچ نمی دانند و از هیچ علمی آگاه نیستند، زیرا بسیاری از دشمنان اهل بیت علیهم السلام چه در زمان ائمه علیهم السلام و چه در زمان حاضر از علوم مختلفی آگاهی داشته و دارند. بنابر این، مقصود همان معرفت به خدا و علم توحید و خداشناسی است که اهل بیت علیهم السلام آن را دارا هستند و دشمنانشان جاهل به آن می باشند، و صاحبان عقل (شیعیان) این مطلب را به خوبی درک می کنند.

و در سوره انعام (آیه ۵۰) می فرماید: «هَلْ يَشْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ».

آن گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مشرکین فرمود: نمی گویم گنجینه های خداوند نزد من است، و ادعا نمی کنم که دارای علم غیب هستم و نمی گویم من فرشته ام؛ بلکه من همانند شما بشرم و متابعت می کنم از آنچه که به من وحی می شود. بعد می فرماید: آیا کور و بینا برابرند؟ آیا تفکر نمی کنید؟

آیا کسی که بینای به معرفت الهی است با کسی که در کوری و ظلمت جهل به سر می برد یکسان است؟ آن علمی که بصیرت و بینایی می آورد، علم و معرفت به خداست و آنچه نادانی و کوری را به دنبال دارد، جهل به توحید و خداشناسی است.

تفکر در این مسائل، شخص را هدایت می کند و به او می فهماند که کور باید از بینا متابعت نماید و جاهل از عالم، تا از چاه ظلمت و گمراهی نجات یابد.

در سوره فاطر (آیه ۲۸) می فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»؛ تنها بندگان عالم و دانا از خداوند می ترسند.

ص: ۲۵

۱- (۱). المیزان، ج ۱۷، صص ۲۵۸ و ۲۶۰، طبع تهران (آخوندی).

۲- (۲). المیزان، ج ۱۷، صص ۲۵۸ و ۲۶۰، طبع تهران (آخوندی).

مسلماً منظور از «علما» کسانی است که به خدای متعال و خالقیت و ربوبیت او علم و معرفت دارند، و گرنه بسیاری از دانشمندان علوم ظاهری و مادی نه تنها از خدا ترس و باکی ندارند که اصولاً ممکن است منکر باشند.

آیه «يُرَكِّبُهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۱) بدین معناست که به مردم رشد معنوی و انسانی بدهد و آنان را به اخلاق الهی متخلق سازد، چنانکه خود متخلق به آنست و بدیشان قرآن بیاموزد و آنان را با حقایق قرآن آشنا کند.

در مورد حکمت گفته اند: «حکمت معارف حقیقی است که قرآن در بردارنده آنست (۲)»؛ و قرآن شامل حکمت نظری و عملی است، خدای متعال به موسی کلیم الله علیه السلام می فرماید: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي»؛ (۳) منم خدای یکتا که خدایی جز من نیست؛ پس مرا پرستش کن.

قسمت اول آیه حاوی حکمت نظری است، و قسمت دوم «فَاعْبُدْنِي» حکمت عملی.

در رأس همه حقایق، معرفت الهی است که با آن نفس زکیه پیدا می کند. بنابراین، مراد از علم و حکمت در این آیات، علم خداشناسی و حقایق و معارفی است که در جهت خداشناسی قرار دارد، و این علم، خشیت الهی را در دلها زنده می کند. شاید بر این اساس است که امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ» (۴)؛ رأس حکمت، ترس از خداست.

و نیز در آیه «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ (۵) گواه است خدای متعال بر این که جز او خدایی نیست و فرشتگان و صاحبان علم نیز گواهند، خدایی که نگهبان و برپادارنده عدل است و جز

ص: ۲۶

۱- (۱). «تعلیم کتاب، بیان الفاظ آیات آن و تفسیر مشکلات آنست... و این که گاهی از قرآن به کتاب تعبیر شده و گاهی به آیات، دال بر این مطلب است که قرآن با هر یک از این عناوین نعمتی است که خدای متعال اعطاکننده آن است». المیزان، ج ۱۹، ص ۳۰۶، طبع تهران (آخوندی).

۲- (۲). المیزان، ج ۱۹، ص ۳۰۶

۳- (۳). سوره طه، آیه ۱۴

۴- (۴). بحار، ج ۷۸، ص ۴۵۳، روایت ۲۳، طبع تهران. بحار، ج ۷۳، ص ۳۸۶، روایت ۶، طبع تهران.

۵- (۵). سوره آل عمران، آیه ۱۸.

او که چیره و درستکار است خدایی نیست.

قطعا منظور علمایی هستند که معرفت الهی و علم به معارف و حقایق خداشناسی دارند.

اینک که روشن شد مراد از علم در آیات مزبور خداشناسی و معارف الهی است، ببینیم چرا قرآن به این علم اهمیت می دهد: می دانیم که از دیدگاه معارف اسلام و قرآن، جهان به خاطر انسان آفریده شده است (۱)، و نیز طبق آیه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ (۲) جن و انسان را جز برای آن که مرا پرستش کنند نیافریدم، هدف از آفرینش انسان عبادت و پرستش خدای متعال است. بنابراین، خلقت سایر موجودات برای غیر خودشان است و جهان حقیقت خود را در وجود انسان می بیند، و انسان کمال وجودی و اوج حقیقی خویش را در ستایش و پرستش الله می یابد.

انسان، حقیقتی مستقل و برتر از دیگر موجودات دارد و برای رسیدن به قله های معرفت و کمال آفریده شده است؛ و حقیقت و کمال معنویت و ارزش او به جهت وابستگی به ذات حق تعالی است، و باید به عبودیت او قیام کند و بدون خدا هیچ و پوچ است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «ای مؤمن! این علم و ادب بهای نفس تو است؛ در تحصیل آن بکوش؛ چه هر قدر بر دانش و ادبت افزوده شود قیمت و ارج تو افزایش می یابد» (۳).

انسان برای دستیابی به کمال حقیقی خویش باید مبدأ فیض را - که حقیقتها از جانب او افاضه می شود - بشناسد، تا آن را بهای نفس خود قرار دهد. پس، اول باید به معرفت برسد و آن گاه به آن چنگ بزند؛ بدون شناخت و معرفت و دانش کور است، و

ص: ۲۷

۱- (۱). در سوره لقمان، آیه ۲۰، می فرماید: «سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - آنچه در آسمان و زمین است در خدمت شما قرار داد» و در حدیث می خوانیم: «خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي - همه چیز را برای تو آفریدم و تو را برای خودم».

۲- (۲). سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۳- (۳). بزرگسالان، ج ۲، ص ۱۰۲؛ به نقل از مشکوه الانوار، ص ۱۳۵.

کور چیزی را نمی بیند تا برای نجات خویش بدان دست یازد و چنگ زند.

اگر انسان برای عبادت خدا آفریده شده به جهت آنست که می تواند کسب علم و معرفت کند و به رشد برسد؛ امیر مؤمنان می فرماید: «العلم رشد لمن عمل به»^(۱)؛ علم، رشد و کمال کسی است که به آن عمل نماید.

مرحوم شهید - رحمه الله - می گوید: «بدان که خدای سبحان، علم را سبب اصلی آفرینش عالم غیب و شهادت قرار داد»^(۲).

و آیه ۱۲ از سوره طلاق، شاهد روشن این حقیقت است: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»؛ خداست که هفت آسمان و همانند آن از زمین بیافرید، امر الهی میان آنها نازل می شود تا بدانید که خداوند بر هر چیزی تواناست و خداوند بر هر چیزی احاطه علمی دارد.

از نظر معارف اسلامی، کمال دین در طلب علم و عمل به آنست؛ امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «ای مردم! بدانید که کمال دین در طلب علم و عمل به آنست؛ آگاه باشید که طلب علم بر شما از طلب مال لازم تر است»^(۳).

معرفت الهی و علم دین چنان ارزشمند است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«آنچه در آسمانها و زمین است برای عالم طلب مغفرت می کند»^(۴).

از آنچه بیان شد نکات زیر به دست می آید:

۱. تعلیم و تربیت برای رسیدن به کمال الهی ضرورت دارد.

۲. موجودات برای رسیدن به کمال شایسته خویش به دو ضرورت (بیرونی و درونی) نیازمندند.

۳. انسان در بعد تکوینی به این دو ضرورت نیازمند است.

۴. انسان در ضرورت درونی از خصوصیتی برخوردار است که موجودات دیگر از آن

ص: ۲۸

۱- (۱). شرح غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۳۷.

۲- (۲). منیه المرید، ص ۱۹.

۳- (۳). محجه البیضاء، ج ۱ و ۲، ص ۲۵، طبع جدید.

۴- (۴). محجه البیضاء، ج ۱ و ۲، ص ۱۳، طبع جدید.

بی بهره اند، و آن روح انسانی، عقل، اراده، اختیار و... می باشد.

۵. انسان در ضرورت بیرونی نیز دارای امتیازی خاص است و آن پیروی از قانون تشریحی و تعلیم و تربیت است.

۶. جهان برای انسان و انسان برای معرفت و علم به خدا آفریده شده است.

۷. ارزش انسان و ظهور تمام حقیقت او وابسته به معرفت الهی و علم توحید است.

اینک باید دید آیا ارزش علم، ذاتی است یا عرضی و مقّدی؟

با توجه به نکات ۶ و ۷، پاسخ این سؤال به دست می آید؛ ارزش انسان و ظهور انسانیت او وابسته به معرفت الهی و علم توحید است ولی ارزش علم توحید، ذاتی است.

اگر علوم را به علمی که دارای ارزش منفی اند، مانند علم سحر، و... و علمی که دارای ارزش مثبتند، مانند علم توحید و خداشناسی، فقه، تفسیر، طب، فیزیک، شیمی و... تقسیم کنیم؛ علم توحید و خداشناسی در رأس هرم علمی قرار دارد که ارزش مثبت دارند، و ارزش هرفرد نیز به قدر برخورداری او از این علم و معرفت است. و همان گونه که انسان با این علم ارزش پیدا می کند و به کمال شایسته خود می رسد، علوم تجربی و سایر علوم نیز به وسیله این علم ارزش می یابند.

انسان از همه موجودات برتر است و علم به موجودات جهان به ارزش حقیقی او نمی افزاید، و باید به علمی برتر از این دست یابد، و آن علم به خدای متعال است که خود غایت و هدف همه چیز است. و علوم دیگر آن گاه که در خدمت خداشناسی قرار گیرند، ارزش معنوی و انسانی می یابند و برای کمال انسان به کار می آیند.

پیشوایان معصوم فرموده اند:

«اگر روزی بر من بگذرد و در آن دانشی نیفزوده باشم که مرا به خدا نزدیک سازد، طلوع آفتاب آن روز برایم مبارک نیست»^(۱).

و نیز فرموده اند:

ص: ۲۹

«برترین اعمال، خداشناسی است (۱)».

و نیز: «عالم اگر با علم خویش خدا را اراده کند همه چیز از او بترسد و اگر مال اندوزی را بخواهد، او از همه چیز بیم و هراس یابد (۲)».

آری! به وسیله علم خداشناسی، تزکیه حاصل می شود، و تربیت صحیح به دست می آید و انسان به کمال و قرب الهی می رسد و امور جاری دنیوی او نیز رنگ صلاح خواهد گرفت.

ص: ۳۰

آیا انسان قابلیت تعلیم و تربیت را دارد؟

فطرت توحیدی و الهی در انسان

انسان موجود مختار

تکامل انسان در پرتو اختیار

ص: ۳۱

موضوع هر علم، آن عنوان جامعی است که مسائل آن علم بر محور آن دور می زند. و تمایز هر علم از علم دیگر نیز [بنا بر مشهور] به موضوع آن است.

مثلاً در علم حساب، از احوال و اعراض عدد بحث می شود، و در علم هندسه از مقادیر؛ پس موضوع علم حساب (عنوان جامعی که مسائل علم حساب بر محور آن دور می زند) عدد است، و موضوع علم هندسه، مقادیر.

اصولاً- علوم در این که علم هستند باهم مشترکند و تمایز آنها به موضوع آنهاست؛ همانند اراده که مطلق است و تمایز آن از اراده دیگر به متعلق و مراد آن وابسته است؛ حسن، اراده می کند کتاب بخواند و احمد اراده می کند غذا بخورد. هر دو در این که اراده کرده اند، مشترکند، ولی مراد و متعلق اراده آنان متفاوت است. حسن اراده خواندن و احمد اراده خوردن کرده است. علم نیز همینطور است، اصل علم مطلق و مشترک است و تمیز و جدایی هر علمی از دیگر به موضوع و عنوان جامع آن علم است.

انسان از جنبه های مختلف، موضوع علوم مختلف قرار می گیرد؛ جسم او و عوارض سلامت و بیماری آن، موضوع علم پزشکی؛ روان و رفتارها و عکس العمل های روانی، موضوع علم روانشناسی است. از بعد اجتماعی، موضوع بحث جامعه شناسی، و از جهت اقتصادی و حقوقی، موضوع علم اقتصاد و علم حقوق است و....

موضوع تعلیم و تربیت - به معنای اصطلاحی آن - نیز انسان است؛ در تعلیم و تربیت، انسان از همه ابعادش مورد بحث قرار می گیرد.

چنانکه گذشت، تعلیم و تربیت عبارت است از رشد عقلی و به فعلیت رساندن

استعدادها و قوا، و ایجاد وحدت و هماهنگی میان آنها برای به هدف رسیدن انسان.

بنابراین، آنچه مورد نظر است، اندیشه و عقل و قوا و استعدادهاى دیگری است که از شئون نفس انسان مى باشند. نفس انسان است که پشت دستگاہهای مختلف قرار گرفته و از یک دستگاہ مى بیند، از دیگری مى شنود، با دستگاہی دیگر سخن مى گوید، مى بوید، مى چشد، و یا با ابزاری اعمالی را انجام مى دهد؛ با پا راه مى رود، با دست کارهایی مى کند و....

با تعلیم و تربیت، نفس، نورانی مى شود، و با نورانیت آن همه ادراکات و افعال انسان نورانی مى گردد؛ وقتی نفس، آگاه و به مصالح و مفاسد آشنا شود، و پرورش الهی پیدا کند تمام دستگاہها و اعضای بدن در جهتى مثبت و هماهنگ و در مسیر مطلوب و شایسته به کار مى افتد، و فطرت پاک الهی در انسان متجلی مى شود و انسان موحد مى گردد.

پرورش یک بعد بدون توجه به ابعاد دیگر موجب عدم تعادل و هماهنگی در نیروهای انسان است؛ امام زین العابدین علیه السلام در رساله حقوق، به همین حقیقت اشاره مى فرمایند که تمام ابعاد انسان باید مورد اصلاح و تعلیم و تربیت قرار گیرد و به اطاعت خدا درآید:

«حقّ نفس بر تو این است که او را کاملاً در اطاعت خداوند متعال درآوری، و حقوق زبان، گوش، چشم، دست، پا، شکم و فرج را پردازی و در این کار از خداوند مَنّان یاری بجویی»^(۱). سپس امام علیه السلام به ذکر حقوق هریک از این اعضا پرداخته اند.

در آیات و روایات بی شماری آمده که اصلاح نفس، اصلاح تمام حقیقت انسان است. و این بیانگر آن است که نفس، موضوع تعلیم و تربیت است و باید آگاه شود و درستکار گردد.

قرآن مى فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»؛^(۲) مسلماً کسی که نفس را پاک و تزکیه کرد رستگار شد.

ص: ۳۴

۱- (۱). تحف العقول، ص ۲۶۲.

۲- (۲). سوره شمس، آیه ۹.

و پیشوایان معصوم علیهم السّلام فرموده اند: «کسی که نفسش را در خوشی ها و عیش هایش آزاد گذارد، بدبخت شده و از حقیقت دور می ماند» (۱).

و: «کسی که نفسش را به کوشش و تلاش در راه اصلاح آن وادارد سعادت مند می شود» (۲).

و: «کسی که نفسش را به حال خود رها سازد و در اصلاح آن مسامحه ورزد، زیان می کند» (۳).

آیا انسان قابلیت تعلیم و تربیت را دارد؟

ممکن است کسی شایستگی و قابلیت انسان برای تعلیم و تربیت را منکر شود و بگوید: وجود انسان را شهوات گوناگون، طمع، حرص، درنده خوئی و شیطنت و... احاطه کرده، و انسان در ظلمات مادّیت، جهل و خودپرستی و... اسیر است و این همه مانع رسیدن او به نور و هدایت می شود؛ پس، چگونه می تواند تربیت یابد و هدایت پذیرد؟

پاسخ آن است که هرچند در انسان غرایز حیوانی وجود دارد، و رذایل از غرایز حیوانی او سرچشمه می گیرد؛ امّا فطرت توحیدی و شعله عشق الهی و چراغ فروزان عقل و آگاهی نیز در وجود انسان شعله ور است؛ و اگر برخی چون فرعون ها و نمرودها و معاویه ها و یزیدها و پیروان آنان به فطرت الهی خود پشت کرده و خود را در ظلمت گمراهی ها و خواسته های حیوانی به هلاکت ابدی دچار ساخته اند، دلیل عدم قابلیت انسان برای پذیرش تربیت و هدایت نمی شود. چرا که در مقابل، پیامبران بزرگوار و پیروان ایشان - که در مکتب وحی تربیت یافته اند - نیز وجود دارند که به قلّه های رفیع انسانیّت و هدایت رسیده و نمونه های انسان کامل و الهی را در برابر بشریّت به نمایش گذاشته اند. وجود چنان انسانهای الهی و ارجمند، برترین دلیل قابلیت انسان

ص: ۳۵

۱- (۱). شرح غرر، ج ۲، ص ۵۵۶.

۲- (۲). شرح غرر، ج ۵، ص ۲۵۸.

۳- (۳). شرح غرر، ج ۵، ص ۱۶۶.

برای تربیت است.

فطرت توحیدی و الهی در انسان

حقیقت والایی که در وجود انسان نهفته است، برتر از تصوّرات مادی و قیاسات روزمره زمینی است. گوهر وجود انسان، لطیفه ای الهی و آسمانی است که با ارزشهای زمینی قیمت گذاری نمی شود؛ امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

آگاه باشید که برای نفوس شما (انسانها) قیمتی جز بهشت نیست. پس، آن را به بهای دیگری جز بهشت نفروشید (۱).

این نفس دارای فطرتی است که به سوی اعلیٰ علین بال می کشد و نهاد خلقت آن بر خداشناسی و خداجویی است؛ «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (۲). همین فطرت الهی است که او را به سوی ملکوت اعلیٰ فرامی خواند، و شعله همین شوق و جذبه است که گوهر انسان را از سایر موجودات متمایز می سازد و به او شرف انسانی و خلعت تکریم می بخشد. شناخت این فطرت آسان نیست؛ باید صفحه وجود خویش را از پلیدی ها و ناپاکی ها پاک کرد، دل را بیدار ساخت، چراغ عقل را برافروخت، دیوار زندان مادیت را فرو ریخت و جان را از بندهای حیوانی آزاد نمود تا فطرت نورانی الهی متجلی گردد و ظهور یابد. آن گاه است که انسان درمی یابد؛ کیست و حقیقت او چیست.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که دل را از غفلت، و نفس را از شهوت، و عقل را از جهالت نگاهدارد، در زمره آگاهان و هشیاران درآمده است» (۳).

آنان که گوهر نفس انسانی را موجودی مادی پنداشته اند، سخت در اشتباهند و قدر و منزلت انسان را بسیار ناچیز و خوار ساخته اند، زیرا لازمه مادی اندیشی آن است که انسان را موجودی بی اثر و بیکاره و تماشاگر در صحنه بدانیم و جبر مادیت را بر همه

ص: ۳۶

۱- (۱). شرح غرر الحکم، ج ۵، ص ۸۱.

۲- (۲). سوره روم، آیه ۳۰.

۳- (۳). مصباح الشریعه، (ترجمه و شرح حسن مصطفوی)، ص ۱۳.

امور و شوؤن او حاکم شماریم، و هرتلاش و کوشش را از جانب او عبث و بیهوده پنداریم، زیرا هرچه صرفاً مادی است، محکوم جبر و قهر طبیعت و مادیت است، امّا در بینش قهرمانان توحید و راه یافتگان به ملکوت، حقیقت انسان ارجمندتر و دامنه وجودی آن گسترده تر از همه کاینات است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در بیان حیطة وجودی انسان می فرماید:

«ای انسان! آیا می پنداری جثه ای خرد و کوچک هستی؟ در حالی که عالم اکبر و جهان در تو نهفته است (۱)».

و امام صادق علیه السلام می فرماید: «هیأت انسانی برترین حجّت الهی بر آفریدگان است (۲)».

از کنار این موجود به سادگی نباید گذشت؛ اگر به ندای قرآن که می فرماید: «أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ؛ آیا در نفوس خویش نمی اندیشند؟» گوش فرادهیم، به حقیقت مجرّد خویش خواهیم رسید که «تن آدمی شریف است به جان آدمیت». حقیقت انسان این جسد مادی نیست؛ «اگر انسان فقط همین جسد باشد، باید هرکس که جسمش صحیحتر و جثه اش بزرگتر و تنومندتر است، انسائیت او بیشتر و خردمندتر و زیرکتر و داناتر باشد از کسی که جثّه او کوچکتر و لاغرتر یا برخی از اجزایش ناقص و بریده است. در حالی که در اکثر مردم امر به خلاف این است.... به قول شیخ اجلّ سعیدی: «نه هرچه به قامت مهتر به قیمت بهتر».

چون نفس از عالم جسم نیست، به تقطیع (قطعه قطعه کردن) اجزای بدن، قطعه قطعه نمی گردد، و اصلاً دست هیچ آلت جسمانی بدو نمی رسد؛ نه شمشیر و تیر به او اصابت می کند و نه آب و آتش به او کارگر می شود؛ نه طعمه پرنده می شود و نه لقمه درنده. انسان خواب می بیند که سرش از بدن جدا شد و با این وجود، با چشم خود می نگرد که سر به یک طرف افتاده و بدن به یک طرف، در این حال که چشم ظاهر بسته و در خواب است با کدام چشم می بیند؟ (۲)».

ص: ۳۷

۱- (۲۱). تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۸.

۲- (۳). معرفت نفس، استاد حسن حسن زاده، ج ۲، ص ۲۳۶.

درباره تجرد روح و حقیقت نفس، دلایل زیادی ذکر شده است (۱)، که در این جا مجال تفضیل نیست. برای آگاهی بیشتر به کتابهایی که در این موضوع نوشته شده مراجعه شود.

حقیقت انسان، روح انسانی اوست که به بدن مادی تعلق داشته و بدن، وسیله و آلتی برای تکامل آن است. فلاسفه اسلامی «نفس ناطقه و روح آدمی را جوهری مجرد از علایق ماده می دانند که این جوهر نفیس، بالذات از ماده و لوازم آن از قبیل زمان، مکان، وضع و جهت و.... مجرد است، و به حسب فعل، مستغنی از ماده نیست و تعلق آن به بدن، تدبیری است. و از ناحیه بدن با آن که بالذات تجرد دارد به کمالات لایق خود می رسد، و تعلق آن به بدن، به جهت تکمیل و تکامل است (۲)».

انسان موجودی مختار

با لحظه ای اندیشیدن در اعمال و افعال خویش می توانیم به وجود نیروی اختیار در خود پی برده و متوجه شویم که انسان، مانند جماد، محکوم عوامل خارجی نیست، و همچون گیاه، مقهور طبیعت درونی و بیرونی نمی باشد، و چون حیوان صرفاً اسیر دست غرایز باقی نمی ماند. در طبیعت، گرایشهای مختلف و انتخاب، وجود ندارد؛ هر موجود صرفاً طبیعی، مانند جماد، نبات و حیوان فقط مسیر ویژه خود را پیموده و از اختیار و انتخاب برکنار است.

ولی انسان، پیشتر و بیشتر از آن که یک موجود طبیعی و مادی باشد، یک موجود الهی و ماورایی است. امتیاز و ارزش او در اینست که مختار است، و به جهت برخورداری از این ویژگی است که مورد خطاب اوامر و نواهی خدای متعال قرار گرفته (۳)

و نسبت به اعمال خود مسؤول است. انسان با دارا بودن همین صفت، امانتدار خدا (۴) و

ص: ۳۸

۱- (۱). پاره ای از این دلایل را در جزوه ای مستقل، زیر عنوان «انسان در اسلام» بیان داشته ایم.

۲- (۲). شرح بر زاد المسافر، ملاً صدرا، صص ۲ و ۳.

۳- (۳). سوره کهف، آیه ۲۹: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ».

۴- (۴). «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ»؛ سوره احزاب، آیه ۷۲.

لایق خلیفه اللّهی شده، و پیروزی انسان بر نیروهای طبیعی و غرایز حیوانی نیز از رهگذر این صفت امکان پذیر است.

میل ها و گرایشهای مختلف انسان - که در اعمال او موجب تزامم با یکدیگر می شوند - دلیل و گواه بر این مدعا است؛ آن جا که انسان بر سر دو راهی حق و باطل قرار می گیرد، و یا میان راستگویی و دروغگویی، و هر خیر و شر دیگری واقع می شود، دو گوینده در درون او فریاد می کشد: یکی او را به سوی حق و درستی فراخوانده و دیگری به سوی باطل می کشاند؛ تا این موجود کدام را ترجیح دهد و انتخاب نماید. در این حال ممکن است عوامل بیرونی هم به کمک یک طرف - یا هر دو طرف - بیایند و آن را تقویت نمایند. در هر صورت، انسان مختار است و توانایی دارد هر طرف را که بخواهد، انتخاب کند: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۱) همانا راه را به انسان نشان دادیم؛ خواه شکرگزار باشد - و حق را برگزیند - یا کفران ورزد - و به سوی باطل رود.

ای انسان! خود را بشناس و به حقیقت خویش توجه کن و ارزش خود را دریاب.

خداوند بر تو منت نهاد و صفت اختیار را به تو افاضه فرمود. و از تو پیمان گرفت که به او رو کنی و به سوی او روی و به پرستش او همت گماری و از پیروی شیطان و باطل روی برتابی؛ «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَلَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»؛ (۲) ای فرزندان آدم! آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید (و از او اطاعت و پیروی نکنید) که او برای شما دشمن آشکاری است، و آن که، مرا پرستید که این راه راست و صراط مستقیم است؟

تکامل انسان در پرتو اختیار

گفتیم: انسان از فطرت پاک توحیدی و از حقیقتی مجرد و از صفتی بزرگ یعنی اختیار برخوردار است. در مقابل، غرایز و قوایی نیز دارد که اگر در حد اعتدال قرار نگیرند

ص: ۳۹

۱- (۱). سوره انسان، آیه ۳.

۲- (۲). سوره یس، آیه ۶۱-۶۰.

و کنترل نشوند، انسانیت را ساقط می کنند.

اینک باید دید: آیا انسان، تکاملی تکوینی و طبیعی دارد یا اکتسابی؟ یعنی، آیا کمال را خود کسب می کند و به دست می آورد، یا کمال به خودی خود برای او حاصل می شود؟

«کمال»، در اصطلاح، رسیدن به غایتی است که هر موجودی در پی آن است.

همه موجودات به سوی غایتی و هدفی حرکت می کنند که برای آنها تعیین شده است؛ گیاهان و حیوانات به سوی هدفی که از قبل برایشان تعیین شده می روند و کمالشان رسیدن به آن غایت و غرض است؛ اما انسان، غایت و هدف را خود برمی گزیند و وصول به آن را کمال خود می داند.

هنگامی که گفته می شود: چیزی کامل شده، معنایش این است که به هدف رسیده و غرضش تحقق یافته است (۱).

«اکتساب»، به معنی فراهم آوردن و بدست آوردن است؛ تکامل اکتسابی یعنی، آنچه با کوشش خود انسان پدید آید، باید به دنبال آن رفت؛ چرا که به دست آوردنی است و خودبخود پیدا نمی شود.

وجود انسان ابعاد مختلفی دارد؛ در بعد مادی، بدن زمینی و حیات طبیعی او با غرایز گوناگون قرار گرفته؛ و در بعد معنوی، روح الهی و قوای آن و از جمله اراده و اختیار قرار دارد؛ به همین جهت انسان دارای دو گونه تکامل است:

۱. تکامل مادی و جسمانی در بعد طبیعی.

۲. تکامل معنوی و نفسانی در بعد روحی و الهی.

قرآن کریم در مورد تکامل طبیعی انسان - که تکوینی است - می فرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ»؛ (۲) خداست که شما را از عنصر ناتوانی (نطفه ضعیف) بیافرید. آن گاه پس از ناتوانی نیرو بخشید (و شما را به جوانی و توانائی

ص: ۴۰

۱- (۱). مفردات راغب، ص ۴۵۹.

۲- (۲). سوره روم، آیه ۵۴.

رساند)، آن گاه پس از توانایی (جوانی) در ضعف و سستی پیری قرار داد. هرچه بخواهد می آفریند. و او بسیار دانا و توانا است.

در این آیه، تکوینی و طبیعی بودن تکامل مادی و جسمانی انسان بیان شده که از نقطه ضعیف آغاز می شود، و به مرحله جوانی که نهایت تکامل طبیعی و تکوینی آن است می رسد، و پس از آن رو به ضعف رفته و با پیری و مرگ پایان می یابد؛ آیات ۱۲ سوره مؤمنون و ۷ و ۸ و ۹ سوره سجده نیز بیانگر این نوع تکامل است.

تکامل طبیعی دارای حدّ نهایی بوده و بزودی رو به افول می نهد. و انسانها در این تکامل یکسان و هماهنگند، زیرا این تکامل به دست آمدنی است نه به دست آوردنی؛ یعنی، جبراً و طبق قوانین و نوامیس طبیعی - که خدای متعال قرار داده - انجام می شود، و برپایه حیات مادی تا مدّتی رو به رشد است، آن گاه که به نهایت رشد خود (پایان حیات مادی و متلاشی شدن) رسید، پایدار نمی ماند و رو به افول می گذارد.

انسان از تکامل دیگری نیز برخوردار است که زمان و مکان، آب و هوا، تلاش و کوشش، رنج و زحمت و... آن را فرسوده نمی سازد؛ بلکه چه بسا سبب پیشرفت و بلوغ آن هم می شود؛ و آن تخلّق به صفات الله و وصول به خلیفه اللهی است. پایه این کمال، حیات معنوی انسان است، که برخلاف حیات و تکامل مادی، اکتسابی است.

البته زمینه این حیات در انسان وجود دارد ولی باید در رشد و به فعلیت رساندن آن بکوشید، رشد و فعلیت آن در گرو اعمال شایسته انسان و اکتسابی است.

اولاً: نفس انسان نیرویی به نام «اراده» دارد، پیش از هر کار و پیش از آن که اراده به مراد تعلق بگیرد، انسان به انجام دادن یا ندادن آن مختار است پس از آن که علم و شوق کاری در انسان پیدا شد و خواهان آن گردید، اراده به آن تعلق می گیرد. در این هنگام اگر قدرت انجام دادن آن را داشته باشد در پی کسب آن برمی آید و آن را به دست می آورد.

ثانیاً: نفس توانا، عاقل و مختار انسان مورد خطاب خدای متعال قرار گرفته، مکلف به انجام اوامر و ترک نواهی است؛ در صورتی که اوامر را انجام ندهد و از تکالیف سر باز زند، مورد عقوبت و عذاب او واقع، و اگر در پی انجام اوامر باشد سزاوار ثواب و

پاداش است. همین طور در ترک معاصی و نواهی مستحقّ ثواب و در انجام آنها سزاوار کیفر و عذاب می گردد.

اگر کمال معنوی اکتسابی نبوده و به طور طبیعی و جبری پدید می آمد، هر نوع تکلیف و امر و نهی لغو، و پاداش ها بیهوده و کیفرها ستم بود؛ و بدیهی است که از خدای حکیم و متعال، لغو و ستمی صادر نمی شود.

ثالثا: اگر رسیدن به کمال معنوی مانند تکامل طبیعی، به طور جبری و خودبخود انجام می گرفت، صفت اختیار و قدرت برخواستن و نخواستن و انجام دادن و انجام ندادن، لغو و بیهوده می بود، و خدایی که این صفت را به انسانها افاضه فرموده، از لغو و عبث منزّه است، زیرا او حکیم است.

رابعا: انسان، روزی که متولد می شود چیزی نمی داند؛ اما استعداد شناخت و یادگیری در او هست و با گذشت زمان در نتیجه معرفت و شناخت به ظهور می رسد.

یکی از ویژگیهای انسان همین نیروی ارزیابی و شناخت است که می تواند خوب و بد، زشت و زیبا، و حق و باطل را تشخیص دهد و از حقایق آگاه شود. معرفت و شناخت، اکتسابی و به دست آوردنی و مقدمه کمالات اکتسابی دیگر است. انسان با شناخت خدا، هستی، دنیا و آخرت، تعلیمات الهی و ارزشهای اخلاقی در پی کسب ارزشها و نیل به سعادت می رود.

اگر وصول به کمال معنوی و انسانی بدون اکتساب و به طور طبیعی انجام می شد، کسب معرفت و شناخت حقیقت و عدم حقیقت پوچ و بیهوده بود، و دانستن و ندانستن خوبیها و بدیها نقشی در تکامل انسان نداشت؛ نه انسان را به کمال نزدیک می کرد و نه موجب عقب ماندگی او می شد. و همانطور که جسم مادی یا گیاه، بدون معرفت زیبایی کمال و زشتی عدم کمال، جبرا مسیر رشد طبیعی خود را تا نهایت و وصول به غرض و غایت می پیمایند، روح انسانی نیز در سیر به سوی کمال معنوی خود نیازمند به معرفت و شناخت خوبی و بدی نبود. در صورتی که قطعاً کمال معنوی بدون معرفت و شناخت حقیقت و مسائل آن حاصل نمی شود.

خامسا: شناخت، خود، یک کمال اخلاقی و از مفاهیم ارزشی برای انسان محسوب

می شود. و از اصول قطعی ارزشهای اخلاقی آن است که اکتسابی باشد، و در کمالات طبیعی و جبری مسأله ارزش اخلاقی مطرح نیست. بر این اساس، کمالات معنوی که از ارزش اخلاقی برخوردارند باید اکتسابی باشند.

قرآن کریم در زمینه اکتسابی بودن کمال انسانی آیات بسیاری دارد که از آن جمله است:

«لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»؛ (۱) برای انسان، چیزی جز آنچه با کوشش و تلاش به دست می آورد نیست.

«لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»؛ (۲) هر نفسی، آنچه خود به دست می آورد، به سود یا زیان اوست.

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ»؛ (۳) هر نفسی، در گرو عملی است که انجام داده است.

ص: ۴۳

۱- (۱). سوره نجم، آیه ۳۹.

۲- (۲). سوره بقره، آیه ۲۸۶.

۳- (۳). سوره مدثر، آیه ۳۸. پ

۴- هدف تعلیم و تربیت

اشاره

تعریف هدف

هدف از تعلیم و تربیت

هدف نهایی تعلیم و تربیت

مقام قرب الهی

آثار قرب الهی

ص: ۴۵

شناخت هدف هرکاری، در پیاده کردن برنامه های آن کار، مؤثر و حائز اهمیت است. هر مکتبی هدفها را براساس دیدگاههای خود تعیین، و طبق آن برنامه های تعلیمی و تربیتی را پیشنهاد می کند.

اسلام نیز براساس هستی ادراکی خود، هدف تعلیم و تربیت را تعیین، و برنامه های آموزشی خود را به پیروان ارائه کرده است.

تعریف هدف

«هدف» در لغت به معنای «نشانه» و «غرض» است؛ تیرانداز نقطه ای را نشانه قرار می دهد و نیروی خویش را برای رساندن تیر به آن نقطه به کار می برد و تیر را به آن پرتاب می کند؛ غرض و منظورش اصابت تیر به آن نقطه است.

بنابراین، می توان گفت: هدف، چیزی است که شخص، قبل از عمل، آن را در نظر می گیرد و نیروی خویش را برای وصول به آن به کار می برد، و غرضش دستیابی و رسیدن به آن است.

به عبارت دیگر؛ هدف، آن مطلوبی است که شوق دستیابی به آن محرک آدمی است تا راهی را که به آن می رسد برگزیند و وسایل لازم برای وصول به آن را انتخاب نموده و به کار برد.

هدف به این معنا، در کارهای موجودات ذی شعوری مثل انسان وجود دارد، و موجودات بی شعور مادی و طبیعی، هدفی که خود انتخاب نمایند و با آگاهی به دنبال آن بروند، ندارند.

هدف از تعلیم و تربیت

در تعلیم و تربیت اسلامی، دو نوع هدف وجود دارد:

۱. هدفهای مقدماتی

۲. هدف نهایی و برتر

هدفهای مقدماتی هدفهایی است که در ابعاد فردی و اجتماعی، زمینه ساز دستیابی انسان به هدف نهایی و برتر است؛ و هدف نهایی و برتر، همان وصول به مقام قرب الهی و لقاء الله است.

اهداف مقدماتی را نیز می توان به:

الف) اهداف مقدماتی عالی،

ب) اهداف مقدماتی متوسط،

ج) اهداف مقدماتی دانی

تقسیم کرد؛ و ملاک شناخت این مراتب و امتیاز آنها از یکدیگر، وجود انسان است، زیرا انسان ترکیبی از جسم و روح می باشد. پس، آنچه فقط به بعد روحی و معنوی انسان ارتباط داشته و در جهت پرورش و اصلاح روح و حفظ حیات معنوی باشد، از اهداف عالی تعلیم و تربیت محسوب می شود. و آنچه صرفاً در ارتباط با جنبه مادی و در جهت مصالح جسم و تقویت حیات مادی انسان باشد، از اهداف دانی تعلیم و تربیت به شمار می رود، و هرچه به هردو بعد جسم و روح مربوط شود، از اهداف متوسط تعلیم و تربیت می باشد.

جهت توضیح بیشتر نمونه هایی از اهداف فوق، ذکر می شود:

مثلاً شناخت دین، شناخت انسان و ارزشهای اخلاقی، عبادت، ایمان به پیامبران، اعتقاد به امامت و ولایت، ایمان به غیب و آخرت، انتظار فرج و ظهور حضرت مهدی ارواحنا فدا، و..... از اهداف مقدماتی عالی است.

عدالت اجتماعی، ایجاد رابطه صحیح با طبیعت و افراد و جامعه، تعدیل غرایز، کوشش در رفع نیازهای اقتصادی، فرهنگی، بهداشتی، نظامی جامعه، تشکیل خانواده، پرورش صحیح کودکان، صلۀ رحم، همکاری و اهتمام در امور برادران دینی و..... از

اهداف مقدماتی متوسط است.

تحصیل و تعلیم علوم مختلف (فیزیک، شیمی، و...)، کوشش در بهداشت بدن، رعایت نظافت، کوشش در بهبود زندگی و توسعه امکانات و نعمتهای مادی، کسب و کار و تجارت، رشد تولیدات صنعتی و کشاورزی و... از مصادیق اهداف مقدماتی دانی است.

باید توجه داشت که دانی بودن این اهداف، بدین معناست که نسبت به هدفهای عالی و متوسط، پایین تر محسوب می شوند؛ و گرنه هر یک در جای خویش دارای ارزش است.

نیز باید توجه داشت که اهداف مقدماتی از مطلوبیت ذاتی برخوردار نیستند، زیرا همه آنها با تنوع مراتبشان، مقدمه و وسیله برای وصول به هدف نهایی و برتر می باشند.

هدف نهایی و برتر تعلیم و تربیت

هدف نهایی و برتر تعلیم و تربیت از نظر اسلام، وصول به مقام قرب الهی و رضوان خداست. می دانیم که وجود انسان مطلقاً نیازمند به خدای متعال است، و آنچه انسان دارد رشحه ای از فیض بی کران الهی است:

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ»؛ (۱) خداست که شما را بیافرید؛ آن گاه روزی بخشید؛ سپس شما را می میراند، و دوباره زنده می سازد.

بنابراین، مبدأ خلقت و هستی انسان، خداست، و بازگشت انسان نیز به سوی خدا خواهد بود؛ «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ (۲) ما از آن خداییم و بازگشت ما به سوی اوست.

آری! سرانجام، انسان به پیشگاه خدا می شتابد، و به لقای الهی که حضور در صحنه حساب و جزای قیامت است مشرف می شود؛ قرآن بر این حقیقت تصریح دارد.

ص: ۴۹

۱- (۱). سوره روم، آیه ۴۰.

۲- (۲). سوره بقره، آیه ۱۵۶.

آن جا که می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»؛ (۱) ای انسان! تو با رنج و تلاش به سوی پروردگارت سیر می کنی و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد (و با حساب و جزای الهی روبرو خواهی شد).

و نیز می فرماید:

«.... وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ...»؛ (۲) تقوای الهی پیشه کنید و بدانید که قطعاً او را ملاقات خواهید کرد.

این ملاقات به دو گونه است:

۱. ملاقاتی که با جان پاک و تقوا و ایمان و عمل صالح صورت می گیرد، و در آن خشنودی و رضوان و قرب الهی و برخورداری از نعمتهای جاوید بهشت است؛ قرآن کریم این ویژگیها را در آیات مختلفی بیان فرموده است:

«لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ...»؛ (۳) برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان بهشتهایی است که جویبارها از بن درختان آن جاری است. جاودان در آن بهشتها خواهند بود، و همسران پاکیزه و خشنودی و رضوانی از جانب خدا برای آنان است.

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ؛ فِي مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ»؛ (۴) پرهیزکاران در بهشتها و جویبارها ساکنند؛ در جایگاه راستی در پیشگاه پادشاه بسیار مقتدر.

«وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا»؛ (۵) کسی که به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، خداوند او را به بهشتهایی که جویبارها در بن آن جاری است وارد می سازد تا جاودان در آن بمانند. همانا خداوند روزی نیکویی به او عطا فرموده است.

ص: ۵۰

۱- (۱). سوره انشاق، آیه ۶.

۲- (۲). سوره بقره، آیه ۲۲۳.

۳- (۳). سوره آل عمران، آیه ۱۵.

۴- (۴). سوره قمر، آیه ۵۴-۵۵.

۵- (۵). سوره طلاق، آیه ۱۱.

«فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَاتُ نَعِيمٍ»؛ (۱) پس اگر او از مقربان درگاه الهی باشد، پس آسایش است و رحمت و بهشت نعمت و کامرانی.

۲. ملاقات افرادی که با کفر و شرک و ناسپاسی و جرایم گوناگون با خدای متعال و سرای آخرت روبرو می شوند، و به شرمساری و خسارت ابدی و انواع عذابهای اخروی مبتلا می گردند؛ قرآن کریم این موضوع را نیز در آیات گوناگونی ذکر فرموده است که به برخی از آنها اشاره می شود:

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذِذْ وَقُفُّوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا، قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ، قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ...»؛ (۲) اگر ببینی هنگامی را که (کافران) در پیشگاه پروردگارشان قرار می گیرند، می فرماید: آیا این (بازگشت در قیامت و ملاقات با خدا) درست و بر حق نیست؟ می گویند: آری! سوگند به پروردگار ما. می فرماید: پس عذاب را بچشید، به جهت کفری که می ورزیدید. قطعاً آنان که لقای الهی را تکذیب کردند زیانکارند....

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ»؛ (۳) کافران به سوی جهنم محشور می شوند.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ»؛ (۴) برای کافران، آشامیدنی از آب سوزان، و عذاب و شکنجه ای دردناک است؛ به جهت کفری که ورزیدند.

«إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا»؛ (۵) ما برای کافران غل و زنجیرها و آتشی سوزان آماده کرده ایم.

برنامه های تربیتی و تعلیمی اسلام به گونه ای است که اگر به آن عمل شود، مسلمان با جانی پاک و وارسته از پلیدیها، خدا و حسابرسی و جزای او را ملاقات خواهد کرد و به خشنودی و رضوان خدا و مقام الهی نایل خواهد آمد.

ص: ۵۱

۱- (۱) . سوره واقعه، آیه ۸۸-۸۷.

۲- (۲) . سوره انعام، آیه ۳۱-۳۰.

۳- (۳) . سوره انفال، آیه ۳۶.

۴- (۴) . سوره یونس، آیه ۴.

۵- (۵) . سوره انسان، آیه ۴.

بدون تردید، «قرب به خدا» نزدیکی زمانی و مکانی نیست؛ بدیهی است که خدای متعال در همه جا حضور دارد و هیچ چیز نسبت به او از نظر مکانی و زمانی نزدیکتر و دورتر نیست. مقام قرب الهی، یعنی قرب معنوی و تخلُّق به اخلاق الهی و رسیدن به مراتب رضا و خشنودی خدای متعال.

در مسیر این هدف، هر عملی که انسان برای خشنودی خدا انجام می دهد، به همان نسبت، قرب معنوی او به خدا بیشتر می شود و هر خلاف و عصیانی که از بنده سرزند به همان اندازه از رحمت و رضوان الهی دور می گردد.

انسان در طرف کمال و قرب می تواند آن قدر پیشرفت کند که به مقام رضا و تسلیم محض در برابر خدای متعال برسد و در جمیع احوال و افکار و اقوال و اعمال متخلُّق به اخلاق الله باشد و با چنین سلم و ایمانی به لقاء الله مشرف شود. در طرف انحطاط نیز ممکن است تا نهایت درجات کفر و شقاوت و سقوط در اسفل درکات دوزخ نزول کند.

در پرتو تعلیم و تربیت اسلامی، شناخت و معرفت خدا حاصل می شود، و پی آمد شناخت صحیح، محبت و شوق نسبت به خدا و تقرب به او و کمالات الهی، و حذر و خوف از شقاوت و دوری از خداست؛ به دنبال آن شوق و این خوف، عمل و اطاعت و پیروی می آید، که می توان به وسیله آن به مراتب عالیة قرب و کمال رسید.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«هنگامی که دوستی خدا، باطن بنده ای را روشن کرد، او را از هرکار و فکری جز یاد خدا خالی می سازد.»^(۱)

و نیز فرمود:

«ایمان کسی به خدا خالص نمی شود، مگر زمانی که خدای متعال را بیش از خود، و پدر و مادر، و فرزند و خانواده و مالش، و بیش از همه مردم دوست بدارد.»^(۲)

ص: ۵۲

۱- (۱). محجّه البیضاء، ج ۸، ص ۷، طبع جدید.

۲- (۲). بحار، ج ۶۷، صص ۲۴-۲۵، روایت ۲۵، طبع بیروت.

بنابر آنچه بیان شد، معلّم و مربّی باید در تعلیم و تربیت، هدف اعلاّی اسلام را - که قرب به خدای متعال است - مدّ نظر داشته باشد و به متعلّم تفهیم - نماید که در آموزش و پرورش اسلامی، مقصد اصلی و هدف نهایی «قرب إلى الله» است، و سایر امور و اهداف مقدماتی باید وسیله ای برای چنین قربی قرار گیرند.

آثار قرب به خدا

انسانی که به درجات قرب و محبّت الهی رسیده ترس و اندوهی ندارد:

«أَلَا- إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ (۱) آگاه باشید، که بر دوستان خدا ترسی نیست و ایشان اندوهگین نمی شوند.

ترس انسان همیشه از خطرات گوناگون و اندوه برای از دست دادن آنچه دارد یا نرسیدن به آنچه ندارد می باشد؛ ولی بنده مؤمنی که به درجات قرب و محبّت الهی رسیده، چون در واقع متکی به خداست و قدرت خدا را برتر از همه چیز می داند، از خطری هراس ندارد؛ و چون همه امور را به دست خدا، و هر نعمتی را از او می بیند، از دست دادن چیزهای دنیوی و مادی و نداشتن آنها، او را محزون نمی سازد، فقط خوف و هراس وی از عدم صلاحیت خود و سطوت الهی، و اندوه از نقص نفسانی خویش و دور ماندن از مدارج عالتر قرب خواهد بود.

انسانی که به مقام قرب رسیده، شیطان بر او تسلّطی ندارد؛

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ (۲) شیطان بر کسانی که به خدا ایمان آورده و بر پروردگارشان توکل می کنند، تسلّطی ندارد.

خدای متعال، مولا و سرور چنین افرادی است؛

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا...» (۳)

آنان را از ظلمتها می رهاند و به سوی نور می برد؛

ص: ۵۳

۱- (۱) .سورة یونس، آیه ۶۲.

۲- (۲) .سورة نحل، آیه ۹۹-۱۰۰.

۳- (۳) .سورة محمد(صلی الله علیه و آله)، آیه ۱۱.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ». (۱)

و خداوند مدافع آنان است؛

«إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا». (۲)

و امور آنان را کفایت می فرماید؛

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ». (۳)

و آنان را از مشکلات می رهند و امور را بر آنان آسان می سازد؛

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا». (۴)

آنان هرگز در بن بست قرار نمی گیرند و خدای متعال در هر پشامدی راه خروج و نجاتی برای آنان قرار می دهد؛

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا». (۵)

و همواره ایشان را از جایی که گمان نمی برند روزی می بخشد؛

«... وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ». ۶

و خداوند آنان را دوست می دارد؛

«فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ». (۶)

و در دنیا و آخرت آنان را یاری می فرماید؛

«إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ». (۷)

و فرشتگان مقرب الهی برای آنان استغفار می کنند؛

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا...». (۸)

ص: ۵۴

۱- (۱) . سورة بقره، آیه ۲۵۷.

۲- (۲) . سورة حج، آیه ۳۸.

٣-٣) . سورة طلاق، آية ٣.

٣-٤) . سورة طلاق، آية ٤.

٣-٥) . سورة طلاق، آية ٢ و ٣.

٣-٦) . سورة آل عمران، آية ٧٦.

٣-٧) . سورة مؤمن (غافر) آية ٥١.

٣-٨) . سورة مؤمن (غافر) آية ٧.

و آنان صدیقان و شهیدان در نزد پروردگار متعالند؛

«وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَادَةُ عِنْدَ رَبِّهِمْ». (۱)

و برای آنان سابقه خوبی نزد پروردگارشان است؛

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ». (۲)

و آنان بهترین مردمند؛

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ». (۳)

خوشا به حال آنان و سرانجام نیکو برای ایشان است؛

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ». (۴)

آنان در چمنهای بهشت خواهند بود، و هر چه خواهند نزد پروردگارشان برای آنان هست و این نعمت و فضلی بزرگ برای آنان است؛

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ». (۵)

در روایات پیشوایان معصوم علیهم السلام نیز آثار قرب الهی بیان شده که برای نمونه به چند روایت اشاره می‌کنیم:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هنگامی که خداوند، بنده ای از امت مرا دوست بدارد، در دل برگزیدگان و ارواح فرشتگان و ساکنان عرش خود، دوستی او را القا می‌فرماید تا او را دوست بدانند. چنین فردی محب و دوست حقیقی است. خوشا به حال او و باز خوشا به حال او، و برای او روز قیامت نزد خدا مرتبه شفاعت است (۶)».

و در حدیث قدسی آمده که خدای تعالی می‌فرماید:

«هیچ یک از بندگان من با چیزی پسندیده تر از انجام واجبات به من تقرّب

ص: ۵۵

۱- (۱). سوره حدید، آیه ۱۹.

۲- (۲). سوره یونس، آیه ۲.

۳- (۳). سوره بینه، آیه ۷.

۴- (۴). سوره رعد، آیه ۲۹.

٥- (٥) . سورة شوري، آية ٢٢.

٦- (٦) . محجة البيضاء، ج ٨، ص ٨-٧، طبع جديد.

نمی جوید. و او به وسیله نوافل به من تقرّب می جوید تا آن که او را دوست می دارم. و چون او را دوست بدارم، گوش او می شوم که با آن می شنود؛ چشم او می شوم که با آن می بیند؛ و زبان او، که با آن سخن می گوید؛ دست او که با آن اقدام می کند؛ اگر مرا بخواند او را اجابت می کنم و اگر از من درخواست کند به او عطا می نمایم (۱)».

امام صادق علیه السلام فرمود:

«خدای متعال در تکلم با موسی علیه السلام به او فرمود: تقرّب جویند به من با چیزی همانند پرهیز از محرّمات؛ و من بهشتیهای جاودان را در اختیار آنان قرار می دهم و کسی را در آن با ایشان شریک نمی سازم (۲)».

از خدای متعال مسألت می کنیم، به ما و همه مسلمین، توفیق ایمان و عمل و وصول به درجات قرب و رضوان خویش را عنایت فرماید.

آمین

ص: ۵۶

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۳۵۲، روایت ۷.

۲- (۲). بحار، ج ۶۷، صص ۳۰۸-۳۰۹، طبع بیروت.

۵- آیا تعلیم و تربیت بار ارزشی دارد؟

اشاره

تعریف ارزش از دیدگاه علمی، فلسفی، اقتصادی و...

ذهنی بودن ارزش

ارزش اخلاقی

جستجو در انسان

ص: ۵۷

تعریف ارزش

دیدگاه‌های مختلفی در مورد ارزش وجود دارد؛ بعضی آن را از نظر علمی، گروهی از دید فلسفی و برخی نیز از چشم انداز اقتصادی، اخلاقی و ذهنی تفسیر کرده اند.

ارزش از دیدگاه علمی

علم گرایان که همهٔ مسائل را از پشت عینک علم بررسی می کنند، ارزش را نیز از این دید تفسیر کرده اند؛ آنان معتقدند: ارزش از علم زاییده می شود؛ به عبارت دیگر، علم ارزش را می زاید. و مقصودشان از علم در این جا، علم تجربی است که پرده از ظاهر ماده و مادیات برمی دارد (۱) و واقعیت‌هایی را کشف می کند. می گویند: علم با کشف حقیقی خود واقعیت هستی را نشان می دهد و انسان باید آنچنان عمل کند که علم به او می گوید، نه آنچه در فطرت و نهاد باطنی او است.

واقعیت «چگونه هست و چگونه نیست به عهدهٔ علم است، و چه باید کرد و چه نباید کرد به عهدهٔ اخلاق (۲)». هانری می گوید:

«در علم فیزیک به سؤالاتی می توان پاسخ داد که اول آنها لفظ «چگونه» باشد و به اغلب سؤالاتی که در آنها لفظ «چرا» باشد، علم فیزیک نمی تواند جواب بدهد؛ مثلا، جواب سؤال «چگونه دو جسم همدیگر را جذب می کنند؟» را قانون جاذبه نیوتن به خوبی داده؛ ولی جواب سؤال «چرا دو جسم همدیگر را جذب می کنند؟» داده نشده

ص: ۵۹

۱- (۱). علوم می چون جامعه شناسی، روانشناسی، زیست شناسی، جغرافیا و... تحت عنوان علوم تجربی قرار می گیرند.

۲- (۲). دانش و ارزش، ص ۱۳.

بنابراین، علم از چگونگی سخن می گوید، و این چگونگی به دنبال خود، ارزش و اخلاق را می آفریند. مثلاً، تبعیض نژادی در دنیا و استعمار نژاد سیاه امروز، برپایه علم استوار است. علم نشان می دهد که انسانها از لحاظ رنگ و از لحاظ خصایص بدنی با هم متفاوت اند و نژاد پست تر باید تحت سلطه نژاد برتر باشد، چنانکه گفته اند: یک نگاه به چهار جلد کتابهای ضخیم کنت گوینو درباره «نابرابری نژادهای بشری» نشان می دهد که کوششی به کار می رفته است تا تفاوت میان نژادها به طریق علمی نشان داده شود. حتی در اثبات علمی این مطلب گاهی چنان افراط می کردند که از توسل به هیچ خرافه و مضحکه ای نیز دریغ نمی داشتند. جناب ساموئل کارت رایت، در مقاله ای، وقتی دستش از همه جا کوتاه شده برای اثبات حیوانیت سیاهان به شکل موهای آنان متوسل شده است که «ساقه هر موی آنان همچون پشم گوسفندان با پوششی فلس مانند پوشیده شده است و همچون پشم می توان آنها را به هم بافت، موی حقیقی هرگز این چنین نیست.... سیاهان از نظر حس بویایی بسیار نزدیک به حیوانات پست اند و می توانند فقط با بو کردن، مار را تمیز دهند» (۲).

ارزش از دیدگاه فلسفی

ارزش از این دیدگاه، بستگی به حد وجودی موجودات دارد. موجودات دارای مراتب وجودی هستند، بعضی در مرتبه عالی از وجود و برخی دیگر در نازلترین مرتبه وجودی می باشند. چنانکه گفته اند: عقل دارای عالترین مرتبه وجود امکانی، و ماده از نازلترین مرتبه وجودی برخوردار است. به همین جهت کمال وجودی عقل به مراتب از کمال وجودی ماده بیشتر خواهد بود.

ماده در سیر خود به هر مرتبه از وجود که می رسد، ارزش بالاتری را کسب می کند.

در مرتبه نباتی، ارزش درخور این مرتبه را دارا می شود، و آن گاه که به دو مرحله

ص: ۶۰

۱- (۱). اثبات وجود خدا، به قلم چهل نفر از دانشمندان، ص ۴۷.

۲- (۲). دانش و ارزش، پژوهش در ارتباط علم و اخلاق، ص ۱۷.

حیوانی و انسانی می رسد از کمال وجودی بیشتری برخوردار می گردد. بنابراین، قوام ارزش در فلسفه، بستگی به کمال وجودی موجود دارد. در ارزش فلسفی، توجه به عمل و اخلاق و... معطوف نیست؛ بلکه آن گاه که موجودات را در مقایسه با یکدیگر قرار می دهیم، آن که بهره وجودی اش بیشتر باشد و از قوای عالی تری برخوردار باشد، دارای ارزش بیشتری است، یعنی، کمال وجودی بالاتری را داراست.

کمال وجودی هر موجود بسته به عوارض و خصوصیات است که از او ظاهر می شود. به عنوان مثال، آنچه از نباتات ظاهر می شود، نشوونمو، و آنچه حیوانات در بردارنده آن هستند احساس و حرکت و شعور است، و وجود انسان، از اراده، اختیار و عقل بهره مند است. این نکته قابل ذکر است که ارزش حقیقی هر موجودی به آخرین درجه از فعلیتش بستگی دارد؛ مانند، سیب دادن درخت سیب، که آخرین کمال درخت سیب است و کمالات قبلی، چون شاخ و برگ و شکوفه و... کمالات مقدمی درخت محسوب می شوند و در واقع به عنوان آلت و اسباب برای کمال عالی - که سیب دادن است - می باشند. و نیز گفته اند: رسیدن انسان به عقل فعال و عقل کل - که عالی ترین مرتبه وجودی را تشکیل می دهد - کمال فعلیت اوست، زیرا به بالاترین مرتبه از قرب الهی می رسد.

ارزش اقتصادی

ارزش اقتصادی به نحو «ارزش استعمالی» و «ارزش مبادله ای» مطرح می شود.

آنچه انسان برای رفع نیازمندی می خواهد و مصرف می کند و به کار می برد، ارزش استعمالی است، و آنچه در مقام مبادله مطرح می شود، ارزش مبادله ای. برخی از اقتصاددانان سعی نموده اند انگیزه هایی را که موجب ارزش مبادله می شود کشف کنند.

البته بحث ارزش در اقتصاد شایان توجه است (۱). و از آن جایی که در این جا نیاز به آن نیست از بیان آن صرف نظر می کنیم.

ذهنی بودن ارزش

«هابز» مدعی ذهنی بودن کامل ارزشهاست؛ از اینرو معتقد است، داوری هیچ

ص: ۶۱

انسانی دربارهٔ ارزشها نمی‌تواند نادرست باشد. او می‌گوید: «خوب، نامی است برای چیزهایی که ما را به سوی خود جذب کنند؛ به عبارت دیگر، صفت خوبی که ما به چیزی نسبت می‌دهیم در ذات آن چیز نیست، بلکه احساسی است که در خود ما وجود دارد. بنابراین، اختلاف نظر دربارهٔ ارزشها، همان اختلاف نظر دربارهٔ سلیقه هاست.

خوب و بد، چیزهایی ذهنی و خصوصی هستند، یعنی چیزهایی را که خوب می‌نامیم، چیزهایی هستند که ما را جذب می‌کنند؛ خوب برای ما آدمیان فقط آن چیزی است که هدف اشتها و رغبتمان قرار گیرد(۱)».

ارزش اخلاقی

مسلم است که در اخلاق، صحبت از ارزش علمی یا ارزش ذهنی و نیز ارزش فلسفی و اقتصادی نیست. به عبارت دیگر، خوب و بد، باید و نیاید، انجام دادن و انجام ندادن، چگونه بودن و چگونه شدن در اخلاق، براساس علم، ذهن، فلسفه و اقتصاد نیست.

ارزش اخلاقی بر چند اصل تکیه دارد که با وجود این اصول، می‌شود آن را تعیین و مشخص کرد. و از آن جا که موضوع تعلیم و تربیت انسان است، و انسان از نفسی دارای اختیار، اراده، عقل و شعور برخوردار است، و ارزشهای جبری را که علم برای او تعیین نماید نمی‌پذیرد، ناچاریم حقیقت انسان را مورد توجه قرار دهیم تا ارزش اخلاقی و اصول و ملاک آن برای ما معلوم گردد.

جستجو در انسان

اولاً: با نظر و دقت در انسان متوجه می‌شویم که این موجود دارای غرایز و میلها و کششهایی است که یکنواخت نیستند، هر یک از آنها خواسته‌های مختلفی را در انسان به وجود می‌آورند و انگیزه‌ای برای اراده و شوقهای گوناگون می‌گردند. و مسلم است که خواسته‌ها و انگیزه‌های انسان در یک مرتبه نیستند؛ بعضی در مرتبه‌ای بالا، و

ص: ۶۲

برخی در مرتبه ای نازل قرار دارند. با توجه به ناهمگونی میله‌ها و کششها و اختلاف مراتب، عقل - که خود نیرویی بزرگ و تشخیص دهنده در انسان است - حکم می‌کند به این که باید امیالی که در مرتبه پایین هستند در اختیار میل در مرتبه عالی قرار گیرند؛ و در نهایت، میل عالی انسان، آن میل و کششی است که از عالی‌ترین مرتبه کمال برخوردار است و مطلوب کامل را می‌طلبد، و آن افعال و کارهایی که در جهت مطلوب کامل باشد و خواسته متعالی انسان را برآورد، ارزش است.

بنابراین، ارزش اخلاقی چیزی است که انسان را به کمال نهایی اش نزدیک می‌کند. و یکی از اصولی که می‌توان گفت ارزش اخلاقی به آن متکی است، وجود مطلوب کامل و کمال نهایی است، که انسان با توجه به آن به فعل خود ارزش می‌دهد.

اگر انگیزه یا میلی، شخص را به جانب آن سوق داد و کارهایی در این مورد از او صادر شد می‌گوییم: آن انگیزه و این کار، خوب و از ارزش مثبت برخوردار می‌باشد، و اگر در جهت مخالف باشد، می‌گوییم: بد، و دارای ارزش منفی می‌باشد؛ به این معنا که این کار ممکن است برای امیال حیوانی و شهوانی انسان دارای ارزش مثبت باشد ولی برای مقصود معنوی و کمال نهایی ارزش منفی داشته باشد. به همین جهت، ارزش مثبت و ارزش منفی در مقایسه با مطلوب نهایی انسان است، و ضرورت دارد.

ثانیا: وجود میله‌ها و کششهای مخالف در انسان گویای حقیقتی در انسان است و آن این که نفس انسانی از صفتی به نام اختیار برخوردار است که در هنگام قرار گرفتن بر سر چند راهی، یکی را انتخاب می‌کند؛ چرا که او در یک لحظه نمی‌تواند به چند میل مخالف یکدیگر جواب مثبت دهد. هم میل دارد بخوابد و هم درس بخواند، در حال خوابیدن نمی‌شود مطالعه کرد و برعکس. باید یکی را انتخاب نماید، حال، کسی که مطلوب نهایی را دانشمند شدن قرار داده است، در این جا از خواب می‌گذرد، درس می‌خواند؛ از تفریح و استراحت در رختخواب دست می‌کشد و مطالعه می‌کند. انتخاب این کار دارای ارزش اخلاقی مثبت و خوب بوده و خلاف آن، بد است. فلذا دوّمین اصلی که می‌توان گفت ارزش اخلاقی به آن متکی است، مسأله اختیار و قدرت و انتخاب است. پس در جایی که اختیار نیست و انسان در آن جا از قدرت انتخاب،

برخوردار نباشد، بحث از ارزش اخلاقی وجود نخواهد داشت.

ثالثاً: انسان مختار، هیچ کاری را بدون آگاهی انتخاب نمی کند زیرا هیچ کاری بدون آگاهی و صورت علمی آن انجام نمی گیرد. اگر فعلی را در جهت مطلوب یا خلاف آن برمی گزیند از روی آگاهی برمی گزیند. این آگاهی در هر مرتبه ای که باشد ارزش آن متناسب با همان مرتبه خواهد بود. اگر عمل روی درک احساس انجام گیرد و درک عقلانی در آن وجود نداشته باشد - هرچند این کار در جهت کمال نهایی باشد - از ارزش کمتری برخوردار خواهد بود و کاری که ناشی از درک عقلانی باشد و انسان با توجه به ارزیابی عقل وارد عمل شده باشد، مسلّم است که ارزش آن در مرتبه عالی تری قرار خواهد داشت. آن آگاهی که انگیزه اش میل و احساس شهوانی و حیوانی باشد، به مراتب ارزشش کمتر است تا آگاهی که انگیزه اش عقل، فطرت معنوی و انسانیت باشد. باید توجه داشت که درک احساسی، آن گاه دارای ارزش مثبت است که در جهت مطلوبیت مثبت باشد. در غیر این صورت، ارزش آن نسبت به مطلوب نهایی که انسان برگزیده است منفی خواهد بود - هرچند نسبت به مطلوب حیوانی دارای ارزش مثبت باشد - بر این اساس، سوّمین اصل در ارزش اخلاقی، درک و آگاهی و انتخاب آگاهانه است.

رابعاً: افعال طبیعی ارزش اخلاقی ندارند؛ نمی توان به ثمر رسیدن درخت میوه و... را براساس ارزش اخلاقی سنجید. بنابراین، اگر بعد وجودی و حقیقی انسان را فقط طبیعت مادی او تشکیل می داد، هیچ گاه مسأله ای به نام ارزش اخلاقی در مورد او مطرح نبود. بدین لحاظ پی می بریم که حقیقت انسان را بعد طبیعی و مادی او تشکیل نمی دهد؛ بلکه باید یک عنصر معنوی و روحانی را دارا بوده و افعال او ناشی از آن عنصر باشد تا بحث از ارزش اخلاقی در او معنا پیدا کند. بحث ما فعلاً در این نیست که آن حقیقت غیر مادی چیست؟ آنچه لازم است دانسته - شود پذیرفتن این اصل است که در جای خودش به اثبات رسیده است (۱). بنابراین، چهارمین اصل در مورد ارزش اخلاقی اینست که انسان از حقیقتی غیر مادی برخوردار باشد.

ص: ۶۴

۱- (۱). در بحث از موضوع تعلیم و تربیت، به طور اختصار آن را بیان داشته ایم.

باتوجه به مطالب مزبور، می‌توانیم ارزش اخلاقی را تعریف کرده و اصولی را که ارزش اخلاقی به آن متکی است - و نیز ملاک آن را - بیان کنیم.

ارزش اخلاقی عبارت است از آنچه که انسان با اختیار و در جهت هدفی آگاهانه انجام می‌دهد و این، دو گونه است: ارزش اخلاقی مثبت که در آن رسیدن به کمال نهایی و هدف حقیقی و اعلاّی انسان مقصود است. و ارزش اخلاقی منفی که در جهت هدف اعلا و کمال انسانی نیست. اصولی که ارزش اخلاقی متکی به آنهاست عبارتند از:

۱. داشتن هدف

۲. وجود اختیار

۳. انتخاب آگاهانه

۴. برخوردار بودن انسان از حقیقتی غیر مادی

و اینک برای روشن شدن هدف اعلا که همان کمال مطلق است مطالبی را یادآور می‌شویم.

انسان از یک حقیقت غیر مادی برخوردار است و آن غریزه ای است به نام حبّ ذات. هیچ کس نمی‌تواند بگوید «من حبّ ذات ندارم و خودم را نمی‌خواهم». این که کسی تلاش می‌کند زنده بماند، خود را از سرما و گرما حفظ می‌کند و مضرات را دفع می‌نماید، گویای اینست که خود را می‌خواهد و دوست دارد. علاوه بر این، انسان همیشه به دنبال نفع و سود خویش است، چیزی را برمی‌گزیند که به او نفعی برساند.

انسان از نظر معنوی دوستدار کمال است؛ علاوه بر این که خود را می‌خواهد، و کمال خویش را نیز طالب است، دوست ندارد یکنواخت و در یک سطح بماند، و از آن جا که دارای میل‌های مختلفی است، براساس آگاهی که از خود و از جهان دارد، نفع و سود و کمال خویش را در یک چیز می‌بیند. و چون بینش‌ها و طرز تفکرها متفاوت است، هر انسانی به سوی مطلوب مورد نظرش کشیده می‌شود. بعضی، کمالشان را در این می‌دانند که ثروت زیاد داشته باشند، انگیزه اینها حبّ ثروت است، خود را و همه عظمتشان را از عینک این حبّ می‌بینند و آن را مطلوب نهایی و اعلاّی خویش قرار

می دهند. این انسانها نظامی را بنام نظام سرمایه داری به وجود می آورند و هرکاری را که در جهت آن انجام گیرد دارای ارزش اخلاقی مثبت می دانند.

برخی دیگر از انسانها کمالشان را در تزئینات زندگی، شیک پوشی، تجملات، غذاهای لذیذ و رنگارنگ، شهوت پرستی و... می بینند. ارزش در نظر آنها کاری است که مطلوب نهایی آنها را تأمین نماید.

گروهی دیگر، رسیدن به مقام و ریاست را هدف اعلا و نهایی قرار داده و همه نیروهای خویش را به جانب آن بسیج می کنند و...

شکی نیست که تمام این افراد، جویای کمال هستند؛ خود را دوست دارند و کمال خود را می خواهند، اما در تعیین آن باهم اختلاف دارند.

در اینجا باید به بررسی بنشینیم که حقیقت انسان و فطرت کمال جوئی او چه مطلوبی را می جوید؟ به عبارت دیگر غایت ذاتی انسان چیست؟

همانگونه که در مبحث ضرورت تعلیم و تربیت بیان داشتیم تکامل انسان در رشد تکوینی و طبیعی او خلاصه نمی شود. انسان برخلاف گیاهان و حیوانات از حقیقتی خاص برخوردار است که لازمه کمال وجودی او است و روی این لحاظ کمال عالی تری از کمال گیاه و حیوان را طالب است. و اگر این مطلب را قبول کنیم که کمال هر موجودی بسته به مرتبه وجود او دارد باید بپذیریم که انسان از کمال عالی تر برخوردار است زیرا که وجود او کاملتر است، بنابراین نباید در سطح گیاهان و حیوانات بماند، نباید هدف نهائی او در رشد و نمو بدن و آرایش تن و یا ارضاء شهوت و یا برتری جویی و سلطه طلبی خلاصه شود. او از نعمتی عظیم (روح الهی) برخوردار است که صفات و نیروهای ارزنده (اراده، اختیار، عقل، آگاهی و...) را به خود اختصاص داده است. روح و صفات و نیروهای او بالاتر از طبیعت است.

اهداف مقدماتی را نباید به جای هدف اعلی برگزید، حقیقت روح و قوای آن هدفی را در ماوراء عالم ماده جستجو می کند. زیرا که عالم ماده دانی و پست است و روح عالی و بلندمرتبه است، و از دید عقل هیچگاه دانی و پست مقصود موجود عالی قرار نمی گیرد. روح به سوی بی نهایت می نگرد و موجودی را هدف ذاتی خویش قرار

می دهد که کمال مطلق باشد.

بنابراین اگر انسان از غریزه حبّ ذات برخوردار است و اگر حبّ ذات شوق و کشش به سوی کمال را در او برمی انگیزد روح الهی او نیز مطلوب نهائی را در آن سوی طبیعت در کمال مطلق می نگرد. انسان از سوی طبیعت نیامده است تا بدان بازگردد، او از سوی خدا آمده و باید خدا را هدف و مقصود خود قرار دهد.

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

براساس آنچه بیان داشتیم ملاک ارزش اخلاقی مثبت، داشتن غایت ذاتی یعنی کمال مطلق است (۱).

آنچه (از صفات و افعال و ادراکات و امیال، نباتی، حیوانی، انسانی و...) در جهت این چنین مطلوبی باشد از ارزش مثبت برخوردار است و در غیر این صورت با مقایسه به غایت ذاتی دارای ارزش منفی خواهد بود، و باید و نبایدهای ناشی از این مطلوب ذاتی دارای ارزش اخلاقی مثبت هستند.

پس از آنکه روشن شد ملاک ارزش اخلاقی در چیست، این سؤال پیش می آید که آیا مسائل تعلیم و تربیت بار ارزشی دارد؟

گفته شد که ارزش متکی به اصولی است؛ اگر این اصول را در مسائل تعلیم و تربیت یافتیم، آن مسائل بار ارزشی دارند - خواه ارزش مثبت یا ارزش منفی - باید توجه داشت آنچه در مسأله تعلیم و تربیت مطرح است، ارزش اخلاقی است، نه ارزش فلسفی، اقتصادی، ذهنی و علمی. ما با دقت و توجه در مسائل تعلیم و تربیت، اصول ارزش اخلاقی را در آن می یابیم، زیرا تعلیم و تربیت - آنگونه که آن را تعریف کردیم - درباره موجودی مطرح است که دارای اختیار باشد، میلها و کششهای گوناگون در وجودش باشد، و از درک و عقل و انتخاب آگاهانه برخوردار باشد. و گرنه تعلیم به معنی ایجاد رشد عقلی در فرد متعلم و یا تربیت به معنی رشد استعدادها، در جهت مطلوب شایسته در مورد طبیعت مادی صورت نمی گیرد، زیرا از داشتن اختیار و میلهای گوناگون و انتخاب آگاهانه محروم است. بنابراین، مسائل تعلیم و تربیت از این نظر که

ص: ۶۷

۱- (۱). ما در مبحث هدف از تعلیم و تربیت چیست؟ در حد گنجایش آن از هدف اعلی سخن گفتیم.

در بردارنده اصول ارزشی اخلاقی است، بار ارزشی دارد، اما این که بگوییم آن مسائل دارای بار ارزشی مثبت است، قضاوت قطعی در نفی و اثبات آن نمی توانیم بکنیم، زیرا ملاک ارزش اخلاقی مثبت غایت ذاتی و کمال مطلق بوده و بسیاری از مسائل تربیتی و تعلیمی از چنین مطلوبی برخوردار نیست. تعلیم و تربیت در نظام غربی و شرقی مطلوب امکانی و مادی دارد؛ مطلوب آن، ریاست، تمرکز ثروت، مادیت، شهوت و... می باشد، و مسائلی که در جهت غیر کمال مطلق باشد، دارای ارزش منفی است.

بدین لحاظ، باید دست به تقسیم بزنیم و بگوییم: آن مسائلی که در جهت مطلوب شایسته مقام انسانی، یعنی کمال مطلق باشند، دارای بار ارزشی مثبت و در غیر این صورت دارای بار ارزشی منفی خواهد بود.

ما در تعریف و تربیت از دیدگاه مکتب اسلام، بیان داشتیم که تربیت، عبارت است از متخلّق شدن به اخلاق الهی و مودّب شدن به آداب الهی. براساس این تعریف، چون قرب الهی و مطلوب حقیقی و کمال مطلق منظور شده است، مسائل تعلیمی و تربیتی در اسلام، صددرصد بار ارزشی مثبت دارند.

اشاره

قواعد کلی در طبیعت

انسان از شمول قواعد مزبور خارج نیست

اتحاد روح و بدن

عوامل وراثت

اجتناب از بعضی وصلتها

دوران بارداری

ص: ۶۹

پیش از بررسی نقش وراثت به چند قاعده کلی باید توجه داشته باشیم.

۱. طبیعت از قانون منظم تبعیت می کند و به وسیله آن هدایت می شود. این قانون، طبیعت را به هم متصل کرده و نظام واحدی به وجود آورده که اجزای آن در هم تأثیر و تأثر دارند، و این تأثیرپذیری گویای نیازمندی آنها به هم و بیانگر نظام علی و معلولی است.

۲. هر شیئی به اندازه ظرفیت و قابلیت و ارتباطش با طبیعت از خصوصیات مادی آن بهره می گیرد؛ به عنوان مثال: یک درخت میوه ارتباطش با دیگر پدیده های طبیعت و بهره گیری او از انرژی های آن بیش از علف هرزه ای است که کنار جوی آب رویده است. درخت میوه به آب، هوا و اکسیژن بیشتری نیاز دارد و نیز برای دادن شکوفه و میوه، مواد و انرژی خاصی را لازم دارد که علف هرزه استعداد و قابلیت پذیرش آنها را ندارد.

۳. نحوه وجودی هر پدیده ای او را از پدیده دیگر جدا می کند؛ روی این لحاظ، هر موجودی از خصوصیات و قابلیت ها و استعدادهای خاصی - که لازمه وجود اوست - برخوردار می باشد. حتی موجوداتی که تحت یک «نوع»، قرار دارند، از نظر خصوصیات جسمی باهم یکسان نیستند؛ مثلاً، همه درخت های «هلو» یک «نوع» هستند ولی هر درخت هلویی به اقتضای محیط، شرایط آب و هوا از وضعیتی خاص برخوردار است.

۴. در طبیعت، هر جاننداری طبق قانون وراثت، خصوصیات وجودی و صفات خویش را به موجود دیگری - که متولد شده از او است - منتقل می کند.

۵. در طبیعت، هر عنصر قوی تر، زودتر از عنصر ضعیف تر آثارش به فعلیت و ظهور می رسد.

۶. پدیده های طبیعت از اصلی به نام «اصل سنخیت» پیروی می کنند و هر موجودی، موجود هم سنخ خود را به وجود می آورد.

۷. در طبیعت، شرایط و علل، مختلف و گوناگون هستند. جمع شرایط خاص تکوینی موجب پدیده ای خاص می گردد؛ اگر شرطی با شرایط، ناهم ساز باشد، سبب نقص در موجود پدیده آمده می شود، و اگر بین شرایط هیچ ناهم سازی وجود نداشته باشد و همگی همساز باشند، موجود و پدیده ای کامل متولد می شود.

قواعد کلی که بیان شد بر هر یک از پدیده های جاندار که جزئی از جهان هستی می باشند تطبیق می گردد.

انسان از شمول قوانین مزبور خارج نیست

انسان، یعنی موجودی که از جهتی تابع قوانین طبیعی است، برای ظهورش در این جهان باید محکوم نظام علی و معلولی باشد. اجزای طبیعت به فرمان خدا دست به دست هم می دهند تا هر آنچه دارند به مقدار معین در ظرف وجودی انسان بریزند تا آن گاه که لطف خاص الهی شامل او گشته و روح در او دمیده شود. ظرف وجودی انسان محدود، و قابلیت خاصی را دارا می باشد، به همین لحاظ، در تکوین خویش مواد لازم را در حدّ نیازمندی از طبیعت می گیرد. و در بقای طبیعی و رشد آن، انرژی مورد احتیاج را تهیه کرده و به مصرف می رساند. هر ماده ای از مواد طبیعت، نوع خاصی از انرژی را در بدن انسان می سازد.

اگر طبیعت، یک نوع انرژی را تولید می کرد و یک خاصیت داشت، نه تنها انسان، بلکه هیچ موجود دیگری به وجود نمی آمد. انسان نه تنها مواد و انرژی لازم را از طبیعت گرفته و خصوصیات طبیعت مادی را در خویش جمع کرده، بلکه قابلیت وجودی اش او را به سوی عالمی ماورای این عالم کشانده و خداوند او را از خصوصیات و آثار آن عالم بی بهره نگذاشته و عنصر وجودی اش را مجهز به عقل، اختیار، شعور، اراده، فکر

و... گردانیده است. از آن جا که درصدد بحث از چگونگی خلقت انسان نیستیم، به همین مقدار اکتفا می کنیم؛ اما لازم به ذکر است که انسانها با این که از نظر نوع، یکی هستند و همه از طبیعت به وجود آمده اند؛ ولی نحوه وجودی هر کدام، آنها را از یکدیگر جدا می کند. هیچ انسانی از نظر جسمی و روحی شبیه به انسان دیگر نیست و اگر از تمام جهات باهم فرق نداشته باشند، از بعضی جهات باهم فرق دارند. محیط جغرافیایی، رنگ و قیافه خاصی به انسانها داده است؛ آفریقای از ژاپنی، ژاپنی از فرانسوی، ایرانی از آفریقای و... متمایزند و قیافه های مختلف، آنها را از هم جدا می کند، وقتی در یک محیط خاص می بینیم که قیافه ها یکجور نیستند، در محیطهای جدا از هم به طور قطع از نظر جسمی و روحی یکجور نخواهند بود. این اختلاف گویای آن است که نقش طبیعت را در این اختلاف نمی توان نادیده گرفت. محیط جغرافیایی، چون عامل وراثت، می تواند نقش مهمی در اختلاف روحی و جسمی داشته باشد.

ابن عباس روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ضمن حدیثی فرمود: «الأرض لها ستون عرقا و الناس خلقوا علی ستین لونا(۱)»؛ برای زمین، شصت عرق است و مردم بر شصت رنگ آفریده شده اند.

شاید مقصود از شصت رنگ این باشد که براساس خصوصیات گوناگون به وجود آمده اند.

اتحاد روح و بدن

باید توجه داشت که روح، یک نحو اتحاد با بدن دارد و این اتحاد باعث شده که در یکدیگر تأثیر و تأثر داشته باشند؛ خصوصیات مادی در روح اثر گذاشته و حالات و عوارضی را در روح پدید می آورد، و حالات روحی نیز تأثیرات خاصی در بدن می گذارد؛ ترس حالت روحی است، ولی در جسم تأثیر کرده و رنگ چهره را متغییر ساخته، باعث ارتعاش در بدن شده و در تمام عروق و اعصاب اثر می گذارد. و یا خوشحالی، چهره را

ص: ۷۳

برافروخته و بدن را از هیجانات دور نگاه می‌دارد. روح قوی در هنگام حوادث، مانع بروز عوارض قلبی و عصبی می‌شود، ولی روح ضعیف در حادثه‌ای بسیار کوچک، موجب فشار خون و شدت ضربان قلب می‌شود.

در کتاب «آرامش روانی و مذهب (۱)» آمده است:

«به‌طور ساده، هنگام نگرانی و هیجان و اوقات تلخی، یک حالت دفاعی در بدن به وجود می‌آید؛ عروق اطراف بدن سفت می‌شود، کلیه‌ها ماده‌ای که فشار خون را بالا می‌برد ترشح می‌کنند، رگهای خونی داخل بدن نیز منقبض می‌شوند، و در نتیجه فشار خون بالا می‌رود.»

برعکس، عوارض جسمانی در روح تأثیر می‌گذارد و ناراحتی‌های جسمانی کسالات روانی می‌آورد.

غذاهای گوناگونی که بشر به مصرف می‌رساند، هرکدام تأثیرات خاصی در روح دارد. مثلاً در روایت آمده است: «خون خوردن، آدمی را بدخلق می‌کند، قساوت قلب می‌آورد تا جایی که ممکن است فرزند خود را بکشد». یا «شراب خوردن، چنان آدمی را در گناه جسور می‌کند که از خونریزی و گناه باک ندارد (۲)».

عوامل وراثت

اینک با توجه به مطالب مزبور - که به‌طور مقدماتی بیان شد - به تأثیر عوامل وراثت در تعلیم و تربیت می‌پردازیم. دانستیم که پدیده‌های جهان در حد وجودی خود در یکدیگر تأثیر و تأثر دارند و براساس قانون وراثت هر موجودی خواص و صفاتش را به آنچه از او متولد می‌شود منتقل می‌کند، و بنا بر اصل سنخیت، معلول شباهت نسبی به علتش دارد، این سنت حتمی خداوند است. تکوین و زندگی انسان از زمانی شروع می‌شود که نطفه در اثر غذاها در صلب پدر و در رحم مادر به وجود می‌آید. و بعد از آن بر اثر وصلت، یک سلول از مادر با یک سلول از پدر، آغاز می‌گردد.

ص: ۷۴

۱- (۱). ص ۶۹.

۲- (۲). بحار، ج ۶۲، ص ۱۶۶، روایت ۴، طبع بیروت.

«چگونگی وراثت به مناسبت پیچیدگی و بغرنجی، هنوز چنانکه باید برای بشر روشن نشده است. فقط مسلم گردیده که سلول باردار شامل بیست و چهار زوج کروموزوم EMOSOMOROK (ذرات ذره بینی مستدیر شکل) است که نیمی از آنها متعلق به پدر و نیمی متعلق به مادر است، در داخل هریک از این ذرات صدها ذره نامرئی دیگر به نام جنز (SENEG) یا به تعبیر دیگر ژن (عامل وراثت) وجود دارد که موجب انتقال خصایص ارثی از پدر و مادر به فرزند می شود، اختلافات طبیعی که ممکن است حتی در فرزندان یک پدر و مادر مشاهده گردد، ناشی از تغییراتی است که در سازمان این ذرات عامل انتقال ارث روی می دهد. خصایص ارثی کودک پنجاه درصد متعلق به پدر و پنجاه درصد متعلق به مادر است (مادر همواره بیست و چهار X

و پدر با بیست و چهار X کروموزوم و یا بیست و سه X کروموزوم و یک Y

کروموزوم). جنس نطفه بر حسب حاصل ضرب Y و X مشخص می گردد. بدین معنا، هرگاه پدر دارای بیست و چهار کروموزوم X باشد، دختر و هرگاه دارای بیست و سه کروموزوم X و یک Y کروموزوم باشد پسر خواهد بود».

شاید روایت ذیل، نظر به این جهت داشته باشد:

عن ابن عباس، قال: حضرت عصابه من اليهود نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم فسألوه عن مسائل فکان ما سألوه: کیف ماء الرّجل من ماء المرثه؟ و کیف الأنتی و الذکر؟ فقال: إنّ ماء الرّجل أبيض غليظ و إنّ ماء المرثه أصغر رقيق فأیهما علا کان له الولد و الشبه یاذن الله تعالی، إن علا ماء الرّجل کان ذکرا یاذن الله و إن علا ماء المرثه کان أنثی یاذن الله (۲)».

از ابن عباس رسیده است که گفت: گروهی از یهود به حضور پیامبر گرامی

ص: ۷۵

۱- (۱) . ص ۳۳، در کتاب «مقدمه روانشناسی» قسمت اول، (دکتر مهدی جلالی) ص ۹۹ آمده است که در موقع اتحاد دو سلول نطفه ای (نر و ماده) هریک قاعده باید ۲۳ کروموزوم داشته باشند با جمع آنها ۴۶ کروموزوم بشود اگر موجودی که می خواهد بعدا به وجود آید پسر باشد ۲ کروموزوم از ۴۶ کروموزوم باهم جفت نیستند یعنی برابری نمی کنند و به همین مناسبت یکی از اینها را Y و دیگری را X گویند.

۲- (۲) . بحار، ج ۶۰، ص ۳۸۲، روایت ۱۰۱، طبع تهران.

اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و از او مسائلی را سؤال کردند، از جمله مسائلی که سؤال کردند این بود: نطفه مرد و زن دارای چه کیفیتی است؟ دیگر این که چگونه نطفه ای دختر و نطفه ای پسر می شود؟ حضرت فرمود: نطفه مرد سفید و غلیظ است و نطفه زن زرد و رقیق. هر کدام برتری حاصل کرد فرزند از جنس او خواهد بود - به اذن خدای متعال - اگر نطفه مرد برتری داشت فرزند پسر خواهد بود (به اذن خدای متعال) و اگر نطفه زن برتری داشت، - به اذن خدا - فرزند دختر خواهد بود.

نطفه حامل ذراتی است که خصوصیات پدر و مادر و اجداد را به فرزند منتقل می کند. باز در کتاب «روانشناسی کودک (۱)» آمده است:

«همه خصوصیات طبیعی و اخلاقی کودک مستقیماً از پدر و مادرش به ارث برده نمی شود؛ بلکه به طور کلی نیمی از خصوصیات او متعلق به پدر و مادرش می باشد و ۱/۴ از پدر بزرگ و مادر بزرگ و ۱/۸ از جد و جده به او می رسد و باقیمانده نیز از اجداد دورتر به او انتقال می یابد. اعضای یک خانواده بیشتر از افرادی که از یک خانواده نیستند به یکدیگر شباهت دارند، لکن بین اعضای یک خانواده و حتی دو برادر و خواهر گاهی از لحاظ خصوصیات طبیعی و اخلاقی اختلافات فاحشی روی می دهد». حدیثی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که شاید بیانگر این مطلب باشد.

«إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ النَّسْمَةَ فَجَامَعَ الرَّجُلُ الْمَرْثَةَ طَارَ مَاءُؤُهُ فِي كُلِّ عِرْقٍ وَ عَصَبٍ مِنْهَا فَإِذَا يَوْمَ السَّابِعِ أَحْضَرَ اللَّهُ لَهُ كُلَّ عِرْقٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَرَأَ:

«فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ» (۲)

هنگامی که خداوند اراده کند، انسانی را بیافریند، مرد و زن هم بستر می شوند، هنگامی که روز هفتم فرا رسد خداوند هر عرقی را که بین او و آدم هست، حاضر می گرداند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «در هر صورتی که بخواهد تو را ترکیب می گرداند».

عن أبي هاشم الجعفری، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام في حديث طويل ذكر فيه

ص: ۷۶

۱- (۱). ص ۳۳.

۲- (۲). بحار، ج ۶۰، ص ۳۸۵، روایت ۱۲۲، طبع تهران.

إتيان الخضر أمير المؤمنين عليه السلام و سؤاله عن مسائل و أمره عليه السلام الحسن بجوابه.

فقال الحسن عليه السلام في سياق الأجوبه، و أمّا ما ذكرت من أمر الرّجل يشبه أعمامه و أخواله فإنّ الرّجل إذا أتى أهله بقلب ساكن و عروق هادئه و بدن غير مضطرب إستكنت تلك النّطفه في الرّحم فخرج الولد يشبه أباه و امّه و إن أتاها بقلب غير ساكن و عروق غير هادئه و بدن مضطرب اضطربت تلك النّطفه في جوف تلك الرّحيم فوقت على عرق من العروق. فإن وقعت على عرق من عروق الأعمام أشبه الولد أعمامه و إن وقعت على عرق من عروق الأخوال أشبه أخواله... (1)

در حدیث طویلی که ابی هاشم جعفری از امام جواد علیه السلام روایت کرده آمده است:

خضر علیه السلام به حضور امیر المؤمنین علیه السلام رسید و از مسائلی سؤال کرد. حضرت علیه السلام، امام حسن علیه السلام را امر به جواب از سؤالها نموده و ضمن جواب از سؤالها فرمود: امّا آنچه در باره شباهت مرد به عمه و عموها و خاله و دایی ها پرسیدی، این شباهت بدان علّت است که مرد وقتی که با قلبی آرام و عروقی آسوده و بدنی بدور از اضطراب با همسرش هم بستر شد، نطفه در رحم زن قرار می گیرد و در این هنگام فرزند شباهت به پدر و مادر خواهد داشت. امّا چنانچه با قلبی ناآرام و عروقی خسته و بدن مضطرب هم بستر گردید نطفه در رحم مضطرب خواهد بود و بر عرقی از عروق ثابت خواهد گردید. اگر بر عرقی (ژن) از عروق (ژنها) عمه ها و یا عموها ثابت شد، فرزند شبیه به آنها خواهد بود و اگر به عرقی از عروق خاله ها و یا دایی ها ثابت ماند، شبیه به آنها خواهد شد.

کودک در رحم مادر مراحل را طی می کند، و در این مراحل - طبق شرایط ارثی و خصوصیات و اخلاقیات مادر و پدر و غذاهایی که از آن تغذیه می کند - حد وجودی او ساخته می شود و خداوند مَنان براساس حدّ وجودی، او را تصویر و تسویه می گرداند، قابلیت و استعداد آنچه را داشته باشد از جانب الله به او افاضه می شود. ژن ها (عامل وراثت) خصوصیات پدر و مادر و اجداد را از صفات خوب و بد به کودک منتقل می کنند.

هرکدام از ژنها که قوی تر باشد خاصیت خود را زودتر ظاهر می سازد؛ چنانکه در کتاب

ص: ۷۷

«روانشناسی کودک» می گوید:

«برخی از ذرات وراثت از ذرات دیگر نیرومندترند. خصوصیتی که این ذرات انتقال می دهند نمایان تر و مشخص تر از خصوصیات سایر ذرات است.»

علت تفاوت انسانها باهم و یا اختلاف فرزندان یک خانواده، ظهور ژنهای قوی تر است که آثارش در افراد به طور متفاوت به ظهور می رسد. اختلاف قیافه و شکل و استعدادها، هوش و حافظه، ناشی از همین اصل است.

شاید از روایت اُبی هاشم جعفری این مطلب استفاده شود که عروق قوی تر آثارش زودتر به فعلیت می رسد. و همین، معیار شباهت فرزند به عموها و عمه ها و یا خاله و دایی ها می باشد.

جمع شرایط در نطفه است که موجب و سبب پدیده ای خاص می گردد؛ اگر شرایط ناهمساز باشند و دچار علل و بیماری گردند موجود متولد شده از آنها، ناقص خواهد بود؛ این نقص گاهی ممکن است در هردو جنبه جسمی و روحی باشد و گاه نقص جسمی و یا نقص روحی باشد، ولی برعکس، اگر بیماری در بین نباشد و شرایط همساز باشند، کودک از هر جهت سالم خواهد بود.

چرا در روایت آمده است که فرزند زنا تمایل به گناه دارد و قوانین مذهبی را تحقیر می کند و در مجالست با مردم، بد اخلاق است؟

جواب این سؤال پرواضح است که فرد زناکار آنچه در او به ظهور رسیده است گرایش به زنا است که خود معلول عوامل ژنتیکی است. و طبیعی است که گرایش به زنا یک نوع شقاوت تلقی می شود. ژنهای حامل این خصوصیت قوی ترند و لذا اگر فرزند زنا تحت مراقبت شدید قرار نگیرد، این خصوصیات در این ژن ها به فعلیت رسیده و شخص را شقی بار می آورد. علاوه بر این، زن سهم عظیم در ساخت وجودی و روحی کودک دارد. در مدت ۹ ماه، جنین به وسیله موادی که با خون مادر پس از تصفیه در جفت به او می رسد، تغذیه و رشد می کند؛ کودک مواد لازم رشد خود را از مادر می گیرد، دلهره و اضطراب مادر از عمل نامشروعی که انجام داده است و یا نگرانی های او در جهات دیگر، روی کودک مؤثر واقع شده زمینه شقاوت را در او به

وجود می آورد. به همین جهت، در روایات، شدیداً از زنا منع شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ما من ذنب أعظم عند الله تبارك و تعالی بعد الشرك من نطفه حرام وضعها إمرء فی رحم لا تحل له (۱)»؛ بعد از شرک به خداوند، هیچ گناهی بزرگتر از این نیست که مردی نطفه حرام خود را در رحمی که بر او حلال نیست مستقر کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «لا- تزوجوا المرثه المستعلنه بالزنا و لا- تزوجوا الرجل المستعلن بالزنا إلا- أن تعرفوا منهما التوبه (۲)»؛ مردان مسلمان با زنانی که آشکارا و بی پروا زنا می دهند ازدواج نکنند؛ و همچنین زنان عقیف و مسلمان، مردانی را که علناً زنا می کنند به همسری خود اختیار نمایند؛ مگر آن که معلوم شود توبه کرده و صمیمانه از اعمال ناشایست و منافی با عفت خویش دست کشیده اند. برای اینکه نسل سالم بماند و فرزندان صالح پا به اجتماع بگذارند، اسلام به دقت در انتخاب همسر توصیه فرموده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إيّاكم و خضراء الدّمن؛ قيل يا رسول الله و ما خضراء الدّمن؟ قال: المرأة الحسناء فی منبت السوء (۳)»؛ از سبزی روییده در مزبله پرهیزید. گفته شد: ای رسول خدا! مقصود از سبزی روییده در مزبله چیست؟ فرمود:

زن زیبارویی که در خانواده بد رشد یافته باشد.

نیز فرمود: «تخيروا لنطفكم فأنكحوا الأكفاء و أنكحوا إليهم (۴)»؛ برای نطفه های خود، محل مناسب انتخاب کنید و از اشخاص همشأن خود زن بگیرید و به آنها زن بدهید.

در حدیثی دیگر فرمود: «تخيروا لنطفكم فإنّ النساء یلدن أشباه اخوانهنّ و أخواتهنّ (۵)»؛ برای نطفه های خود جای مناسب انتخاب کنید زیرا زنان نظیر برادران و خواهران خود فرزند می آورند.

ص: ۷۹

۱- (۱). مستدرک، ج ۲، ص ۵۶۷ و مستدرک، ج ۱۴، ص ۳۳۵، باب ۴ (از ابواب نکاح الحرّم) طبع جدید.

۲- (۲). کودک، ج ۱، ص ۱۵۴.

۳- (۳). وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۹، روایت ۷.

۴- (۵۴). نهج الفصاحه، ص ۲۲۷، شماره ۱۱۳۲-۱۱۳۳.

براساس اصل سنخیت، فرزند آن گونه رشد می کند که رحم مادر اقتضای آن را دارد. روی همین لحاظ، اولیای گرامی اسلام سفارش فرموده اند که مادر باید فردی شایسته و مناسب باشد تا فرزند رشد جسمی و روحی مناسبی داشته باشد.

اجتناب از بعضی وصلتها

اسلام که برای ازدواج اهمیت خاصی قایل است، دقت در انتخاب همسر را تأکید و از بعضی وصلتها منع فرموده است.

در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و نیز ائمه اطهار علیهم السّلام آمده است که از ازدواج با بعضی افراد به جهات مختلفی باید جلوگیری شود و از نظر فقهی و حکمی ازدواج با آنان مکروه است، نه حرام و نه باطل و این روایات به کراهت معنی شده است.

۱. از جمله افرادی که وصلت با آنها منع شده است، شارب الخمر، (شراب خوار) است؛ امام صادق علیه السّلام فرمود: «من زوّج کریمته من شارب خمر فقد قطع رحمها(۱)»؛ کسی که دختر گرامی اش را به همسری شرابخوار درآورد، به حقیقت رحمش را قطع کرده است. (کنایه از این که اخلاق و صفات انسانی خانوادگی را از دست خواهد داد).

به طور قطع، آثاری که شراب روی ارگانسیم بدن می گذارد در نطفه اثر می کند و به وسیله زنها به کودک منتقل می شود.

مفضّل از علّت تحریم شراب از امام صادق علیه السّلام سؤال کرد، حضرت فرمود: «حرّم الله الخمر لفعالها و فسادها، لأنّ مدمن الخمر تورثه الارتعاش، و تذهب بنوره، و تهدم مروّته و تحمله علی أن یجتری علی إرتکاب المحارم، و سفک الدّماء و رکوب الزّنا و لا یؤمن إذا سکر أن یشب علی حرمه و هو لا یعقل ذلك و لا یزید شاربها إلاّ کلّ شرّاً(۲)»

خداوند متعال شراب را به جهت فسادی که داشت حرام کرد. برای این که دایم الخمر مبتلا به رعشه می شود؛ نورش (تقوی و معنویتش) را می برد؛ مردانگی و

ص: ۸۰

۱- (۱). وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۳، روایت ۱.

۲- (۲). بحار، ج ۷۹، ص ۱۳۳، روایت ۲۱، طبع تهران.

شجاعت او نابود می گردد؛ و به او آنچنان جسارت می دهد که از ارتکاب محرمات و خونریزی و زنا باک نداشته باشد و زمانی که مست شد و فهم خویش را از دست داد، ممکن است به محرّمش تجاوز کند و خمر جز شرّ و بدی برای شارب پیش نمی آورد.

براساس اصل تأثیر روح در جسم و برعکس که از روایت فوق و امثال آن استفاده می شود، جنبه جسمانی، در پیدایش اخلاق و صفات روحی نیز تأثیر می گذارد.

نطفه شخص شرابخوار آلوده و مریض است و بنا بر قانون توارث فساد را منتقل به کودک می کند.

۲. از جمله کسانی که وصلت با او منع شده است، شخص بد اخلاق است.

عن الحسين بن بشّار الواسطی قال: كتبت إلى أبي الحسن الرضا (عليه السلام): أنّ لي قرابه قد خطب إليّ و في خلقه سوء قال (عليه السلام): «لا تزوّجه إن كان سيّئ الخلق (۱)».

از حسین بن بشّار واسطی رسیده است که گفت: در نامه ای به امام رضا علیه السّلام نوشتم که خویشاوندی دارم که برای خواستگاری نزد من آمده است، ولی بد اخلاق است.

حضرت فرمود: اگر بد اخلاق است به او همسر نده.

۳. افراد احمق: که در این مورد حدیثی از کتاب «دعائم الإسلام» نقل شده؛ که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ایاکم و تزویج الحمقاء فإن صحبتها بلاء و ولدها ضیاع (۲)؛ بر شما باد که از ازدواج با زنان احمق بپرهیزید زیرا که معاشرت و همراهی با آنها گرفتاری است و فرزند (رشد یافته در رحم) شان ضایع و بی ارزش است.

۴. افراد دیوانه. عن أبي جعفر عليه السّلام قال: سأله بعض أصحابنا عن الرّجل المسلم تعجبه المرأه الحسناء، أیصلح له أن يتزوّجها و هی مجنونه؟ قال: لا... (۳).

بعضی از اصحاب از امام باقر علیه السّلام سؤال کردند درباره مسلمانانی که زیبایی زنی او را به شگفت آورده است؛ آیا برای او شایسته است که با این زن زیبا ولی دیوانه، ازدواج کند؟ (حضرت پاسخ منفی دادند) فرمودند: نه.

ص: ۸۱

۱- (۱). وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۴، (باب ۳۰ از ابواب مقدمات) روایت ۱.

۲- (۲). ج ۲، ص ۱۹۷، حدیث ۷۲۳، طبع مصر.

۳- (۳). وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۷، (باب ۳۴ از ابواب مقدمات) روایت ۱.

۵. و همچنین به طور کلی افرادی که از خاندان پلید و بد هستند، از ازدواج با آنها منع شده است. در این مورد روایتی از رسول گرامی اسلام نقل کردیم (۱).

دوران بارداری

«إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَيْمِعًا بَصِيرًا»؛ (۲) ما انسان را از نطفه مخلوط (زن و مرد) آفریدیم، او را آزمایش می کنیم، پس او را شنوا و بینا قرار دادیم.

در این آیه، نطفه را به «آمِشَاجٍ» وصف کرده است. امشاج اختلاط نطفه مرد و زن است، و خداوند مرد و زن را شریک وجودی کودک قرار داده است؛ اما پس از قرار گرفتن نطفه در رحم، زن سهم عظیم در پرورش و رشد کودک پیدا می کند.

امام صادق علیه السلام فرموده: «... غذاؤه ممّا تأکل أمّه و یشرب ممّا تشرب...» (۳)؛ غذای کودک (در رحم) از چیزی است که مادر می خورد، و سیراب می شود از آنچه مادر می آشامد.

براساس قاعده کلی، نظام طبیعت اقتضا می کند که پدیده های طبیعت در یکدیگر تأثیر و تأثر داشته باشند؛ نطفه ای که مخلوط از مرد و زن است از غذای مادر تغذیه می کند و طبیعت مادر کاملاً در کودک تأثیر می گذارد. رحم پرورشگاه عظیمی است که اگر دقت و مراقبت در برنامه این پرورشگاه نشود، چه بسا ممکن است برای همیشه موجودی فلج و دیوانه و یا کودن و احمق بگرداند و یا برعکس، اگر مراقبت شدید به عمل آید و مادر در غذایی که می خورد و آبی که می آشامد و در رفتار و اعمال اخلاقی خود دقت نماید و در حد اعتدال و آرامش باشد، و از عوامل اضطراب و هیجان بپرهیزد کودکی زیبا، سالم، عاقل خواهد داشت.

همانطوری که امراض جسمانی و غذاهای مسموم ممکن است در کودک تأثیر

ص: ۸۲

۱- (۱). وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۹، روایت ۷.

۲- (۲). سوره دهر، آیه ۳.

۳- (۳). بحار، ج ۶۰، ص ۳۴۲، روایت ۲۳، طبع تهران.

کرده و او را ناقص الخلقه گردانند، امراض روانی نیز در روان کودک تأثیر گذاشته و در او اختلال روانی به وجود می آورد. از آن جایی که کودک در رحم مادر همچون عضوی از اعضای مادر به شمار می آید و حالات روانی مادر اثری خاص در عضوی خاص می گذارد، این اثر خاص را در کودک نیز می گذارد. روی این لحاظ، اسلام از بسیاری صفات زشت مذمت فرموده و از انسان خواسته است تا آنها را از خویش دور گرداند.

حسد، بخل، کینه، عجب و غرور، عصبانیت و... امراضی هستند که اگر در مادر وجود داشته باشند، جای هیچ شبهه ای نیست که در فرزندش اثر خواهند گذاشت؛ «حسن الأخلاق برهان کرم الاعراق (۱)»؛ اخلاق و صفات پسندیده دلیل بر عرق و وراثت نیکو و پسندیده است.

یکی از نکاتی که در دوره حاملگی باید مورد توجه قرار گیرد، داشتن نشاط و روحیه ای آرام است.

این همه دقت (در ازدواج و مراقبت در هنگام بارداری) برای چه؟ آن طور که در بحث هدف تعلیم و تربیت بیان شد، هدف اعلائی تعلیم و تربیت رسیدن به قرب الهی است و این که انسان برای این جهان آفریده نشده و دنیا هدف او نیست؛ بلکه طبیعت چون رحمی است که بشر باید در دامان آن قرار گیرد و استفاده لازم را از پدیده های آن برای پرورش اندام و روح بکند، و برای این که نسل بشر سالم بماند و اندام و روح او نقصی پیدا نکند، باید دقت و توجه شدید در بهره برداری از طبیعت انجام گیرد.

خدای قادر متعال بخشنده وجود است و طبق سنت حکیمانه خود در حد قابلیت و استعداد موجودات، به آنها هستی می رساند و در همان حد هدایت می کند و این سنت عادلانه او در مورد انسان نیز جریان دارد. او به انسان براساس شرایط و قابلیتها وجود می دهد و در هر گلدانی، گلی را درخور آن می نشاند؛ «اللّٰذِی خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ فِي اٰیِّ صُوْرَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ».

(۲)

اما استعداد و شأنیت را انسان در رحم کسب می کند، اصل خلقت و تکوین کودک

ص: ۸۳

۱- (۱). شرح غرر الحکم، ج ۳، ص ۳۹۲، شماره ۴۸۵۵.

۲- (۲). سوره انفطار، آیه ۷-۸.

در رحم مادر از جانب خداوند متعال است. اما پدر و مادر در به وجود آوردن شرایط (غذایی، روحی، صفات، خصوصیات و...) دخالت دارند. افاضه روح و عقل از سوی خداوند منان به بدنی است که در رحم تسویه و تعدیل شده است. انسان حرکتش از ماده اخس و بسیار فرومایه شروع می شود و مراحل را - با توجه به خصوصیات و شرایط ایجاد شده توسط پدر و مادر - طی می کند. از نطفه، علقه، مضغه می گذرد تا آن گاه که به نفس انسانی مجهز می گردد و براساس سعه وجودی اش، یا کودن و کم فهم و بی عقل می گردد، و یا صاحب عقل و فهم و درک می شود، و یا حالت متوسط پیدا می کند و... امّا این موجود که مراحل تکوین را گذرانده، در همین جا باقی نمی ماند؛ او پس از آن باید به کمال بالاتری برسد و به معرفت ذات حق نایل آید. اسلام برای آماده کردن این موجود به سوی شناخت حق، او را از هنگامی که دارای نازلترین مرتبه وجود (یعنی نطفه) است، تحت مراقبت شدید تربیتی قرار می دهد تا با هر درجه ای که بر مرتبه وجودی اش افزوده می شود و با هر مرحله ای که از کمال تکوین می گذراند بیشتر در صراط مستقیم قرار بگیرد؛ تا آن گاه که پا به صحنه جهان خارج از رحم بگذارد، برای تعلیم و تربیت صحیح آماده و شخص مستعدی برای گرفتن مطالب حق باشد. و نفس انسانی وی پیش از آن که متوجه آلودگیها و جهات بدنی و دنیوی شود متوجه معنویت و حقیقت و عبودیت گردد و بتواند مراتب نازله وجودی خویش (مرتبه نباتی و حیوانی) را به خدمت مرتبه عالی وجودش (مرتبه انسانی) درآورد.

در دعای کمیل آمده است:

«یا من بدء خلقی و ذکری و تربیتی و برّی و تغذیتی هبّنی لابتداء کرمک و سالف برّک بی(۱)؛ ای آن که آغاز کردی آفرینش را، و از ابتدا به یاد من بودی و از همان اول تربیتم کردی و پرورشم دادی، و از نخست نیکی و احسانت را بر من رواداشتی، از روزی و ارزاق خود مرا بهره مند ساختی [اکنون] مرا ببخش [همچنانکه] از اول مرا مورد لطف و نیکی و کرم خود قرار دادی و مشمول احسان دیرینه خود فرمودی.

ص: ۸۴

اشاره

رشد چیست؟

دورانهای مهم رشد

دوران جنینی

دوران کودکی

دوران طفولیت

دوران نوجوانی

دوران جوانی

ص: ۸۵

«رشد» در اصطلاح عرف (صرف نظر از معنای لغوی آن) تغییری است که در جهت ترقی حاصل می شود. و این تغییر، مادی باشد یا معنوی، جسمی باشد یا عقلی عمومیت دارد.

ترقی و راه یافتن به کمال اخلاقی، عقلی، علمی و... رشد است؛ همان طور که تکامل جسم از کودکی به نوجوانی و از آن به جوانی رشد می باشد.

رشد جسمی به وسیله هدایت تکوینی است - گرچه چگونگی اندامها و ورزیدگی آنها در بعضی امور محتاج مربی و تمرینهای خاص می باشد - ولی رشد معنوی انسان به وسیله هدایت تشریحی انجام می گیرد. فرق اساسی بین این دو گونه رشد این است که رشد جسمی محدود و تکوینی است و مربی، افراد را تا سن معینی می تواند بپذیرد و در ورزیدگی اندام و کیفیت تربیت آنها بکوشد؛ اما رشد معنوی در هر سنی ممکن است و افراد متعلم در هر موقعیت و سنی می توانند به رشد و پرورش ابعاد معنوی خود پردازند؛ البته جریان رشد در سنینی سریعتر و در سنینی دیگر کندتر می باشد و در بعضی افراد، پذیرش بیشتر و در بعضی کمتر است.

دورانهای مهم رشد

قبل از ورود به بحث دورانهای مختلف رشد، توجه به چند نکته ضروری است:

۱ - مسأله رشد باید با توجه به ابعاد گوناگون انسان در نظر گرفته شود.

۲ - در هر مرحله از رشد باید انتظارات در حد توانایی جسمی، عاطفی و... فرد باشد.

۳ - رشد روانی و عقلی، کمتر پاپای رشد جسمی به پیش می رود. در بعضی، رشد جسمی، و در برخی رشد عقلی ظهور بیشتری دارد.

۴ - هر یک از مراحل رشد نقش عمده و سازنده ای را در مراحل بعدی ایفا می کند.

دورانهای رشد عبارتند از:

۱ - دوران جنینی

۲ - دوران کودکی (از شیرخوارگی تا ۷ سالگی)

۳ - دوران طفولیت (از ۷ سالگی تا ۱۴ سالگی)

۴ - دوره نوجوانی (از ۱۴ سالگی تا ۲۱ سالگی)

۵ - دوره جوانی (از ۲۱ سالگی...)

لازم به تذکر است که تقسیم بندی دورانهای رشد براساس بعضی از روایات صورت گرفته است، و در حد گنجایش این مقال مورد بررسی قرار می گیرد.

دوران جنینی

در مبحث «تعلیم و تربیت و وراثت» تا اندازه ای راجع به دوره جنینی و مسؤولیت پدر و مادر مطالبی را بیان داشتیم و به آنچه در آن جا گفته شد، اکتفا می کنیم و اینک به بحث از دوّمین و سوّمین دوره رشد می پردازیم.

دوره کودکی (از شیرخوارگی تا ۷ سالگی)

هرانسانی نیازمندی و وابستگی جسمی خویش را به طبیعت و موادی که در آن وجود دارد، بخوبی احساس می کند. بنیان حیات مادی او مرهون آب و هوا و غذاهایی است که از طبیعت می گیرد.

نوزاد انسان تا مدتی نمی تواند به طور مستقیم از موادی که بزرگسالان از آن تغذیه می کنند، مانند: میوه، نان و غیره استفاده کند و برای بقا باید از شیر مادر تغذیه نماید.

شیر مادر از مواد غذایی طبیعی که به مصرف رسانده، ترشح شده و علاوه بر حالات جسمی و طبیعی، حالات روحی مادر یا دایه نیز در آن تأثیر می‌گذارد. بیماری، ناراحتی، هیجان، نگرانی و... هر کدام تأثیر خاصی در شیر مادر دارد؛ چنانکه سلامت، شادابی، آرامش و اطمینان خاطر تأثیر خاص خود را روی شیر می‌گذارد. بنابراین، مادر یا دایه ای که به کودک شیر می‌دهد، تنها غذای جسم او را تأمین نکرده، بلکه غذای روح را نیز به او داده است. بر این اساس، باید به نقش حساس خود در رشد و ترقی جسم و روح کودک پی ببرند.

رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «لَيْسَ لِلصَّبِيِّ لَبَنٌ خَيْرٌ مِّنْ لَّبَنِ امِّهِ (۱)»؛ برای کودک شیری بهتر از شیر مادر نیست.

علی علیه السلام فرمود: انظروا من يرضع اولادكم فان الولد يشب عليه (۲)؛ توجه کنید چه کسی به فرزندان شما شیر می‌دهد، زیرا فرزند به واسطه شیر او رشد می‌کند. (و همان صفات را می‌گیرد).

و نیز فرمود: «تخيروا للرضاع كما تتخيرون للنكاح فان الرضاع يغير الطباع (۳)»؛ همانگونه که برای ازدواج دقت دارید (و فردی شایسته اختیار می‌کنید) برای شیر دادن نیز فرد شایسته ای را انتخاب نمایید. براستی که شیر، طبیعتها را دگرگون می‌کند.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «عليكم بالوضاء من الظنوره فان اللبن يعدى (۴)»؛ برای فرزند شیرخوار خود، دایه ای پاکیزه و نظیف برگزینید، زیرا شیر سرایت می‌کند.

(اثر می‌گذارد).

علی علیه السلام فرمودند: «توقوا على اولادكم لبن البغى من النساء و المجنونه فان اللبن يعدى (۵)»؛ نسبت به فرزندان از شیر زن زناکار و دیوانه، پرهیزید، زیرا شیر

ص: ۸۹

۱- (۱). بحار، ج ۱۰۳، ص ۳۲۳، روایت ۱۵، طبع تهران.

۲- (۲). وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۸۸، روایت ۱، ابواب احکام الاولاد، باب ۷۸.

۳- (۳). وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۸۸، روایت ۶، باب ۷۸، از ابواب احکام الاولاد.

۴- (۴). وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۸۹، روایت ۲.

۵- (۵). بحار، ج ۱۰۳، ص ۳۲۳، روایت ۹.

سرایت می کند.

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله): لا تسترضعوا الحمقاء فإنّ الولد يشبّ عليه (۱)؛ زنان کم هوش و احمق را به دایگی نگیرید، زیرا فرزند شما به همان خوی و خلق بارمی آید و رشد می نماید.

از امام محمد باقر (علیه السلام): «لا تسترضعوا الحمقاء فإنّ اللبن يعدی و أنّ الغلام ينزع الی اللبن (۲)»؛ زنان کم هوش را به دایگی نگیرید، زیرا شیر، صفات را سرایت می دهد و فرزند به شیر شباهت می رساند.

مدت شیرخوارگی که تقریباً دو سال طول می کشد، موقعیت بسیار حساسی برای کودک است. روایات مذکور گویای آن است که مادر نقش عظیمی در ساخت شخصیت، آینده و سعادت کودک دارد. مادرانی که به این امر توجه نداشته، در اخلاق و حالات خود دقت نمی کنند و در هر حالی به فرزند خویش شیر می دهند، و یا فرزند خویش را به دست هر فردی - بدون توجه به حالات و خصوصیات او - می سپارند، اشتباه بزرگی را در حق کودک خود مرتکب می شوند که جبران پذیر نمی باشد.

مسأله تربیت کودک و مواظبت بر آن به دوران جنینی و دو سال شیرخوارگی ختم نمی شود؛ بلکه پس از آن وظیفه مشکل تر است، زیرا قوّه ناطقه او فعال می گردد؛ حس شنوایی او برای پذیرش و شنیدن حرفها آماده می شود، چشمانش به رفتار و عمل دیگران خیره می گردد و قلبش قابلیت تمایل به آنچه در اطرافش می گذرد، پیدا می کند. بدین ترتیب شالوده شخصیت کودک پی ریزی می گردد.

«در دوران کودکی است که ما روش خود را نسبت به خود تعیین می کنیم و این حائز اهمیت فوق العاده است (۳)».

«اغلب روان شناسان ثابت کرده اند که پیدایش کلیه اختلالات عصبی از دوران کودکی سرچشمه می گیرد؛ به این معنی که تجربیات دوران کودکی است که آدمی را

ص: ۹۰

۱- (۱). بحار، ج ۱۰۳، ص ۳۲۴، روایت ۲۰.

۲- (۲). وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۸۸، روایت ۲.

۳- (۳). روان شناسی و اخلاق، ص ۴۱.

برای شکست عصبی و روانی در زندگی بعدی آماده می سازد. (۱)»

لقمان حکیم به فرزندش فرمود: «یا بنی ان تأدب صغیرا انتفعت به کبیرا (۲)»؛ اگر در دوران کودکی ادب شوی، در بزرگی از آن سود خواهی برد.

کودک ۲ سالگی فقط از درک احساس برخوردار است؛ قوه تشخیص (امتیاز خوب از بد) در او به فعلیت نرسیده و رشد معنوی و ترقی اخلاقی او وابسته به مربی است. در این دوره که پدر و مادر مواظب رشد جسمانی او هستند و از نزدیک شدن او به اشیای خطرناک یا غذای ناسازگار جلوگیری می کنند و از سرما و گرما حفظش می نمایند، در دادن غذای روحی به او باید نهایت دقت را داشته باشند و از هرسخن و عمل نامناسب ولو خوب - که برای کودک قابل درک و توجیه نبوده و ممکن است اثر سوء در او بگذارد - خودداری کنند؛ موقعیت او را درک نمایند؛ در حد سن و درک او سخن بگویند و فطرت مذهبی اش را با برنامه صحیح شکوفا سازند.

از امام باقر و امام صادق - علیهما السلام - روایت شده است که فرموده اند: «اذا بلغ الغلام ثلاث سنین فقل له سبع مَرات: قل: لا-اله الا-الله ثم یتَرَک حَتّٰی... (۳)»؛ وقتی کودک به سه سالگی رسید، هفت مرتبه به او تلقین کن تا کلمه لا-اله الا-الله را بگوید. بعد او را واگذار تا به....

رشد کودک در این دوره، نباید یک جانبه و یک بعدی باشد. رشد بدنی، عقلانی، عاطفی، وجدانی، اجتماعی، اخلاقی او نیز باید مورد توجه اولیای کودک قرار گیرد.

پدر و مادر باید بدانند که روح کودک و صفحه ذهن او صاف و بدون هیچ نقشی است و آن را با حرکات و اعمال و سخنان زشت، آلوده نسازند. او در جایی که از مادر یا پدر وفای به عهد نبیند، یا دروغی بشنود و بی احترامی و بی اعتنائی نسبت به خود ببیند، و یا در حادثه ای کوچک و ناچیز، بد اخلاقی آنها را مشاهده کند و... خود مبتلا به این صفات گردیده، به رشد معنوی و انسانی او لطمه وارد می شود.

ص: ۹۱

۱- (۱). همان مدرک.

۲- (۲). بحار، ج ۱۳، ص ۴۱۱، طبع بیروت.

۳- (۳). بحار، ج ۱۰۴، ص ۹۴، روایت ۳۶.

رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «اذا وعد احدكم صبيّه فلينجز(۱)»؛ وقتی یکی از شما به فرزند خود وعده ای داد باید به آن وفا کند و از عهد خود تخلف ننماید.

و از علی علیه السّلام نقل شده که فرمود: «لا يصلح الكذب جدّ و لا هزل و لا ان يعد احدكم صبيّه ثم لا يفى له(۲)»؛ شایسته نیست آدمی به جدّ یا به شوخی دروغ بگوید و شایسته نیست کسی به بچه اش وعده ای بدهد و به آن وفا ننماید.

و نیز آن حضرت فرمود: «انما قلب الحدث كالارض الخاليه ما القى فيها من شئ قبلته(۳)»؛ قلب کودک نارس، مانند زمینی خالی است، آنچه در آن افکنده شود، آن را قبول می کند.

رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من كانت له إبنه فأدبها و احسن أدبها و علّمها فاحسن تعليمها فوسع عليها من نعم الله التي أسبغ عليه كانت منعه و ستر من النار(۴)»؛ کسی که از نعمت فرزند برخوردار است، او را به بهترین وجه ادب نماید و به نیکوترین طرز تعلیم دهد. پس بر او نعمتهای الهی را توسعه دهد؛ آن نعمتهایی که خداوند بر او کامل فرمود. آن فرزند، مانع و حجاب از دوزخ خواهد بود.

در این مرحله اگرچه پدر و مادر باید دقت و مراقبت لازم را در تربیت کودک به عمل آورند، ولی نباید مانع بازی و آزادی او شوند که این باعث ایجاد عقده در روان کودک است، زیرا فطرت کودکانه او را به بازی می کشاند.

امام صادق علیه السّلام فرمود: «دع ابنك يلعب سبع سنين(۵)»؛ بگذار فرزندت تا هفت سالگی بازی کند.

اگرچه سخن پیرامون تربیت و تعلیم کودک در این مرحله زیاد است، به عنوان آخرین مطالب بیان می داریم که آنچه بیش از هر چیزی در این مرحله مهم است، نشان دادن عشق و عاطفه و محبت پدر و مادری است؛ عشق و محبتی که روح کودک

ص: ۹۲

۱- (۱). مستدرک، ج ۲، ص ۶۲۶، باب ۶۴ - مستدرک، (طبع جدید) ج ۱۵، ص ۱۷۰، باب ۶۴.

۲- (۲). گفتار فلسفی کودک، ج ۲، ص ۲۶، بنقل از وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۳۲.

۳- (۳). بحار، ج ۷۷، صص ۲۰۱-۲۰۰، طبع تهران.

۴- (۴). کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۵۲، شماره ۴۵۳۹۱.

۵- (۵). بحار، ج ۱۰۴، ص ۹۵، روایت ۴۰.

نیازمند به آن است. آزردن روح او به جهت یک کار کوچک، عواقب وخیمی به دنبال خواهد داشت. محبت و عاطفه، عامل لازمی است که می تواند جلوی هرگونه خطای کودک را بگیرد و او را انسانی با شخصیت بارآورد.

دوران طفولیت

در این جا به مرحله سوم رشد که از هفت سالگی شروع شده و به چهارده سالگی ختم می شود، می پردازیم.

در سن هفت سالگی کودک با بسیاری از خویشاوندان و غیر آنها آشنا گشته و بسیاری از مسائل را می فهمد و تشخیص می دهد. او در این سن به طور کنجکاوانه به مسائل می نگرد. قلب او برای پذیرش هر عقیده ای آماده است. در این مرحله نقش پدر و مادر باید عوض شده، در این مرحله بیش از پیش باید تربیت طفل مورد توجه و دقت قرار گیرد. و اگر به او توجه نشده، اعمال و رفت و آمدش تحت نظارت نباشد و علاوه بر این، مورد احترام بزرگان هم قرار نگیرد، حالت بدبینی در او ایجاد شده، به انحراف کشیده خواهد شد. انسان فطرتاً حس انتقامجویی دارد و از سوی دیگر در برابر احترام دیگران خاضع شده، عاطفه و محبت نشان می دهد. اگر به رشد فطری و عاطفی طفل توجه شود و مورد احترام قرار گیرد و خطاهای او به صورت صحیح گوشزد و برطرف گردد، تواضع نشان خواهد داد. او از نظر رشد بدنی و فکری به حدی از کمال رسیده و قابلیت دارد خوب و بد را بفهمد و درباره آن فکر کند، لذا گذاشتن برنامه تربیتی برای او مفید و مؤثر است. کودک در این سن می تواند درک کند که این برنامه برای چیست و چه فوایدی برای او دارد. لذا خود را آماده بهره وری از آن می کند.

این که امام صادق علیه السلام می فرماید: «دع ابنک یلعب سبع سنین و یؤدب سبعا...»^(۱)؛ به احتمال زیاد ناظر به برنامه ریزی در مرحله دوم بعد از تولد می باشد. همچنین فرمایش رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که: «الولد سید سبع سنین و عبد سبع

ص: ۹۳

۱- (۱). فرزندان را بگذار تا هفت سال بازی کند و تا هفت سال به تأدیب او پرداز. بحار، ج ۱۰۴، ص ۹۵، روایت ۴۰.

سنین (۱)؛ گویای این مطلب است که در هفت سال دَوّم کودک باید تحت برنامه تربیتی صحیحی باشد که پدر و مادر و مربیان برای او می ریزند.

در این مرحله، طفل در معرض خطرات فکری است و آنچه در قلبش نقش بندد، پاک نمودنش بسیار مشکل است. بر این اساس دستور داده شده او را متوجه عبادت کنند و چنانکه سرپیچی کرد، تأدیب نمایند تا بدانند که در مقابل تخلف، مؤاخذه می شود. «علموا اولادکم الصّیّله إذا بلغوا سبعا و اضربوهم علیها إذا بلغوا عشرة و فرّقوا بینهم فی المضاجع (۲)»؛ به فرزندان خود نماز را بیاموزید هنگامی که به هفت سالگی برسند و وقتی که به ده سالگی رسیدند (و تخلف از آموختن نماز کردند) ادب نمائید و رختخواب آنها را از یکدیگر جدا کنید. باید تا جایی که می توانیم با برنامه صحیح و آموزنده، ایمان به خدا و مقدسات مذهبی را در آنها به وجود آوریم (۳). رشد ایمانی به وجود آورنده اخلاقیات انسانی در نفس کودک است. در این دوره می توان از کودک موجودی بی هویت و یا حیوانی درنده ساخت و نیز می توان یک انسان مؤمن، خدمتگزار و پرهیزکار تحویل جامعه داد. نفس انسان از بدو پیدایش تا آن هنگام که به عالم برزخ پرواز می کند در تلاش و تکاپو و حرکت است و هیچگاه در زندگی از حرکت باز نمی ایستد؛ در هر حال و در هر موقعیتی که باشد، نفس با فعالیت خویش در سراسر زندگی، یا به سوی انحطاط و پستی می رود و عاقبت از حیوان بدتر می گردد، و یا به سوی ترقی و کمال می رود و انسان مافوق می شود. «یا أیّها الإنسان إنک کادحٌ إلی ربّک کدحاً فمّلاقیه» (۴). علاوه بر این، نفس است که در بدن فرمان می راند و حرکات اعضا و جوارح معلول حرکت نفس است. به همین لحاظ، نفس پاک، آفریننده اعمال شایسته، و نفس ناپاک، خالق رفتار غیر انسانی است.

علی علیه السلام فرمود: «النفس الشّریفه لا تثقل علیها المؤمنات» (۵)؛ رنجهای بر نفس پاک

ص: ۹۴

۱- (۱). بحار، ج ۱۰۴، ص ۹۵، روایت ۴۲.

۲- (۲). کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۴۱، شماره ۴۵۳۳۰.

۳- (۳). این دوره مناسبترین دوره برای پرورش ایمان است.

۴- (۴). سوره انشاق، آیه ۶.

۵- (۵). شرح غرر الحکم، ج ۲، ص ۱.

و محترم سنگینی نمی کند.

و فرمود: «ینبغی لمن علم شرف نفسه أن ینزهها من دناءه الدنیا»^(۱)؛ سزاوار است کسی که به شرافت نفسش آگاه شود، آن را از پستیهای دنیا پاک گرداند.

و نیز فرمود: «النفس الدنیه لا تنفک عن الدنات»^(۲)؛ نفس ناپاک و پست از پستیها جدا نمی گردد.

اسلام برای تربیت صحیح نفس به پدران و مادران سفارش کرده است تا نیروی ایمان به خدا و آخرت را با برنامه صحیح در فرزندان خویش تقویت نمایند.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من ربی صغیرا حتی یقول: لا اله الا الله لم یحاسبه الله»^(۳)؛ هر که طفلی را تربیت کند تا لا اله الا الله بگوید، خدا از او حساب نخواهد.

امام سجّاد علیه السلام فرمود: «و اما حقّ ولدک فتعلم أنه منک و مضاف الیک فی عاجل الدنیا بخیره و شرّه و أنك مسؤول عمّا ولیته من حسن الادب و الدلاله علی ربّه و المعونه له علی طاعته فیک و فی نفسه، فمثاب علی ذلک و معاقب، فاعمل فی امره عمل المترین بحسن اثره علیه فی عاجل الدنیا المعذر الی ربّه فیما بینک و بینه بحسن القیام علیه و الاخذ له منه و لا قوه الا بالله»^(۴)؛ اما حق فرزندات به تو اینست که بدانی او از تو است و تعلق به تو دارد و خوب باشد یا بد، در این دنیا وابسته به تو می باشد و تو در ولایتی که بر او داری مسؤولی که طفل را مؤدّب و با اخلاق پسندیده پرورش دهی و او را به سوی خداوند متعال راهنمایی کنی و او را بر طاعت خدا، درباره خود و او کمک کنی، بر اطاعت فرزندات از خدا ثواب می بری و بر معصیت او خدا را، کیفر می شوی. پس، درباره او کاری کن که در دنیا حسن اثر داشته باشد و خود نیز به آن آراسته و مزین گردی و در نزد خداوند تبارک و تعالی در آنچه بین تو و بین فرزندات هست معذور باشی به خاطر سرپرستی خوبی که از او کردی و تربیتش

ص: ۹۵

۱- (۱). شرح غرر الحکم، ج ۶، ص ۴۴۲.

۲- (۲). شرح غرر، ج ۲، ص ۲.

۳- (۳). نهج الفصاحه، ص ۶۱۴، شماره ۳۰۱۲.

۴- (۴). تحف العقول، ص ۱۸۹، چاپ بیروت.

رشد حقیقی انسان آنگاه ممکن می شود که ایمان به خدا در قلب او جای گیرد و فطرت الهی او به سوی الله پرکشد.

اگر سلمانها، ابوذرها، مقداد و شخصیت های بزرگی چون شیخ مفید، شیخ طوسی، سید رضی، سید مرتضی، شیخ مرتضی انصاری، مجلسی - اعلی الله مقامهم - در جامعه بشری می درخشند و نورافشانی می کنند، به خاطر نور خداست که از کودکی در قلب آنها تابیده است. و اگر امام خمینی (قده) حرکتی نو و عظیم در جهان اسلام به وجود می آورد و بنیانگذار جمهوری اسلامی می شود، به جهت پرورش یافتن براساس ایمان به خدا و تربیت صحیح است آری، کودکی که در جهت خدا حرکت کند و از هفت سالگی به خواندن نماز و قرآن مشغول شود، به شخصیت او احترام گذاشته شود و ایمان در او پرورش یابد، در سن چهارده سالگی که قدم به سن نوجوانی می گذارد از رشد سریعتری برخوردار خواهد گشت.

مرحله نوجوانی (۱۴ سالگی تا ۲۱ سالگی)

«دع ابنک یلعب سبع سنین و یؤدب سبعا و الزمه نفسک سبع سنین فان أفلح و الا فانه من لا خیر فیه(۱)»؛ فرزندت را تا هفت سال بگذار بازی کند و در هفت سال دوم باید زیر نظر باشد و براساس برنامه های تربیتی حرکت کند. در مرحله (نوجوانی) او را ملازم با خودت کن (و شدیداً مراقب او باش) تا رستگار شود و گرنه خیری در او نیست.

مرحله نوجوانی، دوره تازه ای در زندگی انسان است. می توان گفت: اساسی ترین تغییر که از نظر روانی در نوجوان پیدا می شود، حس شخصیت و استقلال طلبی اوست. او نمی خواهد مطیع کامل پدر و مادر باشد و هرچه آنان بگویند پذیرفته و عقیده ای مطابق عقیده آنها داشته باشد؛ در برابر بایدها و نبایدها ایستادگی کرده، مقاومت نشان می دهد و زیر بار نمی رود؛ از امر و نهی دیگران بدش می آید، زیرا آن را

ص: ۹۶

منافی با شخصیت و استقلال خویش می‌داند. با توجه به این جنبه روانی است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «... و وزیر سبع سنین...» (۱)؛ اگر کودک در هفت سال اول زندگی آقای پدر و مادر است و در هفت سال دوم بنده آنها، در هفت سال سوم (از ۱۴ سالگی تا ۲۱ سالگی) باید مشاور مربیان خویش باشد.

نوجوان با هیجانها و اضطرابهای بسیاری روبرو است که از رشد غریزه جنسی و رسیدن به بلوغ و نیز بروز شخصیت نو و استقلال جویی ناشی می‌شود.

یکی از دانشمندان می‌گوید: «نخست باید نوجوانان را یاری کرد تا به آسانی از این سنین پر آشوب بگذرند. نباید گذاشت این سنین باعث التهاب بیهوده و بی‌ثمر و تجارب پرخطر گردد.» (۲)

در این دوره، رشد غریزه جنسی سریع بوده، عقل و روان را محکوم خویش قرار می‌دهد؛ بنابراین، اگر نوجوان تربیت و آگاهی لازم را نداشته باشد، منحرف شده و به هر کار ناهنجاری دست می‌زند. به هر حال، برنامه تربیتی صحیح در دوره دوم بعد از تولد (۷ تا ۱۴ سالگی) باعث می‌شود که نوجوان تعادل روانی خویش را حفظ کند و شخصیت خویش را تثبیت نموده، بر اضطراب و نگرانی پیروز شود و غریزه و شهوت و نیروی جنسی را تحت راهنمایی عقل قرار دهد.

پدر و مادر و معلم و دیگران که در رابطه با نوجوان هستند، بدانند که او به مرحله ای از رشد رسیده که باید به او استقلال و شخصیت داده، تکریمش کرد.

برگزیدن او در کارها به عنوان یک مشاور، بهترین احترام برای اوست، زیرا او به مرحله ای رسیده که تشخیص می‌دهد چگونه باید باشد، به کدام عمل روی آورده و کدام را ترک نماید - البته این در صورتی است که مراحل قبلی تربیتی را به خوبی و موفقیت گذرانده باشد و الا احتیاج به مراقبت بیشتر خواهد بود.

نیکوترین ادب برای هر شخصی ترک معاصی است، چنانکه امیر مؤمنان علی علیه السلام

ص: ۹۷

۱- (۱). وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۵، روایت ۷ از باب ۸۳ ابواب احکام الاولاد.

۲- (۲). مراحل تربیت، تألیف موریس دیس، ص ۱۵۵.

فرمود: «أحسن الاداب ما كَفَكَ عن المحارم(۱)»؛ نیکوترین ادب آن است که تو را از محارم باز دارد.

و نیز فرمود: «ضبط النفس عند الرّغب و الرّهب من افضل الأدب(۲)»؛ تسلط بر نفس هنگام آرزو و خواهش نفس و بیم و ترس، برترین ادب است.

روایت مزبور گویای آن است که انسان تربیت شده و مؤدب از حالت اعتدال برخوردار است و در برابر خواهش های نفسانی و حوادث خود را نباخته، بر خود مسلط است. چنین ادبی در اثر مراقبت شدید مربیان و اولیا پیدا می شود و دلیل گویا و واضح رشد عقل است.

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: «کیفیه الفعل، تدلّ علی کمیّه العقل(۳)»؛ چگونگی عمل، دلالت بر مقدار عقل دارد.

«الادب و الدّین نتیجه العقل(۴)»؛ داشتن ادب و دین، ثمره عقل است. (دلیل بر رشد عقلی می باشد).

مربیانی که این چنین در تربیت اولادشان می کوشند، مورد مغفرت خداوند متعال هستند؛ چنانکه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اکرموا اولادکم و أحسنوا ادبهم یغفر لکم(۵)»؛ فرزندان خویش را گرامی بدارید و آنها را نیکو تربیت کنید تا خداوند شما را بیامرزد.

نکته ای که نباید مورد غفلت قرار گیرد اینست که: نوجوان که در دوران کودکی، رفتار و اندیشه اش را براساس الگوی تعیین شده از جانب مربیان می ساخت، حال براساس استقلال فکری و شخصیت طلبی به دنبال الگویی می رود که خود آن را تعیین می نماید. برخی تحت تأثیر جوّ آلوده قرار می گیرند و فردی ناپاک را برگزیده، خود را از روی افکار او می سازند. ما شاهد جوّ آلوده ستم شاهی بودیم که نوجوانان

ص: ۹۸

۱- (۱). شرح غرر، ج ۲، ص ۴۶۲، شماره ۳۲۹۸.

۲- (۲). شرح غرر، ج ۴، ص ۲۳۴.

۳- (۳). شرح غرر، ج ۴، ص ۶۲۶، شماره ۷۲۲۶.

۴- (۴). میزان الحکمه، ج ۱، ص ۶۸.

۵- (۵). بحار، ج ۱۰۴، ص ۹۵، روایت ۴۴.

چگونه به دنبال الگوهای ناپاک (ستاره سینما، افراد منحرف غربی و شرقی و یا داخلی) بودند، مریمان و اولیای کودکان باید از ابتدا طوری برنامه تربیتی را تنظیم کنند که کودک به الگوهای الهی جلب شود و با اراده خویش، شخصیت‌های بزرگ مذهبی و تربیت شدگان مکتب اهل بیت علیهم السلام را به عنوان اسوه بپذیرد.

کودکان و دانش آموزان را باید با آن خاندانی که سراسر زندگیشان درس شرف، عزت و بزرگواری بوده است، آشنا ساخت. قرآن که برای تزکیه نفوس و تربیت انسانها نازل شده، بهترین اسوه و الگو را شخص نبی اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم معرفی می کند: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (۱).

علی علیه السلام درباره الگو بودن آن حضرت فرمود: «و لقد كان في رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كاف لك في الاسوه (۲)»؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در الگو و اسوه بودن برای تو کافی است (پس بر تو است که از آن حضرت پیروی کنی).

آری، نوجوان باید حقیقت انسانی خویش را شناخته و به حیات معنوی و عقلی گام نهد، استعدادهایش را به فعلیت رساند و به تکامل لازم برسد تا هنگام جوانی از عقلی برخوردار باشد که خواسته های نفسانی را پست شمارد.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «من کمل عقله إستهان بالشهوات (۳)»؛ کسی که به کمال عقلی رسید، خواسته های نفسانی را سبک می شمارد.

مرحله جوانی

جوان بر اثر آگاهی هایی که در مرحله نوجوانی پیدا کرده، در پی زندگی معقول و انسانی برمی آید؛ به معنا و مفهوم زندگی پی می برد. او به این حقیقت توجه دارد که به خود واگذار نگردیده، و بیهوده آفریده نشده است و خداوند متعال در همه حال ناظر

ص: ۹۹

۱- (۱). سوره احزاب، آیه ۲۲.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۵۹.

۳- (۳). شرح غرر، ج ۵، ص ۲۵۵، شماره ۸۲۲۷.

رفتار و اعمال او است؛ «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى.» (۱)

او تا این مرحله دریافته که شادی و نشاط و شادکامی در چیست و هدف شایسته کدام است و باتوجه به رشد و آگاهی، همه وجودش را در یک مسیر سالم انسانی، هماهنگ می سازد و از خیالات واهی و پوچ که در این مرحله او را تهدید می کند، نجات یافته، از آرزوهای طولانی، هواهای نفسانی، شهوترانی، بی بندوباری و ناهنجاری که در این دوران در کمین او نشسته، رها می شود. او که تا این مرحله کرامت انسانی را شناخته است کارهایی را که به عظمت انسانی او لطمه وارد کند، مرتکب نمی شود. جوان رشد یافته [از جهات ایمانی و عقلی] فکر می کند و آنگاه دست به عمل می زند، در صورتی که جوانان تربیت نشده بیشتر تحت تأثیر احساسات واقع می شوند و عمل می کنند.

در مرحله جوانی - که اوج بروز قدرت های درونی است - گاهی نیروهای نفسانی در اثر عوامل خارجی یا افکار درونی، نمایان گشته، و می کوشند تا جوان را از مرتبه عقلانی به زیر انداخته، تحت تأثیر احساسات کور قرار دهند. و با ظهور عشقهای کاذب، جوان را از هدف اعلایش منحرف کنند، و چه بسا که همان احساسات ناهنجار و کور، خود را به عنوان حقیقت عقلی جازده و خود را زیبا جلوه دهند. در این جا فقط دو نیروی عظیم و بزرگ (عقل و ایمان) است که اگر رشد یافته باشند، خود را به میدان ستیز رسانده و نفس انسانی را از مهلکه می رهانند. علی علیه السلام در این مورد فرمود: «همَّه العقل ترك الذنوب و اصلاح العيوب (۲)»؛ همت عقل، ترک گناهان و اصلاح عیوب است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ألايمان عفيف عن المحارم، عفيف عن المطامع (۳)»؛ ایمان، از گناهان و آزمندیها پاک و برکنار است.

محرك های نامناسب که گاهی قدرت نمایی می کنند، برای رسیدن به هدف اعلا و

ص: ۱۰۰

۱- (۱). سورة قیامت، آیه ۳۶.

۲- (۲). میزان الحکمه، ج ۶، ص ۴۱۹.

۳- (۳). کنز العمال، ج ۱، ص ۳۶، شماره ۵۸.

کمال انسانی بسیار خطرناکند. مهمترین مسؤولیت جوان، شناختن آن محرکها و رهایی از آنها است. برای انسانی که می خواهد به حقیقت انسانی نایل شود، و پیشانی بر آستان کبریایی حق ساییده، به غرض از خلقت [جهان و انسان] تحقق بخشد، شناخت نفس، شناخت غرایز، عواطف و احساسات، شناخت حقیقت دنیا و آخرت، شناخت هدف، و تشخیص اهداف مقدماتی و هدف اعلا کمک عظیمی است.

جوانان برای شناخت این گونه مسائل باید از هر فرصتی استفاده کنند. آنهایی که تمام شب و روز را به کارهای روزمره زندگی می گذرانند و یا مواقع بیکاری را بیهوده هدر داده، ساعتی را برای مطالعه قرار نمی دهند، بسیار در اشتباهند، زیرا با خو گرفتن به زندگی مادی و دور شدن از شناخت مسائل بر جهل خود می افزایند. طبیعی است که انسان جاهل، براساس افکار جاهلانه اش هرناحقی را حق پنداشته و هرنامقدسی را مقدس می شمرد. و آنچنان کور می شود که افکار و اعمالش بر محور حماقت دور می زند.

علی علیه السلام فرمود: «الجاهل میت و ان کان حیاً(۱)»؛ جاهل و نادان در حقیقت مرده است، اگرچه حیات ظاهری دارد.

جوان برای این که از رشد عقلی و ایمانی بازماند، باید ساعتی از شب و روز را برای مطالعه قرار دهد؛ مطالعه ای که محرک عمل شود، ایمان او را تقویت نموده و به او رشد عقلی دهد.

علی علیه السلام فرمود: «العقل غریزه تزیید بالعلم و التجارب(۲)»؛ عقل غریزه ای است که به وسیله علم و تجربه زیاد می گردد.

و نیز فرمود: «أعون الاشیاء علی تزکیه العقل، التعلیم(۳)»؛ یاری رساننده ترین چیز بر رشد عقل، تعلیم است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «کثره النظر فی الحکمه تلقح العقل(۴)»؛ مطالعات پی گیر

ص: ۱۰۱

۱- (۱). شرح غرر، ج ۱، ص ۲۹۳، شماره ۱۱۲۵.

۲- (۲). شرح غرر، ج ۲، ص ۳۲، شماره ۱۷۱۷.

۳- (۳). شرح غرر، ج ۲، ص ۴۴۸.

۴- (۴). میزان الحکمه، ج ۶، ص ۴۲۶.

در شناخت حقایق، عقل را بارور می سازد.

و در مورد شناخت خداوند فرمود: «من عرف الله و عظمه، منع فاه من الكلام، و بطنه من الطعام و عني نفسه بالصيام و القيام(۱)»؛ کسی که خدا را شناخت و او را تجلیل نمود، دهانش را از سخن [بد و زیادی] و شکمش را از طعام [حرام و زیادی] باز می دارد و نفسش را به روزه گرفتن و شب زنده دار بودن وادار می نماید. (به زحمت می اندازد).

انسان رشد یافته، همه کارهایش عبادت است. جوانی که در عبادت خدا رشد کند، در روز قیامت در سایه عرش خدا خواهد بود.

رسول گرامی اسلام فرمود: «سبعة في ظلّ عرش الله عزّ و جلّ يوم لا- ظلّ الا- ظلّه، إمام عادل و شابّ نشأ في عبادة الله عزّ و جلّ... (۲)»؛ هفت گروه در روز قیامت در سایه عرش خدا خواهند بود، از جمله، امام و رهبر عادل، و جوانی که در عبادت خدای عز و جل نشو و رشد یافته باشد...

ص: ۱۰۲

۱- (۱). اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۷، روایت ۲۵.

۲- (۲). بحار، ج ۸۴، ص ۲، روایت ۷۱.

اشاره

محیط چیست؟

کودک و محیط

محیط و تمایلات

کودک و خانواده

پدر و مادر و عواطف کودک

پدر و مادر و مراقبت از کودک

الف) مراقبت جسمی

ب) مراقبت روحی

ص: ۱۰۳

در این بخش، محیط و نقش و تأثیر آن را در رشد و تربیت کودک مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ البته منظور ما بیشتر جنبه معنوی مسأله است نه جنبه مادی آن.

ابتدا باید دانست محیط چیست؟ و انسان هنگام تولد با چه نقش و ابزار و تمایلاتی پا به محیط خارج از وهم می‌نهد؟ و محیط نیز چه تأثیراتی در قوا و استعدادهای او برجای می‌گذارد آنگاه به محیطهای گوناگون و مختلفی که انسان در آنها قرار می‌گیرد، اشاره می‌کنیم.

محیط چیست؟

مجموع عواملی که از خارج، موجود زنده را احاطه کرده و در او تأثیر می‌گذارد محیط اوست؛ بنابراین نباید محیط را تنها فضای جغرافیایی پنداشت، بلکه:

محیط هر شخصی عبارت از کلیه اشیا، حوادث و اتفاقاتی است که در اطراف او واقع شده (خواه مادی باشد یا معنوی).

اگر به این تعریف ساده توجه کنیم، باید بگوییم که محیط، چیزی مشخص، متمایز و جدا از موجود نیست؛ بلکه کاملاً بستگی با شخص و علائق و تجربه های او دارد. به عنوان مثال: محیط یک شخص کور، با محیط کسی که می‌بیند و رنگها را از یکدیگر تشخیص می‌دهد - هرچند هر دو در یک اتاق زندگی کنند - فرق دارد. کودکی که هنوز تکلم نیاموخته، با این که با پدر و مادر خود در یک مکان زندگی می‌کند، محیطی سواى محیط آنها دارد، یا نسبت به مطالبی که والدین او از کتابها، رادیو و گفته های

دیگران دریافت می‌دارند بی‌خبر است (۱).

محیط بیرونی کودک، محیط قبل و بعد از تولد او می‌باشد. محیط بعد از تولد، به کلیه عوامل خارجی که در پی تولد بر کودک اثر می‌گذارند و همواره متغیر هستند، گفته می‌شود. (محیط خانه، مدرسه، اجتماع و...)

پس از شناخت اجمالی محیط، باید دید کودک با چه ابزار و استعدادی وارد محیط خارج از رحم می‌شود. رشد انسان از هنگامی که به صورت نطفه است شروع و پس از طی مراحل با قوایی متولد می‌شود که به فعلیت نرسیده‌اند؛ و غرایز و ادراکات در او به صورت استعداد باقی‌اند، و او در هنگام تولد هیچ نمی‌داند.

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ (۲) خداوند شما را از شکمهای مادرانتان خارج ساخت در حالی که هیچ نمی‌دانستید و برای شما [قوایی چون: گوش، چشم و قلب قرار داد شاید شکر گزار شوید.

حتی گفته‌اند: نوزاد به بودن خود نیز آگاه نیست، اگرچه احتمال دارد در حد بسیار ضعیف خودآگاهی داشته باشد، ولی در لوح ذهنش هیچ نقش و نگاری نبوده، و آماده برای پذیرش است، چنانکه حضرت علی علیه السلام فرمود: دل کودک چون زمینی خالی است که آنچه در آن بیافشانند قبول می‌کند (۳).

خداوند متعال علاوه بر این که ابزار شناخت و آنچه را که انسان برای رشد و تکامل به آن نیاز دارد در روح و جسم او نهاده، بهترین قوام را نیز به آن بخشیده است؛ «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»؛ (۴) هرآینه ما انسان را در نیکوترین قوام آفریدیم.

علامه طباطبایی می‌فرماید: «منظور از نیکوترین قوام، اشمال آن در همه شئون

ص: ۱۰۶

۱- (۱). روانشناسی کودک، دکتر مهدی جلالی، ص ۶.

۲- (۲). سوره نحل، آیه ۷۸.

۳- (۳). بحار، ج ۷۴، ص ۲۰۰-۲۰۱، طبع بیروت (طبع ایران ج ۷۷).

۴- (۴). سوره تین، آیه ۴.

انسان در ابتدای تولد، مجموعه ای از ویژگیهای ارثی، غرایز، استعدادها و تمایلات بالقوه است.

البته قوه و نیرویی در انسان هست، که همراه با تولد او ظهور می یابد، و آن نیروی شهوت است؛ نه شهوت به معنی اصطلاحی که غریزه جنسی باشد، بلکه به معنی لغوی و عامش که شامل تمایل به غذا هم می باشد؛ چنانکه گفته اند: «نیروی شهوت، (اشتها و تمایل به غذا) یکی از نیرومندترین تمایلات انسان است، زیرا این نیرو از لحاظ وجود و بروز قبل از سایر نیروها رتبه ای را احراز کرده و شدت پیوستگی انسان با آن، از هر قوه و نیروی دیگری افزونتر است (۲)».

حکمت و لطف خداوند نسبت به بندگانش اقتضا می کند: چیزی که موجب بقای آنهاست (میل به غذا و نیروی تغذیه) همراه با تولد هر فرد ظهور یابد؛ اگر تمایل به غذا، همچون غریزه جنسی، پس از چند سال در او ظاهر می شد، و یا مانند ادراک و اراده بعد از مدت زمانی به فعلیت می رسید، کودک در همان روزهای اول زندگی، حیاتش را از دست می داد.

در این جا باید به پدر و مادر و... هشدار داد تا آگاه باشند با چه موجودی روبرو بوده و چه وظیفه ای در برابر او به عهده دارند و از او چه موجودی می خواهند بسازند. او، هم می تواند گرگ شود، و هم استعداد دارد که به مقامات عالی انسانی برسد. پس، شما ای والدین و مربی! باید با تلاش پیگیرتان برای فردای اسلام و اجتماع اسلامی، انسانی آگاه و صالح و خدمتگزاری صدیق پرورش دهید. باید تا آنجا که توان دارید تمایل دینی و فطرت توحیدی را در او به کمال رسانید؛ چنانکه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «همانا خداوند متعال از هر فرد مسؤولی از آنچه تحت سرپرستی خویش دارد بازپرسی خواهد کرد که آیا از آن مراقبت نموده یا آن را ضایع کرده است؛ تا آنجا که از

ص: ۱۰۷

۱- (۱). المیزان، ج ۲۰، ص ۴۵۵، (طبع آخوندی).

۲- (۲). روانشناسی از دیدگاه غزالی، ج ۲، ص ۴۴.

مرد در مورد اهل خانه [و فرزندانش] سؤال می کند (۱)».

کودک و محیط

کودک با روح پاک، ذهنی صاف و استعدادهایی به فعلیت نرسیده، پا به محیط خارج از رحم می گذارد، بر این اساس باید توجه داشت که او در دوران اولیه زندگی اش تابع محیطی است که در آن زندگی می کند و در این دوره خود را کاملاً نیازمند به دیگران می بیند. تمام افکار و خطوط را از محیطی که در آن زندگی می کند می گیرد او فقط تأثیرپذیر است، و در معرض انفعال از هر چیزی که مشاهده می کند و هر سخنی که می شنود قرار دارد؛ کودکی که در محیط سالم با والدین صالح مصاحبت داشته باشد، به گفتار و افعال نیکو روی خواهد آورد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته مؤمن، از علم و ادب صالح برای خانواده اش ارث می گذارد، تا این که آنان را داخل بهشت می کند؛ و هیچ یک از ایشان از کوچک، بزرگ، خادم و همسایه از رفتن به بهشت محروم نمی مانند (۲)».

ولی کودکی که در محیط آلوده و ظلمانی باشد، با تقلید و اثرپذیری از اعمال و رفتار پدر و مادر و مربیان غیر صالح به زشتی ها عادت نموده و کمتر به دنبال افعال شایسته خواهد رفت.

امام صادق علیه السلام فرمود: «و پیوسته بنده گناهکار از روشهای نادرست برای خانواده اش ارث می گذارد تا این که آنان را داخل جهنم می کند، حتی کوچک، بزرگ، خادم و همسایه اش از رفتن به جهنم برکنار نمی مانند (۳)».

محیط و تمایلات

هیچ کار و فکری بدون محرک نیست؛ رفتار اختیاری انسان هرچه باشد از روی

ص: ۱۰۸

۱- (۱). کنز العمال، ج ۶، ص ۱۶، شماره ۱۴۶۳۶.

۲- (۲). مستدرک، ج ۲، ص ۳۶۲، باب ۸ (طبع قدیم). مستدرک (طبع جدید)، ج ۱۲، ص ۲۰۰، باب ۸، روایت ۴.

۳- (۳). مستدرک، ج ۲، ص ۳۶۲، باب ۸، (طبع قدیم). مستدرک، ج ۱۲، ص ۲۰۰، باب ۸، روایت ۴ (طبع جدید).

میل و رغبت است. اگرچه تمایلات و رغبت های کودک، به فعلیت نرسیده ولی محیط نقش مؤثری در ایجاد آنها دارد و می تواند برانگیزنده میلها و رغبتها در او باشد. [میلها و رغبتها محرکهایی درونی هستند که به وسیله انگیزه های خارجی برانگیخته می شوند].

انسان هرچه رشد می یابد، میلها و رغبتهای او از کمال بیشتری برخوردار می شوند؛ کودک با دیدن اسباب بازی به سوی آن جذب می شود، اما در سنین بزرگسالی آن اسباب بازی نمی تواند انگیزه ای در او بیافریند. در هر سنی میل و رغبتی متناسب با آن سن در انسان هست، چنانکه گفته اند: «ناگزیر در تو میل و گرایش وجود دارد، میل و گرایش به چیزهایی که متناسب و درخور تو می باشد»^(۱). بنابراین، محیط می تواند برانگیزاننده میلها و رغبتها در جهت منفی باشد، و کودک را به جانب پستی ها سوق دهد و از او موجودی منحرف، بدبین، خشن و عقده ای بار آورد، و نیز می تواند سوق دهنده تمایلات او در جهت مثبت بوده، صفات انسانی را در کودک ایجاد نماید. برای این که انسان رغبت به خوبیها پیدا کند، (در هر محیطی که باشد) باید همنشین های پاک برگزیده و از مجالست با هواپرستان پرهیزد.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «مجالس الصالحین داعیه إلى الصلاح»^(۲)؛ همنشینی با صالحان و نیکوکاران، دعوت کننده به صلاح و نیکی است.

و نیز فرمود: «همنشینی با هواپرستان سبب فراموش کردن ایمان و موجب حضور شیطان است»^(۳).

پس از شناخت محیط، اینک به بحث از محیطهای گوناگون می پردازیم که کودک ناچار از حضور در آنهاست:

۱ - محیط خانواده

۲ - محیط مدرسه

ص: ۱۰۹

۱- (۱). بحار، ج ۷۸، ص ۱۴۱، روایت ۳۵، (طبع تهران).

۲- (۲). بحار، ج ۷۵، ص ۱۴۱، روایت ۳۵، طبع بیروت.

۳- (۳). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۵۴.

کودک و خانواده

خانواده کانونی متشکل از پدر و مادر و فرزندان می باشد. زن و مردی که روزی جدا از هم زندگی می کردند، پس از وصلت و ازدواج، خود تشکیل دهنده یک خانواده می شوند. چیزی که انگیزه تشکیل خانواده می شود، عشق و علاقه به زندگی مستقل، و نیز ارضای غرایز و از آن جمله غریزه عاطفه و آرام زیستن در کنار همسر است، که قرآن نیز بدان اشاره می کند: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا»؛ (۱) و از نشانه های خداوندی اینست که از خودتان همسرانی برایتان آفرید تا در کنارشان آرام گیرید.

پس از ازدواج، زن و مرد دوست دارند دارای فرزند باشند؛ و حتی اگر از موقع معین بگذرد و صاحب فرزند نشوند، ناراحت و نگران می شوند. فرزند مایه آرامش پدر و مادر و سبب تحکیم خانواده و محبت بین پدر و مادر است؛ در خانه ای که فرزند نیست، مرد و زن احساس کمبود می کنند و از زندگی لذت چندانی نمی برند.

رسول گرامی اسلام - صَلَّى اللهُ وَ آله - فرمود: «خانه ای که از کودکان خالی باشد، خالی از برکت است (۲)».

و نیز فرمود: «فرزند میوه دل است (۳)».

اینک باید دید، اولیا در قبال فرزندان - که رسول گرامی اسلام آنها را مایه برکت خانه می داند و در واقع زندگی بدون آنها سرد و بی لذت است - چه وظیفه ای دارند.

در این جا به چگونگی رفتار آنها با کودک پرداخته و وظایف آنها را در برابر انگیزه ها و تمایلات مختلف او بیان می کنیم.

پدر و مادر و عواطف کودک

خداوند متعال در انسان عواطف و احساساتی قرار داده است که اگر به آنها توجه

ص: ۱۱۰

۱- (۱). سوره روم، آیه ۲۱.

۲- (۳ و ۲). نهج الفصاحه، صص ۲۲۰-۶۴۴.

نشود و در مسیر صحیح انسانی رشد نکنند، عواقب وخیمی به بار خواهند آورد.

تمایلات عاطفی کودک، در هفته های اول زندگی او آشکار می شود آنچه کودک در روزهای پس از تولد از خود آشکار می سازد، دو نوع رفتار عاطفی است. یکی درد و ناراحتی - که تظاهرات آن، گریه و سرعت و شدت در حرکات بدنی است - و دیگری خوشی و یا رضایت خاطر - که علایم آن آرامی و استراحت بدن و در آوردن صداهای مخصوص است (۱)».

پاسخ صحیح به این دو نوع عاطفه، نقش مهمی در طرز رفتار و تربیت کودک خواهد داشت. این دو نوع عاطفه در روزهای اول به طور ضعیف در او وجود دارند. او بیشتر به آنچه در درونش می گذرد متوجه است و واکنش نشان می دهد؛ مثلاً: اگر کودکی درد داشته و یا خسته باشد گریه می کند، ولی دیدن شخص ناشناس و یا تمسخر و تهدید، او را متأثر نموده و عکس العملی در او ایجاد نمی کنند. و یا در برابر نوازش و محبت های مادری، زیاد عکس العمل نشان نمی دهد؛ ولی در اثر رشد، عواطف و احساسات او قویتر شده بتدریج متوجه عالم خارج از خود می گردد. در این موقع بسیاری از حالات و رفتارها سبب خشم و ترس کودک خواهد شد و در برابر، نوازش به او شادی و نشاط بیشتری خواهد داد. «و نیز بسیاری دیگر از عوامل که در آغاز زندگی، توجه او را به هیچ وجه جلب نمی نمایند، پس از چندی، علت بروز بسیاری از عواطف می شوند و خلاصه، هراندازه که کودک تجربه بیشتری دریافت دارد، امور و وقایع برای او معانی عاطفی پیدا خواهند کرد (۲)».

والدین موظفند کاری که خشم کودک را برمی انگیزد انجام ندهند، و یا تا حد امکان نگذارند آن کار تکرار شود، زیرا در کودک حالتی ایجاد می کند که اگر کار بدون قصد در محیط او انجام گیرد، خشم او را برخواهد انگیخت و در بزرگسالی نیز ناخودآگاه در برابر آن واکنش نشان خواهد داد، و این نقطه ضعف موجب بروز حالت نفرت و عقده در او خواهد شد.

ص: ۱۱۱

۱- (۱). روانشناسی کودک، ص ۲۸۱.

۲- (۲). روانشناسی کودک، ص ۲۵۷.

محیط کودک باید محیط محبت و نوازش باشد، او به شدت نیازمند محبت و نوازش مادرانه است؛ هیچ چیزی چون ارضای عاطفه، محبت خواهی و جلب رضایت خاطر او، مهربانی، دیگرخواهی، و عشق به دیگران، صفات پسندیده را در او به ظهور نمی رساند.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «دوستی و تمایل قلوب در پیوند ارواح می باشد»^(۱).

حتی کودکانی را که از صفات موروثی و ساختمان عاطفی بدی برخوردار باشند می توان با روش محبت آمیز از انحراف بازداشت و صفات و عواطف انسانی را در آنان به فعلیت رسانید.

اولیا باید متوجه این نکته باشند که انسان متشکل از جسم و روح است، و همان گونه که جسم محتاج و نیازمند به غذاست، روح نیز محتاج به غذا می باشد. اگر غذای جسم، مادی است، غذای روح معنوی است؛ آنچه به روح کودک آرامش و راحتی می بخشد، در آغوش گرفتن، بوسیدن و نوازش اوست.

دین انسان ساز اسلام به این جنبه روانی و عاطفی بخوبی توجه نموده و از اولیای کودک خواسته است که نوازش او را فراموش نکنند، زیرا محبت، اساس و پایه اعتماد به نفس و شخصیت و عاطفه انسانی می باشد.

رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کودکان را دوست بدارید و نسبت به آنان رئوف و مهربان باشید»^(۲).

و نیز فرمود: «کسی که فرزندش را ببوسد، خداوند متعال در نامه اعمالش حسنه و خیر می نویسد. و کسی که فرزندش را خوشحال نماید، خداوند در روز قیامت خوشحالش خواهد کرد»^(۳).

و فرمود: «هرکسی بزرگتر را احترام نکند و به کودک رحم ننماید، از ما نیست»^(۴).

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان مردم جاهلی که در آغوش گرفتن و بوسیدن فرزندانشان را

ص: ۱۱۲

۱- (۱). شرح فارسی غرر الحکم، ج ۲، ص ۱۲۲، ش ۲۰۵۷.

۲- (۳و۲). محجه البیضاء، ج ۳، ص ۴۴۳، طبع جدید.

۳- (۴). محجه البیضاء، طبع جدید، ج ۳، ص ۴۴۳.

ننگ می دانستند، فرزندانش را در آغوش می گرفت و می بوسید(۱)».

گاهی کودک با این که گرسنه نیست و دردی نیز ندارد بهانه می گیرد و گریه می کند، او در این حال گرسنه مهر و محبت است. محبت کافی، ریشه عقده را در کودک می خشکاند. والدین باید با مراقبت صحیح از عواطف و احساسات کودک، از رشد صفات منفی که به صورت ضعیف در او وجود می یابد، جلوگیری نمایند؛ کارهایی که حس حسادت و تنفر او را به دیگران برمی انگیزد مرتکب نشوند؛ بکوشند کودک را با روحی قوی و با اعتماد به نفس تربیت کنند.

«سرّ این که باید اعتماد به نفس را در کودک حفظ کنیم و از ترس بی جای او ممانعت کنیم، این است که باید مراقب باشیم تمایلات ذاتی او که برای کنجکاوی و بررسی است، به نحو رضایت بخش و با توفیق کامل به کار افتد و چنانچه مواجهه با خطر شد و موفقیت حاصل نکرد، بهتر است او را مطمئن کنیم که عدم توانایی او موجب عدم توفیق نشده، بلکه دشواری موقعیت باعث نرسیدن به مقصود بوده است و در این صورت باید او را بر آن داریم که از راه بهتری با آن وضعیت روبرو گردد(۲)».

هنگامی که انسان اعتماد به نفس داشته باشد، از عدم موفقیت در بعضی از کارها ترس ندارد و از تلاش در آن کار باز نمی ایستد. مریبان و اولیای کودک که مسؤول تربیت و مراقبت از کودک هستند، برای به وجود آوردن حس اعتماد در او، خود باید از اعتماد به نفس و اطمینان خاطر برخوردار باشند. آن دسته از والدین که خود را زبون و پست و حقیر می بینند، هیچ گاه نمی توانند در فرزند خویش روح مطمئن به وجود آورند، لذا در روایات آمده است:

«يَحْفَظُ الْأَطْفَالَ بِصَلَاحِ آبَائِهِمْ(۳)»؛ مصونیت اطفال از خطرات و انحرافها در پرتو صلاحیت و شایستگی پدران آنهاست.

امام علی علیه السلام فرمود: «کسی که خود را اصلاح نکند نمی تواند دیگری را اصلاح

ص: ۱۱۳

۱- (۱). بحار، ج ۴۳، ص ۲۷۱، روایت ۳۶، طبع بیروت.

۲- (۲). روانشناسی کودک، دکتر مهدی جلالی، ص ۲۸۶.

۳- (۳). کودک (از نظر وراثت و تربیت)، ج ۲، ص ۲۸۵.

کند (۱)».

کودک اگرچه از نظر بدنی ضعیف و ناتوان است و خود را محتاج به دیگران می بیند، اما روح او نیرومندی و قدرت را می طلبد و می خواهد که بر خویشتن خویش تکیه کند. تربیت او باید طوری باشد که هرچه بزرگتر می شود، در خود احساس نیرومندی کند و به خود متکی شود و در جایی که نیازمند به کمک دیگران است، احساس پستی و حقارت نکند، بلکه کمک آنها را مقدمه ای برای رشد خویش بداند.

آنچه انسان را در رشد شخصیت کمک می کند، اعتماد به نفس است، و آنچه او را به زبونی و ذلت کشانده، در او ایجاد ترس می کند، حس حقارت است؛ چنانکه گفته اند:

«کودکی که از حس حقارت رنج می برد، از دیگر همسالان دوری می جوید، می ترسد که مبادا مورد انتقاد قرار گیرد. همین عقب نشینی باعث می گردد که آن مقدار از توانایی که دارد عاطل بماند (۲)».

امام هادی علیه السلام فرمود: از شر کسی که خود را کوچک و حقیر شمارد، ایمن مباش (۳)».

امام علی علیه السلام درباره انسانی که خود را کریم و گرامی می شمارد، فرمود: «آن که دارای نفسی گرامی و کریم است، نفاق، ناسازگاری، اختلاف و عدم موافقتش کم است (۴)».

«یکی از علل ایجاد حس حقارت، نبودن اطمینان خاطر است. وقتی کودک، خود را بی یاریاور پنداشته و تصور کند که تمام درها به روی او بسته است و تبعیضات را ملاحظه نماید، اطمینان خاطر خود را از دست می دهد و حس حقارت در او پیدا می شود (۵)».

عواملی دیگر چون: سرزنش زیاد، اسم و لقب بد و شغل نامناسب، موجب حس

ص: ۱۱۴

۱- (۱). غرر، ج ۲، ص ۷۰۲، شماره ۱۳۲۸.

۲- (۲). روانشناسی کودک، ص ۲۹۱ (چاپ یازدهم).

۳- (۳). تحف العقول، ص ۵۱۲، روایت ۱۴.

۴- (۴). غرر، ج ۲، ص ۷۰۸، شماره ۱۳۸۹.

۵- (۵). روانشناسی کودک، ص ۲۹۱ (چاپ یازدهم).

حقارت می شود. امام رضا علیه السلام برای جلوگیری از این عوامل فرمود: «مردی به محضر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: یا رسول الله! حق فرزندانم بر من چیست؟ حضرت فرمود: نام نیکو برای او بگذاری و او را شایسته تربیت نموده و در موقعیت و شغل مناسب قرار دهی (۱)».

حضرت علی علیه السلام فرمود: «در سرزنش زیاده روی نکن، زیرا کینه و بدخواهی را به ارث می گذارد و به نفرت فرا می خواند (۲)».

پدران و مادران با شناخت عوامل حقارت باید برای رفع آن به طرز صحیح تلاش کنند، و به آینده فرزندان خود رحم نمایند، به آینده کسی که دوست دارند انسان کامل باشد و خوب زندگی کند. آنها باید بدانند که ایجاد هر نوع ترس غیرواقعی، عقده حقارت را در آنها تشدید خواهد کرد. ترس بیجا علاوه بر این که عقده حقارت را زنده می کند، توازن و تعادل را در آدمی مختل می سازد. انسان با غلبه بر ترسهای بی مورد می تواند بر مشکلات فایق آید؛ چنانکه حضرت علی علیه السلام فرمود: «بر ترسها چیره شدن و از خطرات نترسیدن موجب کسب دارایی ها می گردد (۳)».

یکی از مسائل عاطفی در انسان، خشم و غضب است. محیط خانواده باید از هرگونه نزاع و مشاجره ای که خشم کودک را برمی انگیزد دور باشد.

اگر حالت غضب و خشم غیرواقعی در کودک به وجود آید، جلو رشد فکری و عقلی او را گرفته و باعث تصمیم گیری بدون تفکر خواهد شد.

در این باره فرموده اند: «غضب، عقول را به فساد می کشاند و از صواب دور می گرداند (۴)».

و فرموده اند: «نیرومندترین مردم کسی است که خشمگین نشود (۵)».

برعکس، اگر این مسأله عاطفی در کودک در مسیر صحیح قرار گیرد و تسلط کامل

ص: ۱۱۵

۱- (۱). محجه البیضاء، ج ۳، ص ۴۴۳ (چاپ جدید).

۲- (۲). شرح غرر، ج ۶، ص ۳۳۶.

۳- (۳). شرح غرر، ج ۱، ص ۷۶، شماره ۴۱۲.

۴- (۴). شرح غرر، ج ۱، ص ۳۵۷.

۵- (۵). شرح غرر، ج ۲، ص ۴۰۸.

بر خشم و غضب داشته باشد، فضایل را در او برخواهد انگیخت.

امام علی علیه السلام فرمود: «سرمایه فضایل، تسلط بر خشم و میراندن شهوت و هوسهای نفسانی است»^(۱).

در کتاب «روانشناسی کودک» آمده است: «خردسالان می کوشند آنچه را که مانع اعمال آزادانه آنها می شود از بین ببرند و اگر نتوانند مانع را برطرف کنند ناراحت می شوند و در واقع ناکامی و محرومیت به آنها دست می دهد».

و در همان کتاب می نویسد:

«در دوره قبل از تکلم، تظاهرات بدنی و گریه، مبین خشم کودک است، ولی پس از آن که کودک سخن گفتن می آموزد، با کلمات، خشم خود را ظاهر می سازد، و اگر کلمات و گریه او را به هدف نرسانند، پرخاشگری را وسیله قرار می دهد. جلوگیری از این حالات به وسیله ایجاد محیط خوشایند ممکن است. این است که باید محیط خانه و بخصوص محیط مدرسه طوری مطلوب باشد که ایجاد تنفر در کودک نکند».

اعمال مریبان کودک و برخورد آنها با کودک باید طوری باشد که به او بیاموزد در کجا بترسد و در کجا خشمناک شود. خشم و ترس در نهاد آدمی گذاشته شده است و نمی تواند بی فایده باشد؛ باید به او یاد دهند که از ارتکاب گناه و قانون شکنی بترسد و از قانون شکنی متنفر باشد. از بی احترامی به اشخاص بترسد و در برابر ظالم خشم خویش را ظاهر سازد.

او باید یاد بگیرد در برابر شکستها و محرومیتها غضب و خشم فایده ای ندارد، باید در اندیشه چاره بود و برای غالب شدن بر مشکلات راه حل پیدا نمود.

پدر و مادر و مراقبت از کودک

قبل از این که به مسأله مراقبت از کودک در خانواده پردازیم، لازم است چگونگی همیاری و دوستی و محبت و آرامش بین دو عنصر اصلی خانواده، یعنی پدر و مادر را یادآور شویم.

ص: ۱۱۶

مسلم است که پدر و مادر، نقش اساسی را در نظام خانواده دارند. جدایی این دو موجب از هم پاشیدگی خانواده، و پیوند صمیمیت بین آن دو سبب تحکیم و بقای خانواده می گردد. از آن جا که محیط خانواده باید پرورشگاه خوب و مناسب برای کودکانی باشد که پا به آن محیط می گذارند، لازم است پدر و مادر هرچه بیشتر در تحکیم اجتماع کوچک خانواده بکوشند و محیط سالم و آرامی را با اخلاق نیک و رفتار شایسته خویش به وجود آورند. محبت و صفای باطنی بین این دو، اساس و زیربنای اصلی تربیت فرزند است. و برعکس، کینه و جنگ و جدال و وجود ناآرامی سبب از هم گسیختن خانواده و به وجود آمدن کودکان عقده ای، لجوج و بزهکار می شود. خیلی کم اتفاق می افتد در خانواده ای که ناآرامی و ستیز بین پدر و مادر وجود داشته باشد، فرزندان با اخلاق سالم بار آیند.

اسلام که اهمیتی خاص برای خانواده قایل است، از زن و مرد خواسته است که حقوق یکدیگر را حفظ کرده، به یکدیگر محبت کنند و از ارتکاب کار اختلاف انگیز پرهیزند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «مرد برای حسن رابطه میان خود و همسرش، سه چیز را باید مراعات کند:

۱ - موافقت با همسرش؛ تا با این موافقت، دوستی و محبت و میل او را جلب نماید.

۲ - خوشخویی با همسر و زیبا نشان دادن خود در نظر او تا قلب همسر را به خود مایل سازد.

۳ - به زندگی او توسعه دهد.

و، زن نیز بین خود و شوهرش باید سه موضوع را رعایت کند:

۱ - نفس خویش را از ناپاکی و پلیدی پاک نگهدارد، تا دل شوهر و اعتماد او را در هر خوشی و ناخوشی به خود مطمئن سازد.

۲ - محافظت و پرستاری از شوهر خود، تا اگر لغزشی کرد به چشم او نیاید و از او بگذرد.

۳ - اظهار عشق به وی با دلربایی و زیبا نشان دادن خود در نظر او(۱).

مراقبت از کودک به دو صورت انجام می پذیرد: مراقبت جسمی و مراقبت روحی.

مراقبت جسمی

کودک بلافاصله پس از تولد قادر به مراقبت از خویش نیست. فرزند انسان بسیار ضعیفتر از بچه حیوان می باشد. مراقبت در غذا و بهداشت کودک، او را از ابتلا به بیماریها مصون داشته، باعث رشد طبیعی او خواهد شد.

پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «از جمله حقوق فرزند آن است که... جز غذای خوب و حلال به او نخورانید(۲)».

فرزند، حق بزرگی بر گردن پدر و مادر دارد. همان گونه که ممکن است فرزند، عاق والدین شود، والدین هم عاق فرزند قرار می گیرند، و آن وقتی است که مراقبت لازم را از کودک نکنند و از وقوع حوادثی که ممکن است برای همیشه جسم او را علیل نماید، جلوگیری نکنند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «والدین - در اثر عدم رعایت حقوق فرزند - عاق فرزند می شوند، آنچنان که فرزند - به جهت نادیده گرفتن حقوق والدین - عاق پدر و مادر قرار می گیرد(۳)».

حضرت علی علیه السلام فرمود: «ضایع کردن حقوق، از جمله عقوق به شمار می آید(۴)».

گاهی در اثر عدم مراقبت، کودک از جای بلندی مثل گهواره می افتد. این حادثه موجب کوفتگی سروصورت یا بدن او می شود و برای همیشه قیافه ای ناهنجار به کودک می دهد. این کمترین آسیبی است که ممکن است کودک از جهت عدم مراقبت اولیای خود ببیند. عدم مراقبت غذایی نیز باعث می شود که اندام او به طور هماهنگ رشد نکند، و یا موجب نقص در یکی از ابزار ادراکی او شده و برای همیشه از رشد

ص: ۱۱۸

۱- (۱). تحف العقول، ص ۳۳۷، روایت ۷۰.

۲- (۲). نهج الفصاحه، ص ۲۹۳، شماره ۱۳۹۴.

۳- (۳). محجه البیضاء، ج ۳، طبع جدید، ص ۴۲۲.

۴- (۴). شرح غرر، ج ۶، ص ۹.

علمی و معنوی باز ماند. بعضی از مادران، روی علاقه و محبت افراطی کارهایی انجام می دهند که خلاف امر مراقبت است. آنها باید یاد بگیرند که چگونه مراقبت کنند و از اعمالی که سبب هیجان در کودک می شود، خودداری نمایند.

مادر یا دایه از قبل باید به کتاب یا به کسانی که آشنایی به امر پرورش و مراقبت کودک دارند، رجوع کرده و مسائل لازم را بیاموزند.

از جمله مسائلی که در پرورش جسم کودک مؤثر است، ورزش سالم می باشد.

مقصود از این که در روایات آمده است: باید بگذارند کودک در هفت سال اول بازی کند، حرکت و جنبش جسمی است تا بدن او تنبل نشده و رشدش متوقف یا ناهنجار نشود. شنا و تیراندازی، از جمله ورزشهای سالم می باشد و خوب است در صورت امکان به کودک تعلیم داده شود. امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: «به فرزندان خود، شنا و تیراندازی را تعلیم دهید (۱)».

مراقبت روحی

امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی این آیه نازل شد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا (۲)؛ مردم گفتند: چگونه خود و خانواده مان را از آتش جهنم نگهداریم؟ آن حضرت چنین پاسخ داد: اعمال شایسته به جا آورید و خانواده خویش را به آن تذکر دهید و آنها را بر اطاعت خدا ادب نمایید (۳)».

از این روایت استفاده می شود که بهترین و عالی ترین مراقبت روحی آن است که شخص، فرزندان و اهل بیت خویش را به اطاعت خداوند متعال تأدیب نماید. مراقبت از روح کودک از بدو تولد باید انجام گیرد. اولین گام در این جهت، گفتن اذان و اقامه در گوش راست و چپ کودک است، که معصومین علیهم السلام به آن ترغیب فرموده اند.

پیامبر عظیم الشان اسلام فرمود: «کسی که دارای فرزند شود و اذان را در گوش

ص: ۱۱۹

۱- (۱). محجه البيضاء، ج ۳، ص ۱۲۱، طبع جدید.

۲- (۲). سورة التحريم، آیه ۶.

۳- (۳). مستدرک، ج ۲، ص ۳۶۲، باب ۸، طبع قدیم. مستدرک، ج ۱۲، ص ۲۰۱، باب ۸، طبع جدید.

راست و اقامه را در گوش چپ او بخواند، بدرستی که او از شیطان رجیم مصون می ماند».

در مراحل بعدی مراقبت روحی سفارش شده: آنگاه که کودک زبان به سخن باز کرد، کلمه «لا إله إلا الله» را به او تلقین کنند، و به او نماز بیاموزند.

عبد الله بن فضاله چنین روایت کرده است: «از امام باقر یا امام جعفر صادق - علیهما السلام - شنیدم که می فرمود: هنگامی که کودک به سن ۳ سالگی رسید، کلمه توحید (لا إله إلا الله) هفت مرتبه به او تلقین شود که بگوید، و واگذاشته شود تا وقتی که به سن سه سال و هفت ماه و بیست روز تمام برسد، پس، به او گفته شود که هفت مرتبه «محمّد رسول الله» بگوید. پس از آن واگذاشته شود تا چهار سالش تمام شود، سپس به او گفته شود تا هفت مرتبه «صلی الله علی محمد و آله» بگوید. در سن پنج سالگی از او سؤال شود: دست راست و چپ تو کدام است؟»

چنانچه شناخت، صورتش را رو به قبله بگردانند تا سجده کند. در هفت سالگی، به او بیاموزند تا صورت و دستها را بشوید. در نه سالگی وضو به او تعلیم داده شود و امر به نماز گردد و در صورت تخلف ادب شود. پس، هنگامی که وضو و نماز را آموخت، خداوند عزّ و جلّ، والدین او را می آمرزد - [\(۱\)](#).

والدین گرامی نباید به این اندازه از مراقبت و پرورش اکتفا نمایند، بلکه باید قرآن را به فرزند خود بیاموزند و از حلال و حرام الهی آگاهش سازند؛ رسول گرامی اسلام و ائمه علیهم السلام و رهبران راستین دینی را به او معرفی نموده و در حدّ فکر و استعدادش زندگی پر از معنویت آنها را برایش تشریح کرده، توضیح دهند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «بچه تا هفت سال بازی می کند، در هفت سال بعد قرآن را می آموزد، و در هفت سال دیگر حلال و حرام الهی را فرا می گیرد» [\(۲\)](#).

و نیز آن حضرت فرمود: «برای آموختن حدیث، معرفت ائمه علیهم السلام و تشیع شتاب کنید و از یکدیگر پیشی جوید، قبل از اینکه مخالفین بر شما سبقت جویند و

ص: ۱۲۰

۱- (۱). محجّه البیضاء، ج ۳، ص ۱۲۱، طبع جدید.

۲- (۲). محجّه البیضاء، ج ۳، طبع جدید، صص ۱۲۲-۱۲۱.

کودکانتان را بر مسلک خودشان در آورند(۱)».

می گویند: جابر بن عبد الله انصاری، صحابی بزرگ رسول گرامی اسلام، کوچه های انصار را در مدینه دور می زد و می گفت:

«علی علیه السلام بهترین افراد بشر است؛ کسی که منکر این شود، برآستی کافر است. ای گروه انصار! فرزندان خود را بر دوستی علی علیه السلام تربیت نمایید؛ پس کسی که از دوستی او خودداری کند، حال و کار مادرش را ببینید(که مبادا به شما در نسبت آن فرزند خیانت کرده باشد)»(۲).

از مسائلی که می تواند تأثیر بسزایی در روح و روان کودک داشته باشد، مسأله نامگذاری است که پدر و مادر باید برای او نام نیکو بگذارند.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «حق فرزند بر پدر اینست که نام نیکو بر او بگذارد...»(۲).

مربیان باید بدانند که چیزی بهتر از ادب نیکو برای کودک نیست.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بهترین بخشش از سوی پدر به فرزند، ادب نیک است»(۳).

با پرورش روح ایمان در کودک، ادب نیکو فعلیت پیدا می کند. مراقبت از روح و تربیت صحیح آن با برنامه مناسب با استعداد و سن کودک امکان پذیر است و برنامه ریزی صحیح پس از آن است که مربی به عظمت روح پی ببرد و عامل نشو و نمای آن را بداند و به این حقیقت پی ببرد که کودک پیش از آن که متعلق به کسی یا به خودش باشد، متعلق به خداست، زیرا مخلوق خداوند متعال می باشد و براساس خواست خدا برنامه تکاملی روح و رشد مذهبی او را پی ریزی نماید.

در این جا به نکاتی چند - که مربی قبل از برنامه ریزی باید به آن توجه داشته باشد - اشاره می شود:

ص: ۱۲۱

۱- (۲۱). محجه البیضاء، ج ۳، طبع جدید، صص ۱۲۲-۱۲۱.

۲- (۳). نهج الفصاحه، ص ۲۹۳.

۳- (۴). نهج الفصاحه، ص ۵۳۵، شماره ۲۵۸۴.

۱ - مربی باید بداند: به تربیت وجودی اقدام کرده که قوه و استعداد خلیفه اللهی دارد و این قوه در روحی است که منسوب به خداوند متعال می باشد.

۲ - تنظیم برنامه باید مناسب با رشد سنی و عقلی کودک بوده و نیز از نوعی تنوع برخوردار باشد تا روح فرزند را خسته نکند؛ مثلاً: اگر یک ساعت مطالعه کرده، ساعتی را به دیدار با ارحام خویش بگذارند و ساعتی را به بازی مناسب پردازد.

۳ - مربیان عزیز که برنامه تربیتی را تنظیم می نمایند، باید نهایت احتیاط را در رفتار، کردار و گفتار خویش داشته باشند، تا نه تنها با سخن، که با عمل، فرزندان خویش را به صلاح دعوت کنند، در غیر این صورت برنامه ریزی آنها چندان ثمره ای نخواهد داشت.

۴ - قبل از طرح هر برنامه ای، مربی باید شناخت کامل به جهات صلاح و فساد آن داشته باشد، و فقط جهات صلاح آن را به فرد تحت تعلیم خود القا نماید و او را نیز آگاه گرداند تا با معرفت به فواید آن برنامه وارد عمل شود.

۵ - آداب اسلامی، حتی مسائلی که به نظر بعضی بی اهمیت است، باید در برنامه گنجانیده شود، تا شخص تحت تعلیم را معتبد بار آورد که به مقدسات مذهبی (کلی یا جزئی) احترام بگذارد.

۶ - از آنجا که بدن، آلت و وسیله ای برای تکامل روح است و انسان به وسیله اعمال بدنی، خود را می سازد و حقیقت خویش را نشان می دهد؛ بر مربیان محترم است که رساله حقوق امام زین العابدین علیه السلام را به آنان در وقت مناسب بیاموزند تا از حقوق اعضا آگاه گردند، و آنها را از مسیر ایمان منحرف نسازند و به قدر و ارزش آنها پی ببرند.

۷ - برنامه، باید طوری طرح ریزی شود که در شخص تحت تعلیم حالت اطاعت از خدا و اسلام و قرآن، و احترام به خاندان رسول گرامی اسلام علیهم السلام را به وجود آورد، تا فردی صالح برای خود و جامعه خویش باشد.

بیان شد که پرورش روح و مراقبت روحی، همراه با رشد مذهبی در کودک امکان پذیر است، زیرا مذهب برای تزکیه روح و تعلیم آن آمده است و برای این که در انسان

هیچ گونه انحرافی پدید نیاید، در مورد هر نشست و برخاستی و برای هر حرکتی از جانب خدا حکمی آورده است؛ لذا بر مریبان و اولیای عزیز است که احکام مذهبی را بشناسند و به فرزندان خویش بیاموزند؛ محیط خانه را مدرسه ای برای آشنایی فرزندان خود به احکام قرار دهند؛ اگر اهل خانواده به احکام آشنا نیستند از افراد آگاه به مسائل بخواهند به آنان بیاموزند تا بتوانند کودکان خویش را از جهل نجات دهند تا در اقدام به هر کاری حکم اسلامی آن را بدانند. در وصایای علی بن ابی طالب علیه السلام است که به کمیل فرمود: «هیچ حرکتی نیست مگر این که در آن محتاج به شناخت هستی، که حلال و حرام آن را بدانی و آنگاه به انجام و عدم انجام آن اقدام نمایی».

تربیت صحیح و کامل مذهبی در محیط خانواده و هر محیط دیگر وقتی انجام می گیرد که مراقبتی در کار باشد.

امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

«سه چیز است که چنانچه در مؤمنین باشد، در پناه خداوند متعال هستند:.... هر کس به مردم همان برساند و روا دارد که از آنها توقع دارد؛ دست به کاری دراز نکند و گامی به پیش نهد تا این که بداند آن را در اطاعت خدا پیش نهاده یا در معصیتش (۱)».

ص: ۱۲۳

اشاره

تعریف مدرسه

رسالت و مسؤولیت معلم در مدرسه

مسؤولیت معلم در برابر دانش آموز

وظیفه دانش آموز در برابر معلم، مکتب و جامعه

نقش خانواده در مدرسه

نقش مدرسه در خانواده

هماهنگی بین مدرسه و خانواده

ص: ۱۲۵

مدرسه، آموزشگاهی است که کودکان در سنین معین برای تربیت و آموختن علم و دانش قدم به آن می گذارند. آنچه از معنای لغوی «مدرسه» استفاده می شود اینست که هر مکان آموزشی را می تواند شامل شود؛ مکان آموزشی که سعادت انسان را موردنظر داشته باشد و یا مکانی که انسان را به شقاوت بکشاند.

محیط آموزشی خاص هر جامعه را باید در هدف آن جامعه از تعلیم و تربیت و نیز در دیدی که نسبت به انسان دارد جستجو کرد. بعضی از جوامع، توجهی ندارند به این که انسان چه می خواهد، بلکه او را به گونه ای تربیت می کنند و می سازند که منظور و هدفشان تأمین شود؛ خواه آن انسان را از مرتبه وجودی اش تنزل دهند و مسخ کنند، یا او را به جانب کمال سوق دهند. به عبارت دیگر، به انسان نگاه ابزاری دارند؛ به این معنا که در تعلیم و تربیت، رشد حقیقت انسان موردنظر آنها نیست؛ به صلاح و سعادت او توجه ندارند؛ بلکه او را وسیله و ابزاری برای رسیدن به هدفهای پست و مادی می دانند.

اما در نظام الهی، در تعلیم و تربیت، خود انسان مورد توجه است؛ یعنی مقصودی جدا از به فعلیت رساندن استعدادهای درونی و اعتدال قوا و غرایز او ندارند، حتی هدفی که برای تعلیم و تربیت در نظر گرفته اند، چیزی است که فطرت انسان خواهان آن است. در این نظام، صلاح و سعادت انسان مورد توجه بوده و تلاش در جهت به کمال رساندن حقیقت انسانی می باشد.

محیط آموزشی موردنظر ما محیطی است که به پرورش استعدادهای مادی و معنوی پرداخته، او را به سعادت و خوشبختی برساند و از او موجودی مستقل بسازد که در تمام عمرش بازدهی او به نفع جامعه باشد؛ و با ساختن چنین افرادی، جامعه ای از هر نظر (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی، اعتقادی و...) مستقل به وجود آورد.

پیدایش چنین محیطی تنها در نظام توحیدی اسلام امکان پذیر است و بطور قطع می توان گفت که اسلام در ایجاد چنین محیطی منحصر به فرد است، زیرا احکام آن با توجه به نیازهای روانی و جسمی انسان صادر شده است. و هیچ حکم و قانونی را بر او عرضه نکرده است جز آن که روح و جسمش ظرفیت پذیرش آن را داشته است و همه اینها در راستای رساندن انسان به کمال عالی وجودی اش - که مقام قرب الهی است - می باشد.

به هر حال، نمی توان هر آموزشگاهی را دارای تعلیم و تربیت مثبت دانست؛ تعلیم و تربیت مثبت محیط آموزشی بسته به اینست که به سعادت و کمال معنوی انسان توجه داشته باشد و به انسان به عنوان «انسان» بنگرد؛ نه به عنوان ابزار و وسیله.

مدرسه ای که هدف الهی دارد و در تعلیم و تعلم، کمال معنوی و الهی انسان را می خواهد، محیطی مقدس و پاک محسوب می شود؛ لذا افراد متعلم و معلم باید نهایت احترام را به آن محیط بگذارند و حتی بدون وضو به آن جا وارد نشوند. در این جا توصیه این مطلب بجاست که خانواده ها به فرزندان خویش از سن شش سالگی که پا به محیط مدرسه می گذارند، سفارش کنند که قبل از رفتن به مدرسه وضو بگیرند - که هم مقدمه ارزش دادن به علم و محیط علم است و هم مقدمه لازمی است برای تربیت معنوی و روحی آنها.

بر آموزگاران و مربیان و اساتید است که خود، نهایت احترام را به محیط مدرسه بگذارند و از گفتار و اعمالی که در شأن معلم و محیط آموزشی نیست جدا پرهیز نمایند.

رسالت و مسؤولیت معلم در محیط مدرسه

معلم، کسی است که رکن اصلی مدرسه را تشکیل می دهد و تمام امور مدرسه بر

بودن او می چرخد. اگر معلم نبود، مدرسه به وجود نمی آمد و متعلمی یافت نمی شد؛ هیچ گاه ظلمت جهل به نور علم مبدل نمی گشت؛ انسانها حقیقت را نمی یافتند و از کمال انسانی خویش باز می ماندند. خداوند متعال آن هنگام که انسان را آفرید، زمین را مدرسه او قرار داد و خود معلم او شد تا با تعلیم به درجه ای برسد که خداوند او را به جانشینی خویش برگزیند و معلم دیگران قرار بدهد؛ «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...» (۱)

خداوند همه اسمها را به آدم آموخت و پس از آن آدم علیه السلام معلم ملائکه شد و آنچه را خداوند به او تعلیم داد، به فرشتگان آموخت؛ «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ». ۲

خداوند در سوره «الرحمن» می فرماید: «الرَّحْمَنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»؛ (۲) خداوند رحمان، قرآن را تعلیم داد؛ انسان را آفرید و به او سخن گفتن آموخت.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به اذن خداوند متعال، معلم بشر شد تا آنچه خدا به او آموخته به مردم بیاموزد و آنان را از حضيض جهل به اوج علم و عزت برساند، «يُرَكِّبُهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ». (۳)

به همین جهت، اشخاصی که دانش می آموزند و به دیگران تعلیم می دهند، نزدیکترین افراد به پیامبران الهی هستند؛ چنانکه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«أَقْرَبُ النَّاسِ مِنْ دَرَجَةِ النَّبِيِّ أَهْلَ الْعِلْمِ وَالْجِهَادِ، أَمَّا أَهْلُ الْعِلْمِ فَدَلُّوا النَّاسَ عَلَى مَا جَاءَتْ بِهِ الرَّسُلُ (۴)»؛ نزدیکترین مردم به درجه نبوت، اهل علم و جهاد هستند که مردم را بر آنچه رسولان الهی آورده اند، دلالت و راهنمایی می کنند.

با توجه به آنچه بیان شد، متوجه می شویم که معلم، رسالتی عظیم بر دوش دارد، رسالتی که خداوند متعال به عهده پیامبران خویش گذاشت و اکنون آن را آموزگاران و مربیان در تمام سطوح تحصیلی بر دوش دارند. کوتاهی و لغزش در این امر بزرگ، خیانت به نونهالان اجتماع و در نهایت به جامعه و مکتب خواهد بود.

ص: ۱۲۹

۱- (۲۱). سوره بقره، آیه ۳۳-۳۱.

۲- (۳). سوره الرحمن، آیات ۳-۲-۱.

۳- (۴). سوره جمعه، آیه ۲.

۴- (۵). محجه البيضاء، ج ۱، ص ۱۴.

قرآن مجید در مورد این رسالت می فرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ»؛ (۱) وقتی خداوند از آنان که کتاب به آنها داده شده پیمان گرفت که حتما کتاب آسمانی را برای مردم بیان کنند و آن را کتمان نکنند، آنها عهد و پیمان خویش را پشت سر انداختند.

امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود: «ما أخذ الله ميثاقا من أهل الجهل بطلب تبیان العلم حتى أخذ ميثاقا من أهل العلم ببيان العلم للجهال لأن العلم قبل الجهل (۲)».

خداوند متعال از جاهلان برای آموختن علم پیمان نگرفت، تا آن که از اهل دانش پیمان گرفت که علم را برای نادانان بیان کنند، زیرا علم پیش از جهل است.

معلمی که علمش را کتمان نماید، از آن جا که رسالت الهی خویش را سبک شمرده و پیمان الهی را نقض کرده، مورد لعن قرار گرفته است.

عن أبي عبد الله عن ابائه عليهم السّلام قال: إن العالم الكاتم علمه يبعث أتنن أهل القيامة ريحا تلعنه كل دابة حتى دواب الأرض الصغار (۳)».

امام صادق علیه السّلام از پدراناش علیهم السّلام چنین نقل فرمود: همانا عالمی که کتمان کننده علمش باشد، بدبو و متعفن ترین اهل قیامت است که برانگیخته می شود، هر جنبنده ای حتی جنبندگان کوچک زمین او را لعنت می کنند. برعکس، معلمی که علمش را نشر دهد و به پیمان الهی عمل نماید، بهترین افراد جامعه خویش است.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ألا أخبركم عن الأجود الأجود؟ الله الأجود الأجود، و أنا أجود ولد آدم و أجودكم من بعدی رجل علم علما فنشر علمه يبعث يوم القيامة امه وحده (۴)».

آیا به شما خبر ندهم چه کسی سخی تر است؟ خداوند سخی تر است. و من سخی ترین فرزندان آدم علیه السّلام هستم و سخی ترین کس بعد از من، مردی است که دانشی را بیاموزد و آن را نشر دهد؛ او در روز قیامت، امت واحده برانگیخته می شود.

ص: ۱۳۰

۱- (۱). سورة آل عمران، آیه ۱۸۷.

۲- (۲). بحار، ج ۲، ص ۲۳، طبع تهران.

۳- (۳). بحار، ج ۲، ص ۷۲، طبع تهران.

۴- (۴). الترغیب و الترهیب، ج ۱، ص ۹۵، طبع مصر.

معلم حقیقی، معلمی است که به خیر دعوت می کند و علوم مورد نیاز جامعه را به کودکان و نوجوانان و جوانان جامعه می آموزد و هدفی جز قرب الهی ندارد و قصد ندارد که آن را در راه هواهای نفسانی و مباحات کردن بر دیگران به کار برد.

امام محمد باقر علیه السلام در ستایش از چنین معلمی - به نقل از جد بزرگوارش حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«إِنَّ مَعْلَمَ الْخَيْرِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ دَوَابَّ الْأَرْضِ وَحَيْتَانَ الْبَحْرِ وَكُلَّ ذِي رُوحٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ (۱)».

جنبندگان زمین، ماهیان دریا و هر صاحب روحی در هوا، و تمام اهل آسمان و زمین برای معلم خوب استغفار می کنند.

مسئولیت معلم در برابر دانش آموز

معلم و آموزگار باید بدانند: در قبال فرزندان معصوم و بی گناه مردم که به دست او سپرده می شوند، چه مسئولیت عظیمی دارد، و چگونه باید مواظب رفتار و گفتار خود باشد؛ او باید دانش آموزان را چون فرزندان خویش بداند و با آنها مهربانی نموده و شخصیت آنها را حفظ نماید.

در این جا نکاتی چند در رابطه با مسئولیت معلم بیان می داریم:

۱ - معلم باید خوش اخلاق بوده و نهایت حلم و بردباری را در کلاس درس داشته باشد. به عبارت دیگر، از خویی نرم و متواضعانه برخوردار باشد تا این صفت عالی انسانی به دانش آموز منتقل شده و در آینده با حالت تواضع به مردم خدمت نماید.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تواضعوا لمن تعلمونه (۲)»؛ متواضع باشید نسبت به کسی که به او دانش می آموزید.

۲ - آنچه می داند، در بیان آن بخل نرزد و ذهن کودک را نسبت به مطلبی که عنوان کرده است مغشوش نگرداند و چنانچه در خلال درس به نکته ای رسید که آن

ص: ۱۳۱

۱- (۱). بحار، ج ۲، ص ۱۷، طبع تهران.

۲- (۲). نهج الفصاحه، ص ۲۳۸.

را نمی داند؛ بدون هیچ واژه ای اقرار کند که نمی داند، یا بگوید: این مطلب را بعداً با دقت بیشتری توضیح خواهیم داد.

علی علیه السلام فرمود: «إذا سئلتُم عَمَّا لَا تَعْلَمُونَ فَاهْرَبُوا؛ قالوا كيف الهرب؟ قال:

تقولون الله أعلم(۱)»؛ هنگامی که از چیزی سؤال شدید که نمی دانید، از سؤال بگریزید، عرض کردند: راه گریز چیست؟ فرمود: بگویید: خدا داناتر است.

۳- وظیفه معلم است که در پرورش استعداد های کودک بکوشد؛ قوایش را در جهت مثبت هدایت کند؛ او را از ذهنی فعال برخوردار گرداند؛ به اندازه فهم دانش آموز سخن بگوید تا ذهن متعلم قدرت پذیرش آن را داشته باشد.

۴- وظیفه معلم آن نیست که فقط مطالبی را به ذهن کودک القا کند و به همان اندازه اکتفا نماید. این تعلیم واقعی نیست، بلکه تعلیم عمیق و حقیقی آن است که به متعلم رشد عقلی بدهد، به گونه ای که آثار جهل را از او دور نماید. چنانکه در تعریف تعلیم بیان داشتیم.

معلمی که وارد کلاس می شود و منتظر است که وقت بگذرد و درصدد بیان و روشن کردن حقیقت آنچه مطرح کرده نباشد، خیانتی عظیم در حق دانش آموز معصوم مرتکب شده است. معلم، مسؤول است که نهایت توجه را به سؤال های دانش آموز داشته باشد و با خونسردی و متانت به آنها پاسخ بگوید؛ و از سخنانی که باعث لطمه زدن به شخصیت او باشد پرهیز نماید و متوجه باشد که بی اعتنا بودن به سؤال های او و پاسخ ندادن به آنها ضربه بزرگی به رشد عقلی او وارد می آورد.

۵- در درس دادن خلوص داشته باشد؛ برای خدا درس بگوید و با درس دادنش تقرب به خدا بجوید، و متعلم را نیز به یاد پروردگار علم و دانش بیندازد و در کنار علم، اخلاق، بردباری و وقار را به متعلم تعلیم دهد. از دانش آموز نوجوان و جوان بخواهد که علمی همراه با تزکیه نفس بیاموزند تا برای جامعه و خودشان سودمند بوده، چراغ راه باشند.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تعلّموا العلم و تعلّموا للعلم السّکینه

ص: ۱۳۲

و الوقار(۱)؛ علم و دانش بیاموزید و برای (نگهداری حرمت و مقام) علم آرامش و وقار را بیاموزید.

۶- معلم باید به دانش آموز بفهماند که علوم تجربی، فلسفی، اعتقادی، سیاسی، فرهنگی و... آن گاه از ارزش مثبت برخوردارند که در خدمت خداشناسی و قرب الهی باشند اگر هدف علوم، مطامع دنیوی باشد دارای ارزش منفی و اگر در جهت عبادت و ستایش و قرب الهی قرار گیرد از ارزش مثبت اخلاقی برخوردار خواهند بود.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من تعلّم علماً لغير الله أو أراد به غير الله فليتبوأ مقعده من النار(۲)»؛ کسی که علم را برای غیر خدا اراده کند نشیمن جای او [در قیامت] پر از آتش می گردد.

و نیز فرمود: «إذا أتى عليّ يوم لا- ازداد فيه علماً يقربني إلى الله تعالى فلا- بورك لي في طلوع الشمس ذلك اليوم(۳)»؛ اگر روزی بر من بیاید که در آن روز علمی زیاد نکنم - که مرا به خداوند نزدیک کند - طلوع آفتاب آن روز بر من مبارک مباد.

بنابراین، وظیفه مهم مربیان اینست که دانش آموز را متوجه ایمان به خدا کرده و بذر خشیت الهی را در قلب او بپاشند و او را بین خوف و رجای الهی قرار دهند. چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود:

«ألخشية ميراث العلم و العلم شعاع المعرفة و قلب الايمان و من حرم الخشية لا يكون عالماً و إن شقّ الشعر في متشابهات قال الله عزّ و جلّ: إنّما يخشى الله من عباده العلماء(۴)»؛ میراث علم، ترس از خداست و علم، قلب ایمان(۵) و نوری است که بدان معرفت خدا حاصل می شود. و کسی که از خشیت الهی محروم شد عالم نیست - هرچند در متشابهات علم موشکاف و باریک بین باشد که خدای متعال

ص: ۱۳۳

۱- (۱). الترغيب و الترهيب، ج ۱، ص ۹۰، حدیث ۱۷۲.

۲- (۲). بحار، ج ۲، ص ۳۸، طبع تهران؛ الترغيب و الترهيب، ج ۱، ص ۹۳، روایت ۱۸۱.

۳- (۳). نهج الفصاحه، ص ۲۳، حدیث ۱۲۶.

۴- (۴). بحار، ج ۲، ص ۵۲، روایت ۱۸، طبع تهران.

۵- (۵). کنایه از این که علم، اشرف اجزای ایمان است.

فرمود: از بندگان خدا فقط دانایان هستند که از خدا می ترسند.

۷- از نکات مهم تربیت - که باید در مدرسه رعایت شود - اینست که مربیان و آموزگاران باید طرز معاشرت و مصاحبت را به کودکان و نوجوانان بیاموزند، بدین گونه که با چه کسی دوستی و معاشرت داشته باشند، و از چه اشخاصی دوری کنند؟ در چه مجالسی شرکت نمایند؟ و از رفتن به چه مکانهایی بدور باشند؟ زیرا ارتباط و برخورد با دیگران تأثیر زیادی در روح و روان می گذارد؛ و دانش آموز در اثر معاشرت است که جانی و بزهکار می شود، و یا صالح می گردد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«من لم یجتنب مصادقه الأحمق أوشک أن یتخلّق بأخلاقه(۱)»؛ کسی که از رفاقت با احمق دوری نجست، در معرض آنست که به اخلاق او متخلق شود.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به ابن مسعود فرمود:

«یا بن مسعود! فلیکن جلسائک الأبرار و إخوانک الأتقیاء و الزّهاد لأنّ الله تعالی قال فی کتابه: «الْأَخْلَاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِینَ ۚ» (۲)؛ ای پسر مسعود! همنشینان تو باید نیکان، و برادران تو پرهیزکاران و زاهدان باشند، زیرا خداوند متعال در کتابش فرمود: در قیامت، دوستان در دنیا بعضشان با بعض دیگر دشمنند مگر مردم باتقوا.

از مجموع آنچه بیان شد چنین به دست می آید که دانش آموز، امانتی است در دست معلم که باید به بهترین روش از او نگهداری شود.

وظیفه دانش آموز در برابر معلم، مکتب و جامعه

در این جا، روی سخن با دانش آموز عزیز است که باید موقعیت خود را درک کند؛ به گذشته، حال و آینده خویش بنگرد تا بتواند خود را برای خدمت به مکتب و جامعه آماده سازد. دانش آموز اگر به گذشته خود فکر کند، پی می برد که روزی طفلی ضعیف

ص: ۱۳۴

۱- (۱). بحار، ج ۷۵، ص ۶۵، روایت ۲.

۲- (۳). بحار، ج ۷۷، ص ۱۰۰، طبع تهران.

در دامن مادر بود و قدرت تکلم و راه رفتن نداشت تا این که مادر با تلاش و رنج خویش او را بزرگ نمود و به او سخن گفتن و راه رفتن آموخت، و از بسیاری حوادث نجاتش داد و مواظبتش کرد، به همین جهت در برابر پدر و مادر مسؤول است و چنانچه به حال خویش بنگرد، متوجه می گردد که الان بازدهی برای اجتماعش ندارد، جز این که مصرف می کند. پدر و مادر، لباس و کفش و لوازم تحصیل او را تهیه می کنند و به مدرسه می فرستند؛ مدرسه ای که اجتماع برای او ساخته و رفع احتیاجات و نیز پرداخت حقوق معلم و مستخدم و کارکنان آن بر عهده دولت است تا او براحتی بتواند علم مورد نیاز جامعه را بیاموزد.

دانش آموز با توجه به این موارد می فهمد که در برابر دولت و جامعه مسؤول است.

بنابراین، باید به آینده ای فکر کند که توانایی آن را داشته باشد تا به مسؤولیت خطیری که بر دوش دارد عمل نموده و فردی مفید و سالم برای جامعه و اسلام باشد.

در این جا نکاتی چند راجع به وظایف دانش آموزان بیان می داریم:

۱ - دانش آموز عزیز! مسؤولیتی که هم اکنون بر عهده تو نهاده شده و باید آن را به نحو شایسته به انجام رسانی - تا در آینده انسانی موفق در امور فردی، اجتماعی و مکتبی خویش باشی - درس خواندن، دقت در گوش دادن و فهم آن است و بدان که تنبلی و کسالت ضربه بزرگی است که تو را از درک لذت علم و دانش محروم می کند.

زندگی سالم و خوب و لذتبخش در پرتو علم و دانش میسر است؛ علم، مردم را در برابر تو متواضع می گرداند، تا نیازمندیهای آنان را در رشته ای که تحصیل می کنی و متخصص آن رشته خواهی شد برطرف سازی. علم و دانش در عین حال که به تو وقار و عظمت می بخشد، به تو تأمین زندگی می دهد. پس، این فرصتی که برای تو در تعلّم پیش آمده، غنیمت بشمار که پشیمانی به تو فایده ای نخواهد بخشید و جز کدورت باقی نخواهد گذاشت.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «بادر الفرصه قبل أن تكون غصه (۱)»؛ پیش از آنکه اندوه و ناراحتی به شما روی آورد، در فرصت شتاب کنید (کنایه از این که وقت را مغتنم

ص: ۱۳۵

و نیز فرمود: «من ناهز الفرصه أمن الغصه (۱)»؛ از اندوه در امان است کسی که فرصت را مغتنم شمرد.

از دست دادن فرصت، سبب ضایع شدن عمر است؛ به جای درس خواندن، به تفریح و بازی پرداختن، به سرمایه زندگی زیان رساندن است. البته دانش آموز، به تفریح و بازی احتیاج دارد، اما نه تفریح و بازی مداوم که اوقات درسی را اشغال کند.

محضه‌لین عزیز! در هر سطحی که هستید، برای بهره‌وری بیشتر از علم، درباره آن خوب دقت کنید و مسائل آن را عمیقاً درک کرده و بفهمید.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «من أكثر الفكر فيما تعلم أتقن علمه و فهم ما لم یکن یفهم (۲)»؛ کسی که بسیار فکر کند در آنچه فراگرفته، علمش را محکم نموده و پی می‌برد به چیزی که نمی‌فهمیده است.

و برای این که به حد تخصیص برسید، پشتکار و اصرار بر تعلم و تفکر داشته باشید. کسی که مدتی درس بخواند، ولی در مدت زمانی دیگر از آن غافل شود و به درسش ادامه ندهد، به طور کامل از علم بهره‌ای نخواهد گرفت و به حد تخصیص نخواهد رسید.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «لا فقه لمن لا یدیم الدرس (۳)»؛ کسی که دوام بر درس ندارد، فقه و فهم درستی ندارد.

۲- وظیفه بالاتر از درس خواندن اینست که بدانی برای چه درس می‌خوانی؟ از ابتدا باید درس را برای خوشبختی آینده خود و جامعه خود بخوانی. هم اینک جامعه تو محتاج و نیازمند به تلاش درسی توست که بتوانی در آینده، در رشد صنایع و کشاورزی و مسائل دیگر اقتصادی و مسائل فرهنگی بکوشی؛ تا در پرتو فعالیتهای اجتماعی، زندگی شخصی تو نیز بخوبی اداره شود. تو با رنج علمی ات می‌توانی چند

ص: ۱۳۶

۱- (۱). شرح فارسی غرر، ج ۵، ص ۴۷۴.

۲- (۲). شرح فارسی غرر، ج ۵، ص ۳۹۷، شماره ۸۹۱۷.

۳- (۳). شرح فارسی غرر، ج ۶، ص ۳۶۵.

کار مهم انجام دهی و آن این که هم آبروی جامعه خود را حفظ کنی و هم به زندگی خصوصی خود آبرو دهی و مهم تر این که اگر بخواهی به علم خودت ارزش انسانی بدهی و آن را به نفع خود و اجتماع استخدام کنی؛ باید در کنار علم، ادب بیاموزی و از آموختن علم، هدف انسانی داشته باشی؛ که حضرت علی علیه السلام فرمود: «علیکم بالعلم و الأدب (۱)»؛ بر شما باد که علم و ادب را [باهم] بیاموزید.

چنانچه علم را صرفاً برای بهره دنیوی بیاموزی، اگرچه به آن می رسی؛ اما بهتر است که نصیب اخروی آن را نیز فراموش نکنی و این هنگامی ممکن است که به وسیله دانشت، دست به مکر و حيله زنی و به اجتماع خیانت نمایی. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من أخذ العلم من أهله و عمل به نجا و من أراد به الدنیا فهو حظه (۲)»؛ کسی که دانش را از اهلهش گرفت و بدان عمل نمود نجات یافت و کسی که از علمش دنیا را خواستار شد، همان دنیا بهره اوست.

از آن جا که هدف اعلاى تعليم و تربیت، قرب و نزدیکی به خداوند متعال است به شما دانش آموزان عزیز در هر سطحی که هستید، توصیه می شود: در فراگیری و آموختن، خشنودی خدا را در نظر داشته باشید.

۳- از دیگر وظایف دانش آموز اینست که دوست خوب انتخاب کرده و همنشینانی سالم و با اخلاق داشته باشد. دوستانی که از هر جهت خوب بوده و مصاحب و رفیق درستکاری باشند، می توانند نقش مهمی در مثبت بودن زندگی انسان داشته باشند، فرد کسل و تنبل رفیقش را به تنبلی دعوت می کند، در صورتی که افراد فعال و درس خوان و مؤدب، دوستانشان را به کار و تلاش وادار می کنند.

قرآن درباره همنشینی افراد صالح می فرماید:

«وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»؛ (۳)

خویشتن را با نهایت شکیبایی به محبت آنان که پروردگارشان را صبح و شام

ص: ۱۳۷

۱- (۱). شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۳۲، شماره ۸۱۴.

۲- (۲). بحار، ج ۲، ص ۳۴، روایت ۳۱، طبع تهران.

۳- (۳). سوره کهف، آیه ۲۸.

می خوانند و رضای او را می طلبند، وادار کن.

حضرت علی علیه السلام فرمود: صحبه الولی اللیب حیاہ الروح(۱)؛ رفیق شدن با دوست عاقل، حیات روح است.

همچنین قرآن از پشیمانی کسانی که در دنیا دوستانی بد برگزیدند، یاد می کند؛ آن جا که می فرماید:

«یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً؛ لقد أضلنی عن الذکر بعد إذ جاءنی و کان الشیطان للإنسان خذولاً»؛ (۲) وای بر من! ای کاش فلانی را به دوستی نمی گرفتم [که رفاقت او] مرا گمراه کرد و از پیروی قرآن محروم ساخت، بعد از آن که دستورات قرآن به من رسید. آری! دوستی شیطان برای انسان مایه خذلان و گمراهی است.

اگر دانش آموز بخواهد دوست خوبی برای دیگران باشد، باید نفس خویش را به صفات انسانی مزین گرداند.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «من لم یحسن خلقه لم ینتفع به قرینه(۳)»؛ کسی که اخلاقش را نیکو نگرداند، همنشین و دوستش از او سودی نبرد.

با توجه به نکات مزبور روشن می شود که باید در انتخاب دوست نهایت دقت را اعمال نمود؛ با هر کس نباید مصاحب و رفیق شد، و قبل از امتحان افراد نباید آنها را دوست جدی گرفت و به آنها مطمئن شد.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «لا تثق بالصدیق قبل الخبره(۴)»؛ قبل از امتحان، به دوستی کسی اطمینان نداشته باش.

۴- دانش آموز وظیفه دارد به مدرسه و معلم احترام گذاشته و در هنگام سخن گفتن معلم، گوش فراداده و در کلاس درس سکوت را رعایت نماید. تا از او سؤال نشده، لب به کلام باز نکند. و در هنگام صحبت با معلم، متین و باوقار سخن بگوید.

ص: ۱۳۸

۱- (۱). شرح فارسی غرر، ج ۴، ص ۲۰۶.

۲- (۲). سوره فرقان، آیات ۲۷-۲۹.

۳- (۳). شرح غرر، ج ۵، ص ۴۱۸.

۴- (۴). غرر الحکم، فصل هشتاد و پنج، شماره ۹۵، حرف لا.

امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: «وَأَمَّا حَقُّ سَائِسِكِ بِالْعِلْمِ فَالْتَعْظِيمُ لَهُ وَالتَّوْقِيرُ لِمَجْلِسِهِ وَحَسَنُ الْإِسْتِمَاعِ إِلَيْهِ...»؛ اَمَّا حَقُّ پدر علمی و استاد تو تعظیم او و احترام به مجلس اوست که خوب گوش کنی... و فهم و هوش خودت را برایش حاضر و آماده کنی. و قلبت را برای او پاک نمایی و با ترک لذات و صرف نظر از خواسته های نفسانی چشمت را برای او آشکار و روشن سازی (کنایه از این که چشم به او بیاندازی و به سخنانش گوش فرادهی) و در آنچه به تو می آموزد، برستی رسول او باشی که آن را به نادان برسانی و این رسالت را بخوبی ادا کنی و در ادایش خیانت نوری. نیز از جانب او به آن رسالت قیام کنی تا هنگامی که عهده دار آن هستی، «و لا حول و لا قوه إلا بالله (۱)».

۵- از مسائلی که دانش آموز در هر سطح باید بدان توجه داشته باشد، مسأله کتابت و نوشتن مطالب بیان شده از سوی معلم، و نیز نوشتن خلاصه و چکیده کتبی است که مطالعه می کند، تا بتواند در مورد لزوم از آنها بهره مند شود. چه بسا با گذشت زمان، مطالب یادداشت نشده فراموش شده و موجب نقص در دانش شخص تحصیل کرده می گردد.

از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمود:

«قَيِّدُوا الْعِلْمَ؛ قِيلَ: وَ مَا تَقْيِيدُهُ؟ قَالَ: كِتَابَتُهُ (۲)»؛ دانش را ببندید؛ گفته شد: بستن آن چگونه است؟ فرمود: نوشتن و یادداشت نمودن آن.

امام حسن مجتبی علیه السلام فرزندان و برادران خود را جمع کرد و فرمود:

«إِنَّكُمْ صِغَارٌ قَوْمٌ وَ يَوْشِكُ أَنْ تَكُونُوا كِبَارَ قَوْمٍ آخِرِينَ فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ أَنْ يَحْفَظَهُ فَلْيَكْتُبْهُ وَ لِيَضَعْهُ فِي بَيْتِهِ (۳)»؛ همانا شما کودکان این جامعه هستید و امید است در آینده، بزرگان جامعه باشید. پس به تعلیم دانش پردازید و چنانچه حافظه قوی ندارید، مطالب را بنویسید و آنها را در منزل نگاهداری نمایید

ص: ۱۳۹

۱- (۱). تحف العقول، ص ۲۶۶، رساله حقوق.

۲- (۲). بحار، ج ۲، ص ۱۵۱-۱۵۲، روایت ۳۵، طبع تهران.

۳- (۳). بحار، ج ۲، ص ۱۵۲، روایت ۳۷، طبع تهران.

(تا در موقع لزوم به آنها مراجعه کنید) و کتابت دروس برای اینست که همیشه محفوظ بماند.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «أکتبوا، فانکم لا تحفظون إلا بالکتاب(۱)»؛ بنویسید؛ زیرا شما توان نگهداری دانش را ندارید مگر با نوشتن.

۶- روش مطالعه نیز از مسائلی است که دانش آموز برای پیشرفت در دانش ناچار از آن است. کیفیت مطالعه، تنوع در مطالعه، انتخاب بهترین ساعات برای مطالعه، آرامش روحی در مطالعه از مسائلی هستند که متعلم باید بدان آگاه باشد. و این وظیفه معلم است که روش مطالعه را به آنها بیاموزد.

۷- دانش آموز باید به مردمی که در کوچه و بازار مشغول کار و فعالیت هستند احترام بگذارد و سلام به آنها را فراموش نکند. او باید بداند که با تلاش دیگران است که قادر به درس خواندن می باشد. اگر کشاورز، گندم به عمل نیاورد؛ آسیابان آرد نکند و نانوا آن را نپزد؛ و اگر صنعتگر وسیله حمل و نقل آن را تهیه ننماید... نه مدرسه ای ساخته می شود و نه معلمی می تواند در مدرسه حاضر شود، و نه دانش آموزی وجود خواهد داشت. بنابراین، مردم در جامعه خدمتگزارند و باید به آنها احترام گذاشت.

امروز که یک دانش آموز هستی باید با سلام کردن به آنان احترام کنی و فردا که از مردان فعال اجتماع گشتی با خدمت به اجتماع، دین خود را به مردم ادا نمایی. تا دانش آموزی، مصرف کننده ای؛ اما باید بکوشی که بازدهی داشته باشی.

بر عهده مسئولین مدرسه است که متعلمین عزیز را به وظایف مزبور آشنا کنند و از آنان افرادی مؤمن و خدمتگزار و فداکار برای آینده اجتماع بسازند.

نقش خانواده در مدرسه

این مطلب مسلم است که تربیت صحیح - و یا نادرست در خانواده - در کندی و رشد تربیت در مدرسه بسیار موثر است. کودکی که از بدو تولد، برنامه تربیتی صحیح اسلامی درباره او رعایت شده و در خانواده ای آرام و دور از جنگ و جدال و خشم و

ص: ۱۴۰

غضب و... رشد کرده و از محبت کافی پدر و مادر برخوردار گشته است؛ سخنان معلم زودتر در او تأثیر خواهد گذاشت و به مسؤولیت خود در برابر مدرسه و اجتماع و مکتب زودتر پی خواهد برد. چنین فردی چون عادت کرده منظم باشد، و براساس برنامه عمل نماید، برنامهٔ مدرسه چندان برایش مشکل نخواهد بود و رعایت انضباط - که یکی از مسائل مهم اخلاقی در مدرسه به شمار می آید - برای او آسان است. به عبارت دیگر، از برنامهٔ مدرسه پیروی کامل کرده و می داند که چرا به آن عمل می کند.

کودکی که از مریدان خانه آموخته است که «بی ادبی سر منشأ هر شرّ و بدی است (۱)» در مدرسه وظیفهٔ خود می داند که از بی ادبی پرهیزد؛ امّا برعکس، کودکانی که در خانواده تربیت صحیح نیاموخته و در دامان پدران و مادران ناآگاه به مسائل تربیتی، پرورش یافته اند، و در خانه جز اوقات تلخ و خشم و غضب چیزی ندیده و با قلبی پر از عقده وارد مدرسه می شوند تربیت آنها بسیار مشکل به نظر می رسد. این اشخاص چون بی نظم و انضباط بارآمده اند، مدرسه را زندانی بزرگ برای خود می دانند و به معلم جز به عنوان یک زندانبان نگاه نمی کنند. برای آنان بسیار سخت است تن به برنامهٔ مدرسه بدهند و از آن اطاعت کنند. به همین جهت، همیشه در صدد برهم زدن کلاس و اذیت کردن افراد همدریف خود هستند. و از آن جایی که در خانه جز جنگ و نزاع ندیده اند، همان روش را در مدرسه و کوجه با دانش آموزان به کار می گیرند و می خواهند عقده های حقارت و کمبود خود را به این نحو جبران نمایند. لذا این افراد نه تنها مانع رشد خود هستند، بلکه جلوی رشد افراد زیادی را می گیرند و ممکن است دانش آموزی که بسیار در درسش جدی بوده، بر اثر همنشینی با چنین فردی، به تنبلی و کسلی عادت کند. چنانکه اگر به مدارس ابتدایی و عالی سر بزنیم، با تجربهٔ صحیح بر ما روشن خواهد شد که این افراد، کم نیستند.

وظیفهٔ معلم در برابر اینگونه افراد بسیار سنگین تر است و باید در برخورد با آنها صبر و بردباری بیشتری را به کار گیرد تا بتواند آنها را از روش غلط تربیتی که در خانواده پیدا کرده اند آزاد ساخته، با اخلاق مثبت خود آنها را به تربیتی انسانی جذب

ص: ۱۴۱

۱- (۱). عدم الأدب سبب کل شرّ؛ شرح نهج البلاغه، ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۵۸.

نماید. معلّمین باید بدانند که اعمال زور و خشم و غضب در مورد این افراد نه تنها مؤثر نیست و نقش مثبتی ندارد بلکه بر عقده های آنها خواهد افزود و آنانی که در خانه بی مهری دیده اند، چنانچه در مدرسه هم نظیر آن را مشاهده کنند افراد جانی و بزهکاری بار خواهند آمد و در آینده ای نه چندان دور انتقام آن همه خشم و بی احترامی به شخصیت خویش را از جامعه خواهند گرفت. اگر در مدرسه این گونه افراد، درست تربیت نشوند، از قتل و غارت و خیانت لذت خواهند برد.

امام صادق علیه السلام به ابن جنبد فرمود: «یا بن جنبد! لا تقل فی المذنبین من أهل دعوتکم إلا خیرا و استکینوا إلى الله فی توفیقهم و سلوا التّوبه لهم(۱)»؛ ای پسر جنبد! به گناه کاران از اهل دعوت خود چیزی جز خیر مگو. از خداوند توفیق آنها و توبه کردنشان را درخواست کنید.

از مطالب مزبور به این نتیجه می رسیم که خانواده می تواند هم نقش مثبت و هم نقش منفی در مدرسه داشته باشد.

نقش مدرسه در خانواده

مدرسه - همچون خانواده - می تواند نقش مثبت و منفی در خانواده داشته باشد.

چنانکه در ابتدای این مبحث بیان داشتیم.

اگر آموزشگاه از ارزش مثبت برخوردار باشد [به این معنا که آموزگاران و مربیان لایق و پاک به تعلیم و تربیت افراد مشغول بوده و دارای برنامه بسیار سازنده ای باشند و...] کودکانی که پا به این محیط می گذارند، از تربیتی عالی و انسانی برخوردار خواهند گشت. کودکی که در خانواده عادت به رعایت نظم و انضباط نکرده و در انجام تکالیفش کسل و تنبل بوده، آنچنان تربیت خواهد شد که هرگونه خوی زشت را کنار گذاشته و دانش آموزی مرتّب و بانظم خواهد گردید.

همان گونه که پدر و مادر موظفند فرزندشان را به رعایت نظم و ادب در محیط خانه بخوانند و نصیحت کنند، در مدرسه نیز باید دانش آموزان را به اطاعت از پدر و

ص: ۱۴۲

مادر دعوت کرد. از آنها باید خواست که احترام آنان را حفظ نموده و با وقار و آرامش با پدر و مادر سخن بگویند.

برای این که مدرسه بتواند نقش مثبت خویش را در خانواده ایفا کند، توجه به نکات ذیل ضروری است:

۱ - محیط مدرسه و برنامه های آن، نباید متباین با محیط خانواده باشد، تا کودکی که از خانه پا به مدرسه می گذارد آن محیط را بکلی بیگانه نیند.

۲ - با دانش آموز طوری رفتار شود که وقتی از مدرسه به خانه بازمی گردد، با نشاط کامل به خانه قدم بگذارد. و الا با اذیت پدر و مادر و بهانه گیریهای پوچ، عقده های مدرسه را خواهد گشود.

۳ - تشویق دانش آموزان به همکاری با پدر و مادر در کارهای لازم خانه، خود نوعی روحیه تعاون در آنها ایجاد خواهد کرد.

۴ - معلم وظیفه دارد از عظمت پدر و مادر سخن بگوید و آنها را - که انسانهای دلسوز نسبت به فرزندان خود هستند - معرفی نماید تا دانش آموزان با پی بردن به شخصیت پدر و مادر از احسان و احترام به آنها دریغ نکنند و از اطاعتشان، سر باز نزنند.

۵ - یکی از راههایی که در تربیت متعلم بسیار مؤثر است، فروتنی و نرمخویی در برابر اوست. نفس انسانی در برابر تواضع و فروتنی اشخاص خاضع می گردد. معلم اگر انحرافات از کودک دید، با تنبیه بدنی و با خشم و غضب، و به طور مستقیم شخص منحرف را مخاطب قرار دادن، کاری از پیش نخواهد برد. چه بسا او را نسبت به انحرافش جری تر و بر بزهکاری اش مصر گرداند. اگرچه ممکن است سر کلاس یا در حیاط مدرسه به خاطر ترس از تنبیه بدنی ساکت و آرام باشد، ولی این نوع سکوت بر عقده های درونی اش افزوده و موجب می گردد که در خارج از مدرسه [مثلا در خانه] با ارتکاب اعمال ناشایست این عقده ها را از قلبش خالی کند. بنابراین، نرمخویی و تواضع و گفتن مطالب به کنایه و نصیحت کردن به طور غیرمستقیم می تواند شیوه درستی برای جلوگیری از انحراف بوده باشد تا بدینوسیله دانش آموز درک کند که نباید

منحرف شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: «ثلاثة تورث المحبة: الدين و التواضع و البذل(۱)»؛ سه چیز محبت را به ارث می گذارد: دین، فروتنی و بخشش.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «أصلح المسيء بحسن فعالك و دلّ علی الخیر بجمیل مقالک(۲)»؛ شخص خطاکار را با اعمال نیکت اصلاح گردان و با گفتار زیبایی او را به خیر راهنمایی کن.

۶- مراقبت های تربیتی صحیح که از جانب والدین در خانه صورت گرفته و عواطف و احساسات و روح مذهبی را در کودک پرورش داده، در مدرسه نیز باید ادامه یابد و مربیان و آموزگاران عزیز آن را دنبال کنند و با برنامه ریزی عالی در رشد صحیح آن بکوشند. و هرگونه برنامه و عاملی را که موجب سوء خلق، بدرفتاری، عدم اطمینان خاطر، ترس و خشم بیجا می شود، از بین ببرند. در غیر این صورت، مدرسه نقش منفی نسبت به محیط خانواده خواهد داشت.

هماهنگی بین مدرسه و خانواده

محیط مدرسه و خانواده دو محیط جدا از هم بوده و از آن جا که خانواده ها متعدد و مختلف هستند و هر کدام نوعی از برنامه تربیتی را در مورد فرزندان خود اعمال می کنند و بعضی نیز اصلا توجه به تربیت آنها ندارند، برای این که روش تربیتی در مدرسه آسان صورت پذیرد و برنامه جامعی از طرف مربیان مدرسه تهیه شود، لازم است، هرچند وقت بین اولیای کودکان و معلمین آنها نشستنی انجام شود تا بین مدرسه و خانواده هماهنگی جهت رشد تعلیم و تربیت دانش آموزان برقرار شود.

و دیگر این که اولیای کودکان بدانند در محیط مدرسه فرزندان شان چه می گذرد؟ معلمین او چه اشخاصی هستند؟ با چه کسانی زمینه دوستی ریخته و ارتباط دارند؟ در مدرسه به او چه می آموزند؟ و به طور کلی از برنامه آموزشی و تربیتی او آگاه گردند.

ص: ۱۴۴

۱- (۱). تحف العقول، ص ۳۲۸، روایت ۴.

۲- (۲). غرر الحکم، ج ۱، فصل دوّم، شماره ۸۱، ص ۱۱۱.

معلمین نیز بدانند که والدین چه برخوردی با فرزندانشان دارند؟ و نحوه تربیت او در خانه چگونه است؟ به عبارت دیگر، با روح و استعداد دانش آموز بیشتر آشنا شده و از کیفیت برنامه های تربیتی در خانواده ها مطلع گشته و برنامه مدرسه را با توجه به آن تنظیم نمایند.

ص: ۱۴۵

اشاره

محیط و شخصیت

محیط و عادت

ص: ۱۴۷

انسان آن گاه که در محیط کوچک خانه متولد می‌گردد، تحت تربیت مستقیم والدین خود قرار می‌گیرد؛ و پس از رشد، وارد اجتماعات بزرگتر می‌شود: مدرسه، اجتماعات مذهبی، ورزشی و... که همه آنها را اجتماع بزرگتری (جامعه) زیر پوشش دارد که انسان برای رفع نیازمندیهای خویش ناچار از پذیرش آن است؛ جامعه‌ای که دربردارنده اجتماع خانواده، مدرسه، اجتماع قومی و عشیره‌ای و غیر آن است.

انسان از آن جهت که نمی‌تواند نیازمندیها و احتیاجات خویش را بدون کمک دیگران برطرف سازد، میل به زندگی اجتماعی پیدا می‌کند. این میل، انسان را با همه اصناف و اقشار - در هر شغل و مقامی که هستند - مربوط می‌سازد؛ لذا باید نحوه رفتار اجتماعی را بیاموزد. این تربیت اجتماعی است که از بروز حالت انزواطلبی جلوگیری می‌کند و روش صحیح ارتباط با سایرین را به انسان می‌آموزد.

تعلیم و تربیت در محیط خانواده و مدرسه باید به گونه‌ای باشد که میل اجتماع‌گرایی به صورت صحیح در کودک رشد کند و حالت خوشبینانه نسبت به اجتماع داشته باشد؛ اجتماع را چون خانواده‌ای که او یکی از اعضای آن است، بداند، تا با این احساس خود را برای خدمت به اجتماع و اصلاح آن آماده نماید. متأسفانه گاهی روش غلط تربیتی در خانه باعث می‌شود که کودکان حالت انزوا داشته باشند؛ از اجتماعات متنفر بوده و با اقوام و ارحام خود در ارتباط نباشند و آن گاه که بزرگتر شدند، خود را در برابر جمع، کوچک و حقیر بشمارند و از حضور در اجتماعات کناره‌گیری نمایند.

چنانچه در یک مجلس که گروهی نشسته‌اند، والدین به فرزندشان احترام نگذارند، او را مسخره کنند و به او بخندند؛ با عصبانیت با او سخن گویند و یا عیب

فرزندشان را ظاهر سازند - بطوری که او خجالت بکشد - و به عبارت کلی شخصیت اجتماعی را از او بگیرند، کودک کمتر با دیگران تماس خواهد گرفت و بیشتر دوست خواهد داشت که در خانه بماند. او هنگامی که دیگران را نسبت بخود بی اعتنا ببیند از آنها دوری خواهد جست. این نکته را با کمی دقت در میان کودکانی که این مسائل برای آنها پیش آمده است میتوان درک کرد.

اولیا همان گونه که موظف به رشد و هدایت امیال کودکان هستند، مسؤولند که میل اجتماعی کودک را با اعمال جاهلانۀ خویش کور نسازند و برای همیشه موجب سرافکنندگی آنها در مدرسه و اجتماع نگردند. نیز معلم و آموزگاری که خود را مسؤول نداند و با روش غلط تربیتی، دانش آموزی را در مقابل بسیاری از دوستان و همکلاسیهای او بدون دلیل و بی جهت تنبیه کرده و آبروی او را ببرد و تحقیرش نماید، انزواطلبی و بدبینی به اجتماع و مدرسه را در او به وجود آورده است. کسی که خود را در نزد دیگران کوچک و تحقیر شده می بیند، مایل به تماس گرفتن با آنها نیست.

در کتاب «روان شناسی کودک» درباره پرورش اجتماعی کودک آمده است:

باید دانست که پرورش اجتماعی از زمانی که کودک به کودکستان یا دبستان وارد می شود شروع نمی شود؛ بلکه این نوع تربیت باید خیلی زودتر از این موعد، آغاز شده و پیش از آن که کودک شروع به تکلم نماید، به تربیت او در این زمینه اقدام شود. این امر نیز باید از راه آماده کردن محیط مساعد، وادار کردن کودک به بازی با دیگران و آموختن همکاری با آنها صورت گیرد.

به طور خلاصه باید گفت: بعضی از کودکان در دوره کودکستان بر اثر تربیت در محیط خانه، در مشارکت با گروه، بسیار سرسخت هستند و به طرق مختلف از تماس با دیگران خودداری می کنند - در صورتی که دستۀ دیگر در هر گروهی وارد می شوند و اگر گروه آنها را نپذیرد خود را بر گروه تحمیل می کنند - توانایی کودک، در شرکت در گروه و تماس با سایر افراد کلاً نتیجه نوع تربیت و تجربه ای است که کودک اخذ کرده

مربیان و اولیا باید خود را در برابر کودک معصوم مسؤول بدانند و به آینده او - که باید فردی اجتماعی باشد - توجه نمایند. برآستی روش تربیت را باید از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یاد گرفت. هیچ گاه فرزندان را در اجتماع تحقیر نکرده، بلکه آنها را بزرگوار شمرده و آقا و سید خطاب می فرمود.

از «لیث بن سعید» نقل شده است:

«روزی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به نماز جماعت مشغول بود و حسین علیه السلام کوچک بود؛ هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سجده می رفت، امام حسین علیه السلام بر پشت آن حضرت سوار می شد و پاهایش را حرکت می داد؛ هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می خواستند سر از سجده بردارند، حسین علیه السلام را می گرفت و کنار می گذاشت؛ هنگامی که دوباره به سجده می رفت باز امام حسین علیه السلام بر آن جناب سوار می شد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با همین کیفیت نمازشان را به پایان رساندند. یک نفر یهودی که جریان را مشاهده می کرد، عرض کرد: شما نسبت به کودکانان طوری رفتار می کنید که ما از آن امتناع داریم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «شما هم اگر به خدا و رسول ایمان داشتید نسبت به کودکان مدارا می نمودید». یهودی به واسطه رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسلمان شد (۲)».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أولاد ریحانه و الحسن و الحسین ریحانتای من الدنیا»؛ فرزندان، ریحانه است؛ و حسن و حسین دو ریحانه من در دنیا هستند.

آری، احترام گذاشتن به کودکان؛ آنها را ریحانه خواندن و بزرگ شمردن، باعث سربلندی آنها در آینده و بزرگواریشان در اجتماع می باشد.

شخص بزرگوار، به خود به دیده تحقیر نمی نگرد و به کارهای پست تن نمی دهد.

«ألنفس الکریمه لا تؤثر فیها النکبات (۳)»؛ نفس بزرگوار و کریم تحت تأثیر گرفتاریها

ص: ۱۵۱

۱- (۱). روان شناسی کودک، صص ۳۰۸-۳۰۹.

۲- (۳و۲). بحار، ج ۴۳، صص ۲۹۷-۲۹۶ و ۲۸۱.

۳- (۴). شرح غرر، ج ۲، ص ۲۰۰.

واقع نمی شود (و به پستی نمی گراید).

نکته لازم به ذکر اینست که اولیای گرامی باید افراد متعلم و متربی را از برنامه های اجتماعی و آیین و سنن اجتماعی - چه خرافی و غیر آن آگاه سازند تا به عوامل اصلاحی اجتماعی آشنا شده و از آن پیروی نمایند و از روش ها و سنتهای غلط اجتماعی دوری جسته، در اندیشه از بین بردن آن باشند.

والدین و معلمین در عین این که باید کودکان و دانش آموزان را در گرفتن دوست و ارتباط با همسالان آزاد بگذارند، باید مراقب آنان در نحوه رفتار و ارتباط با دیگران باشند؛ از بازی و چگونگی درس خواندن آنها مطلع گردند، چون همنشینی با اشخاص در تربیت شخص بسیار مؤثر است. ارتباط با دیگران در مدرسه و کوچه و مجالس در نحوه سخن گفتن، رفتار و شخصیت، و در طرز فکر شخص بسیار مؤثر است. اگر محیط اجتماعی (مدرسه، سینما، بازار، خیابان، کوچه، پارک و...) آلوده و فاسد باشد، اثرات نامطلوبی در افراد - بخصوص کسانی که از اراده قوی برخوردار نیستند - خواهد گذاشت. و کودکان به اراده ای قوی دست نیافته اند که بتوانند در برابر هر نوع فساد مقاومت کنند؛ بلکه گاهی بطور کلی توجه به فساد ندارند؛ بر این اساس باید آنها را از معاشرت با افراد پست و فاسد منع کرد.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «لا تصحب الشریر فإنّ طبعک یسرق من طبعه شراً و أنت لا تعلم (۱)»؛ از مصاحبت با مردم شریر و فاسد پرهیز که طبیعت تو بطور ناآگاه، بدی و ناپاکی را از طبع منحرف او می دزدد و تو از آن بی خبری.

محیط و شخصیت

انسان از حقیقتی به نام نفس انسانی برخوردار می باشد و شخصیت، بیانگر ساخته شدن آن حقیقت است؛ بعبارت دیگر، شخصیت، همان هویتی است که انسان دارد. صفات ارثی، حالات، عادات، استعدادها، افکار و عقاید، حرکات و افعال، ظاهرکننده شخصیت هستند؛ بلکه مجموعه اینها هویت انسان را تشکیل میدهند.

ص: ۱۵۲

۱- (۱). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۷۲.

هر فردی بعضی از صفات را بطور طبیعی در نهاد خویش دارد و بعضی از صفات و خصایص را از محیط می گیرد. آن صفاتی که بطور ارثی در انسان گذاشته شده است، در اثر عوامل محیطی ظاهر می شوند. این که می گوییم: محیط، به ظهور رساننده صفات است، به این معنا نیست که خود انسان هیچ نقشی ندارد، بلکه ظهور صفات با اختیار انسان و در اثر تقلید از محیط صورت می گیرد. او می تواند صفاتی را که با محیط سازگار نیست، به فعلیت برساند.

خلاصه این که منظور از شخصیت در این جا آنچه در میان عرف معروف است، نمی باشد. شخصیت در عرف بر صاحب مقام بزرگ و دارای اخلاق شایسته و رفتار نیکو اطلاق می شود. می گویند: فلانی فرد با شخصیتی است؛ یعنی، از صفات نیکو و ایثار و گذشت برخوردار است و یا: فلانی بی شخصیت است؛ و منظورشان، بی ادبی و ناهنجاری شخص در حرکات و افعال است.

ولی منظور از شخصیت در این جا آن چیزی است که هویت و حقیقت شخص را می سازد؛ چنانکه نوشته اند:

«هر فرد آدمی مجموعه ایست از صفات مختلف، مثل: وضع ظاهر جسمانی، حرکات، طرز بیان، افکار و عقاید، حالات هیجانی و انفعالی، عادات و مهارتها. این خصوصیات باهم ترکیب می شوند و وحدتی را به وجود می آورند که در اصطلاح روان شناسی به آن «شخصیت» می گویند^(۱)؛ خواه مجموع این صفات خوب باشند یا بد، صاحب خود را به سعادت برسانند یا به شقاوت اندازند.

«شخصیت شما یعنی مجموعه ذاتیات، صفات و مشخصات اخلاقی شما.»^(۲)

نفس انسان دارای مراتبی است. در مرتبه ای به امور دنیوی اشتغال دارد؛ از خیالات خویش پیروی میکند و به آرزوهای طولانی و دراز سرگرم می گردد. و در مرتبه ای دیگر، کمالات معنوی و انسانی را طالب است.

انسان در هر مرتبه، از خصوصیات و صفاتی برخوردار می گردد که نوعی از هویت

ص: ۱۵۳

۱- (۱). روان شناسی کودک، نوشته دکتر مهدی جلالی، ص ۴۲۸.

۲- (۲). رشد شخصیت، ص ۱۷.

و شخصیت را می سازد. شخصیت انسان تابع این مراتب است؛ چنانکه گفته اند:

«شخصیت شما نماینده روح و نهاد و باطن شماست؛ با هرچه در زندگی شما می گذرد، در تماس است و بر حسب نقص یا کمال خود، شما را برای روبرو شدن با حوادث روزانه شایسته و قوی یا ضعیف و نامناسب می سازد.»^(۱)

شخصی که به جانب پستی ها می رود، با همان میل و انگیزه خو می گیرد و هویتی پست پیدا می کند؛ چنانکه حضرت علی علیه السلام فرمود:

«الْأَنْفُسُ الدُّنْيَا لَا تَنْفَكُ عَنِ الدُّنْيَا»^(۲)؛ شخص پست، از پستی ها جدا نمی گردد.

امّا دنیا در نظر انسانی که از شخصیتی والا برخوردار است، کوچک جلوه می کند و خودش را در برابر آن ذلیل نمی کند. حضرت علی علیه السلام فرمود:

«من کرمت نفسه صغرت الدنيا في عينه»^(۳)؛ کسی که نفسش بزرگ و کریم است، دنیا در چشمش کوچک است.

انسان با شخصیت انسانی به سوی کارهای شایسته تمایل بیشتری دارد؛ حضرت علی علیه السلام فرمود:

«الْخَيْرُ النَّفْسُ تَكُونُ الْحَرَكَةُ فِي الْخَيْرِ عَلَيْهِ سَهْلَةٌ مَتَيْسَّرَةٌ وَالْحَرَكَةُ فِي الْإِضْرَارِ عَشْرَةٌ بَطِيئَةٌ»^(۴)؛ حرکت در جهت خیر و نیکی بر نفس نیکوکار آسان و لذت بخش است و حرکت در طریق اضرار (ضرر زدن)، مشکل و سخت و کند می باشد.

اساس شخصیت و هویت انسان در کودکی ریخته می شود.

«لکننت دونوی» می گوید: «از بدو طفولیت، مفهوم شرافت انسانی باید تعلیم شود.» و ادامه می دهد: «در تربیت اولیه (موقعی که مغز طفل هنوز از تأثیرات آزاد است)، باید سجایای اخلاقی را به طفل القا کرد. این عمل مقدماتی، باید قبل از این که تصادم شخصیت نو دمیده طفل با جهان وی عاداتی ایجاد کرده باشد، صورت

ص: ۱۵۴

۱- (۱). رشد شخصیت، ص ۱۸.

۲- (۲). شرح غرر، ج ۲، ص ۲.

۳- (۳). شرح غرر، ج ۵، ص ۴۵.

۴- (۴). نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۷۵.

بهترین محیط برای کودک، محیطی است که آرامش خاطر را فراهم آورد. در محیطی که اضطراب و نگرانی حکومت می کند، ثبات شخصیت از بین می رود و به عبارت دیگر، کودک از ثبات درونی برخوردار نیست؛ موجودی متزلزل است؛ هر روز چیزی می طلبد و رفتار خاصی دارد. روی همین لحاظ زود تحت تأثیر رفتار و گفتار اشخاص قرار می گیرد و در هر محیطی به رنگ آن محیط درمی آید.

تربیت اسلامی، شخص را از ثبات شخصیت برخوردار می سازد؛ اصالت و هویت واحد به او می دهد و مشخص می کند که تنها شرط مهم در رسیدن به ثبات شخصیت، هدف معین و والایی است که هماهنگ کننده صفات و استعدادها و افعال و... و به سعادت رساننده انسان است. بدین لحاظ، محیط سالم، محیطی است که به افراد خویش هدف شایسته دهد و از آگاهی و شناخت سالم برخوردار گرداند تا با وحدت درونی به شخصیت عالی و شایسته دست یافته و به خوشبختی و سعادت معنوی نایل گردد.

هدف تعلیم و تربیت در هر محیطی باید رساندن شخص به کمال عالی وجودی باشد؛ داشتن هدفی شایسته می تواند فرد مترقی را از فرومایگی، حقارت نفس و پستی، به اوج عزت و بزرگواری برساند.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ كُلَّ يَوْمٍ: أَنَا رَبُّكُمْ الْعَزِيزُ فَمَنْ أَرَادَ عِزَّ الدَّارَيْنِ فَلْيَطِعِ الْعَزِيزَ (۲)»؛ خداوند متعال در هر روز می فرماید: من پروردگار عزیز و قادر شما هستم؛ پس کسی که اراده عزت دنیا و آخرت دارد، باید از خدای عزیز اطاعت کند.

انسانی که شخصیت معنوی در او به وجود آمده و رشد یافته است، ضعفهای جسمانی، فقر و... نمی توانند او را به پستی بکشانند.

زندگی شخصیتهای بزرگ اسلامی که در مکتب رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

۱- (۱). سرنوشت بشر، صص ۲۴۴-۲۴۱.

۲- (۲). کترة العمال، ج ۱۵، ص ۴۱۱.

و اهل بیت - علیهم السّلام - تربیت شده اند، چون سلمان، مقداد، ابوذر، مالک اشتر و... شاهد راستین و گواه روشن این مطلب است.

امام صادق علیه السّلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا إِذْلَالَه نَفْسَهُ (۱)»؛ خداوند تبارک و تعالی در هر چیزی به مؤمن اختیار تام داد؛ مگر در خوار و پست کردن نفسش.

محیط و عادت

انسان در ابتدای زندگی چیزی نمی داند؛ صفحه ذهنش از هر مطلبی خالی بوده و نفس او نیز به کاری عادت نکرده است، جز این که خداوند متعال به خاطر بقای حیات، او را از گزینه مکیدن پستان و نوشیدن شیر برخوردار ساخته است. او با گذشت زمان از محیط اثر می پذیرد و به کارهای محول شده عادت کرده، با آنها خو می گیرد.

«عادت» حالتی را در شخص ایجاد می کند که بدون تکلف و مشقت به انجام آن کار می پردازد؛ اگرچه در ابتدا از روی مشقت و یا سختی صورت می گیرد اما در اثر تکرار، انجامش آسان می شود.

در تعریف عادت گفته اند: عادت، حالت و یا خصوصیتی روانی است که در آدمی پدید می آید و اثر خود را بر جوارح و اندام انسان می بخشد و خواهان قیام به عمل است، یا از ناحیه وجود این حالت و خصوصیت روانی، اعمال و رفتار، بدون تکلف و بدون نیاز به فکر و تأمل صادر می شود. این اعمال در آغاز امر توأم با تکلف و احساس رنج و زحمت صورت می گیرد ولی سرانجام به صورت یک رفتار طبیعی و عاری از تکلف درمی آید (۲).

این مطلب که عادت، بدون نیاز به فکر و تأمل صادر می شود، بدین معنا نیست که بدون آگاهی و اراده انجام می گیرد، زیرا عمل بدون اراده و آگاهی، ارزش اخلاقی ندارد.

در ابتدای امر، شخص ورزشکار اعمال ژیمناستیک را با وحشت و اضطراب انجام

ص: ۱۵۶

۱- (۱). مشکاه الانوار، ص ۲۴۵.

۲- (۲). روان شناسی از دیدگاه غزالی، صص ۹۸-۹۹.

می دهد؛ اما در اثر تکرار آن، بدن، چنان ورزیده می شود که نه تنها وحشتی در انجام آن وجود ندارد، بلکه نفس از ارتکاب آن لذت می برد.

تکرار یک فعل، اثر روانی خاصی در شخص گذاشته و در ظهور صفت خاصی نقش فعال دارد، بعنوان مثال: فرد ثروتمند و مال دوست که بسیار سخت است ریالی را از دست بدهد، اگر چندین دفعه انفاق کند و بر بخلش چیره شود، در دفعات بعدی، انفاق و بخشندگی، راحت تر انجام می گیرد تا جایی که تکرار این عمل، صفت سخاوت را در او به ظهور می رساند.

همچنین آدمی که شوق به مطالعه نداشته و این کار را با تکلف انجام می دهد و نفسش از آن منزجر است، با تکرار و عادت، مطالعه بر او آسان می گردد. او در هنگام شروع، حالت انزجار داشت، بعد از عادت، از مطالعه لذت می برد و همین گونه است کارهایی که به ظهور صفات زشت منجر می شوند، مثلاً انسانی که دروغگویی را بر خود نمی پسندد، پس از چند دفعه دروغ گفتن، به دروغگویی عادت می کند و نه تنها تکرار این عمل زشت را خلاف شأن خود نمی داند، بلکه لذت هم می برد.

با دقت در مسأله عادت، می توان گفت که یکی از روشهای تربیتی بسیار مؤثر در رفتار و رشد افراد، عادت می باشد که از راه تکرار، ثبات و استقرار پیدا می کند. منسوب به لقمان حکیم است که فرمود:

«من عنی بالأدب إهتم به و من اهتم به تکلف علمه و من تکلف علمه إشتد طلبه و من اشد له طلبه أدرک منفعة فاتخذه عادتاً(۱)»؛ کسی که اراده ادب شدن دارد به آن اهمیت می دهد و کسی که اهمیت داد، در آگاهی به آن، مشقت را تحمل می کند و کسی که تکلف به خرج داد، طلب و شوق آن بر او شدید می گردد و کسی که طلب ادب در او نیرومند شد، منفعت آن را درک می کند و آن را به صورت عادت می پذیرد.

اینک که عادت را یک روش مهم در تعلیم و تربیت تلقی می کنیم، به مسؤولیت خطیر مریبان و اولیا در این امر اشاره می کنیم.

ص: ۱۵۷

آنها باید به این نکته توجه داشته باشند که کودکان، گفتارها و کردارها را در محیط خانواده، مدرسه، کوچه و هر جای دیگر می آموزند و از آنها تقلید می کنند. بر این اساس، محیط آموزشی خوب و سازنده، محیطی است که اولیا و مربیان آن، پاک و متدین باشند و از همان ابتدا گفتار و اعمال نیک و انسانی را به کودکان بیاموزند و از ارتباط آنها با همسالانی که تربیت درست نیافته اند، جلوگیری نموده و در مقابل، مانع ارتباط آنها با دوستان سالم و صالح نشوند. و به آنها بفهمانند که علت جلوگیری در آن جا و عدم ممانعت در این جا برای چیست.

کودکانی که ذهن پاک و صاف و خالی از هر درک ناصوابی دارند، در اثر اعتیاد به کارهای شایسته، از گرایش به باطل و افعال ناروا منجز خواهند شد و حالت نفرت نسبت به اینگونه اعمال در آنها پدید خواهد آمد؛ در مقابل از تمایل به معنویات و اخلاق فاضله احساس لذت خواهند کرد. همین طور است اعتیاد به اعمال ناروا که کودک را از گرایش به حق روگردان خواهد کرد.

یکی از دانشمندان می گوید:

«وقتی نفس انسان از طریق اعتیاد به امر باطل و ناروا احساس لذت می کند، و از رهگذر عادت، گرایش و تمایل به باطل و زشتیها در او پدید می آید، چگونه از حق، آن گاه که مدتی بر آن تمرین کند و پیوسته و بطور مکرر ملازم آن باشد، لذت نخواهد برد؟! بلکه باید گفت: گرایش نفس به امور پست و زشت و باطل، همانند علاقه به خاک خوردن است که برخی از اشخاص از طریق عادت، به خوردن خاک و گل معتاد می گردند که قهرا این عادت از حدود طبع آدمی بیگانه است؛ اما مقابل و گرایش انسان به حبّ و دوستی باری تعالی و علاقه به معرفت و میل به پرستش او، همانند تمایل به خوردن و نوشیدن، طبیعی است؛ چون طبیعت و سرشت قلب و درون آدمی چنین تمایلی را اقتضا می کند.»^(۱)

با توجه به اهمیت عادت است که معلّمان معصوم بشر عادت بر کارهای شایسته را سفارش فرموده اند؛ چنانکه حضرت علی علیه السّلام فرمود:

ص: ۱۵۸

۱- (۱). روان شناسی از دیدگاه غزالی، صص ۱۰۱-۱۰۰.

عَوَدُوا أَنْفُسَكُمْ الْحِلْمَ (۱)؛ نفسهایتان را به حلم و بردباری عادت دهید.

نیز فرمود: «عَوَدَ نَفْسَكَ فَعَلَ الْمَكَارِمَ (۲)؛ نفس خود را به کار شرافتمندانه عادت ده.

اینک که عادت، این چنین در روش تربیتی مؤثر است، بکوشیم دست اندرکار اعمالی شویم که حالت سخا، پاکدامنی، بردباری، ایمان، صداقت، ایثار و... را در نفس ما به وجود آورد، و اگر معلّم و مربّی هستیم، به متعلّم و متربّی روشی بیاموزیم که شخصیت انسانی در آنها شکوفا گردد.

«اطفال و خردسالان برای پذیرش عادت و نقشهای گوناگون، دارای استعداد و آمادگی کافی هستند، زیرا وقتی به رفتار خوب عادت کنند و با آن آشنا شوند، هماهنگ با آن رشد یافته و به سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت نایل می گردند. (۳)»

بهترین محیط برای کودک محیطی است که در آن به ستایش خدا عادت کند، زیرا اساس سعادت را عبادت خدا تشکیل می دهد.

امیر المؤمنین، علی علیه السلام فرمود: «دوام العباده برهان الظفر بالسّعادة (۴)؛ استمرار و دوام بر عبادت، ملاک و دلیل به دست آوردن سعادت است.

در پایان این قسمت به آنچه بیش از همه مسائل تربیتی، مهم به نظر می رسد و نقش اصلی را در تربیت کودک می تواند عهده دار شود، اشاره می کنیم و آن، یافتن حقیقت انسانی است؛ آگاه شدن به این که انسان کیست و از چه حقیقتی برخوردار است؟

بسیارند پدرها و پدر بزرگهایی که خود را در حدّ شناسنامه می شناسند. (در همین حد که پدرشان کیست؛ از چه قبیله و قومی هستند؛ سنّشان چقدر است و...) کم نیستند آنهایی که حقیقت خود را در اشیای خارج از خود می بینند و تمامیت خود را در مقام، ثروت، اولاد، قوم و عشیره می نگرند و... و بسیار اندکند اشخاصی که حقیقت خویش را

ص: ۱۵۹

۱- (۱). تحف العقول، طبع تهران، چاپ اسلامیه، ص ۲۲۶.

۲- (۲). غرر الحکم، طبع نجف اشرف، ص ۲۱۷.

۳- (۳). روان شناسی از دیدگاه غزالی، دفتر اول، ص ۱۰۶.

۴- (۴). شرح غرر الحکم، ج ۴، ص ۲۲.

یک قاعده کلی وجود دارد و آن این که هر انسانی تلاش می کند تا خویش را به کمال برساند؛ اما حقیقت انسان آن گاه به کمال می رسد که هدف معینی داشته باشد، تا با رفتن به سوی آن هدف بر درجات کمالش بیفزاید و با رسیدن به هدف مورد نظر، کمال نهایی اش را درک کند. کسانی که حقیقت خویش را در ابعاد مادی می جویند، به سوی اهداف مادی در حرکت و تلاش هستند. و آنهایی که تمامیت خود را در بعد معنوی و عقلی می نگرند، غایت معنوی را برمی گزینند؛ گرچه دنیا را هم به کلی ترک نمی کنند.

بهترین راه برای شناخت حقیقت خویش آن است که مربی از ابتدای تعلیم و تربیت، افراد را به تفکر در خودشان بخواند و به آنان بیاموزد که وجود حقیقی آنها را بعد انسانی و روح الهی تشکیل می دهد و بدن، وسیله ای برای استکمال آن است؛ به آنان تعلیم دهد که به روح الهی خویش، نگاه حقیقی داشته باشند و به آن اصالت دهند و به بدن به عنوان ابزار و وسیله بنگرند. آن گاه که مربی عظمت خویش را در روح الهی و انسانی خویش دید و کمالش را در رشد عقل نگریست و آگاه شد که توجه حقیقی به مادیّت و شهوات، او را مسخ می کند، تصمیم می گیرد که در پی کمال روح باشد؛ غرایز را به کنترل خویش درآورد؛ تمام فعالیت های خود را - چه امرار معاش باشد و چه تعلیم و آموختن و... براساس کمال خواهی روح تنظیم نماید و قرب الهی را بطلبد تا مبدا لطمه ای به عظمت و شخصیت او وارد شود.

به کودکان باید آموخت که: «أصل الإنسان لُبه (۱)»؛ اصل و اساس انسان، عقل اوست؛ نه شهوت و مال و جاه و مقام و... چنین کودکانی وقتی که به سنّ رشد برسند، در اندیشه دنیاپرستی نخواهند بود و زندگی را تنها در خوردن و خوابیدن خلاصه نخواهند کرد. آنان با دنیا آنچنان روبرو خواهند شد که مولای متقیان علی - علیه السلام - روبرو شد؛ آن جا که فرمود:

«[ای دنیا] از من دور شو که به خدا سوگند زیر بار ذلت تو نمی روم که مرا خوار و

کوچک سازی؛ و رام تو نمی گردم که مرا افسار کنی. سوگند به خدا - به خواست خدا - چنان نفس را سختی و ریاضت بدهم که اگر گرده نانی بیابد شاد گردد و به نمکی به جای خورش قناعت ورزد. [مقصود امام اینست که در دنیا نفس خویش را به اندک قانع خواهم ساخت تا خواسته های نفس، مرا محکوم خویش نگرداند.] و کاسه چشمم را بسان چشمه ای در آورم که پیوسته اشک بریزد بطوری که خشک شود.

چهارپایان پس از چریدن، دمی چند می آسایند و نفسی تازه می گیرند و گوسفندان همینکه از علف سیر شدند گوشه ای رفته آرامش می پذیرند. و آیا علی هم خوراکش را خورده و خوابش ببرد؟ راستی که چشمش روشن! چه، پس از سالیان دراز تازه از دامی ولگرد پیروی نموده و به کردار گوسفندی بی خیال سرگرم خور و خواب بوده...^(۱)

در صورتی که ننگ است همه همت و فکر انسان خوردن و آشامیدن باشد.

ص: ۱۶۱

۱- (۱). نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۱۱- تعلیم و تربیت و اخلاق

اشاره

تعریف و موضوع اخلاق

نفس انسانی

ملاک ارزش اخلاقی

چند نکته

تأثیر تعلیم و تربیت در اخلاق

ص: ۱۶۳

اخلاق چیست؟

قبل از پاسخ به این سؤال، لازم است موضوعات ذیل بطور اختصار بررسی شود.

الف) موضوع اخلاق ب) نفس انسانی ج) ملاک ارزش اخلاقی

در این جا، درصدد نیستیم که از «علم اخلاق» و یا «فلسفه اخلاق» بحث کنیم؛ بلکه منظور اصلی اینست که بدانیم تعلیم و تربیت تا چه اندازه روی اخلاق تأثیر می گذارد.

موضوع اخلاق

اخلاق، مانند تعلیم و تربیت، موضوعی است که به انسان اختصاص دارد. چنانچه یک درخت، میوه سالم بدهد و سایه ای آرام بخش برای صاحبش داشته باشد، هیچ گاه گفته نمی شود: «درخت خوش اخلاق است». یا برعکس، چنانچه میوه ندهد و شاخه هایش پر از برگ نباشد تا سایه ای کامل داشته باشد، گفته نمی شود: «درخت، بد اخلاق است»؛ همچنین است افعال موجودات دیگر، زیرا افعالشان تکوینی است.

آنها آن گونه هستند که شرایط و قانون حاکم بر آنها اقتضا می کند، و از چنگال جبر قوانین و شرایط طبیعی رهایی ندارند؛ ولی اگر انسان عملی شایسته و کاری نیک انجام داد، کارش دارای ارزش اخلاقی مثبت، و در غیر این صورت دارای ارزش اخلاقی منفی است.

از آن جا که افعال انسان از «نفس» صادر می شود، موضوع اخلاق را نفس انسانی قرار داده اند. به این معنا که نفس انسانی، چه صفاتی کسب کند، تا افعال صادر از او نیک باشد. چنانکه گفته اند: «موضوع علم اخلاق، نفس انسانی است، از آن جهت که

از او افعال نیک و ستوده یا قبیح و مذمت شده، صادر می شود (۱)».

نفس انسانی

حال که معلوم شد موضوع اخلاق، نفس انسان است، باید دانست معنای «نفس» چیست؟ به بیان علامه طباطبایی:

«المعرفة النفسانية لا تنفك عادة من إصلاح أوصافها و أعمالها (۲)»؛ شناخت نفس، عادتاً از اصلاح اوصاف و اعمال آن جدا نیست.

این که قرآن، ما را به تفکر در نفس (۳) و تهذیب آن فرا می خواند، و آن را از آیات انفسی الهی (۴) می داند؛ و این که امام علی علیه السلام شناخت نفس را به عنوان نافعترین شناختها (۵) معرفی می کنند، بیانگر اهمیت نفس است. نیز از مجموع آیات قرآن درباره نفس، به وضوح می توان فهمید که نفس، تنها بدن مادی نیست؛ بلکه حقیقتی است که اصلاح آن سبب اصلاح اعمال و رفتار بدنی و فساد آن سبب فساد اعمالی است که به واسطه اعضای بدن انجام می گیرد.

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»؛ (۶)

هرکس از مقام پروردگارش بترسید و نفس را از هوا و هوس بازداشت، همانا بهشت منزل و جایگاه اوست.

«وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»؛ (۷) و کسی که از حدود الهی تجاوز نماید، به خویش ظلم و ستم کرده است.

«نفس» عبارت از آن حقیقتی است که هنگام مرگ نابود نمی شود؛ بلکه دریافت

ص: ۱۶۶

۱- (۱). «اخلاق ناصری»، ص ۱۵-۱۴.

۲- (۲). المیزان، ج ۶، ص ۱۸۲، طبع آخوندی

۳- (۳). سوره روم، آیه ۴.

۴- (۴). سوره فصلت، آیه ۵۳.

۵- (۵). «معرفة النفس أنفع المعارف» شرح غرر، ج ۶، ص ۱۴۸.

۶- (۶). سوره نازعات، آیه ۴۰ و ۴۱

۷- (۷). سوره طلاق، آیه ۱

شده و به جانب خدا بازمی گردد(۱). بنابراین، نفس شامل حقیقتی غیر از بدن است که از اهمیتی بالاتر از بدن برخوردار است، و بدان احاطه داشته و آن را تدبیر می کند. امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ الْأَرْوَاحَ لَا تَمَازِجُ الْبَدْنَ وَلَا تَوَاكِلُهُ وَ إِنَّمَا هِيَ كَلَّلُ لِلْبَدَنِ مَحِيطَةٌ بِهِ(۲)»؛ همانا ارواح با بدن مخلوط نمی گردند، و اتکای به بدن ندارند، لکن مشرف و محیط بر بدن هستند.

از این روایت استفاده می شود که روح، دارای وجودی مستقل بوده، محیط بر بدن و تدبیرکننده آن است. پس، باید در تهذیب آن کوشید، زیرا بر سرتاسر بدن و اعضای آن حکومت دارد. با پاک شدن آن، بدن - که به عنوان وسیله به شمار می آید - از معاصی پاک می گردد. در نتیجه، دست، به سوی خیانت و دزدی دراز نخواهد شد؛ چشم، نگاه خیانت آمیز به نامحرم نخواهد کرد؛ پا، قدم به مجالس معصیت نخواهد گذاشت، زبان، حرف لغو نخواهد گفت و...

گواه این مطلب، که نفس منشأ صدور افعال و اعمال و حالات است و با تزکیه آن، اعمال تزکیه می شوند - اینست که قرآن و ائمه معصومین علیهم السلام بر تهذیب نفس و محاسبه آن تکیه کرده اند.

امام علی علیه السلام فرمود: «الْإِشْتِغَالُ بِتَهْذِيبِ النَّفْسِ أَصْلِحُ(۳)»؛ به تهذیب نفس پرداختن نیکوتر است.

و نیز فرمود: «إِنَّ النَّفْسَ لَجَوْهْرَةَ ثَمِينَةَ مِنْ صَانِهَا رَفَعَهَا وَ مِنْ ابْتَدَلَهَا وَضَعَهَا... (۴)»؛ همانا نفس انسانی گوهر گرانبهایی است که هرکس آن را از معاصی نگهداری کند، وی را به مقام بلند انسانی می رساند و کسی که آن را به ابتذال و پستی بکشد، از ارزش آن کاسته است.

ص: ۱۶۷

۱- (۱). سورة زمر، آیه ۴۲؛ سورة سجده، آیه ۱۲

۲- (۲). بحار، ج ۶۱، صص ۴۱-۴۰، روایت ۱۱، طبع تهران

۳- (۳). غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۷

۴- (۴). شرح غرر، ج ۲، ص ۵۲۲

ملاک ارزش اخلاقی چند چیز است:

۱. داشتن هدف ۲. وجود اختیار ۳. انتخاب آگاهانه

۴. برخوردار بودن از حقیقتی غیر مادی (۱).

اکنون پس از علم و آگاهی به موضوع اخلاق، و شناخت اجمالی آن، و نیز ملاک ارزش اخلاقی، به تعریف «اخلاق» - که از سوی علمای اخلاق بیان شده است - می پردازیم:

«اخلاق»، عبارت است از این که نفس انسان دارای صفاتی می گردد که به صورت ملکه درمی آید، بطوری که افعال همگون با صفات نفس باسانی و بدون فکر و محاسبه صادر می شود. و آن هیأت و ملکه ای که برای نفس حاصل شده است، اگر اعمال شایسته ای (از نظر عقل و شرع) از آن صادر شود، اخلاق نیکو، و چنانچه افعال زشت و قبیح از آن صادر گردد، اخلاق سوء نامیده می شود. (۲)» بعنوان مثال:

سحرخیزی و راز و نیاز با خدا از اخلاق حسنه است؛ شخصی که بخواهد سحرخیز شود؛ در ابتدا بسیار مشکل است که رختخواب را رها کرده و از خواب خوش بگذرد و بلند شود؛ ولی چند مرتبه که آن را تکرار کرد، دارای صفت سحرخیزی می شود. یا چند مرتبه که ایثار کرد و از حق خود گذشت و دیگران را بر خویشتن مقدم داشت، صفت ایثار در او پدیدار می شود و باسانی ایثار می کند.

و یا انسانی که از دروغ بدش می آید و به خود اجازه دروغگویی و فحش گویی نمی دهد، پس از چند بار دروغ گفتن و فحش دادن، برای او عادی می شود و به صورت صفات رذیله در نفس وی ظاهر می شود.

خداوند متعال با حسن خلق - که برای نفس پیدا می شود - ایمان را تقویت فرمود و سوء خلق را وسیله نیرومندی کفر قرار داد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الْإِيمَانَ قَالَ: اللَّهُمَّ

ص: ۱۶۸

۱- (۱). در قسمت پنجم راجع به ملاک ارزش اخلاق بحث شده است، مراجعه شود.

۲- (۲). «محججه البیضاء»، ج ۵، ص ۹۵؛ «جامع السعادات»، ج ۱، ص ۲۲

قَوْنِي فَقَوَاهُ بِحَسَنِ الْخَلْقِ وَالسَّخَاءِ وَ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْكَفْرَ قَالَ: اَللّٰهُمَّ قَوْنِي فَقَوَاهُ بِالْبَخْلِ وَ سُوءِ الْخَلْقِ؛ وقتی که خدای تعالی ایمان را آفرید، ایمان از خداوند خواست که او را تقویت نماید، خدا او را به حسن خلق و سخاوت قوی گردانید. و چون کفر را آفرید، کفر نیز تقویت خویش را طلب نمود، خداوند متعال آن را به بخل و سوء خلق (اخلاق زشت) قوی گردانید.

مقصود این است که انسان از دو عامل فجور و تقوا برخوردار است؛ عامل فجور، زشت خوئی را تقویت می کند و عامل تقوا، تقویت کننده خلق نیکو است.

چند نکته

اشاره

قبل از بیان تأثیر تعلیم و تربیت بر اخلاق، لازم است نکاتی را یادآور شویم:

نکته اول

برای این که بتوانیم از این بحث، درست نتیجه گیری کنیم، ابتدا باید بدانیم که آیا طبیعت درونی انسان قابل تغییر است یا نه؟ و اگر طبیعت انسان قابل تغییر نباشد، بحث از این که تعلیم و تربیت چه تأثیری بر اخلاق و طبیعت درونی انسان دارد، بی فایده خواهد بود؛ بلکه جایی برای این بحث نخواهد ماند.

بعضی از آیات شریفه قرآن، و ظاهر بعضی از روایات و نیز گفته های حکما، نشان می دهد که طبیعت درونی انسان تغییر پذیر است. به عبارت دیگر، نفس انسانی دو جنبه دارد: می تواند حرکتی به جانب کمال و سعادت داشته باشد، و یا به پستی گراید.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ (۱) محققا خداوند متعال، حال هیچ قوم و جامعه ای را (از حیث آنچه در آنها هست از نعمت و عافیت) دگرگون نمی سازد، مگر این که نفس خویش را دگرگون سازند.

قرآن از نفس «لَوَامِه» و «اَمْرَاه» و «مطمئنه» سخن می گوید - که دلیل دگرگونی و تغییر نفس است - به این نحو در مرتبه ای، امرکننده به بدیها، و در مرتبه ای ملامت

ص: ۱۶۹

کننده، و در مرحله دیگر آرام و مطمئن است.

«وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...»؛ (۱) من نفسم را تبرئه نمی کنم؛ براستی که نفس، امرکننده به بدیهاست.

«وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»؛ (۲) و قسم به نفسی که ملامت کننده است.

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»؛ (۳) ای نفس به کمال رسیده و آرامش یافته! به پیشگاه پروردگارت باز آی که تو خشنودی و خدا از تو راضی است.

نیز در سوره «شمس» نفس را به بزرگی یاد کرده و به آن قسم می خورد، و از عامل فجور و عامل تقوا که دو عامل متضاد در نفس هستند سخن می گوید و آن گاه بیان می دارد: کسی که تقوا پیشه کند رستگار می شود، و آن کس که از طریق حق سر باز زند منحرف می گردد (۴)؛ امّا در روایات، از دو جنبه بودن قلب سخن به میان آمده است که مقصود از قلب، همان روح و نفس می باشد.

«ما من قلب إلاّ و له أذنان على إحداهما ملك مرشد و على الأخرى شيطان مفتن هذا يأمره و هذا يزجره: الشيطان يأمره بالمعاصي و الملك يزجره عنها و هو قول الله عزّ و جلّ: «عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَمَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (۵)(۶)

برای هر قلبی دو گوش است: بر یکی از آن دو فرشته ای است که ارشادکننده است (به حق)، و بر دیگری شیطانی است گمراه کننده. فرشته به انجام دستورات الهی امر و از معاصی نهی می کند و شیطان از انجام اوامر الهی، نهی و به معاصی فرا می خواند، و این قول خدای عزّ و جلّ است: (آن دو فرشته) از راست و چپ [او] نشسته اند، هیچ

ص: ۱۷۰

۱- (۱). سوره یوسف، آیه ۵۴

۲- (۲). سوره قیامت، آیه ۲

۳- (۳). سوره فجر، آیه ۲۷

۴- (۴). سوره شمس، آیه ۱۰-۷

۵- (۵). سوره ق، آیه ۱۸

۶- (۶). بحار، ج ۷۰، ص ۳۳، روایت ۱

کلامی نمی گوید مگر این که نزد او مراقبی حاضر است.

روایاتی که از قساوت، مریضی، کوری و حجاب قلب، و یا روایاتی که از حیات، شفا، رقت و نرمی و یا جلا و نور قلب و... سخن می گویند، دلیل واضح و روشن بر این مطلب هستند که قلب دگرگون می شود. روح انسان، هم رو به صلاح می رود و هم رو به فساد.

امّا آنچه حکما گفته اند اینست که: «نفس انسانی دارای دو مقصود، و در حرکت به دو سمت است: سمتی به بالا (عالم ملکوت و غیب الهی)، و سمتی به جانب پستی (عالم ماده و ظواهر دنیا). و هر کدام از این دو، آثاری خاص در نفس انسانی دارند، و نفس از این آثار، تغییر می پذیرد و منقلب می شود تا این که یا در زمره ملائکه، یا در گروه شیاطین قرار گرفته، و یا بین این دو مردّد می گردد» (۱).

نکته دوّم

شدّت و ضعف رشد عقلی، و به فعلیت رسیدن استعدادها، در جهت مطلوب خاص - که در اثر تعلیم و تربیت حاصل می شود - بستگی به شدّت و ضعف تعلیم و تربیت دارد. هر اندازه برنامه های تعلیمی و تربیتی بهتر پیاده شود و شخص معلم و متعلم، مربی و متربی، اهتمام بیشتری به آن داشته باشند، عقل شکوفاتر شده و استعدادها فعلیت بیشتری پیدا می کند؛ ولی برعکس، هر اندازه در این مورد مسامحه شود، درجه رشد و فعلیت پایین خواهد آمد.

نکته سوّم

در مکتب اخلاقی اسلام، ارزش اخلاقی - خواه مثبت یا منفی - بستگی به نیت شخص دارد. اگر افراد در اعمال، گفتار و افکار خویش خوشنودی خدا و قرب الهی را در نظر داشته باشند، افعال از ارزش اخلاقی مثبت برخوردار خواهند بود؛ به این معنا که موجب سعادت اخروی خواهند شد. در غیر این صورت، ارزش اخلاقی منفی خواهند

ص: ۱۷۱

داشت و موجب ثواب و سعادت اخروی نخواهند شد؛ اگرچه از دید شخص یا اجتماع دارای ارزش مثبت بوده باشد، زیرا در جهت رضایت و خواست حق انجام نگرفته اند.

قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ»؛ (۱) نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کتاب (قرآن) که آشکارکننده حقایق است، از جانب خدا برای شما آمد، و خداوند به وسیله این کتاب، آنهایی را که در پی رضا و خشنودی اویند، به راههای سلامت و آسایش (حیات انسانی) هدایت می کند.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَشْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ»؛ (۲) (عذاب الهی) بدین سبب است که اینها از آنچه موجب خشم خداست، پیروی می کردند و از رضا و خشنودی او کراهت داشتند، خداوند هم اعمالشان را محو و نابود گردانید.

علی علیه السلام فرمود: «أَلْتِيهِ أَسَاسُ الْعَمَلِ (۳)»؛ تبت، اساس و پایه عمل است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَنْ أَصْبَحَ مِنْ أُمَّتِي وَهَمَّتَهُ غَيْرَ اللَّهِ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ (۴)»؛ هرکس از امت صبح کند و همت او غیر از خدا باشد و کارش برای غیر خدا انجام گیرد، از خدا نیست. (در صف بندگان مؤمن او نخواهد بود).

نکته چهارم

در روایات، دو صفت برای اخلاق ذکر شده است:

۱. حسن اخلاق (محاسن اخلاق)

۲. مکارم اخلاق

برای شناخت حقیقت این دو، به روایات اهل بیت - علیهم السلام - تمسک می جوییم:

در بعضی از روایات، حسن خلق در مقابل سوء خلق آمده است، ولی مکارم اخلاق

ص: ۱۷۲

۱- (۱). سورة مائده، آیه ۱۶

۲- (۲). سورة محمد (صلی الله علیه و آله)، آیه ۲۸

۳- (۳). شرح فارسی غرر، ج ۱، ص ۲۶۰

۴- (۴). تحف العقول، ص ۵۸

در مقابل سوء خلق نیامده است.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من سَعَادَةُ الرَّجُلِ حَسَنُ الْخَلْقِ وَ مِنْ شَقَاوَتِهِ سُوءُ الْخَلْقِ (۱)»؛ از سعادت مرد، نیکویی اخلاق و از شقاوت او، بدی اخلاق است.

از امام صادق علیه السّلام درباره تعریف حسن خلق سؤال شد؛ امام علیه السّلام فرمود: تَلَيْنَ جَانِبَكَ وَ تَطَيَّبَ كَلَامَكَ وَ تَلَقَى أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ (۲)؛ با دیگران نرمخو باشی؛ سخنت را پاکیزه گردانی (از کلمات زشت) و در مواجهه با برادرانت گشاده رو باشی.

در روایت است که مردی به خدمت امام صادق علیه السّلام رسید و عرض کرد: ای پسر رسول خدا! مرا خبر ده مکارم اخلاق چیست؟ حضرت فرمود: «أَلْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَصَلَهُ مِنْ قَطْعِكَ وَ إِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ وَ قَوْلُ الْحَقِّ وَ لَوْ عَلَى نَفْسِكَ (۳)»؛ عفو و بخشش به کسی که به تو ظلم و ستم کرده است؛ پیوند با کسی که از تو بریده است؛ بذل و بخشش به کسی که تو را محروم نموده است؛ و به حق سخن گفتن اگرچه به ضرر تو باشد.

در بعضی از روایات، حسن خلق، جزئی از مکارم اخلاق به شمار آمده است:

«قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «... إِنَّ اللَّهَ خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلَيَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ وَ لِيَسْأَلْهُ إِيَّاهَا قِيلَ لَهُ وَ مَا هِيَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَرَعُ وَ الْقَنَاعَةُ وَ الصَّبْرُ وَ الشُّكْرُ وَ الْحِلْمُ وَ الْحَيَاءُ وَ الشُّجَاعَةُ وَ الْغَيْرَةُ وَ صَدَقَ الْحَدِيثُ وَ الْبِرُّ وَ آدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ الْيَقِينُ وَ حَسَنُ الْخَلْقِ وَ الْمَرْوَةُ (۴)»؛ همانا خداوند متعال مکارم اخلاق را به پیامبران علیهم السّلام اختصاص داد. پس کسی که مکارم اخلاق در او هست، خدا را بر این نعمت بزرگ باید ستایش کند و کسی که مکارم اخلاق ندارد، به درگاه خداوند تضرع نماید و از او مسألت نماید. به آن حضرت گفته شد:

مکارم اخلاق چیست؟ فرمود: مکارم اخلاق عبارت است از:

پاکدامنی، قناعت، صبر، شکر، حلم، حیا، سخاوت، شجاعت، غیرت،

ص: ۱۷۳

۱- (۱). نهج الفصاحه، ص ۶۱۹

۲- (۲). اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۳، روایت ۴

۳- (۳). معانی الأخبار، ص ۱۹۱

۴- (۴). تحف العقول، ص ۳۸۰

راستگویی، نیکوکاری، ادای امانت، یقین، حسن اخلاق و جوانمردی.

در این روایت، حسن خلق از مصادیق مکارم اخلاق به شمار آمده است. روایات بسیاری در محاسن اخلاق و مکارم اخلاق در کتابهای روایت موجود است که در این جا مجال ذکر آنها نیست.

آنچه از روایات مزبور استفاده می شود اینست که محاسن اخلاق، بیشتر در مدارا کردن با دیگران، گذشت، خوشرویی و آنچه که موجب روابط سالم اجتماعی می گردد و به انسان محبوبیت اجتماعی می بخشد، به کار برده می شود.

اما مکارم اخلاق بسیار بالاتر از این است، بطوری که حسن خلق یکی از مصادیق آن به شمار می آید. مکارم اخلاق، نهایت بزرگواری و انسانیّت انسان و به فعلیت رسیدن تمام صفات انسانی است. به عبارت دیگر، مکارم اخلاق، رسیدن به مدارج عالیّه انسانی، و حسن خلق یکی از وسایل رسیدن به آن است.

امام علی علیه السلام فرمود:

«علیکم بمکارم الأخلاق فإنّها رفعة(۱)»؛ بر شما باد به کسب مکارم اخلاق که انسان را به درجات رفیع می رساند.

حسن خلق برای به وجود آوردن محیط آرام، دور بودن از اضطراب و نگرانی، ایمن بودن از بدی دیگران، و مصون ماندن مال و عرض و ناموس انسان می باشد.

لذا ممکن است انسان دارای حسن خلق باشد ولی دین نداشته باشد و کار را برای خدا انجام ندهد و فقط منافع مادی را در نظر داشته باشد. از محرّمات الهی دوری کند؛ نه برای رضا و خشنودی خدا، بلکه برای این که در میان مردم مشهور به تقوا باشد و اعتماد دیگران را نسبت به خود جلب نماید.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«لا عیش أهنأ من حسن الخلق(۲)»؛ لذتی گواراتر از حسن خلق نیست.

ص: ۱۷۴

۱- (۱). بحار، ج ۷۸، ص ۵۳، روایت ۸۹

۲- (۲). بحار، ج ۷۱، ص ۳۸۹، روایت ۴۱

امام علی علیه السلام فرمود: «حسن الخلق رأس کل برّ (۱)»؛ حسن خلق، سر منشأ هر نیکویی است.

اما مکارم اخلاق همراه با خشنودی خدا و ورع و پرهیزکاری است. آن جا که انسان از حسن اخلاق، رضای خدا را بخواهد و به خاطر انسانیت و شرف، اخلاقش را نیکو گرداند، داخل در مکارم اخلاق شده است.

امام علی علیه السلام فرمود: «ذَلُّوا أَخْلَاقَكُمْ بِالْمَحَاسِنِ وَ قُوِّدْهَا إِلَى الْمَكَارِمِ (۲)»؛ اخلاق خودتان را به وسیله صفات نیکو رام کنید و به سوی مکارم بکشانید.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «جَعَلَ اللَّهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صَلَهِ بَيْنِهِ وَ بَيْنَ عِبَادِهِ فَحَسَبَ أَحَدَكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخَلْقٍ مَتَّصِلٍ بِاللَّهِ (۳)»؛ خداوند سبحان مکارم اخلاق را قرار داد تا رابطی بین او و بین بندگانش باشد؛ کافی است برای هر فرد شما که به اخلاق متصل به خدا تمسک بجویید.

تأثیر تعلیم و تربیت در اخلاق

با توجه به نکات مزبور، اینک تأثیر تعلیم و تربیت را در اخلاق بیان می داریم.

همان گونه که بیان شد، نفس انسان تغییر پذیر، و در ابتدای تولد از هرگونه اخلاق مثبت و منفی خالی است. او بتدریج که بزرگ می شود، رشد می کند؛ در اثر تقلید و اثرپذیری از محیط خانواده، با مسائلی آشنا می گردد و براساس آن مسائل، به رفتار خویش تعیین می بخشد. اگر مسائل تلقین شده به او، انسانی و خوب باشند، و نیز حرکاتی که به او آموخته شده، حرکات شایسته ای باشند، رفتار تقلیدی او رفتار نیکو و شایسته ای خواهد بود. مثل این که به کودک پیاموند وقتی به کسی وارد می شود، سلام کند؛ مؤدب بنشیند؛ دست به سوی چیزی دراز نکند؛ یا به عکس، سخنان زشت به او بیاموزند و او را تحت تربیت صحیح قرار ندهند. مسلم است که این دو روش

ص: ۱۷۵

۱- (۱). شرح غرر، ج ۳، ص ۳۹۳

۲- (۲). تحف العقول، ص ۲۶۶

۳- (۳). میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۴۹، بنقل از تنبیه الخواطر ص ۳۶۲

تربیت، دو گونه اخلاق را به وجود خواهد آورد. اولی اخلاق نیکو، و دیگری اخلاق بد. و چنانچه این دو رویه، رو به رشد بگذارد و تربیت و تعلیم در اولی شدت یابد، بتدریج استعدادهای او در جهت رشد انسانی و عقلی به فعلیت خواهد رسید، و انسان عالی مقام خواهد گشت. برعکس دومی که تربیت سوء بتدریج او را به پستی می کشد و به یک حیوان وحشی و درنده تبدیل می کند.

امام علی علیه السلام فرمود: «سبب تزکیه الأخلاق حسن الأدب (۱)»؛ سبب پاک گردیدن اخلاق، نیکویی ادب است.

و آن حضرت فرمود: «لا شرف مع سوء الأدب (۲)»؛ با بی ادبی، شرف و بزرگواری نیست.

در تعلیم و تربیت - آن گاه که موجب پرورش معنوی نفس شده و ایمان به خدا و آخرت و پیامبران و ائمه علیهم السلام را در آن به وجود آورد - شخص نه تنها از محاسن اخلاق برخوردار خواهد گشت، که دارای مکارم اخلاق نیز خواهد شد و انسانیت در او به فعلیت خواهد رسید. اخلاق صالحه، از ایمان به خدا ناشی می شود، و کامل شدن ایمان، به حسن خلق میسر است، و این دو لازم و ملزوم یکدیگرند؛ ممکن نیست فردی ایمان به خدا را در خود تقویت کرده و در عین حال سوء خلق داشته باشد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لا- یتکمل العبد الإیمان حتّی یحسن خلقه و یشفی غیظه و أن یودّ للنّاس ما یودّ لنفسه (۳)»؛ ایمان بنده کامل نمی شود مگر این که اخلاقش نیکو گردد و خشمش را فرونشاند. و نیز دوست بدارد برای مردم آنچه را که برای خود دوست می دارد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در جواب مردی که سؤال کرد: «أحبّ أن یکمل إیمانی»؛ دوست دارم ایمانم کامل شود، فرمود: «حسن خلقک یکمل ایمانک (۴)»؛ اخلاق را نیکو گردان، ایمانت کامل می شود.

ص: ۱۷۶

۱- (۱). شرح غرر، ج ۴، ص ۱۲۱.

۲- (۲). شرح غرر، ج ۶، ص ۳۶۱

۳- (۳). کنز العمال، ج ۳، ص ۱۹، شماره ۵۲۴۴

۴- (۴). کنز العمال، ج ۱۶، ص ۱۲۸، خ ۴۴۱۵۴

بی شک ملاک ارزش حسن اخلاق در اسلام، «نیت» است - چنانکه در نکته سوم توضیح داده شد.

از اعضا و جوارح تحت فرمان نفسی که در اثر تعلیم و تربیت صحیح اسلامی از ایمان حقیقی برخوردار گشته و جز رضای خدا را نمی طلبد، جز اعمال شایسته و صالحه ظاهر نمی شود؛ غرایز تعدیل می گردند؛ حلم و بردباری زنده می شود؛ ولی تعلیم و تربیت منفی موجب می گردد که نفس، به بدیها امر کند. و چنین نفسی است که سر منشأ رذالتها و پستی ها خواهد شد. انسانی که نفس اماره در او زنده شده است از چشمهایش شرارت می بارد، از قلبش بخل و حسد و کینه، و از اعضا و جوارحش اعمال ناشایست ظاهر می گردد.

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»؛ (۱) همانا نفس، امرکننده به بدیهاست.

امام زین العابدین علیه السلام در مناجات الشاکرین می فرماید: «إلهی! إلیک أشکو نفسا بالسوء أماره و إلی الخطیئه مبادره و بمعاصیک مولعه... تسرع بی إلی الحوبه و تسوفنی بالتوبه (۲)»؛ معبودم! به تو شکایت می کنم از نفسی که امرکننده به بدی و شتابنده به خطا کاریهاست، و به نافرمانی تو بسی حریص؛ تا این که فرمود: مرا به سوی گناه، با شتاب می خواند و توبه ام را به تأخیر می اندازد.

نفس، در مرحله ای از تعلیم و تربیت مثبت به خود آمده، شخص را در ارتکاب کارهای زشت، ملامت و سرزنش می کند.

«وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»؛ (۳) قسم به نفسی که بسیار ملامت کننده است.

و نیز در مرحله ای عالی از تربیت صحیح، با داشتن مکارم اخلاق و با یاد خدا نفس، مطمئن و آرام می گردد.

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»؛ (۴) ای نفس به کمال رسیده و آرامش یافته! به پیشگاه پروردگارت باز آی که تو خشنودی و او از تو

ص: ۱۷۷

۱- (۱). سورة يوسف، آیه ۵۳

۲- (۲). مناجات دوم از مناجاتهای پانزده گانه منسوب به آن حضرت در مفاتیح الجنان، ص ۱۱۹

۳- (۳). سورة قیامت، آیه ۲

۴- (۴). سورة فجر، آیه ۳۰-۲۷

راضی است.

اولیا و مربیان و معلمین (در خانه، مدرسه و اجتماع) اگر بخواهند در افراد متربی و متعلم در هر سطحی و سنی و استعدادی که هستند - حسن اخلاق به وجود آورند، باید روی ایمان به خدا و آخرت تکیه نمایند - آنچنانکه قرآن مجید تکیه کرده است - تا قلب انسان را با ایمان به خدا دگرگون نمایند، و با اهتمام شدید به سوی اعمال صالحه سوق دهند.

امام علی علیه السلام فرمود: «أصل إصلاح القلب إشتغال بذكر الله (۱)»؛ اساس اصلاح قلب، مشغول شدن قلب به ذکر خداست.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «جلاء القلوب ذكر الله و تلاوه القرآن (۲)»؛ روشنی قلبها، در یاد خدا و تلاوت قرآن است.

از وصایای امیر المؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام است که فرمود: «اوصیک بتقوی الله ای بنی و لزوم امره و عماره قلبک بذکره (۳)»؛ فرزندم! تو را به تقوای الهی و مواظبت امر او، و آباد ساختن قلبت به یاد او، وصیت می کنم.

مربیان عزیز باید توجه داشته باشند، زمانی در تربیت متربی موفق خواهند شد که از اخلاق نیکو برخوردار باشند، و با حسن خلق افراد را تربیت نمایند. آن گونه رفتاری داشته باشند که امام حسین علیه السلام با مرد شامی داشت.

شخصی از اهل شام، به قصد حج - یا مقصود دیگر - به مدینه آمد. چشمش به مردی که در کناری نشسته بود افتاد، توجهش جلب شد، پرسید: این مرد کیست؟ گفته شد: حسین بن علی بن ابیطالب است. سوابق تبلیغاتی عجیبی که در روحش رسوخ کرده بود، موجب شد که خشمش برافروخته شود و قریه‌ای را که خشمش برافروخته شده بود، نثار امام حسین علیه السلام بنماید. همین که هرچه خواست گفت و عقده دل خود را گشود، حضرت بدون آن که خشمگین شده و اظهار ناراحتی کند، نگاهی پر از مهر

ص: ۱۷۸

۱- (۱). شرح غرر، ج ۲، ص ۴۱۵

۲- (۲). شرح غرر، ج ۲، ص ۴۱۵، شماره ۳۰۸۳

۳- (۳). نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۹۰۰

و عطوفت به او کرد، و پس از آن چند آیه از قرآن مبنی بر حسن خلق و عفو و اغماض قرائت کرد، به او فرمود: «ما برای هر نوع خدمت و کمک به تو آماده ایم.» آنگاه از او پرسید: آیا از اهل شامی؟ جواب داد: آری. فرمود: «من با این خلق و خوی سابقه دارم، و سرچشمه آن را می دانم.» پس از آن فرمود: «تو در شهر ما غریبی، اگر احتیاجی داری حاضریم به تو کمک دهیم، حاضریم تو را ببوشانیم، حاضریم به تو پول بدهیم.» مرد شامی که منتظر بود با عکس العمل شدیدی روبرو شود، و هرگز گمان نمی کرد با یک همچو گذشت و اغماضی مواجه شود، چنان منقلب شد که گفت: «آرزو داشتم در آن وقت زمین شکافته می شد و من فرو می رفتم، و این چنین شناخته و نسنجیده گستاخی نمی کردم. تا آن ساعت، در همه روی زمین کسی از حسین و پدرش پیش من مغبوضتر نبود، و از این ساعت، برعکس، کسی نزد من از او و پدرش محبوبتر نیست(۱)».

با توجه به آنچه گذشت، متوجه شدیم که تعلیم و تربیت مثبت، اخلاق حسنه به وجود می آورد و انسان را متّصف به مکارم اخلاق می گرداند. و با تغییر در نفس، از انسان بی ایمان، انسانی مؤمن و پاک، و از موجودی ضعیف، موجودی شجاع می سازد و کودک نارس را به مدارج عالی کمال می رساند.

ص: ۱۷۹

اشاره

بحثی کوتاه در شناخت نفس

هدف از معرفت نفس

طریق اصلاح نفس

عبادت، یا راه تقرب به خدا

ص: ۱۸۱

بحثی کوتاه در شناخت نفس

آیات و روایاتی که ما را به شناخت نفس دلالت می نمایند، گویای این مسأله هستند که: تمام سعادت و رسیدن انسان به قلّه کمال، در گرو «شناخت نفس» است. به عنوان نمونه خداوند می فرماید:

«أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ»؛ (۱) آیا در نفسهای خود، تفکر نمی کنند و نمی اندیشند؟

«وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»؛ (۲) و در نفوس شما آیاتی است؛ آیا با چشم بصیرت به خود نمی نگرید؟

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «معرفه النفس أنفع المعارف (۳)»؛ سودمندترین شناختها، شناسایی نفس است.

و نیز: «نال الفوز الأكبر من ظفر بمعرفة النفس (۴)»؛ آن که به معرفت نفس، دست یابد؛ به پیروزی بزرگی رسیده است.

و همچنین روایات فراوان دیگر، همه گویای این حقیقت اند که: «سودمندترین شناختها، شناخت نفس است؛ و بزرگترین نادانی، جهل به وظایف نفس.»

اینک باید دید، مقصود از شناخت نفس چیست؟ و چگونه است که انسان، با شناخت آن، به «فوز اکبر» نایل می شود؟

هدف از معرفت نفس

آیا مراد از معرفت نفس، این است که بدانیم انسان موجودی مجرد از ماده و دارای

ص: ۱۸۳

۱- (۱). سورة روم، آیه ۸

۲- (۲). سورة ذاریات، آیه ۲۱

۳- (۳). شرح غرر، ج ۶، ص ۱۴۸، شماره ۹۸۶۵

۴- (۴). شرح غرر، ج ۲، ص ۱۷۲، شماره ۹۹۶۵

قوایی مجرد می باشد؛ و یا بدانیم، او به خود علم حضوری دارد و با این علم، خواسته هایش را درک می کند، و آیا این تمام حقیقت انسان را تشکیل می دهد؟ و یا این که می خواهیم پرده از روی این حقیقت برداریم که: نفس انسان، عالی ترین موجود در میان پدیده های طبیعی این جهان است؛ که در ابتدای تولد بالقوه بوده و به مرور زمان رشد نموده، سپس به فعلیت و ظهور می رسد؟ یا اساساً، منظورمان این است که بدانیم: «کیستیم؟»، «از کجا آمده ایم؟»، «علت وجود ما در این جهان چیست؟»، چه چیزی می تواند احساس پوچی و بیهودگی در ما ایجاد کند؟»، «در مقابل پروردگار، چه موقعیتی داریم؟»، «چگونه می توانیم به کمال عالی انسانی نایل شویم؟» و «خیر و شرّ ما متجلی در چه چیزهایی است؟». نیز فراوانند آیات و روایاتی که «معرفت نفس» را به نحوی می نمایانند و ما می توانیم از میان آنها، جواب تمامی سؤالات فوق را استخراج کنیم. با این وجود، شناخت نفس - از جهاتی که در فوق متذکر شدیم - مقدمه ای است برای یک شناخت نهایی؛ و آن این که بفهمیم. نفس موجودی است در نهایت عجز و ناتوانی که نیازمند به یاری و امداد خداوند متعال می باشد.

با تکیه بر این سخنان، شناخت نفس، شناخت فقر وجودی آن است؛ زیرا جهل به فقر وجودی موجب سرکشی و عصیان او از اطاعت خداوند می شود.

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي، أَنْ رَأَهُ اسْتَيْغَى»؛ (۱) اینچنین نیست؛ همانا انسان طغیان و سرکشی می کند، آن گاه که به غنا و بی نیازی برسد.

حال فرق نمی کند که انسان، یک درجه جاهل به نیازمندی خویش باشد یا صد درجه. جهل به فقر وجودی هراندازه که باشد؛ طغیان است و طغیان بین شدت و ضعف، در نوسان است. انسانی که معرفت نفس پیدا کرد و حدّ نهایی فقر وجودی اش را فهمید، به اندازه خردلی، طغیان در وجودش نیست.

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ؛ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ؛ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ»؛ (۲) ای انسان! چه چیز تو را به پروردگار کریم و بزرگوارت مغرور

ص: ۱۸۴

۱- (۱). سوره علق، آیه ۷ و ۶

۲- (۲). سوره انفطار، آیات: ۶، ۷، ۸

و فریفته ساخت؟ خدایی که تو را آفرید، و به صورتی کامل بیاراست و به هر صورتی که خواست ترکیب فرمود.

این آیه، انسان را متوجه خلقتش کرده و تبه و آگاهی می دهد که: خدا تو را آفرید و تو در آفرینش خویش محتاج و نیازمند به او بوده ای؛ و این فقر وجودی تو را به خدا می رساند. پس چرا مغرور می شوی؟ انسانی که خود را بشناسد و به موقعیت خویش در برابر خداوند تبارک و تعالی عارف باشد، به خود مغرور نمی گردد.

در این جا می توان نکته دیگری را در معرفت نفس بیان داشت و آن، این که مقصود از شناخت نفس، این است که انسان به حق بودن خویش پی برده، متوجه گردد که باطل آفریده نشده است. برای روشن شدن این مطلب، محتاج به بیان یک مقدمه هستیم و آن این که: موجودات ناقص هستند و برای رشد خود، باید به سوی کمال یا هدف مطلوب حرکت کنند تا - در حد امکان - از نقص بیرون آمده، به کمال شایسته نایل شوند. بر این اساس، اگر موجودی، خود محور باشد و در لاک خود فرو رود. و یا توجهش، از مرتبه وجودی اش پایین تر باشد و ناقص تر باشد، حرکتی به سوی کمال نخواهد داشت بود و این، سبب باطل بودن آن موجود می گردد.

خداوند، جهان را براساس حق آفریده است و حق بودن جهان در این است که حرکتش به سوی کمال است نه به سوی نقص. اگر حرکت جهان به جانب نقص می بود. یا اگر جهان به خاطر خودش آفریده می شد، باطل بودن و پوچی جهان، حتمی بود. ولی هر موجودی براساس نیاز درونی خود، به جانب مطلوب حرکت می کند.

انسان از این قاعده، مستثنی نیست؛ موجودی است ناقص و حق بودنش در این است که کامل شود و کمالش در این است که خودمحور نباشد، در لاک خویش فرو نرود و نیز توجه و تعلق به موجودی برتر داشته باشد. در غیر این صورت وجودش پوچ و باطل خواهد بود. زیرا در خود فرو رفتن و به سوی موجودی ناقص حرکت کردن جز پوچ گرایی ثمر و سودی ندارد.

انسان آن گاه که خود را بشناسد و به گوهر گرانبهای وجودش پی ببرد حقیقت خویش را درک کند، متوجه خواهد شد که حق بودنش در این است که به سوی خداوند

تبارک و تعالی حرکت نماید، زیرا او فقط برای این که خدا را بشناسد و رضای او را جلب نماید، آفریده شده است. انسان برای این جهان آفریده نشده است. ارزش این جهان با همه وسعتش کمتر از انسان است، زیرا جهان ناقص است و حرکت انسان به سوی جهانی ناقص، حرکتی پوچ و بیهوده می باشد. او با این حرکت، کمالی را کسب نمی کند جز این که بر نقصش افزوده می گردد. جهان برای خروج از پوچی و بیهودگی، برای موجودی کامل تر (انسان) آفریده شده است و آفرینش انسان برای این که باطل نباشد، برای موجودی اکمل آفریده شده:

«خَلَقْتَ الْأَفْلَاكَ لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتَكَ لِأَجْلِي»؛ جهان را به خاطر تو آفریدم و تو را به خاطر خودم خلق کردم.

«وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»؛ (۱) و آنچه در آسمانها و زمین است، همه را مسخر شما گردانید.

و شاید آیه ۸ از سوره روم ناظر به این مطلب باشد که حق بودن انسان، در حرکت به سوی «الله» تبارک و تعالی است؛ «أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ»؛ آیا در نفوس خویش تفکر نمی کنند؟ خداوند، آسمانها و زمین و آنچه ما بین این دو است را جز به حق و تا مدت معین نیافریده است؛ و همانا بسیاری از مردم به ملاقات پروردگارشان (به آخرت) کافر و بی عقیده اند.

بین تفکر در خود و حق بودن آفرینش جهان چه رابطه ای می تواند وجود داشته باشد؟ چرا در خود تفکر نمی کنید؟ «آفرینش آسمانها و زمین حق است، شاید ناظر بر این مطلب باشد که اگر در خود به تفکر بنشینید و حقیقت جاویدی را که خدای متعال در شما گذاشته است، به خوبی بشناسید، به این حقیقت پی خواهید برد که به خاطر شما این جهان با عظمت آفریده شده و حق بودن جهان در گرو موجود عاقلی است که در گوشه ای از جهان زندگی می کند تا با تلاش خویش به لقاء الله و کمال مطلوب برسد.

ص: ۱۸۶

ای انسان! اگر با تفکر در خویش، معرفت به نفس حاصل نمایی، به این مطلب واقف خواهی گشت که تو نیز برای این جهان آفریده نشده ای و کمال تو در تعلق تو به این جهان نیست؛ بلکه برای رسیدن به لقای خداوند و عالم آخرت آفریده شده ای و همان گونه که وجود تکوینی تو وابسته به «الله» تبارک و تعالی است، باید وجود تشریحی خود را نیز وابسته به او گردانی تا تو نیز معتقد به عالم دیگر گردی، و از مردمی نباشی که چون معرفت نفس ندارند و غافل از خویشتن خویش هستند به لقای پروردگار و جهان دیگر کافر می گردند.

اینک با توجه به مطالب مزبور، معرفت نفس - چه پی بردن به فقر ذاتی باشد و چه پی بردن به چگونگی حق بودنش - به این معناست که انسان باید وابسته به «الله» تبارک و تعالی باشد و همان گونه که موجودات، به طور تکوینی در طریق محبت او حرکت می کنند و او را تسبیح و تقدیس می کنند، انسان نیز با تمام وجود در طریق محبت او حرکت نموده و به تقدیس و تسبیح او پردازد.

طریق اصلاح نفس

راه یافتن به این معرفت، چگونه و از چه راهی میسر است؟ در جستجوی طریق معرفت، باید به سراغ کسانی برویم که آن راه را پیموده و به مقصد رسیده اند؛ با آنان همنشین شده و راهنمایی های لازم را از آنها بگیریم؛ شاید با عمل به آن، ما نیز - تا حدّ توان به آن جایی که آنها راه یافته اند، راه یابیم.

آری! دست نیاز خویش را به سوی اهل بیت عصمت و طهارت، ائمه معصومین علیهم السّلام دراز می کنیم، تا با گفتارشان، عملشان و تقریرشان، راه اصلاح را به روی ما باز کنند.

تنها راه پیدا کردن به علم حضوری و رسیدن به مقام قرب الهی و خود را در محضر خداوند متعال دیدن، اصلاح نفس است. انسانی که با اصلاح نفسش در محضر حق قرار گیرد، در واقع از دنائت و پستی، به شرف و بزرگواری هجرت کرده است.

حضرت علی علیه السّلام می فرماید: «قلوب العباد الطّاهره مواضع نظر الله سبحانه

و تعالی، فمن طهر قلبه نظر إليه(۱)؛ دل‌های بندگان پاک سرشت، جایگاه دیدار خداوند بزرگ است؛ پس کسی که قلب و روحش را پاکیزه گرداند، خداوند نظر(لطف و رحمت) بر وی می‌اندازد.

و نیز آن حضرت می‌فرماید: «لیس علی وجه الأرض أكرم علی الله سبحانه من النفس المطیعه لأمره(۲)»؛ در روی زمین، در نزد خداوند سبحان، گرامی‌تر از نفسی که مطیع فرمان خدا باشد نیست.

مردی به نام «مجاشع» بر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد، عرض کرد: «یا رسول الله، طریق شناخت حق چیست؟»

حضرت فرمودند: «معرفة النفس»؛ راه معرفت حق، شناخت نفس است. باز سؤال کرد: «یا رسول الله! چه راهی برای معرفت نفس وجود دارد؟» حضرت فرمود:

«الاستعانة بالحق علی النفس(۳)»؛ یاری جستن از حق برای شناخت نفس.

براساس این حدیث، راه اصلاح نفس، یاری خواستن از خداوند متعال است.

استعانت از خدا بدین معناست که به آنچه امر فرموده است، عمل نمایم و پیرو مخلص او باشیم؛ به قوانین تشریحی او عمل کنیم تا لطف و رحمت او شامل حال ما شده، به درجات عالی انسانیت نایل گردیم. چنانکه اولیای خدا رسیدند.

حضرت علی علیه السلام طی خطبه‌ای که بندگان خدا را به ترس از خدا و به راه خدا می‌خواند می‌فرماید:

«... فبادروا بأعمالکم تکنونوا مع جیران الله فی داره، رافق بهم رسله و أزارهم ملائکته...»(۴)؛ به کارهای نیکو مبادرت و شتاب ورزید تا با همسایگان خدا(نیکوکاران) در سرای او(بهشت) باشید که خدا پیامبرانش را با آنان آشنا گردانید و فرشتگانش را به زیارت آنها فراخواند.

ص: ۱۸۸

۱- (۱). شرح غرر، ج ۴، ص ۵۰۷، شماره ۶۷۷۷

۲- (۲). شرح غرر، ج ۵، ص ۹۲، شماره ۷۵۳۰

۳- (۳). بحار، ج ۷۰، ص ۷۲، روایت ۲۳، طبع تهران

۴- (۴). نهج البلاغه، فیض الإسلام، آخر خطبه ۸۲، ص ۶۰۸ و در آخر همین خطبه چنین آمده است: «و خذوا من أجسادکم فجدوا بها علی أنفسکم و لا تبخلوا بها عنها...»

تا آنکه فرمود:

«می گویم آنچه را که می شنوید؛ و برای نفس خود و نفوس شما (در توفیق اصلاح آنها) از خدای متعال یاری می خواهم که ما را کافی است و نیکو و کیلی است (برای وا گذاشتن کارمان به او).»

و نیز آن حضرت می فرماید: «إِنَّ مِنْ بَدَلِ نَفْسِهِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سَبْحَانَهُ وَ رَسُولَهُ كَانَتْ نَفْسُهُ نَاجِيَةً سَالِمَةً، رَابِحَةً غَانِمَةً (۱)»؛ کس که نفس خویش را در فرمانبرداری از خدا و رسول به کار دارد، رستگار و سالم و تجارتش سودمند و با بهره است.

تو ای انسان! در هر سن و سالی که باشی، موظف به فراگیری و عمل به چیزهایی هستی که تو را به راه صلاح و طاعت حضرت حق بکشاند و نیز موظف به شناخت و ترک چیزهایی هستی که تو را از حق تعالی دور می گرداند.

پس بر تو است که برای اصلاح نفس خویش هم معروف را بشناسی و هم آشنایی با منکرات داشته باشی تا با عمل، به فلاح و رستگاری رسیده و با ترک منکر، نفست را از تباهی و فساد حفظ نمایی، و بدان که حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود:

«بزرگترین فساد باطنی انسان، در موردی است که به غفلت از پروردگار متعال، راضی باشد؛ و منشأ این فساد، از پیدایش طول آرزو و حرص و تکبر است. چنانکه خداوند از جریان امر قارون خیر می دهد که در روی زمین فساد را طلب مکن، زیرا خداوند فسادکنندگان را دوست نمی دارد...»

تا این که آن حضرت دربارهٔ علاج این فساد عظیم فرمود:

«و معالجهٔ این فساد اصلی، فرار از مردم بد کردار و ترک علایق دنیوی و قطع رگهایی است که سرچشمهٔ شهوات هستند؛ با ادامه دادن به ذکر پروردگار متعال و ملازم شدن به طاعت و عبادت او و متحمل شدن آزار و اذیت مردم و ملامت همراهان و صبر کردن در مقابل شماتت دشمن که از افراد خانواده و خویشاوندان باشد.

و هرگاه به این امور عمل کرده و مطابق این برنامه به معالجهٔ نقاط ضعف خود

ص: ۱۸۹

پرداختی، در رحمت و لطف و توجه مخصوص پروردگار متعال را به روی خود باز کرده مشمول آموزش و مهربانی حق قرار خواهی گرفت(۱)»

اکنون که تنها راه اصلاح نفس و سعادت و خوشبختی، پر کشیدن به سوی حق است، و معرفت حضوری و شهودی به حق در اثر عبادت و اطاعت خدا حاصل می شود و حضرات معصومین علیهم السّلام این راه را به ما معرّفی فرموده اند، به طور اختصار، بحثی راجع به عبادت به میان می آوریم.

عبادت، یا راه تقرب به خدا

سخن در مورد عبادت را با این آیه مبارکه آغاز می کنیم که مردم را به ستایش خالق و رب دعوت می کند.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ (۲) ای مردم! به ستایش و عبادت صاحب اختیار خودتان که خالق شما و پیشینیان است، روی آورید شاید که پرهیزگار شوید.

«عبادت» از «عبد» گرفته شده و «عبد» به معنی «مملوک» است و عبادت آنست که انسانی که در مقام تکوین، عبد و مملوک خدا است بکوشد تا در مقام تشریح نیز مهر مملوکیت را بر نفس خویش بزند و او را به عنوان مالک مطلق بر خویش و شؤون خویش بپذیرد.

علامه طباطبایی در این مورد می فرماید: «العباده هي نصب العبد نفسه في مقام المملوكية لربه(۳)»؛ عبادت، عبارت است از قرار دادن نفسش را در مقام مملوکیت برای پروردگارش.

و آنچنانکه از آیه فوق استفاده می شود، عبادت و ستایش به خاطر پر کردن نقص وجودی انسان است؛ نقص وجودی را کسی برطرف می کند که خود، دهنده وجود و

ص: ۱۹۰

۱- (۱). مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ترجمه و شرح حسن مصطفوی، ص ۳۶۱

۲- (۲). سوره بقره، آیه ۲۱

۳- (۳). تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۲، طبع آخوندی

پرورنده آن باشد.

مضمون آیه اینست که: بنیان وجودی شما وابسته به «الله» تبارک و تعالی می باشد و در پدید آمدن و پرورش یافتن، محتاج به وجود مطلق است. حال که اینچنین است، به عبادت و خضوع در برابر او قیام کنید تا در مسیر حرکت به سوی او، از نقص وجودی شما کاسته شود تا پرهیزکار شوید.

دیگر این که: وجود شما را او عطا فرموده است؛ پس قوام وجودی شما به او بستگی دارد. روی این اساس، او مالک شماست. و حق مالک بر مملوک این است که مملوک، فرمانبردار او باشد و در اطاعت او قرار گیرد و نهایت تعظیم و کرنش را - که استعداد او اقتضا می کند - در برابرش داشته باشد. لذا وقتی عنوان بصری از امام صادق علیه السلام درباره حقیقت عبودیت سؤال کرد، حضرت فرمود:

«حقیقت عبودیت در سه چیز است:

۱. «أن لا یری العبد لنفسه فیما خوَّله ملکاً»؛ این که بنده در آنچه خدا به او تفصلاً بخشیده ملکیتی برای خودش نبیند.

«لأنَّ العبيد لا تكون لهم ملک یرون المال مال الله یضعونه حیث أمرهم الله به»؛ زیرا بندگان، ملکیتی برای آنها نیست؛ مال را مال خدا می بینند و آن را در موضعی که خداوند امر فرموده به مصرف می رسانند.

۲. «و لا یدبّر العبد لنفسه تدبیراً»؛ بنده (با رأی و اندیشه خود) به تدبیر و اداره نفس خویش نمی پردازد؛ (بلکه در اداره و تدبیر خود از مولا و مالک پیروی می کند).

۳. «و جملة إشتغاله فیما أمره تعالی به و نهاه عنه»؛ و تمام اشتغالش به چیزی است که خداوند متعال بدان امر فرموده و یا از آن نهی فرموده است.

«... فهذا أوّل درجة التّقی (۱)»؛ سرسپردن به این سه امر، اولین درجه تقوا و پرهیزکاری است.

پس، آن هنگام که خداوند بنده اش را به این سه مورد اکرام فرماید، دنیا و اهل آن و شیطان از نظر او می افتند. در نتیجه، بنده مخلص خدا، دنیا را برای ثروت اندوزی و

ص: ۱۹۱

فخرفروشی طلب نمی کند و به خاطر عزّتی که دارد به آنچه نزد مردم است، دل نمی بندد (به مطامع دنیوی آنها روی نمی آورد) و روزگارش را به پوچی و بطالت نمی گذراند. خیر آخرت برای اشخاصی است که در زمین بلندپروازی و فساد نمی کنند و عاقبت، برای پرهیزکاران است.

آری! انسانی که تن به عبودیت و بندگی حضرت حق داده است کرامت و بزرگواری را در خود احساس می کند و محکوم خواهشهای نفسانی نمی گردد و با معصیت خدا، نفسش را به پستی نمی کشاند.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «من کرمت علیه نفسه لم یهنها بالمعصیه (۱)»؛ کسی که نفسش را بزرگوار شمارد، آن را با معصیت خوار نمی گرداند.

و نیز فرمود: «من کرمت علیه نفسه هانت علیه شهوته (۲)»؛ هرکس نفس خویش را عزیز و گرامی دارد، خواهشهای نفسانی پیش او پست و خوار است.

ای انسان! بدان که اگر در پرتو ستایش «الله» به اصلاح نفس خویش اقدام نکنی از عقلی که خداوند در تو به ودیعه گذاشته بهره ای نبرده ای.

«من لم یهدّب نفسه لم ینتفع بالعقل (۳)»؛ هر که تهذیب نفس نکرده باشد، از عقل بهره ای نبرده است.

اگر انسانها آثاری را که مترتب بر ستایش خداوند و عبادت اوست، می دانستند، هیچ گاه به راه انحراف نمی رفتند. جهل آنها به خود و خدایشان و راه حق باعث شده است که روزگارشان را با مسائل محسوس و افکار خیالی بگذرانند و هیچ بهره معنوی از این دنیا برنگیرند و بدون توشه معنوی به عالم دیگر سفر نمایند.

اگر انسانها می دانستند که راه مستقیم، عبادت خداست و همه حق و حقیقت در خداوند متعال منحصر می شود و همه چیز حتّی زندگی بدون او پوچ و باطل است، تن به ذلت دنیا و آمال آن نمی دادند و کمال را در تقرب به غیر او جستجو نمی کردند.

اگر انسانها می فهمیدند که «او» دارای جمیع کمالات بوده، و سرمنشأ هر کمال و نوری است، برای کسب کمالات و نورانیت نفس خویش به سوی او راه می سپردند.

ص: ۱۹۲

۱- (۱). غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۷۷، فصل هفتاد و هفتم

۲- (۲). غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۸۱، فصل هفتاد و هفتم

۳- (۳). غرر الحکم، ج ۲، ص ۷۰۰، فصل هفتاد و هفتم

فلسفه وجود ارتش و تعلیم و تربیت آنها

نقش تعلیم و تربیت در جهاد

فلسفه جهاد

ص: ۱۹۳

(۱)

فلسفه وجود ارتش را آیه ای از قرآن شریف، بدین گونه بیان می دارد:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسِيَتْطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ»

(۲)

«تا آن جا که می توانید نیرو و اسبان سواری آماده کنید تا دشمنان خدا و دشمنان خود - و جز آنها که شما نمی شناسید و خدا می شناسد - را بترسانید.»

در این آیه، خداوند متعال مسلمین را به تجهیز قوا تا آخرین حد استطاعت و توان دعوت فرموده است، تجهیز در برابر دشمن خدا و ملت مسلمان، گویای به وجود آوردن ارتشی است که از تمام ادوات جنگی روز برخوردار بوده و برای دفاع، از هر جهت آماده و مهیا باشد.

این دستور الهی برای به وجود آوردن یک ارتشی قوی به چه منظور صادر شده است؟ آیا اسلام می خواهد انسان مهاجم و جنگ طلب تربیت کند یا غرض دیگری دارد؟ به یقین، اسلام دین رأفت، عطوفت، صلح و مهربانی بوده و برای تألیف قلوب آمده است؛ به همین جهت با تربیت انسان جنگ طلب مخالف است. پس، باید در رابطه با منظور اصلی و حقیقی اسلام از به وجود آوردن ارتشی نیرومند و قوی جستجو و کنکاش کرد. برای فهمیدن هدف والای اسلام، بیان یک مقدمه ضرور می نماید.

قاعده ای کلی در میان علمای اسلام وجود دارد که می گویند: «مسائل اسلامی تابع

ص: ۱۹۵

۱- (۱). مقصود از ارتش، کلیه نیروهای مسلح می باشند.

۲- (۲). سوره انفال (۸)، آیه ۶۰

مصلح و مفسد است. خداوند مَنان که قوانین دینی را بر پیامبر عظیم الشان (صلی الله علیه و آله)، نازل فرموده، در ارسال آنها، مصلح و مفسد انسانها را در نظر گرفته است. به آنچه که در جهت رشد و کمال انسانها بوده امر فرموده و از آنچه موجب انحطاط و سقوط انسانیت هست، نهی کرده است. به عبارت دیگر، قوانین دینی براساس نیاز وجودی انسان - از جهت فردی، اجتماعی، مادی و معنوی - نازل شده است. خداوند، که خالق انسانهاست، به تمام نیازهای او آگاهی دارد و برای رفع نیازمندیهای او - در همه ابعاد وجودی اش - کتابی به نام «قرآن» بر قلب پاک پیامبرش فرودستاده است. اینک باید بینیم: تشکیل ارتش با تمام تجهیزات روز چه مصلحت و ضرورتی داشته و کدام نیاز انسان را برطرف می کند؟

از جمله غرایزی که خداوند متعال در انسان گذاشته است، غریزه دفاع از خویش است که ریشه آن به حب ذات برمی گردد. این غریزه، نه تنها در انسان، که در هر موجود دارای شعور وجود دارد؛ امّا در انسان وسیع و گسترده است. زیرا حیات حیوانات، منحصر در حیات مادی و فعلی آنها، و وجود ابزار دفاعی محدود به بقای همان حیات است. یک گوسفند که با دیدن گرگ فرار می کند، برای این است که نمی خواهد حیات فعلی خود را از دست بدهد؛ و موش که با دیدن گربه در جستجوی پناهگاه تلاش می کند، از حیات مادی خویش دفاع می کند و نیز حیوانات دیگر...

علاوه بر این، حیوانات، دشمنان خویش را به طور غریزی می شناسند و چگونگی دفاع آنها هم غریزی است. کسی کیفیت دفاع را به آنها تعلیم نداده است؛ امّا دفاع انسان از خویش، منحصر به بقای حیات مادی و حیوانی او نیست. چراکه حیات مادی برای او هدف نیست؛ او برای هدفی برتر، دفاع و مبارزه می کند. اگر در جایی، به نجات از حیات مادی اش قیام می کند، بدان جهت است که آن را برای حیات برتر می خواهد.

حیوان، اگر شکمش سیر باشد و در گوشه ای از جنگل یا چمنزار و... آرام بخورد و بخوابد و کسی قصد اذیت او را نداشته باشد، هدفش تأمین شده است. ولی انسان، هر چند زندگی مادی اش تأمین شده و به آرامش مادی دست یافته باشد و کسی هم دخالت در زندگی حیوانی او نکند و هیچ چیز حیات حیوانی او را تهدید ننماید، برای

هدف و آرمان اعلا می ستیزد و به خاطر حیات معنوی، حیات مادی اش را به خطر می اندازد. دشمنان انسان، دشمنانی نیستند که زندگی مادی او را تهدید کنند و بر آن ضربه وارد سازند؛ بلکه دشمنانی هستند که انسانیت و حیات معنوی و عقیده او را مورد هجوم قرار می دهند.

انسان موجودی است اجتماعی و رفع بسیاری از نیازمندیهای او در گرو زندگی اجتماعی است؛ بدین لحاظ لازم می بیند که از اجتماع نیز دفاع کند. او برای رسیدن به کمال حقیقی خویش (قرب الهی)، در همه ابعاد حیات با دشمن می جنگد. از حیات اقتصادی گرفته تا حیات اعتقادی، فرهنگی و سیاسی. او برای استقلال تمام این ابعاد، قیام می کند، زیرا رسیدن انسان به یک حیات معقول و الهی در گرو استقلال این ابعاد است و از آن جایی که مختار است و کیفیت دفاع او غریزی نیست، برای استقلال هر یک از ابعاد، نوعی از دفاع و جهاد را برگزیده است.

با توجه به این مطلب، باید گفت: تنها نیاز غریزی انسان نیست که او را به دفاع از خویش و اجتماع و ناموس و هدف، دعوت می کند؛ بلکه نیاز عقلانی و دینی وی نیز مدنظر است. و از این جا معلوم می گردد که اسلام برای پاسخ گویی به این نیاز، او را دعوت به مهیا شدن و تجهیز قوا در برابر دشمن دین و انسانیت کرده است. این دستور براساس این مصلحت بوده است که جامعه مسلمان و مؤمن به خدا و آخرت که دائم مورد هجوم دشمنان خدا و ملت مسلمان است، بتواند با تشکیل ارتشی قوی، حیات اجتماعی خویش را در تمام ابعاد، تثبیت کند و در برابر هجوم دشمن مقاومت نماید. اسلام، انسان را جنگ طلب نمی داند ولی این حق را به او می دهد که از انسانیت دفاع کند و در برابر کسانی که مانع رشد مادی و معنوی جامعه هستند و یا به مملکت او هجوم آورده اند ایستادگی کند.

مرحوم علامه طباطبایی در این مورد می فرماید:

«انّ الدّفاع عن حقوق الإنسانيّه حقّ مشروع فطريّ مباح الإستيفاء للإنسان(۱)»

ص: ۱۹۷

«همانا دفاع از حقوق انسانیت، یک حق فطری و مشروعی است که انسان می تواند آن را استیفا کند.» و راجع به آیه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ...» می فرمایند:

«خداوند متعال برای اجتماع اسلامی، آنچه به وسیله دین فطری اختیار کرده، حکومت انسانیت است که در آن، حقوق هر یک از افراد انسان (اعم از ضعیف، قوی، غنی، فقیر، آزاد، عبد، مرد و زن، فرد و جامعه و...) به نحو تساوی حفظ می گردد (برخلاف حکومت استبدادی و یا حکومت اکثریت بر اقلیت). زیرا حکومت اسلامی حکومت انسانیت است که حقوق هرفردی را مراعات می کند و حقوق، اختصاصی به فرد واحد یا اکثر افراد ندارد؛ بلکه همه زیر پوشش قرار می گیرند. بر این اساس، منافعی که دشمن آن را تهدید می کند منافع همه افراد است. بنابراین، بر هرفردی است که از آن منافع دفاع کند و نهایت قدرت و قوت خود را در جهت نگهداری آن، به کار اندازد و تا جایی که استطاعت دارد آماده شود. (۱)»

تعلیم و تربیت ارتش

با توجه به فلسفه وجودی ارتش در اسلام - که حافظ امنیت کیان اسلام و مملکت اسلامی، و مدافع حقوق مستضعفان و ملت مسلمان است - باید ارتش اسلامی از تعلیم و تربیت صحیح برخوردار باشد؛ تعلیم و تربیتی که کرامت و عزت نفس ایجاد کرده و آنها را در برابر هرگونه سخنی و گرفتاری مقاوم سازد.

در ارتش، باید دو نوع تعلیم و تربیت وجود داشته باشد:

۱. تعلیم و تربیت برای به وجود آوردن روح ایمان و انسانیت (تعلیم و تربیت ایمانی)
۲. تعلیم و تربیت در جهت به کار گرفتن ابزار آلات جنگی و تاکتیکهای مختلف جنگی (تعلیم و تربیت جنگی).

توضیح مطلب:

اولین مرحله تعلیم، این است که ارتش به حقیقت انسانی خود آشنا شده؛ خود را به

ص: ۱۹۸

عنوان انسان بشناسد، و به عوامل تکامل و انحطاط پی برده، به مسائل خیر و شر آگاه گردد؛ راه درست و صحیح کمال و معرفت را پیدا نموده، دشمنان درونی و بیرونی را بشناسد و با برنامه هایی که انسانیت را به ظهور می رساند، آشنا گردد، زیرا:

«ألجهل بالفضائل من أقبح الرذائل»؛ نادانی نسبت به فضیلتها، از زشت ترین پستی هاست.

در مرحله دَوم، به آنچه علم حاصل کرده عمل نماید، زیرا عمل به خیر و برنامه های عالی انسانی، شخص را به درجات عالی سوق داده و مقرب درگاه خدا می گرداند. و تا عمل نباشد، علم به خیر و شر بی فایده است. مرحله عمل، تعهد آفرین و مسؤلیت ساز است، و لذات معنوی را به شخص می چشاند و سودمندترین چیز برای شخص، عمل به آن چیزی است که خداوند بدان امر فرموده است. چنانکه مولی الموحّدين امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

می فرماید:

«ألعمل بطاعة الله أربح (۱)»؛ عمل به فرامین الهی سودمندتر است. و در واقع، عمل به برنامه های الهی، تجارتي است که سود آن در آخرت نصیب انسان می گردد.

علی علیه السلام می فرماید:

«الأعمال فی الدنیا تجاره الاخره (۲)»؛ کارهایی که در دنیا (برای خدا انجام گرفته) تجارت آخرت است.

و بالاتر از هرچیز، آنچه به عمل زینت می دهد «اخلاص» است که تهذیب نفس باید به آن منجر شود. زیرا اخلاص، شخص را در برابر خدا خاضع می گرداند؛ تا قدمی برخلاف او بر ندارد. و این درجه از ایمان و تهذیب نفس موجب می گردد که سرباز هیچ گاه به فکر خیانت به دین و ملت و مملکتش نباشد. و جدّاً پذیرای جانبازی - در راه خدا و استقلال و وطنش - باشد. سرباز در مرحله اخلاص می فهمد که آنچه دارد از خداست و باید به او برگرداند، لذا در جهاد، هیچ گونه تردیدی در نثار جان در راه خدا و

ص: ۱۹۹

۱- (۱). شرح غرر، ج ۱، ص ۳۴۹، شماره ۱۳۲۰

۲- (۲). شرح غرر، ج ۱، ص ۳۴۵، شماره ۱۳۰۷

هدف اعلای انسانی (قرب به خدا) به خود راه نمی دهد. او در این مرحله خود را - در برابر دنیا - غنی ترین شخص و - در برابر خدا - فقیر و نیازمندترین شخص می بیند. به همین جهت، از هیچ کس توقع ندارد، جز این که اجر خود را از خدا می طلبد.

حواریون از حضرت عیسی علیه السلام پرسیدند: «یا روح الله! من المخلص لله؟»؛ ای روح خدا مخلص خداوند کیست؟ حضرت فرمود: «أَلَمْذَى يَعْمَلُ لِلَّهِ لَا يَحِبُّ أَنْ يَحْمَدَهُ أَحَدٌ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلِ اللَّهِ (۱)»؛ کسی که کاری را برای خدا انجام می دهد، دوست ندارد که احدی او را بر این عمل بستاید.

اخلاص، عالی ترین درجه ایمان و عبادت مقرّبین، و هدف دین است؛ «الإخلاص غايه الدّین (۲)»؛ «الإخلاص عباده المقرّبین (۳)»؛ «الإخلاص أعلى الإيمان (۴)»؛ اگر نیروهای مسلّح در محیط آموزش خود، آنچه را که به صلاح دنیا و آخرت آنهاست بیاموزند و بدان عمل نمایند و اخلاص داشته باشند، اسلام از نیرومندترین ارتش برخوردار خواهد شد، زیرا اگر بخواهد آیه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسِيَتْطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» تحقّق عینی یابد، تنها با مجهّز شدن به آخرین نوع ابزار آلات جنگی و یا کثرت سربازان، مصداق نمی یابد؛ بلکه آن گاه آیه مزبور عینیت پیدا می کند که ارتش اسلام علاوه بر داشتن آخرین نوع ابزار آلات جنگی و نیروی انسانی، تعلیم و تربیت ایمانی - که بیان شد - داشته باشد. چه بسیار سربازانی که به وسایل جنگی روز مجهّز بوده اند و تعدادشان بیش از سربازان طرف مقابل بود؛ اما نداشتن تربیت ایمانی، باعث شکست آنها شده است. نمونه بارز این مطلب، فتح ایران به دست مسلمانان است که پادشاهان ساسانی بر آن حکومت می کردند.

نمونه دیگر آن، جنگ بدر است که: «سپاه حق از سیصد و سیزده نفر تجاوز نمی کرد، در صورتی که ارتش باطل، سه برابر آنها بود. تجهیزات مسلمانان از نظر ساز و برگ جنگی کامل نبود؛ وسایل حمل و نقل آنها در حدود هفتاد شتر و چند رأس اسب

ص: ۲۰۰

۱- (۱). میزان الحکمه، جلد ۳، ص ۶۳

۲- (۲). شرح غرر، ج ۱، ص ۱۸۹

۳- (۳). شرح غرر، ج ۱، ص ۱۸۹

۴- (۴). شرح غرر، ج ۱، ص ۲۱۵

بود، در حالی که دشمن با تمام قوا و نیرو برای کوبیدن اسلام آماده شده بود. در نهایت ارتش حق، غالب و پیروز گردید و دشمن با دادن تلفات سنگین به سوی مکه بازگشت. (۱)

براساس همین تربیت ایمانی ارتش است که قرآن می فرماید:

«فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» (۲)؛ اگر از شما، صد نفر صبرکننده باشد بر دویست نفر غالب گردند؛ و اگر از شما هزار نفر بوده باشند؛ بر دو هزار نفر - به اذن خدا - غالب شوند. و خدا با صبرکنندگان است.

نتیجه این که: تعلیم و تربیت ایمانی به ارتش این خصوصیات را می آموزد که:

۱. قبل از هرچیز، خودسازی پیدا کند و حیات مادی در نظر او پست و ناچیز باشد (دنیا را برای حیات اخروی بخواهد).

۲. دارای هدف الهی باشد و در راه تحقق آن بکوشد.

۳. توکل به خدا داشته باشد و از او یاری بخواهد و جان خویش را به او عرضه کند.

به عبارت دیگر، با تمام وجودش به خدا وابسته باشد.

۴. استقامت کند و از مرگ نهراسد.

۵. الفت و مودت را - که موجب وحدت است - فراموش نکند.

۶. در مقابل کسانی که مانع پیشرفت جنگ و پیروزی هستند، به جهاد برخیزد؛ ولی تعدی ننماید.

۷. از فرماندهان با ایمان خود اطاعت نماید؛ که فرموده اند:

«افه الجند مخالفه القاده (۳)»؛ آفت سپاهیان، مخالفت با فرماندهان است.

تعلیم و تربیت جنگی

از آن جا که ارتش موفق، ارتشی است که آموزش های نظامی صحیح آموخته

ص: ۲۰۱

۱- (۱). فروغ ابدیت، جلد ۱، صفحات ۴۰۲ و ۴۰۳

۲- (۲). سوره مبارکه انفال، آیه ۶۶

۳- (۳). شرح غرر، ج ۳، ص ۱۰۳، شماره ۳۹۳۲

باشد، لازم است مراکز آموزشی، سه نوع آموزش جنگی را با دقت به سربازان و سپاهیان اسلام بیاموزند:

۱. آموزش اسلحه (شناخت آن و چگونگی به کارگیری آن)

۲. آموزش تاکتیکهای رزمی

۳. آموزش کسب اطلاعات از دشمن.

آموزش اسلحه

برای این که سرباز به بهترین وجه بتواند از وسایل جنگی استفاده کند و آنها را به کار برد، باید به تمام جوانب اسلحه ای که در دست اوست، آگاه باشد تا در موقع عمل نکردن یا کند عمل کردن متوجه نقص آن شود. در جنگهای صدر اسلام که اسلحه عبارت از شمشیر و نیزه و سپر بود، شخص باید چگونگی به کار بردن اسلحه و تاکتیکهای جنگی کسب می کرد. ولی امروز که ابزار جنگی پیچیده شده، شخص علاوه بر به کارگیری صحیح ابزار و تاکتیکهای عملی آن باید اطلاع کافی از خود اسلحه داشته باشد، زیرا آگاهی از پیچ و مهره و اجزای مختلف اسلحه، راه به کارگیری آن را آسانتر می کند و باعث می شود که آن را به نحو صحیح به کار برد تا هنگام رزم، کمتر مواجه با خرابی آن شود.

پیامبر عالیقدر، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در مورد تعلیم ابزار جنگی می فرماید:

«إرموا و اركبوا و أن ترموا أحب إلي من أن تركبوا كل شيء يلهو به الرجل باطل إلا رمى الرجل بقوسه أو تأدب به فرسه... من ترك الرمي بعد ما علمه، فقد كفر الذی علمه. (۱)»

تیراندازی و سواری کنید. تیراندازی شما پیش من محبوبتر از سواری است. هر چیزی که مرد بدان سرگرم شود بیهوده است جز آن که مردی با کمان خود تیر اندازد، یا اسب خود را تربیت و آماده رزم کند... و هرکس تیراندازی را بیاموزد و آن را ترک کند (و فراموش نماید) حق معلم خود را ادا نکرده و ناسپاسی کرده است.»

ص: ۲۰۲

در حدیثی دیگر می فرماید: «من تعلّم الرّمی ثمّ ترکہ فقد عصانی(۱)»؛ کسی که تیراندازی را یاد بگیرد و بعد ترک نماید (فراموش کند)؛ مرا معصیت کرده است.

و نیز: «علّموا بنیکم الرّمی فإنّه نکایه العدو(۲)»؛ فرزندان خویش را تیراندازی آموزش دهید که موجب غلبه بر دشمن است.

این چند حدیث و روایات بسیار دیگر، گویای این مطلب است که در هر زمان باید برای آمادگی رزمی، وسایل جنگی زمان را شناخت و همیشه مشغول تمرین آنها بود که از یاد نرود، تا روز نبرد در میدان جنگ، مورد استفاده قرار گیرد. از روایاتی که این مطلب را تأیید می کند، روایاتی است که قمار در اسب دوانی و تیراندازی را تجویز می کند. تجویز قمار در این موارد برای آن بوده است که مسلمانان از تعلیم و تربیت جنگی دور نمانند و آن را فراموش نکنند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«لا سبق الا فی خفّ أو جافر أو نصل(۳)»؛ مسابقه و گروبندی، جز در اسب دوانی، شترسواری و تیراندازی روا نیست.

آموزش تاکتیکهای جنگی

در حدیثی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «ألحرب خدعه(۴)»؛ جنگ، خدعه و نیرنگ است. علی علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که در روز خندق فرمود:

ألحرب خدعه... تکلموا بما أردتم(۵)؛ جنگ، نیرنگ است؛ آنطور که اراده دارید تکلم کنید.

معنای این حدیث جز این نیست که یک رزمنده باید به حيله ها و نیرنگ های

ص: ۲۰۳

۱- (۱). کنز العمال، ج ۴، ص ۳۱۵، شماره ۱۰۸۴۷

۲- (۲). نهج الفصاحه، ص ۴۱۴، شماره ۱۹۵۶

۳- (۳). وسائل الشیعه، جلد ۱۳، ص ۳۴۸، روایت ۱، باب ۳ از احکام السبق و الرمايه.

۴- (۴). نهج الفصاحه، صفحه ۲۹۶، شماره ۱۴۰۶

۵- (۵). وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۰۲، روایت ۱، باب ۵۳ از ابواب جهاد العدو

جنگی آگاه باشد و کلیه تاکتیک های آن را آموخته باشد تا بتواند در مقام دفاع برآید و طرف مقابل را از بین برده و یا اسیر نماید.

یکی از مصادیق «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مِمَّا اسْبَغْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» فراگرفتن تاکتیک های جنگی است؛ فراگرفتن عملی که در روز جنگ و مبارزه بتوان از آن استفاده نمود.

در غزوه احزاب، یکی از تاکتیک هایی که به کار برده شد و عاملی برای پیروزی مسلمانان گشت، کندن خندق بود که به پیشنهاد سلمان فارسی کنده شد. در تاریخ نوشته اند: «سپاه عرب (قریش و مکه)، انتظار داشتند که در دامنه کوه احد با ارتش اسلام روبرو گردند. وقتی به بیابان احد رسیدند، اثری از مسلمانان ندیدند و به پیشروی خود همچنان ادامه دادند تا کنار خندق رسیدند. مشاهده خندق ژرف در خطوط آسیب پذیر مدینه باعث حیرت آنها گردید و همگی گفتند: «این تاکتیک نظامی را (محمد) از یک فرد ایرانی آموخته و گرنه عرب با این رزم، آشنایی ندارند.

(در این جنگ، تعداد افراد احزاب مهاجم بیش از ده هزار نفر و عده مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمی کرد.

این تاکتیک باعث شد که سپاه عرب مهاجم، یک ماه در پشت خندق مانده و جز عده معدودی نتوانند از خندق عبور کنند و کسانی که فکر تجاوز از خندق را در سر می پروراندند، با سنگهای مخصوص - که به جای گلوله امروز به کار می رفت - رانده می شدند. (۱)

تاکتیک دیگری که در جنگ خندق، پیروزی مسلمانان را تضمین کرد، تاکتیک بود که علی بن ابیطالب علیه السلام در جنگ با عمرو بن عبدود به کار برد، به این شیوه که:

علی علیه السلام فرمود: عمرو! گروه تو، به استعانت تو برخاسته اند. «تا عمرو به عقب نگاه کرد، علی علیه السلام ضربه ای بر دو ساق پای او فرود آورد و او را به زمین افکند. آن گاه که علی علیه السلام به سوی پیامبر بازگشت، فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله): «یا علی ما کرته؟» قال:

«نعم یا رسول الله! ألحرب خدعه.» رسول خدا فرمودند: «ای علی! نیرنگ زدی؟»

ص: ۲۰۴

«بلی، یا رسول الله؛ جنگ، نیرنگ و خدعه است.» (۱)

علی علیه السلام در مورد تاکتیک های جنگی مخصوص آن زمان، فرمود:

«زره دار را جلو و بی زره را در عقب قرار داده، دندانها را برهم فشار دهید. (در جنگ، ثبات قدم داشته سختیها را بر خود هموار نمایید.) زیرا استقامت در جنگ، شمشیرها را از سرها دور می کند، در اطراف نیزه ها، پیچ و خم داشته باشید (موقعی که نیزه را بر دشمن فرود می آورید، خود را کوتاه و بلند کنید و یا در موقعی که دشمن، به طرف شما نیزه می افکند، خود را دور نمایید) زیرا نیزه زدن به این روش مؤثرتر است.»

و چشم ها را پایین اندازید (و به هر سو نگاه نکنید) زیرا سبب قوت قلب و آرامی دلها (و نترسیدن از دشمن) است. و صداها را خاموش کنید (غوغا و هیاهو ننمایید) زیرا متانت و آرامش، خوف و ترس را از بین می برد. و پرچم خود را از جای خود حرکت نداده، دورش را خالی نکنید (که موجب شکست لشکر خواهد شد. چون همه متوجه پرچم می باشند) و آن را به دست هر کس ندهید، مگر به دلاوران و کسانی که شما را از پیشامد ناگوار مانع شده و از آنچه حفظ و نگهداری آن لازم است، دفاع نمایند.» (۲)

با توجه به این مطالب، سران کشور و فرماندهان، قبل از سربازان، باید به رموز و تاکتیک های جنگی آگاه باشند و به سربازان بیاموزند تا آمادگی رزمی صحیح پیدا کنند.

آموزش کسب اطلاعات از دشمن

یکی از عوامل موفقیت و پیروزی ارتش در جنگ، داشتن اطلاعات کافی از تعداد سربازان دشمن، حدود امکانات جنگی، طرح و نقشه و رموز تاکتیکی آنها می باشند.

مراکز آموزشی که تعلیم و تربیت ارتش را به عهده دارند، باید به این عامل مهم توجه کامل داشته باشند. قسمت عمده موفقیت ارتش، مرهون آگاهی آنان از تعداد نیرو و توان دشمن از جهات گوناگون است.

در آموزش اطلاعات، دو چیز بسیار مهم است:

ص: ۲۰۵

۱- (۱). بحار، ج ۲۰، صص ۲۲۸-۲۲۷

۲- (۲). نهج البلاغه، فیض الإسلام، خطبة ۱۲۴، ص ۳۸۲

۱. شیوه و روش کسب اطلاعات از دشمن، به عبارت دیگر، روش جاسوسی در میان آنها.

۲. حفظ اسرار نظامی و پنهان داشتن آن از دشمن.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، در جنگها به مسأله کسب اطلاعات بسیار توجه داشتند. چنان که نوشته اند:

«عن أنس؛ قال: بعث صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَسِيْسه عينا ينظر ما صنعت عير أبي سفيان(۱)»؛ از انس روایت شده که گفت: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جاسوسی را می فرستاد تا کسب اطلاع کند که کاروان ابی سفیان چه می کنند.

در جنگ خندق، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)، در تاریکی شب به حذیفه فرمود: «ای حذیفه! برو و داخل در گروه دشمن شو، ببین چه می کنند. و به کسی چیزی نگو تا وقتی که پیش ما برگردی.»(۲)

امروز بر سران ارتش اسلام است که گروهی مؤمن را برای کسب اطلاعات رزمی و میزان توانایی و کیفیت طرح و نقشه دشمن، تربیت نمایند، زیرا تنها با این روش خواهند توانست از حيله های دشمن مصون مانده و مملکت اسلامی را از هجوم آنان حفظ نمایند و در هنگام نبرد آنها را شکست دهند. و نیز ارتش باید به این نکته توجه داشته باشد که اسرار نظامی خویش را پنهان داشته و از ورود افراد نفوذی و جاسوس برای کسب اطلاع از امکانات و رموز ارتش اسلام جلوگیری لازم را به عمل آورد.

تأثیر تعلیم و تربیت در جهاد

تعلیم و تربیت، تأثیر فراوانی بر روی جهاد می گذارد که در این جا به چند مورد اشاره می کنیم:

۱. مشخص شدن هدف جهاد

سرباز تربیت یافته در دامن مکتب قرآن، آن گاه که قدم در میدان مبارزه می گذارد،

ص: ۲۰۶

۱- (۱). سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۷، باب فی بعث العیون.

۲- (۲). میزان الحکمه، ج ۲، ص ۴۵

به خاطر اغراض شخصی و هواهای نفسانی نمی جنگد و دشمن را برای دست یابی به مال و ثروت او نمی کشد؛ غرضش از جنگیدن، خودنمایی و کسب شهرت و مباحثات نیست و به طور کلی به خاطر دنیایش جهاد نمی کند. او خود را از هرگونه تعلق، آزاد ساخته و خود را بزرگوارتر از آن می بیند که برای رسیدن به هوسبازی های دنیوی با دشمن خدا روبرو شود. تعلیم و تربیت این تأثیر را بر روحیه سرباز می گذارد که وجود الهی اش را بر وجود طبیعی مقدم بدارد. او آموخته است که باید برای خدا مبارزه کند، زیرا تقدس جهاد آن گاه است که فی سبیل الله باشد؛ «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ»؛ (۱) در راه خدا، با آنان که به جنگ و دشمنی شما برمی خیزند، جهاد کنید.

ارزش هرکاری بستگی به هدفی دارد که برای آن کار تعیین شده است. از نظر اسلام، متاع دنیا در مقابل متاع آخرت، هیچ ارزشی ندارد و فانی است. لذا جهاد برای خواسته های دنیوی، تقدسی ندارد؛ ولی طالب آخرت بودن - که همان دست یابی به مقام والای انسانی است و در پرتو خداجویی حاصل می شود - به جهاد، ارزش عالی می بخشد.

۲. از حدود انسانی، تجاوز نکردن

تأثیر دیگر تعلیم و تربیت در جهاد، این است که سربازان اسلامی در میدان جنگ از حدود انسانیت خارج نمی شوند و با غلبه بر دشمن به غارت و چپاول اموال آنان (آن چنان که روش جباران و جهانخواران است) نمی پردازند و هتک حرمت نسبت به نوامیس نمی کنند، این آیه را در هر حال به خاطر دارند که می فرماید:

«وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (۲) نسبت به پیرمردان، پیرزنان، کودکان، حیوانات و کسانی که در مقابلشان قرار نگرفته اند، رحیم و مهربانند؛ سربازان اسلامی حتی دشمن خودشان را گرمی می دارند و در صورت غلبه بر او و به اسارت گرفتن، با او مدارا می کنند؛ او را گرسنه و تشنه نمی گذارند و آزارش نمی دهند.

با مطالعه دقیق تاریخ جنگهای پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و امیر المؤمنین عَلِيِّ بْنِ

ص: ۲۰۷

۱- (۱). سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۰

۲- (۲). سوره بقره آیه ۱۹۰

ایطالب علیه السّلام با این مورد آشنا می شویم که سربازان اسلامی نهایت خوش رفتاری را با اسیران دشمن داشته و از حدود انسانی و الهی خارج نشده اند.

چند نمونه از رفتار انسانی مسلمانان با اسیران دشمن:

۱. «ابو عزیز» پرچمدار قریش در جنگ بدر می گوید: «از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره اسیران سفارش کرد، ما بقدری در میان آنها محترم بودیم که تا ما را سیر نمی کردند، خود، دست به غذا نمی زدند» (۱).

۲. سربازان اسلام، وقتی مکه را فتح کردند، با این که می توانستند تمام بت پرستان و مشرکین را از دم تیغ بگذرانند، به دستور پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله)، بدون خونریزی وارد مکه شدند. «پیش از آنکه نیروهای اسلام وارد شاهراههای مکه شوند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام فرماندهان را احضار کرد و فرمود: تمام کوشش من این است که فتح مکه بدون خونریزی صورت گیرد. از این نظر از کشتن افراد غیر مزاحم باید خودداری نمود» (۲).

۳. در جنگ صفین، وقتی لشکر معاویه به نهرهای آب رسیدند، آن را محاصره کردند و سربازان علی بن ابیطالب علیه السّلام را از برداشتن آب منع کردند. علی علیه السّلام پیش معاویه فرستاد و فرمود: «ما برای آب به این سرزمین نیامده ایم و اگر قبلا به آب دست یافته بودیم تو را از آن منع نمی کردیم...»

کار سربازان معاویه به جایی رسید که این مطلب صریح را به علی علیه السّلام گفتند: «ما یک قطره آب هم به تو نمی دهیم تا از تشنگی بمیری.» امام علیه السّلام مالک اشتر نخعی را برای مبارزه و فتح آب اعزام داشت. او هم آنان را از مواضع آب، بیرون راند. عده ای از یاران علی علیه السّلام گفتند: «یا امیر المؤمنین! همانطوری که شما را از آب منع نمودند شما هم آنها را از آب منع کن و قطره ای آب به آنها نده. و آنها را با شمشیر عطش، به قتل برسان و آنان را تسلیم خود ساز، دیگر احتیاجی به جنگ نخواهی داشت!»

علی علیه السّلام فرمود: «نه، به خدا سوگند، من آنها را به کار خودشان مکافات نمی کنم؛

ص: ۲۰۸

۱- (۱). فروغ ابدیت، جلد ۱، صفحه ۴۲۴

۲- (۲). فروغ ابدیت، جلد ۲، صفحه ۷۲۵

راه نهر را برای آنها باز گذارید. (۱)»

و نمونه های بسیار دیگر که در کتابهای تاریخی بیان شده است. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اراده برانگیختن لشکری را می کرد، آنها را نزد خویش فرا می خواند و می فرمود: «به نام خدا و برای خدا و در راه خدا حرکت کنید؛ و حرکت و سیرتان به نفع ملت رسول خدا باشد(در هنگام برخورد با دشمن) افراط نکنید و تسلیم نشوید، چیزی را دست آویز و بهانه قرار ندهید؛ پیرمرد و کودک و زن را نکشید؛ درختی را قطع نکنید، مگر این که به اضطرار بیفتید(و ضرورت اقتضا کند) و هرگاه مردی از افراد پایین تر، یا افضل از میان مسلمانان به یکی از مشرکین پناه داد، او پناه داده می شود تا این که کلام خدا را بشنود. (بعد از شنیدن کلام خدا)، اگر پیرو شما شد، برادر دینی شما خواهد بود و اگر امتناع ورزید، پس او را به محل امنش (منزلش) برسانید و از خدا طلب یاری کنید. (۲)»

اما باید توجه داشت که اسلام، معامله به مثل را در صورتی که پاسخ به تعدی دشمن باشد و جلوی تجاوزش را بگیرد، جایز می شمرد: «فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ»؛ (۲) پس، بر کسی که ستم و تعدی بر شما کرد؛ مثل ستم و تعدی که بر شما رفته است، تعدی نمایید.

علامه طباطبایی در تفسیر آیه فوق چنین می گوید:

«تعدی و تجاوز، هنگامی مذموم است که در مقابل، تعدی انجام نگرفته باشد، ولی آن گاه که در مقابل تعدی دشمن باشد، جز خلاصی جستن از ذلت و بیرون آمدن از زیر بار ظلم و ستم نیست. چنان که تکبر در مقابل متکبر و آشکارا بدگویی کردن از ستمگر مذمتی ندارد. (۴)»

۳. استقامت و ایستادگی تا آخرین نفس

سرباز مسلمان آموخته است که فرار از جبهه نبرد، خیانتی بزرگ به اسلام و

ص: ۲۰۹

۱- (۱). «امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانیّت» جلد ۵، صفحات ۲۹۷-۲۹۶

۲- (۲). وسائل الشیعه، جلد ۱۱ صفحه ۴۳ روایت ۲، باب ۱۴ از ابواب جهاد العدو

۳- (۳). سوره بقره، آیه ۱۹۴

۴- (۴). اللمیزان، جلد ۲، صفحه ۶۴

مسلمین و فرار از دستور الهی می باشد؛ لذا هیچ گاه حاضر به ترک جبهه نبرد نیست و تا آخرین نفس در مقابل دشمن می ایستد.

عن محمد بن سنان، أن أبا الحسن الرضا عليه السلام كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله: «حرم الله الفرار من الزحف لما فيه من الوهن في الدين؛ والإستخفاف بالرسل والأئمة العادله و ترك نصرتهم على الأعداء. (۱)»

امام رضا علیه السلام در ضمن جواب از مسائل محمد بن سنان، فرمود:

خداوند متعال، فرار از یورش دشمن را حرام کرده است، زیرا فرار، سستی در دین و ناچیز شمردن رسولان و پیشوایان عادل (و اهمیت ندادن به فرمان آنها) است و نیز فرار، ترک یاری کردن آنها و سبب عدم موفقیتشان در پیروزی بر دشمنان می باشد.»

۴. برخوردار بودن از قلبی مطمئن و آرام

اثر تربیت صحیح در ارتش این است که در میدان جنگ، هراس نداشته و با نفس و قلبی مطمئن - که نتیجه یاد خداست - می جنگد. آن گاه که در پرتو تعلیم و تربیت اسلامی، روح ایمان در نفس شخص دمیده شود و تزکیه گردد، صفت سکینه و آرامش در او پیدا می شود؛ بلکه ایمان، چیزی جدای از سکینه نیست. چنان که در قرآن می فرماید:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ (۲) او خدایی است که سکینه و وقار را در قلبهای مؤمنین، جای دارد.

امام باقر علیه السلام در تفسیر «سکینه» فرمود: «هو الإيمان (۳)»؛ سکینه، همان ایمان است که در قلب داخل می گردد.

فلسفه جهاد

در اسلام، فلسفه جهاد از فلسفه وجود ارتش جدا نیست. ما در این جا به ذکر آیات و

ص: ۲۱۰

۱- (۱). وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحات ۶۶-۶۵ روایت ۲، باب ۲۹ از ابواب العدو

۲- (۲). سوره فتح، آیه ۴

۳- (۳). تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۸، روایت ۲۷-۲۶

روایاتی چند که فلسفه جهاد و مبارزه در راه خدا در آنها بیان شده است اکتفا می کنیم.

قبل از هر چیز باید توجه داشت که بنای خلقت جهان بر حق است و انسان و جهان، بیهوده آفریده نشده اند و چنانچه هر موجودی در این جهان، از نظام قانون عادلانه - که او را به مسیر صحیح کمال می کشاند - رها شود و منحرف گردد، بیهوده و پوچ می گردد، به همین جهت خداوند بر همه موجودات، ممت گذاشته و آنها را در مسیر کمال شایسته آنها قرار داده است و انسان برای این که مختار است و تکلیف پذیر، با فرستادن قانون دین و شرع، او را در طریق کمال شایسته اش قرار می دهد؛ و انبیای عظام را فرستاده است تا دین را در جامعه حاکم گردانند.

«تَسْبِيحٌ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»؛ (۱) آسمانهای هفتگانه، زمین و هر چه در آنهاست، همه به تنزیه و ستایش خدا مشغولند؛ و موجودی نیست جز آن که تسبیح و ستایش حضرت حق می کند و لکن شما تسبیح آنها را نمی فهمید.

همانا خداوند بسیار بردبار و آمرزنده است.

این آیه بیان کننده این حقیقت است که جهان هستی با تمام موجوداتش رها نشده است؛ بلکه در مقابل عظمت خدا، سر تعظیم فرود آورده اند؛ و انسان باید محکوم این قانون باشد که در مقابل «الله» تسلیم باشد و این ممکن نیست مگر با حاکمیت دین در جامعه. و برای این که انسانها به حق بگرایند و راه بیهوده نیمایند، خداوند، دین را به وسیله رسولان و پیامبران فرستاده است. پیاده شدن قانون دین آن گاه ممکن می گردد که هر نوع مانعی از سر راه آن برداشته شود و بزرگترین مانع در راه حاکمیت قانون دین، وجود مشرکین، منافقین، کافرین، ظالمین و ستمگران است.

خداوند برای برداشتن این مانع، به آنهایی که به دین گرویده اند و خواهان تسلیم جامعه و انسانها در برابر خداوند متعال هستند و استقلال و آزادی و شرف را در پرتو دین خدا می خواهند، دستور جهاد داده و فرموده است:

«قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى

ص: ۲۱۱

الظَّالِمِينَ»؛ (۱) (با کفار و مشرکین و...) مقاتله کنید تا شرک و فساد از روی زمین برداشته شود و دین خدا حاکم گردد (و همه در دین داخل شوند و از آن اطاعت کنند) و اگر دست از فتنه و فساد برداشتند (و از جنگ دست کشیدند) با آنان عداوت نداشته باشید و به عدالت رفتار نمایید که دشمنی جز بر ستمکاران روا نیست.

علامه طباطبایی می فرماید:

«فتنه در این آیه به معنی شرک است - که موجب عذاب الهی می شود -... و این شرک، شدیدتر از قتل است، زیرا آنچه در قتل هست، انقطاع زندگی و حیات دنیوی است. اما در فتنه و شرک، انقطاع دو حیات است: حیات دنیا و سعادت و آخرت. (۲)»

پس، باید با مشرکین - که مانع رشد اسلام هستند - جنگید، تا فتنه (شرک) از جوامع بشری برداشته شود و دین خدا حاکم گردد.

آیه دیگر بیان می دارد:

«قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»؛ (۳) با آنان که به خدا و روز قیامت، ایمان نیاورده اند و آنچه را که خدا و رسول او حرام فرموده، حرام نمی دانند و به دین حق نمی گروند - همان کسانی که اهل کتاب هستند - مقاتله کنید تا آن گاه که با ذلت، به اسلام، جزیه دهند.

چنانکه گذشت، دین، حق فطری هراسانی است و اقامه دین و حفاظت و دفاع از آن، از مهم ترین حقوق مشروع هراسانی است که خواهان اقامه قسط و عدل الهی است. بنابراین، جهاد، حق مشروع انسانهای خداجو می باشد، زیرا فلاح و رستگاری آنها در جهاد و مبارزه است.

با توجه به مطالب مزبور، به حقیقت این حدیث شریف رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم پی می بریم که فرمود:

ص: ۲۱۲

۱- (۱). سوره بقره، آیه ۱۹۳

۲- (۲). ألمیزان، جلد ۲، صص ۶۱-۶۲

۳- (۳). سوره توبه، آیه ۳۰

«أَلْخَيْرُ كُلُّهُ فِي السَّيْفِ وَتَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ وَ لَا يُقِيمُ النَّاسَ إِلَّا السَّيْفُ؛ وَ السَّيْفُ مَقَالِيدُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ(۱)»؛ تمام خیر، در شمشیر و زیر سایه شمشیر است؛ مردم، قوام و سامان نمی گیرند مگر با شمشیر. شمشیرها، کلیدهای بهشت و جهنم اند.

و بجاست که قطره خون شهید، محبوب ترین قطره در نزد خداوند منان باشد که امام زین العابدین علیه السلام به نقل از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ما من قطره أحبّ إلى الله عزّ و جلّ من قطره دم فی سبیل الله(۲)»؛ در نزد خداوند، قطره ای محبوبتر از قطره خونی که در راه خدا ریخته شود نیست.

و نیز بجاست که علی بن ابیطالب علیه السلام بفرماید:

«وَ إِنَّ أَفْضَلَ الْمَوْتِ، الْقَتْلَ . وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لِأَلْفِ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ مَيْتَةِ عَلِيٍّ فَرَّاشٍ(۳)»؛ همانا بهترین مرگ، کشته شدن در راه خداست. و قسم به آن خدایی که جانم در دست اوست، هزار ضربه شمشیر، بر من آسانتر از مردن در بستر است.

امام رضا علیه السلام فرمود:

«مَقْصُودُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا ضَرْبَةُ شَمَشِيرٍ فِي رِجْلِ خَدَاةٍ(۴)»

ص: ۲۱۳

۱- (۱). وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۵، روایت ۱، از ابواب جهاد العدو

۲- (۲و۳). وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۸، روایت ۱۱

۳- (۴). وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸، روایت ۱۲

اشاره

مفهوم اقتصاد و روش اقتصادی

نقش تعلیم و تربیت در اقتصاد

چند نکته

سرمایه گذاری برای تعلیم و تربیت

فقر اقتصادی و تأثیر آن بر تعلیم و تربیت

ص: ۲۱۵

«اقتصاد» در لغت به معنای «میان‌روی» است. در روایات نیز به همین معنا و در برابر اسراف به کار رفته است؛ چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«إِنَّ الْقَصْدَ أَمْرٌ يَحِبُّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ إِنَّ السَّرْفَ يَبْغُضُهُ (۱)»؛ میان‌روی امری است که خداوند آن را دوست داشته و اسراف را دشمن می‌دارد.

اقتصاد به عنوان علم - که امروز متداول است - دانشی است که انسان را قادر می‌سازد تا با استفاده از منابع کمیاب تولید، بیشترین نیازها را تأمین نماید (۲).

اما روش اقتصادی «زندگی اقتصادی را ارزیابی نموده، با پنداری که از دادگری دارد، روشن می‌سازد که این زندگی چگونه باید باشد، و به چه روش دامنشانه‌ای باید سامان گیرد.»

«آن‌گاه که گوینده‌ای پرسد: دست آوردهای بازار آزاد چیست؟ و چگونه ارزش به تقاضا وابسته است؟ و وابستگی یکی به دیگری، چگونه می‌باشد؟ دانش اقتصاد به این پرسش پاسخ می‌گوید. و هرگاه پرسد: شایسته است بازار چگونه باشد؟ آیا آزادی بازار می‌تواند عهده‌دار پخش دادگرانه کالا گردد؟ و آیا می‌تواند نیازها را، به آن‌گونه که دادگری اجتماعی می‌انگارد، سیراب سازد؟ روش اقتصادی، پاسخگوی چنین پرسشهایی است (۳).»

ص: ۲۱۷

۱- (۱). بحار، ج ۷۱، ص ۳۴۶، روایت ۱۰ طبع تهران

۲- (۲). مقدمه‌ای بر علم اقتصاد، ص ۴۱

۳- (۳). پژوهشی زیرساز در اقتصاد اسلام، «گامی در مسیر»، ص ۲۰

به عبارت روشنتر، دانش از «آنچه هست» و از علت هایش سخن می گوید، و روش از «آنچه باید باشد» و «آنچه نباید باشد» (۱).

آیت ... شهید سید محمد باقر صدر در پاسخ این سؤال که منظور ما از «وجود اقتصاد در اسلام» چیست، بیان می دارند: «منظور ما از اقتصاد اسلامی روش اقتصادی است نه دانش اقتصاد.» (۲)

اسلام براساس روش اقتصادی خاص خود، هرگونه ظلم و اجحاف و بی عدالتی اقتصادی را از بین می برد. و در این راستا از کارخانه و چگونگی تأمین هزینه های زندگی، از بازار و انواع دادوستد، از زارع و مزارعه سخن می گوید. به طور کلی به عواملی که موجب اصلاح اقتصاد در جامعه می شود ترغیب، و از عواملی که اقتصاد را به فساد می کشاند جلوگیری کرده است.

هدف اسلام از به وجود آوردن روش اقتصادی

در گذشته یادآور شدیم که اسلام اصالت را به روح انسان داده و تمام تلاش و کوشش پیامبران برای تزکیه روح از پلیدیهای دنیوی بوده است، تا سرانجام انسان به کمال شایسته خویش - که رسیدن به مطلوب نهایی، یعنی قرب خداوند باشد - برسد و با کسب هر درجه از قرب، کاملتر شود.

بنابراین، پی می بریم که اسلام، تمام برنامه هایش را در راه تزکیه نفس و به فعلیت رسیدن انسانیت تنظیم نموده و اهدافی را به عنوان مقدمات برای رسیدن به هدف اعلا در نظر گرفته است. یکی از این گونه اهداف مقدماتی، برقراری نظام سالم اقتصادی در ابعاد گوناگون جامعه است، تا هم پاسخگوی نیازهای مادی فرد و جامعه باشد، و هم انسان با زیاده روی در این راه در دام دنیاپرستی نیفتد و از آرمان نهایی خویش باز نماند.

اگر به دقت به مسائل حقوقی و روش اقتصادی اسلام بنگریم و کتابهای فقهی ای را که تحت عنوان تجارت، مضاربه، شرکت، مزارعه، رهن، اجاره، خمس و زکات،

ص: ۲۱۸

۱- (۲۱). پژوهشی زیرساز در اقتصاد اسلام «گامی در مسیر»، صص ۲۲ و ۱۶

احیای موات و... تنظیم شده مطالعه کنیم، و مسائلی را که به صورت توصیه، موعظه، با بیانات گوناگون از پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و از امامان معصوم علیهم السلام به ما رسیده است ملاحظه کنیم، به روش انسانی اقتصاد پی خواهیم برد، و با عدالت اقتصادی اسلام آشنا خواهیم گشت.

در اسلام، به وجود آوردن عدالت اقتصادی مقدمه ای است بر این که مردم در پرتو آسایش مادی، خدا را ستایش کنند و شکر گزار نعمتهای او باشند.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخَبْزِ وَلَا تَفْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ، فَلَوْلَا الْخَبْزُ مَا صَلَّيْنَا وَلَا صَمْنَا وَلَا أَدِينَا فَرَأَيْتُمْ حَرْبَنَا(۱)»؛ خداوند! به نان ما برکت بخش، و بین ما و آن جدایی مینداز؛ که اگر نان نباشد، از عهده روزه و دیگر واجبات پروردگاران برنخواهیم آمد.

منظور اینست که تأمین معیشت و داشتن رفاه مادی، ایجاد زمینه برای عبادت و ستایش خداوند است.

نقش تعلیم و تربیت در اقتصاد

هر نظامی ناچار است برای رفع نیاز عموم، به بعد مادی جامعه توجه کامل داشته و (جهت رفع نیازهای مادی و جلوگیری از اجحاف و هرگونه تعدی به حقوق دیگران)، افراد را زیر پوشش برنامه صحیح اقتصادی قرار دهد.

با دقت در ابعاد یک جامعه درمی یابیم که بعد اقتصادی دارای اهمیت ویژه ای است که اگر برنامه کاملی برای آن ارائه نشود و به اجرا درنیاید و نظام اقتصادی آن از هم پاشیده باشد، بعنوان یک نقطه ضعف در جامعه، وسیله ای در دست دشمن، جهت محو نظام و استثمار ملت خواهد شد و دشمن با به دست گرفتن بعد اقتصادی، بتدریج در بعد سیاسی، فرهنگی، اعتقادی و نظامی نفوذ کرده، آنها را قبضه می کند.

این مطلب احتیاج به دلیل و برهان ندارد فقط کافی است نگاهی به کشورهای جهان سوم و نیز نظری به گذشته کشور خودمان - ایران - بیفکنیم؛ آن گاه متوجه

ص: ۲۱۹

می‌گردیم که شرق و غرب چگونه اقتصاد این کشورها را قبضه کرده، معادن و منابع ثروت را در پنجهٔ اجحاف و تجاوز خویش گرفته و نیروهای انسانی را به خدمت در آورده‌اند. و با فرهنگ و سیاست و اعتقادات وارداتی خویش، به زندگی مردم شکل غربی و یا شرقی داده، آنها را به گونه‌ای تربیت و تعلیم داده‌اند که بتوانند مصرف‌کنندگان خوبی برای آنها باشند.

آن‌گاه که کشور و یا نظامی در بعد اقتصادی، روی پای خود بایستد و اقتصاد سالمی را در جامعه به اجرا درآورد، قدم مهمی در جهت استقلال سیاسی، اعتقادی، فرهنگی و نظامی برداشته است.

اگرچه اقتصاد، علت تامه برای استقلال در دیگر ابعاد جامعه نیست؛ ولی دارای نقش مهمی است. البته جامعه بدون آن هم می‌تواند از استقلال فرهنگی یا اعتقادی برخوردار باشد؛ ولی این وقتی امکان‌پذیر است که بعد معنوی در جامعه گسترش یافته و بر دیگر ابعاد آن غلبه پیدا کرده باشد. اما تا زمانی که دید مادی حاکم است، امکان استقلال سیاسی و... ممکن نیست. باید توجه داشت که مقصود ما از استقلال اقتصادی، شکل غربی و شرقی آن نیست، که زمینه هرگونه فحشا، بی‌بندوباری، غارت و چپاول حقوق مستضعفین باشد؛ بلکه استقلال اقتصادی زمانی ارزش دارد که زمینه ساز معنویت باشد.

برنامه‌های تربیتی در مکاتب و جوامع امروز طوری طرح‌ریزی شده است که انسان را به جانب مصرف بیشتر هدایت و هرروز کالاهای متنوعی به او ارائه می‌دهد.

انسان غربی یا شرقی و یا انسانهای غرب و شرق زده، راهی جز این ندارند که سر تا پا ماشینی شوند، و اگر تولیدکننده نیستند، لاقط مصرف‌کننده خوبی باشند.

ماشینی شدن و غرق شدن در کالاهای رنگارنگ غربی، تمامیت وجود اشخاص را تشکیل می‌دهد؛ به طوری که بدون آن قادر به شناخت خود نبوده و نمی‌توانند در صحنهٔ اجتماع ظاهر شوند.

امروز آمریکا و به طور کلی اروپا از آن جهت که اقتصاد پیشرفته‌ای دارد، برای جوامع عقب ماندهٔ صنعتی هدف اصلی قرار گرفته است. اقتصاد در بیشتر جامعه‌ها

همچون بت ظهور کرده و ملت‌ها را فریفته و شیدای خود کرده است. و چون این بت، بیش از همه جا در آمریکا و اروپا ظهور کرده است، عموم مردم می‌کوشند خود را متخلّق به اخلاق آمریکایی و اروپایی بگردانند. بنابراین، انسان امروز، حقیقت خویش را به فراموشی سپرده و در مسیری غیر آن راه می‌پیماید. انسانها در چنین جوامعی به دنبال آن نیستند که چه می‌خواهند و فطرت درونی آنها چه چیز را می‌طلبد؛ بلکه خواست آنها را جهان بیرون از خودشان تعیین می‌کند. خواست حقیقی انسان، قربانی خواسته‌های مصنوعی و پوشالی‌ای شده است که اقتصاد نو برای آنها به ارمغان آورده است. در عبارتی کوتاه باید مطلب را خلاصه کرده، بگوییم: تعلیم و تربیت، امروز در خدمت اقتصاد تولیدی و مصرفی است، نه در خدمت انسان و انسانیت.

اسلام با اشاعه فرهنگ و برنامه‌های تربیتی خویش در بعد اقتصادی روشی را ارائه می‌دهد تا اقتصادی بدون وابستگی به بیگانگان به وجود آورد. تربیت افراد در اسلام به گونه‌ای است که از پشت عینک توحید به اقتصاد و فعالیت اقتصادی می‌نگرند و غرضشان از فعالیت اقتصادی، تأمین رفاه خودشان و جامعه می‌باشد. در نظر آنان تلاش اقتصادی یک وظیفه عبادی - اقتصادی است که در نهایت از آن، قرب الهی را باید طلبید.

روش اقتصادی اسلام، برای به وجود آوردن یک اقتصاد سالم جهت تأمین رفاه فردی و اجتماعی برپایه عدالت اقتصادی و انسانی و در نهایت، آماده کردن زمینه معنوی برای پرستش الله می‌باشد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«نعم العون علی تقوی الله الغنی(۱)»؛ غنی بودن و بی‌نیازی، یاور خوبی بر تقوای الهی است.

اینک با توجه به اهمیت مسأله اقتصاد، به نقش تعلیم و تربیت اسلامی در اقتصاد می‌پردازیم.

ص: ۲۲۱

اگر بخواهیم به طور دقیق از تأثیر تعلیم و تربیت بر روی اقتصاد یک جامعه آگاه گردیم، باید تمام ابواب فقهی اقتصاد اسلام (باب اجاره، تجارت، مزارعه، شرکت و مضاربه و...) را با تمام مسائلی که به بررسی کنیم، آن گاه به نکته های لطیف اخلاقی آنها نظر افکنیم. این کار به فرصت زیاد و به گروهی محقق نیاز دارد که به بررسی بنشینند و لطیفه های تربیتی و تعلیمی مسأله را به دقت اخذ کنند و نموداری از اقتصاد سالم اسلامی را - که در پرتو تربیت اسلامی و مراعات برنامه های پرورشی به وجود می آید - ارائه دهند.

انسان تربیت شده در مکتب الهی تابع امر و نهی و یا به عبارت دیگر «باید» و «نباید» دین است. و ملاک باید و نباید در اسلام، مصلحت و مفسده ای است که در مورد امر و نهی وجود دارد. آنچه دارای مصلحت فرد و اجتماع بوده به انجام آن امر فرموده و از آنچه دارای مفسده بوده نهی کرده است.

عن أبي جعفر عليه السلام قال: خطب رسول الله - صلى الله عليه وآله - في حجة الوداع فقال: «يا أيها الناس ما من شيء يقربكم من الجنة ويباعدكم من النار إلا وقد أمرتكم به و ما من شيء يقربكم من النار ويباعدكم من الجنة إلا وقد نهيتكم عنه. (۱)»

امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حجه الوداع (آخرین حج پیامبر) فرمود:

ای مردم! به آنچه شما را به بهشت نزدیک و از جهنم دور می کند، امر کردم، و از انجام آنچه شما را به جهنم نزدیک و از بهشت دور می گرداند، نهی نمودم.

تعلیم و تربیت همه جانبه اسلام، رسالت بزرگی دارد و آن توجه دادن به روش اقتصادی است، که سلامت اقتصادی جامعه را تضمین می کند. و این براساس مصالح و مفاسدی است که می تواند نقش مثبت یا منفی داشته باشد. از آنچه به اقتصاد ناسالم منجر می شده - به گونه ای که مضرّ به معنویات بوده است - نهی فرموده و بدانچه به اقتصاد سالم منتهی می گردیده (مفید برای رشد انسانیت بوده است) امر

ص: ۲۲۲

کرده است.

به عنوان مثال، دو نمونه از مسائلی که ارزش مثبت و منفی در اقتصاد سالم دارند، متذکر می شویم.

تجارت و دادوستد از روی رضایت، مالکیت از طریق مشروع، فعالیت و تلاش اقتصادی برای حفظ آبرو، صلۀ رحم، ادای دین، احترام گذاشتن به مالکیت عمومی، قناعت، انفاق و... از جمله مسائلی است که اسلام به جهت داشتن ارزش مثبت، به انجام آنها امر فرموده است.

و امّا اسراف، ربا، احتکار، رشوه، تولید کالاهای مبتذل از قبیل آلات قمار و... و... مسائلی هستند که به جهت داشتن نقش منفی در اقتصاد، اسلام از آنها نهی کرده است. روایات بسیاری در کتب روایی در این موارد وارد شده است که به جهت اختصار از آوردن آنها صرف نظر می کنیم.

انسان از آن هنگامی که در دامان پرمهر مادر و در خانواده پاک رشد می کند و بزرگ می شود، این دو دسته از مسائل را می آموزد. انجام دسته اول و نفی دسته دوم، نقش مؤثری در رشد اقتصاد سالم در زندگی فرد و جامعه دارد.

افراد در محیطهای تربیتی و آموزشی اسلامی (خانواده و مدرسه) می آموزند که باید راستگو باشند؛ امانت دار باشند؛ در زندگی، دیگر دوست و قانع بوده و منافع دیگران را چون منافع خود بدانند. و می آموزند که باید یار مستمندان باشند. سخن مولای متقیان علی علیه السلام را به گوش دل سپرده اند که فرمود:

«أحسن الناس عیسا من عاش الناس من فضله (۱)»؛ بهترین مردم از حیث زندگی کسی است که مردم در پرتو لطف و مهربانی او زندگی کنند.

خیانت، دزدی، اسراف، ربا، اعتیاد به مواد مخدر، کسلی، تبلی، پرخوری، خواب بیش از اندازه، شرابخواری، قماربازی، آموختن علوم غیر مورد نیاز جامعه، ساختن ابزار و آلات لهو و لعب، کم فروشی، احتکار، بی تفاوتی در برابر جامعه، خودگرایی، عجب و تکبر، حسد، بخل، حرص، طمع در حق دیگران، ظلم به نفس و دیگران و... از جمله

ص: ۲۲۳

عواملی هستند که اقتصاد را به فساد می کشانند. و در واقع، انسان پرورش یافته در مکتب اسلام - که اقتصاد را زمینه ساز شکوفایی استعدادها و ستایش خدا، و یاری خوب برای تقوا می داند - از هر عاملی که اقتصاد خانواده و اجتماع را به سوی انحراف بکشاند پرهیز می کند.

انسانهایی که این چنین تربیت یافته اند، اگرچه زارع، صنعتگر، کارمند، کارگر و یا مهندس و پزشک و... باشند، به تعهد انسانی خویش پابند بوده، در رشد اقتصاد سالم اجتماع و استقلال اقتصادی خواهند کوشید. بنابراین، اسلام با ساختن چنین افرادی و با تعلیم و تربیت صحیح روش اقتصادی اش را در جامعه پیاده می کند و از فسادی که از ناحیه افراد سودجو، حریص و... اقتصاد را تهدید می کند، جلوگیری می نماید. مثلاً- جلوی مالکیت های نامشروع، از قبیل حیف و میل بیت المال، ربا، قمار و فروش کالاهای نامشروع همچون شراب، آلات قمار، مواد مخدر، و ورود کالاهایی که جز جنبه فساد و ابتذال فایده ای ندارد می گیرد.

اسلام دست حاکم شرع را در مورد کسانی که بخواهند ارزشهای معنوی جامعه را به خاطر سودجویی های اقتصادی و غیره زیر پا بگذارند، باز گذاشته تا آنها را به گونه ای که صلاح می داند و تشخیص می دهد تنبیه کند.

تعلیم و تربیت اسلامی در رشد اقتصاد و استقلال اقتصادی و به وجود آوردن اقتصادی سالم در جامعه، نقشی مثبت و بسیار مؤثر دارد. در واقع یک کارگر یا کشاورز، و صنعتگر و هر مسلمانی که در جنبه اقتصادی جامعه تلاش می کند، کارش به عنوان عبادت تلقی می شود، و از آن نه تنها تأمین زندگی خود و اجتماع را می طلبد؛ بلکه نظری بالاتر دارد و آن، خشنود ساختن خداوند متعال است.

چند نکته

آموزشگاههایی که وظیفه تعلیم و تربیت اقتصادی را به عهده دارند، باید به نکاتی چند توجه داشته باشند:

۱ - افراد مورد نظر را باید به رشته ای جلب کنند که در رشد اقتصادی مؤثر بوده و

جامعه نیازمند به آن است؛ تا از این طریق نیروهای متخصص و تربیت شده، ابزار تولید و منابع تولیدی را به دست گیرند تا نیازی به متخصص خارجی نباشد.

۲- از جمله نقشهای مهم تعلیم و تربیت در اقتصاد، رفع نیازمندیهای مردم و استقلال اقتصادی می باشد، لذا آموزش حرفه ای - فنی، از وظایف تعلیم و تربیت است.

۳- آموزشگاهها موظفند دانش آموزان و دانشجویان را از طریق آزمایش و عمل به مسائل آشنا سازند، زیرا تنها تئوری کافی نیست.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «رأى الرَّجُلَ على قدر تجربته(۱)»؛ عقل مرد به اندازه تجربه ای است که اندوخته است.

و فرمود: «التَّجَارِبُ علم مستفاد(۲)»؛

۴- از آموزشگاههای اقتصادی انتظار می رود که روحیه احساس و اندیشه مناسب دنیای جدید (یعنی دنیای رشد اقتصادی) پدید آورند و تغییر و تحولاتی در متریبیان و عامه مردم ایجاد کنند. همسطح بودن اقتصاد جامعه با جوامع پیشرفته در گرو ابتکار و استقلال شخصیت و تحرک بیشتر است. برنامه تعلیم و تربیت در محیطهای آموزشی باید به گونه ای تنظیم شود که چنین صفاتی در متعلم پرورش یابد(۳).

۵- به متریبیان اقتصاد بیاموزند که بهداشت محیط و بدن را کاملاً رعایت نمایند تا از بیماریهای که ممکن است عارض آنها و دیگران شود، حتی الامکان جلوگیری به عمل آید تا در اثر ضعف بدنی و فکری، رکود در رشد اقتصادی به وجود نیاید.

۶- به وجود آوردن تعهد و مسؤولیت اجتماعی از مسائل مهمی است که در اقتصاد نقش اساسی دارد. کارگر و مهندسی که خود را مسؤول بداند، در حفظ صنایع می کوشد و از آن (همچون مال خود) نگاهداری می کند. در غیر این صورت، با افراط و تفریط در کارها باعث فرسودگی و ابزار تولید و کند شدن تولید و توزیع خواهد شد.

ص: ۲۲۵

۱- (۱). شرح غرر، ج ۴، ص ۹۵

۲- (۲). شرح غرر، ج ۱، ص ۲۶۰

۳- (۳). تعلیم و تربیت در جهان امروز، ص ۱۰۴

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«إِتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادَةِ وَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبَقَاعِ وَالْبَهَائِمِ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَلَا تَعْصُوهُ (۱)»؛ بترسید از خدا در مورد بندگان و شهرهایش؛ همانا شما (در برابر آنها) حتی در برابر قطعه های زمین و چهارپایان مسؤولید. و خدا را اطاعت کنید و معصیت او را مرتکب نشوید.

۷- افراد را باید در رشته ای که استعدادشان اقتضا می کند کمک و یاری کنند، تا نتیجه مثبت آن حتمی بوده و به زودی به ثمر بنشیند.

بهترین سرمایه گذاری برای تعلیم و تربیت

آنهایی که تعلیم و تربیت را فقط از دید بازدهی مادی می سنجند، در سرمایه گذاری، به این مقدار که افرادی محدود، با مهارتی کامل، برای تولید و رشد اقتصادی آماده کنند، اکتفا می نمایند تا غرض اصلی - که بازدهی بیشتر در مدرنیزه کردن محیط است - حاصل شود.

دید مادی، به انسان چون ابزار تولید می نگرد؛ ساختن ابزار تولید بهتر برای تولید بیشتر و ساختن نیروی انسانی عالی تر برای بازدهی بیشتر.

این دید به جنبه های انسانی و کمال انسانی کار نداشته و موجب می شود که به افراد کم استعداد و یا کند ذهن توجه نشود؛ و یا برای رشد اخلاقی و کمال انسانی آنها و... سرمایه ای در نظر گرفته نشود؛ و یا در کارها فقط به تخصیص افراد ارج بگذارند؛ هرچند افرادی باشند که ارزشهای والای انسانی را زیر پا گذاشته و برای آنها احترامی قائل نباشند.

ریشه چنین دید گاهی به سودجویی برمی گردد و اغلب جوامع صنعتی و سرمایه داری و یا نیمه سرمایه دار، امروز دارای چنین دید گاهی هستند.

به عبارت کوتاه، سرمایه گذاری برای تعلیم و تربیت از دیدگاه مزبور، جز برای رسیدن به خواسته های شهوانی گروهی سردمدار بیش نیست. این گروه همان

ص: ۲۲۶

اشخاصی هستند که قرآن مجید دربارهٔ ایشان می‌فرماید:

«ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»؛ (۱) غضب و هدایت الهی بر آنان به سبب اینست که زندگی دنیا را بر آخرت برگزیدند و همانا خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

اما اسلام، تعلیم و تربیت را از دیدگاه الهی و انسانی و کمال معنوی نگریسته و آن را در تعلیم و تربیت اصل دانسته، و دیگر مسائل تربیتی را فرع و مقدمه برای رسیدن به آن قرار می‌دهد. روی این لحاظ سرمایه‌گذاری برای تعلیم و تربیت، در رأس برنامه‌های حکومتی قرار می‌گیرد، و از ضرورتی خاص برخوردار می‌شود. حکومت باید همهٔ افراد را تحت پوشش تعلیم و تربیت قرار دهد. و هیچ کس نباید به عنوان کند ذهن بودن و یا عوامل دیگر (چون ضعف استعداد) تحقیر شده و از تربیت صحیح محروم بماند. او نیز باید تحت پوشش تربیتی قرار گیرد، تا آنچه در توان دارد به ظهور برساند، و در حدّ کاردانی خویش به جامعه خدمت کند - هرچند ناچیز باشد. چه بسا افراد کم‌ذهن در بعضی از هنرها نبوغ خاصی دارند و چنانچه تحت آموزش صحیح قرار گیرند می‌توانند برای جامعه مفید باشند، زیرا از نظر این دیدگاه، ارزش انسانی مورد توجه است، نه ابزار تولید و سودجویی. سرمایه‌های به دست آمده نباید انباشته شود، بلکه صرف انسانهایی شود که خواهان رشد هستند. اگرچه عده‌ای از آنها نتوانند بازدهی مادی چندانی داشته باشند؛ ولی از تربیت صحیح اسلامی برخوردار خواهند شد؛ «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا». (۲)

خداوند هرانسانی را در حدّ وسعش مکلف قرار داده است. هر شخصی که توانش بیشتر باشد، تکلیفش در برابر خود و جامعه اش سنگین تر خواهد بود.

دولت اسلامی موظف است در بودجهٔ سالانهٔ خود، سرمایه‌گذاری کافی را برای تربیت نیروهای انسانی (در جهت به کار انداختن امور اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی کشور) در متن برنامهٔ خود قرار دهد. نیروی انسانی، سرمایهٔ بزرگی است که

ص: ۲۲۷

۱- (۱). سورهٔ نحل، آیهٔ ۱۰۷

۲- (۲). سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۸۶

در رشد سرمایه مادی نقش بسیار مهمی دارد.

این مطلب لازم به تذکر است که مقصود ما از نیروی انسانی اینست که هر فردی نیرو و فکر و استعدادش را به کار انداخته و در بعدی که می تواند، خدمت نماید. به عبارت دیگر، به فعلیت رسیدن استعداد هر فردی در جهت امری از امور کشور، نیروی انسانی را تشکیل می دهد. کسب معلومات و مهارت و برخوردار بودن از ذوقی سلیم، از لوازم به فعلیت رسیدن نیروی انسانی است. خواه فعلیت آن در جنبه اقتصادی باشد (مانند رشد صنایع، تولیدات، کشف منابع زیرزمینی و...) یا در بعد سیاسی، فرهنگی و غیره.

ظهور نیروهای انسانی در بعد اقتصادی موجب می شود که اقتصاد مملکت از رکود رهایی یافته و فقر و کمبود از بین برود؛ از منابع زیرزمینی به خوبی استفاده شود؛ توزیع کالا- با قیمت مناسب به دست مصرف کنندگان برسد؛ مردم از رفاه مادی برخوردار گردند؛ بیکاری در جامعه ریشه کن شود. مهمتر از همه این که، راه نفوذ مستکبرین - که همیشه در صدد هستند تا از ناداری، فقر و بی چیزی جامعه استفاده کرده و آنها را به بند کشند - گرفته شود.

ظهور نیروهای انسانی در جهت سیاسی موجب می گردد که افرادی لایق در رأس امور مملکت قرار گیرند؛ وزارتخانه ها را افرادی دانا با مدیریت کامل اداره نمایند و کشور را از روابطی صحیح و مشروع با کشورهای همسایه و غیره برخوردار سازند و از روابطی که موجب ذلت یک ملت می شود جلوگیری نمایند. دیگر این که برنامه ریزی های دقیق بر طبق شرع و دین برای به وجود آوردن نظم و اصلاح جامعه ارائه دهند. و نیروهای تربیت شده در بعد سیاسی (برای اداره امور کشور)، حکومت را یک امانت از جانب خدا و مردم بدانند که به عهده آنها گذاشته شده است و هر نوع کوتاهی را خیانتی بزرگ در حق خدا و مردم بشمارند.

به فعلیت رسیدن استعدادهای انسانی در جنبه نظامی، سبب می گردد: کشور دارای سربازانی ماهر و قوی باشد که با وجود آنها مرزهای کشور امن خواهند بود و مردم با آرامش کامل به تلاش و فعالیت خواهند پرداخت. اینها (سپاه و نظامیان) زینت و

باعث عزت دین هستند. چنانکه علی علیه السلام درباره آنها فرمود:

«فالجند بآذن الله حصون الرعيه و زين الولاة و عز الدين و سبل الأمن و ليس تقوم الرعيه إلا بهم (۱)»؛ سپاهیان به فرمان خدا، دژها و قلعه های رعیت، و آراستگی حاکمان، ارجمندی دین و راههای امن و آسایش هستند. و رعیت برپا نمی ماند مگر با بودن ایشان.

همچنین ظهور نیروهای انسانی در بعد فرهنگی موجب می شود تا جامعه به رشد عقلی و فکری دست یافته و به آگاهی کامل معنوی نایل شود؛ از خرافاتی که در جوامع بی فرهنگ هست رها شده و در جنبه های مختلف فرهنگی (فلسفه، منطق، اصول، تفسیر، ادبیات، عرفان، تاریخ اسلامی و احکام و تکالیف و...) به سر حد رشد و کمال برسد؛ چون ظهور نیروی فرهنگی، راه اجتماع به سوی حقیقت را باز می کند و چراغ راه می شود.

و اما به ثمر نشستن نیروهای انسانی در بعد اعتقادی، افراد اجتماع را در حد عالی از انسانیت قرار می دهد؛ مردم از عقایدی سالم بهره مند گشته و با شناخت توحید، نبوت، عدل و امامت و معاد... و ویژگیهای آنها به معنویتی خاص دست می یابند.

ظهور این نیروها هماهنگ و تعیین کننده وظایف و تکالیف ملت و احیاکننده اسلام و شعایر آن می باشد.

اقدام به ساخت مراکز آموزش در تمام این ابعاد، از سوی حکومت باید انجام گیرد و مردم در ایجاد این مراکز - از آموزش ابتدایی گرفته تا مراکز آموزش عالی اقتصادی، نظامی، سیاسی، فرهنگی، اعتقادی و... - شرکت فعالانه داشته باشند. این امر بودجه زیادی را به خود اختصاص خواهد داد؛ ولی نیروهای تعلیم یافته و فعال، آن را جبران خواهند کرد. هرچند جمعیت رو به فزونی بگذارد و هرچه زمان بگذرد، این امر سرمایه بیشتری را به خود اختصاص خواهد داد، زیرا همه افراد در هر شرایط و موقعیتی که باشند، باید زیر پوشش این برنامه تعلیمی و تربیتی قرار گیرند.

البته تعیین بودجه سالانه برای این بعد مهم به دست صاحب نظرانی است که

ص: ۲۲۹

در مجلس شورای اسلامی و یا در هیأت دولت هستند. آنها وظیفه دارند با بررسی صحیح و دقیق و تحقیق همه جانبه، نیاز بعد تربیتی نیروی انسانی را در حد مدارس و آموزشگاههای تجربی و غیره در نظر گرفته و بودجه لازم را تعیین کنند.

با توجه به آنچه بیان شد، می توان فهمید که هدف از سرمایه گذاری، توسعه و رشد نیروهای انسانی است. که این خود، شرط لازم برای به فعلیت رساندن ابعاد مختلف جامعه و در نهایت، رسیدن به ارزشهای انسانی و معنوی می باشد. نامه علی بن ابی طالب علیه السلام به مالک اشتر نمودار عالی و زنده ای است برای تأیید آنچه بیان شد.

فقر اقتصادی و تأثیر آن در تعلیم و تربیت

گفتیم: تربیت نیروهای انسانی در همه جوانب وقتی امکان پذیر است که سرمایه گذاری کافی برای ایجاد زمینه رشد انجام گرفته باشد. حال اگر روشی صحیح بر اقتصاد جامعه حاکم نباشد و مردم دچار فقر و ناداری شوند، فقر چه اثری روی آنها خواهد گذاشت و تأثیرش در تعلیم و تربیت چگونه خواهد بود؟

فقر اقتصادی، ناداری مالی فرد، خانواده و اجتماع است. چنین فقری نقطه ضعف بزرگی است که می تواند در ابعاد مختلف (اعتقادی و فرهنگی و سیاسی و نظامی و...) جامعه اثر منفی گذاشته و در نهایت خانواده و اجتماع را به کفر بکشاند.

رسول گرامی اسلام - صلی ... علیه و آله - فرمود: «کاد الفقر أن یکون کفراً»^(۱) فقر (انسان را) به کفر می کشاند.

فردی که فقر او را احاطه کرده، چه بسا خود را در نزد دیگران حقیر می بیند. فردی که توانایی دارد با تلاش و فعالیت غبار فقر را از زندگیش پاک گرداند و خود و خانواده اش را از ننگ فقر نجات دهد؛ ولی تن به کسلی و تنبلی داده است، راه ذلت را به روی خود و فرزندانش گشوده و راه کمال و سعادت را سد کرده است.

امکانات آموزش و پرورش که در پرتو اقتصاد پیدا می شود، در اثر فقر و ناداری، از خانواده و اجتماع سلب می گردد و در نهایت به ذلت و بردگی خانواده و اجتماع

ص: ۲۳۰

۱- (۱). بحار، ج ۷۲، ص ۳۰، (آخر صفحه)

امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود:

«یا بنی من ابتلی بالفقر ابتلی بأربع خصال: بالضعف فی یقینه؛ و النقصان فی عقله؛ و الرقة فی دینه؛ و قلّه الحیاء فی وجهه؛ فنعوذ بالله من الفقر(۱)»؛ فرزندم! کسی که به فقر مبتلا شد، به چهار خصلت مبتلا می شود: ضعف در یقین؛ نقصان در عقل؛ سستی در دین؛ کمی حیا در چهره اش. پس از فقر به خدا پناه ببریم.

اجتماع فقیر قدرت آن را ندارد که نیروهای انسانی فعال در ابعاد مختلف اجتماعی تربیت کند. لذا برای رفع نیازمندیهای خویش مجبور می شود دست سؤال و ذلت به سوی جوامع پیشرفته دراز نماید. هر جامعه پیشرفته ای چنین نیست که بدون داشتن توقع، به سؤال اجتماع عقب مانده و فقیر پاسخ گوید؛ بلکه ضمن رفع نیازمندی از جوامع بیگانه، آنها را تحقیر می کند؛ شخصیت آنها را می گیرد؛ فکر و اندیشه خود را تحمیل می کند؛ و اجتماع فقیر هم به جهت احتیاجش مجبور به خضوع و خشوع می شود.

نمونه روشن این مطلب، رژیم محمد رضا شاه بود که آمریکا در زمان او حقّ توخّش می گرفت، و این نهایت تحقیر یک ملت و گرفتن عزّت و شخصیت از اوست.

جامعه ثروتمند و پیشرفته به عنوان گرداندن چرخهای صنعتی و فرهنگی و نظامی یک کشور محتاج، اقدام می کند؛ ولی هیچ گاه معلومات و دانش تجربی خود را به مردم آن کشور انتقال نمی دهد. بلکه هرچه بیشتر، عوامل فقر آنها را فراهم می آورد و جامعه ای مصرف کننده، و بازاری برای فروش انواع کالاهای خود به وجود می آورد.

منابع ثروت و ذخایر مادی را می طلبد و در عوض، کالاهای تزیناتی و لوکس و... را جهت آنان ارسال داشته و عیاشی و هوسرانی را برای آن ملت به ارمغان می آورد.

حیات و مرگ یک ملت در اثر فقر اقتصادی به دست جامعه غنی می افتد. به طوری که هرگونه حرکتی در جهت مخالف سیاست کشور حاکم، محاصره اقتصادی را به همراه خواهد داشت.

خلاصه این که فقر اقتصادی، کانال نفوذ استعمار است که با به دست گرفتن

اقتصاد جامعه، سایر شؤون اجتماعی را به دست می گیرد و این آفتی عظیم برای سعادت و استقلال یک ملت به شمار می آید. این چنین فقری بزرگترین مرگ است.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «ألفقر ألكبر(۱)»؛ ناداری، مرگ بزرگی است.

براستی باید از چنین فقری به خدا پناه برد. حضرت علی علیه السلام به فرزندش محمد حنفیه فرمود: «یا بنی ائی أخاف علیک الفقر فاستعذ بالله منه(۲)»؛ فرزندم! از فقر بر تو می ترسم، از آن به خدا پناه ببر.

اثر فقر اقتصادی، محرومیت جامعه از امکانات آموزشی و پرورشی است؛ این محرومیت موجب می گردد تا نیروهای انسانی شکوفا نشده و به فعلیت نرسد. در نتیجه، راه رشد به سوی تعالی، به روی مردم بسته شده و تعلیم و تربیت به دست استعمارگران بیفتد. که در این صورت، آموزش دین از بین خواهد رفت و یا به صورت یک مسلک خرافی معرفی خواهد شد، و دین - که تمام حیات معنوی انسان به آن است - به بازی گرفته خواهد شد. حضرت علی علیه السلام فرمود: «لا حیاة إلا بالدین(۳)»؛ حیات و زندگی واقعی فقط در پرتو دین است.

محرومیت های اقتصادی، یکی از عواملی است که عقده های درونی و نابسامانیهای روانی را به وجود می آورد و به صورت فحشا و جنایات در جامعه ظهور می کند.

در پایان، این نکته لازم به تذکر است که: غنا و بی نیازی مالی نیز - همچون فقر - گاهی عامل منفی برای تعلیم و تربیت و موجب ذلت و فساد می گردد.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «حب المال یوهن الدین و یفسد الیقین(۴)»؛ دوستی ثروت (در جهت دنیا) دین را سست و یقین را فاسد می گرداند.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ»؛ همانا انسان از طغیان باز نمی ایستد،

ص: ۲۳۲

۱- (۱). نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۱۵۴، ص ۱۱۶۶

۲- (۲). نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۳۱۱، ص ۱۲۳۸

۳- (۳). میزان الحکمه، ج ۲، ص ۵۵۲

۴- (۴). غرر الحکم، ص ۱۶۸، طبع نجف

۵- (۵). سوره علق، آیه ۷ و ۶

آن گاه که خود را غنی و بی نیاز می بیند. اینطور نیست که فقر اقتصادی، عامل حتمی برای نابودی و فساد تعلیم و تربیت، و غنای اقتصادی، عامل حتمی برای رشد تعلیم و تربیت باشد.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «الصبر على الفقر مع العزّ أجمل من الغنى مع الدّلّ (۱)»؛ صبر و شکیبایی بر فقری که عزّت به دنبال داشته باشد، بهتر و زیباتر از بی نیازی ای است که همراه با ذلّت باشد.

حاکمیت این دو (فقر اقتصادی و غنای اقتصادی) بر معنویت و عقل است که موجب منفی بودن آنها می شود. در صورتی که محکوم عقل و معنویت قرار گیرند، عاملی مثبت خواهند بود.

البته فقر اقتصادی - در هر حال - موجب کندی رشد و تعلیم و تربیت؛ ولی غنا و بی نیازی، زمینه فراهم آوردن امکانات گردیده، به گسترش تعلیم و تربیت کمک می کند.

ص: ۲۳۳

فرهنگ در لغت و اصطلاح

فرهنگ اسلامی

تعلیم و تربیت و میراث‌های فرهنگی

نقش تعلیم و تربیت در توسعه فرهنگ

ص: ۲۳۵

«فرهنگ» یا «فرهنگ» به معنای «ادب» و «تربیت» می باشد. و به معنای «دانش» و «معرفت» نیز آمده است. لذا سازمانی که امور تعلیم و تربیت افراد مملکت را بر عهده دارد؛ «وزارت فرهنگ» نامیده می شود. فرهنگ، بر آداب و رسوم نیز اطلاق شده است (۱).

در اصطلاح جامعه شناسان معاصر، فرهنگ، بر رسوم و معتقدات، علوم، هنرها و سازمانهای اجتماعی دلالت می کند (۲).

با توجه به این که در این جا، فرهنگ از دید و اصطلاح جامعه شناسان، مورد نظر می باشد، می توان فرهنگ را از مهمترین ابعاد جامعه به شمار آورد، زیرا وقتی از فرهنگ یک جامعه سخن گفته می شود، تمام رسوم و آداب فردی و اجتماعی و... مورد نظر و توجه قرار می گیرد.

نظام فرهنگی، بیانگر آداب و رسوم، ارزش های انسانی، اعتقادات، اخلاق، سیاست، طرز تفکر، رشد عقلی و ارتباط یک جامعه با جامعه های دیگر است. در واقع، شناخت فرهنگ، مساوی با شناخت جامعه بوده و می توان گفت: امتیاز جامعه ها از یکدیگر در بعد فرهنگی آنها نهفته است. و لذا وحدت ملتها در پرتو وحدت فرهنگی امکان پذیر است.

ص: ۲۳۷

۱- (۱). فرهنگ معین، ج ۲، ص ۲۵۳۸

۲- (۲). زمینه جامعه شناسی، ص ۱۲۰

فرهنگ اسلامی بر اصولی جاوید و فروعی محکم و منابعی غنی، بنیان نهاده شده است. به طوری که هیچ گاه فرسوده نمی شود و کهنگی به آنها راه ندارد. این اصول، اساس رشد انسانی و الهی به شمار آمده و در حقیقت، ظهور و به فعلیت رسیدن انسانیت در گرو آنهاست.

از آن جایی که اسلام برای نوسازی جامعه انسانی و دور نگهداشتن انسان از انحرافها و خرافات و هرگونه پلیدی آمده است، به رسوم و اعتقادات، اخلاق نیکو و طرز تفکر صحیح دعوت فرموده و برای حفظ ارزش های انسانی دستوراتی داده است.

اگر قرآن و سنت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام را به خوبی بشناسیم و به حقایق آن دو آگاه شویم، به این مطلب پی خواهیم برد که فرهنگ اسلامی، تمام مسائلی که در جهت تربیت انسانهاست. بیان دستورات اخلاقی، و این که الله را در همه کارها محور اصلی قرار دادن؛ از نبوت و امامت و معاد سخن گفتن؛ آداب حج و زیارت، عبادات، خوردن و آشامیدن را توضیح دادن و نیز قوانین دادوستد و دیگر مسائل را بیان نمودن؛ زکات دادن و به جهاد و مبارزه در راه خدا دعوت کردن و به اطاعت خدا و رسول خدا امر کردن و به بسیاری از مسائل - که در رابطه با ظهور انسانیت است - سفارش نمودن؛ دلیل واضح، روشن و گویایی است بر این که فرهنگ اسلامی درصدد ساختن انسان و جامعه ای الهی است؛ جامعه ای که در آن، تقرب به خدا، رکن اساسی زندگی، به شمار آمده و به نیکوترین وجه ایمان - که بیانگر بهترین قرب و نزدیکی است - آراسته شده باشد. چنانکه امام علی علیه السلام فرمود: «أقرب الناس إلى الله سبحانه أحسنهم إيماناً»^(۱)؛ نزدیکترین مردم به خدای سبحان، نیکوترین آنها از حیث ایمان است.

چنین جامعه ای هدایت یافته ترین جامعه است و علی علیه السلام در این مورد چنین می فرماید: «و اقتدوا بهدی نبیکم فإنه أفضل الهدی و استنوا بسنته فإنها أهدی

ص: ۲۳۸

السنن (۱)؛ هدایت و راهنمایی پیامبر را پیشه کنید که راهنمایی او بالاترین راهنمایی است؛ و به سنت و طریقه او رفتار نمایید که طریقه او هدایت کننده ترین سنتها و روشهاست.

به طور کلی، فرهنگ اسلامی گویای این است که برای خود بودن، و برای خود زیستن، و در خدمت موجود ناقص قرار گرفتن، پوچی و بیهودگی است؛ امّا برای خدای بزرگ بودن و به خاطر او زیستن و با سیر به سوی او، کامل شدن، بیرون آمدن از پوچی و بیهودگی و داخل شدن در طریق حق می باشد.

فرهنگ اسلامی، جهان را حق می داند؛ بدان جهت که برای برترین موجود (انسان) آفریده شده است. و انسان را حق می داند، زیرا برای شناخت کمال مطلق و معبود خویش (الله) پا به عرصه وجود گذاشته است.

فرهنگ اسلامی برای دانش و علم که سبب عروج انسان به معنویت و انسانیت است ارزش قائل است. علاوه بر این، برای انسان نیز ارزش و مقام والایی را معتقد می باشد و او را خلیفه خدا و برتر از ملائکه شمرده است، چون از قوام برتری برخوردار است.

۲ فرهنگ اسلامی، ارزش انسان را در تقوا و پرهیزکاری می داند و هراسانی که تقوای بیشتری دارد، در نظر او از ارزش بالاتری برخوردار است.

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»؛ (۲) گرامی ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.

در دیدگاه این فرهنگ، بهترین روش زیستن و تربیت، در تقوای الهی نهفته است.

در گذشته یادآور شدیم: انسان، موجودی است که در بدو تولد هیچ نمی داند و با گذشت زمان به رشد می رسد؛ و تنها راه رشد او تعلیم و تربیت است که در ابتدا، به وسیله پدر و مادر و سپس مدرسه انجام می گیرد. او چون حیوانات نیست که با رشد غرایز، به رشد حقیقی خویش راه یافته و از راه و رسم تجربه های دیگران و در پرتو رسوم، اعتقادات، اخلاق و به طور کلی فرهنگی است که براساس آن تربیت می شود. بدین

ص: ۲۳۹

۱- (۱). نهج البلاغه، فیض الإسلام، خطبه ۱۰۹، ص ۳۳۸

۲- (۲). سوره حجرات، آیه ۱۳

لحاظ، خداوند بهترین روش زیستن، ماندن و تکامل یافتن را با فرستادن دین توسط پیامبرانش، بیان فرموده است؛ و بشر باید از طریق تعلیم و تربیت با آن آشنا شده و بدان عمل نماید، و آن گاه که فرهنگ دینی و اسلامی توسط پیامبر و رهبر الهی به مردم آموخته شد و جامعه نیز آن را پذیرفت و زندگی در جامعه، براساس آن بنا نهاده شد، لازم است در تداوم و بقای آن نیز از تعلیم و تربیت باز نماند؛ باشد که سایه این فرهنگ غنی، به زندگی انسانی نایل آید.

تعلیم و تربیت و میراث‌های فرهنگی

«میراث» در لغت، به معنی چیزی است که بعد از مرگ به جا می ماند؛ مال و ثروتی که از میت برجای مانده؛ میراث نامیده می شود. البته میراث، اختصاص به مال و ثروت ندارد. کتابهای علمی، عقیده، آثار هنری، طرز تفکر، اخلاق و رسوم و... که بعد از مرگ فرد در جامعه باقی می ماند؛ همچنین کتابخانه ها، آثار علمی، ادبی و هنری و مسائل اخلاقی که از نسل های گذشته باقی مانده است، میراث‌های فرهنگی ای است که به نسل جدید انتقال می یابد. هر جامعه ای خود را موظف می داند تا آنچه که از میراث فرهنگی جامعه های گذشته باقی مانده و آنچه را خود کسب کرده و به دست آورده است، به جامعه جدید و نسل نو انتقال دهد تا با بهره مندی از آنها به آثار جدیدی دست پیدا کنند.

انتقال میراث فرهنگی به نسل نو موجب حفظ استقلال فرهنگی گشته و باعث می شود پیوند فرزندان یک ملت با اجدادشان گسسته نشود و با وحدت فرهنگی، وحدت خویش را حفظ کنند.

پشت پا زدن به میراث‌های فرهنگی و به کار نگرفتن آنها در فرهنگ جدید، موجب بروز اختلاف عقاید و افکار و نیز ضربه بر پیکر استقلال و وحدت جامعه می شود.

علاوه بر این، باعث محروم ماندن نسل جدید از تجربه های گذشتگان می گردد.

آموزشگاهها، وسایل ارتباط جمعی (رادیو، روزنامه، مجله، تلویزیون و...) می توانند نقش مثبت و مهمی در ایفای این وظیفه مهم داشته باشند و با انتقال آنها به آیندگان،

سند استقلال فرهنگی و وحدت جامعه و رشد انسانها را محکم نموده از پوسیدگی آنها جلوگیری کنند.

کوتاهی آموزشگاهها و وسایل ارتباط جمعی در این امر مهم، آنچنان فاجعه ای بیار می آورد که ما امروز در کشورهای اسلامی شاهد آن هستیم، که چگونه فرهنگ غربی (امریکایی و اروپایی) یا فرهنگ شرقی (مارکسیسم) جای فرهنگ اسلامی را گرفته و موجب اضمحلال استقلال و نابودی وحدت بین مسلمین شده و اختلاف افکار و عقاید را به وجود آورده اند. گروهی به رسم اروپایی و امریکایی لباس می پوشند؛ سخن می گویند؛ راه می روند؛ در بازارها و خیابانها به گونه ای هستند که اروپایی ها هستند. و گروهی دیگر به روش شرقی عمل می کنند. این زبونی و ذلت یک ملت است که فرهنگ اسلامی را - که غنی ترین فرهنگهاست - رها ساخته و فرهنگ غربی یا شرقی را ترویج کند و از آنها تقلید نماید.

به فراموشی سپردن فرهنگ اسلامی موجب شده زندگی فردی و اجتماعی دگرگون شود و از عالی به دانی سقوط نماید؛ و این، نوعی پوچی و بیهودگی است که فرهنگ اسلامی با آن مخالف است.

این جاست که حضرت علی علیه السلام می فرماید: «علموا صبیانکم ما ینفعهم الله به لا یغلب علیهم المرجه برأیها(۱)»؛ آنچه را که خداوند به وسیله آن، نفع می رساند؛ به کودکان خود بیاموزید تا گمراهان، افکار و عقاید خویش را بر آنها تحمیل نمایند.

و امام صادق علیه السلام فرمود:

«خداوند متعال به پیامبری از پیامبرانش وحی فرمود: «قل للمؤمنین: لا تلبسوا لباس أعدائی و لا تطعموا مطاعم أعدائی و لا تسلكوا مسالك أعدائی فتكونوا أعدائی كما هم أعدائی(۲)»؛ به مؤمنان بگو: لباس دشمنان مرا نپوشید؛ از خوردنی های دشمنانم نخورید؛ و راه و روش دشمنان مرا نپیماید. که (اگر به سنت آنان عمل کنید) از دشمنان من خواهید بود؛ چنانکه آنان دشمنان من هستند.

ص: ۲۴۱

۱- (۱). بحار، ج ۲، ص ۱۷، روایت ۳۹، طبع تهران

۲- (۲). وسایل الشیعه، ج ۳، ص ۲۷۹، روایت ۸، باب ۱۹ از ابواب لباس المصلی

البته باید توجه داشت، حفظ میراث‌های فرهنگی و انتقال آنها به نسل جدید، به این معنا نیست که حتی آثار منافی با شؤون اخلاقی و انسانی هم نگهداری شود. و صرف این که از اجداد و نسل قبل باقی مانده است؛ - روی تعصب های جاهلی - باید نسل نو، آن را بیاموزد و بدان عمل نماید. این قبیل میراث‌های فرهنگی که مانع رشد و ظهور انسانیت انسان است، باید نابود شده و از بین برود. و آنچه که در جهت رشد زندگی انسانی و عقلانی جامعه هست، باقی بماند.

فرهنگ اسلامی برای همین امر مهم، ظهور کرد تا خرافات قرون گذشته جاهلی را از بین ببرد. آنچنانکه مردم جزیره العرب را از بت پرستی نجات داد و آنها را از تقلید کورکورانه اجدادشان - که دارای عقیده و رسوم خرافی بودند - بازداشت.

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ»؛ (۱) هنگامی که به آنان (مشرکان) گفته شد: از آنچه خدا نازل ساخته (از کتاب و دین) پیروی کنید، در پاسخ گفتند: ما از کیش پدران خود پیروی می کنیم. آیا آنان باید تابع پدرانشان باشند، اگرچه، نادان و بی عقل بوده و به حق و راستی راه نیافته باشند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ (۲) ای اهل ایمان! شراب، قمار و بت پرستی و تیرهای تقسیم - که در عهد جاهلیت، مال مشترک را توسط آنها مفروض و تعیین می کردند و در حقیقت یک نوع قمار به حساب می آمد - همه اینها پلید و از عمل شیطان است. از آن اجتناب و دوری ورزید؛ شاید رستگار شوید.

قرآن، در این آیه، از بعضی رسوم جاهلی نهی فرموده است. میراث فرهنگی را باید ارزیابی کرده و با محک ارزشهای انسانی و عقلی، تقوا و معنویت سنجید و در صورتی که منافات با رشد و قوام انسان نداشت، حفظ نمود و تبلیغ کرد و فرزندان جامعه را با آن آشنا ساخت.

ص: ۲۴۲

۱- (۱). سوره بقره، آیه ۱۷۰

۲- (۲). سوره مائده، آیه ۹۰

این امر به ما می آموزد که اگر در جامعه های دیگر، آثار هنری و رسوم انسانی، وجود داشته یا دارد، آنها را بشناسیم و به جامعه خویش منتقل کنیم. در این باره علی علیه السلام می فرماید:

«اطلبوا العلم و لو بالصدیقین (۱)»؛ علم را طلب کنید؛ اگرچه در چین باشد. (مقصود این است که، هرچند در نقطه ای دوردست باشد).

این که اسلام، تشویق به علم آموزی می کند و وظیفه مهم علما و دانشمندان را، آموزش فرهنگ اسلامی به مردم می داند، دلیل واضحی است بر این که میراثهای فرهنگی به فراموشی سپرده نشود؛ بلکه باید از نسلی به نسل دیگر انتقال یابد، تا جامعه، رسوم و آداب انبیای عظام را بیاموزد و به حقیقت رهنمون شده، به رشد معنوی برسد، زیرا تعلیم و تربیت عالی ترین و تنها وسیله نشر فرهنگ اسلامی است.

امام حسن علیه السلام به فرزندان خود و برادرانش سفارش فرمود: «إنکم صغار قوم و یوشک أن تکونوا کبار قوم آخرین فتعلموا العلم فمن لم یستطع أن یحفظ فلیکتبه و لیضعه فی بیته (۲)»؛ شما کودکان جامعه امروز هستید و امید می رود که بزرگان جامعه فردا باشید؛ پس به تحصیل دانش پردازید. و کسی که قدرت حفظ آن را ندارد، پس آن را بنویسد و در خانه نگهداری کند.

کودکان و نوجوانان، باید از راه تعلیم و تربیت، رسوم، عقاید و سنت های خوب را بیاموزند تا فردا - که بزرگان جامعه می گردند - بتوانند آنها را به جامعه خویش تعلیم دهند.

اسلام برای این که فرهنگ اسلامی در انحصار یک جامعه نماند و به جامعه های دیگر منتقل شود و نیز برای این که در میان یک قوم، مدفون نگردد، از کتمان علم، مذمت فرموده است.

«من کتم علما نافعاً ألیمه الله یوم القیامه بلجام من نار (۳)»؛ کسی که علم

ص: ۲۴۳

۱- (۱). بحار، ج ۲، ص ۳۲، روایت ۲۱، طبع تهران

۲- (۲). بحار، ج ۲، ص ۱۵۲، روایت ۳۷، طبع تهران

۳- (۳). بحار، ج ۲، ص ۷۸، روایت ۶۶، طبع تهران

سودمندی را کتمان نماید - و آن را به جامعه نیاموزد - خداوند متعال روز قیامت لجامی از آتش بر دهان او می زند.

و برای این که فرهنگ اسلامی به گونه ای صحیح، از نسلی به نسل دیگر انتقال یابد، از کذب و دروغ بستن بر پیامبر(صلی الله علیه و آله) و ائمه علیهم السلام نهی فرموده و شخص کاذب را به عذاب الهی وعده داده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «من کذب علينا أهل السیت حشره الله يوم القيامة أعمى یهودیا(۱)»؛ کسی که بر ما اهل بیت(پیامبر) دروغ ببندد، خداوند متعال روز قیامت او را کور و یهودی محشور می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من کذب علی متعمدا فلیتبوا مقعده من النار(۲)»؛ کسی که به طور عمد، بر من دروغ ببندد؛ نشیمنگاهش را از آتش قرار دهد.

در واقع، تعلیم و تربیت، نقش اساسی و مهمی را در بقای میراثهای فرهنگ اسلامی دارد. چنانکه گفته اند:

«تعلیم و تربیت، ذخایر معنوی، ادبی، حقوقی و هنری را حفظ می کند و به جوانان می آموزد که چگونه سیستمهای فکری مبتنی بر سنت را در جهت پیشبرد و ارتقای جنبه های مادی و غیر مادی، از نو شکل دهند.(۳)»

احترام به تعلیم و تربیت اسلامی، احترام به فرهنگی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام مروج آن بوده اند. و دوام تعلیم و تربیت در جامعه، ضامن بقای فرهنگ اسلامی، و سستی در آن و یا کنار گذاشتن آن، مساوی با نابودی فرهنگ اسلامی می باشد.

لازم به ذکر است که در آموزش فرهنگ اسلامی به کودکان و نوجوانان و جوانان باید این مطلب مهم، تأکید شود که: مسأله اساسی در فرهنگ اسلامی، تعالی انسان است؛ و انسان باید برای تعالی خویش، دو راه «سقوط» و «عروج» را بشناسد؛ با

ص: ۲۴۴

۱- (۱). بحار، ج ۲، ص ۱۶۰، روایت ۷، طبع تهران

۲- (۲). بحار، ج ۲، ص ۱۶۱، روایت ۱۹، طبع تهران

۳- (۳). نوسازی جامعه، گردآورنده «مایرون ونر»، ص ۱۰۰

عوامل تکامل و انحطاط، آشنا شود و تاریخ را که نمونه بارز این معنا و بیانگر سقوط و عروج یک جامعه و نیز رودررویی دو انسان یا دو گروه انسانهای متضاد است (گروهی در جهت حق، مانند انبیای عظام - صلوات الله علیهم أجمعین - و گروهی در جهت باطل مانند نمرود، فرعون و...) مورد مطالعه دقیق قرار دهد.

قرآن نیز که از تاریخ گذشتگان سخن می گوید، به خاطر این نکته است که انسان عبرت بگیرد و متذکر شود؛ به حقیقت خویش واقف گردد و گام به راه باطل - که همانا راه شیطان است - نگذارد.

نقش تعلیم و تربیت در توسعه فرهنگ

تعلیم و تربیت، علاوه بر انتقال فرهنگ اسلامی به نسل جدید، نقش مهمتری دارد و آن، توسعه فرهنگ اسلامی می باشد. درست است که آنچه را از نسل های گذشته بر جای مانده - که مطابق با ارزشهای انسانی است - باید حفظ نمود، اما نباید در آن محصور شد؛ بلکه باید در توسعه آن تلاش کرد. توسعه دادن فرهنگ اسلامی به این معناست که بتوانیم از منابع غنی آن (قرآن و سنت، عقل و اجماع) بیش از آنچه گذشتگان فهمیده اند، بفهمیم؛ استفاده کنیم و به کار بندیم. (البته با ضوابط و شرایطی که متخصصان فن و کارشناسان علوم اسلامی ارائه می دهند) به عبارت دیگر، فقط تقلید نکنیم؛ بلکه پرواز روحی و تراوش فکری داشته باشیم و خود، به تعمق پردازیم. در غیر این صورت، نمی توانیم از فرهنگ اسلامی استفاده کامل ببریم، زیرا فرهنگ اسلامی پاسخگوی همه نیازهاست.

از مکانهایی که در این راستا، نقش سازنده ای می تواند داشته باشد؛ مدارس و دانشگاهها و مراکز علوم دینی است و باید در آنها، به گونه ای دانش آموزان، دانشجویان و طلاب را تربیت کنند که علاوه بر آموختن رسوم و عقاید و افکار گذشتگان، در پی آفرینش فکری خلاق و جدید بوده و نظریات پربارتری را جایگزین نظریات قبلی نمایند. البته این کار باید با راهنمایی کارشناسان و متخصصان علوم اسلامی و مطالعه ای عمیق همراه باشد تا به اشتباه و انحراف کشیده نشوند.

این که قرآن، انسان را به تفقه و تعقل می خواند، دال بر این مطلب است که اسلام، خواهان توسعه فرهنگی است که از جانب خدا به رسولان او نازل شده است و به کمک آن، انسان می تواند رهرو راه حقیقت و پوینده طریق کمال و معرفت باشد و به پیشرفت در زمینه های فرهنگی نایل آید.

آنچه در مدارس اسلامی مورد توجه است، تعقل و تعمق و اجتهاد است و همین مسأله موجب گشته که علمای اسلامی برمبنای اجتهاد و دقت، به استخراج مسائل از منابع علمی پرداخته و نظر مستقل اسلام را در هر یک از مسائل بیان دارند؛ بدون این که مقهور علوم دیگران شوند و بخواهند اندیشه علمی خویش را از فرهنگهای یونانی، غربی و شرقی بگیرند. و یا به رأی خود، آنچه که در اسلام نیست، به اسلام نسبت دهند. تاریخ فراگیری علوم در میان مسلمین، گویای این قضیه است.

با سیر در آثار دانشمندان و علمای بزرگ اسلامی، می توان به تعمق آنها در علوم پی برد که چگونه در مدرسه های اسلامی، روح اجتهاد و تعقل را در پرتو تعلیم و تربیت صحیح پیدا کرده بودند.

روحیه تعمق نگری مسلمانان به حدی رسیده بود «که مسلمانان، علوم را اعم از الهی، شرعی، طبیعی و عقلی، تا آنجا که میسر بود، در روزگار خود آن عالمان، به حد کمال رسانیدند. (۱)» حتی آنچه از دانش دیگران نیز در مدرسه های اسلامی می آموزند؛ با نظری تحلیلی بدان می نگرند. چنانکه نوشته اند:

«مسلمانان، با نظری مشرفانه به ترجمه علوم دست زدند و برخی از مطالب پیشینیان را پسندیدند و برخی را نه. و آنچه را هم پسندیدند، در بوته تحقیق گذاختند و آن را تنقیح کردند و پیراستند و افزودند و کاستند. (۲)»

با توجه به آنچه بیان شد، معلوم می گردد که تعلیم و تربیت، نباید فقط وسیله انتقال فرهنگی باشد؛ بلکه باید با دادن قدرت و نیرویی به دانش آموز، او را به تعقل و تفقه وادارد تا با کوشش خویش، بر آنچه یاد گرفته است - در حدی که ضوابط و شرایط

ص: ۲۴۶

۱- (۱). دانش مسلمین، ص ۸۰

۲- (۲). دانش مسلمین، ص ۷۷

اجازه می دهد - بیفزاید.

اگر تعلیم و تربیت بتواند نقش مهم خود را در این زمینه ایفا کند، تأثیر بسزایی در توسعه فرهنگ اسلامی خواهد گذاشت. البته تعقل و تدبّر در آثار گذشتگان و تجزیه و تحلیل و نقد آنها به معنای بها ندادن و ارزش قایل نشدن به آنها نیست؛ بلکه مقصود این است که اگر نقاط ضعفی در عقاید قبلی و استنباط مسائل بوده، معلوم گردد و جای آن را نقاط قوت پر کند. (برخلاف آنها که گمان می کنند رشد فرهنگ، روبرویی از رشد جامعه است)، رشد فرهنگ، رشد جامعه را فراهم می آورد و حالت جامعه را دگرگون کرده، از رکود به ترقی سوق می دهد.

جامعه ای که در آن، تلاش، تفکر و تعقل نیست، رشد و ترقی در آن وجود ندارد.

بعکس، در جامعه ای که از این اصول پیروی می کنند و به فرهنگ، توسعه می بخشند، رشد و تکامل و تغییر و تحوّل وجود دارد.

باید به این نکته توجه داشت که اسلام، خواهان توسعه فرهنگ اسلامی است؛ اما توسعه ای که در پرتو استقلال و اراده مستقلّ مسلمین باشد؛ نه توسعه ای که در کنارش وابستگی فرهنگی، سیاسی وجود داشته باشد، زیرا بنای فرهنگ اسلامی بر شناخت خدا و عروج انسان به سوی «الله» است.

در صورت وابستگی فرهنگی، نوعی انحراف در فرهنگ اسلامی به وجود خواهد آمد که اگر بخواهیم نامی بر روی این انحراف بگذاریم، چیزی جز «فرهنگ التقاطی» نخواهد بود و فرهنگ التقاطی نمی تواند انسان را به مطلوبش - که رسیدن به مرحله قرب به خدا و الهی شدن است - برساند.

در صورتی که مسلمین، مقهور سیاست جامعه ای واقع شوند، از بسیاری حقایق که با آن سیاست، متضاد است، باید چشم پوشند و یا آنها را تحریف نمایند و این خود، نوعی به رکود کشاندن فرهنگ اسلامی است.

بنابراین، اگر فرهنگ اسلامی در پرتو استقلال، توسعه نیابد، افکار و استعدادها به سوی یک فرهنگ التقاطی جذب خواهد شد و موجب عوض شدن مسیر اسلام خواهد گشت.

ص: ۲۴۷

تعلیم و تربیت صحیح باید دور از سیاست های غیر اسلامی باشد.

در غیر این صورت، تربیت حقیقی - که به فعلیت رساندن استعدادها در جهت مطلوب شایسته است - صورت نخواهد گرفت.

در پایان، به نقش فرهنگ اسلامی در به وجود آوردن جامعه انسانی و الهی اشاره می کنیم:

فرهنگ اسلامی، برای ساختن جامعه انسانی - به طوری که براساس فکر صحیح، حرکت و عمل نماید - از اجتماع کوچک خانواده شروع می کند و به اجتماع بزرگ جهانی می رسد و اجتماعات را به محبت، نیکوکاری، تقوا و ارتباط انسانی با همدیگر دعوت می نماید:

«یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ»؛ (۱) ای اهل ایمان، همگی در اسلام داخل شوید (تسلیم حق گردید) و از گامهای شیطان متابعت و پیروی نکنید (تسلیم و سوسه های او نشوید).

افعال و حرکات انسان، براساس ادراکاتی است که دارد. هیچ فعلی را انسان، بدون درک و اندیشه انجام نمی دهد. لذا انسان، چنان عمل می کند که می اندیشد و آنچنان می اندیشد که فرهنگ جامعه اقتضا می کند و چنانچه فرهنگ جامعه دور از انحرافات باشد، در پرورش ادراکات و افکار، نقش مثبت خواهد داشت. و آن گاه که زیربنای عملی جامعه (ادراکات) دور از هرنقص و انحرافی باشد، رابطه انسان با خود، با دیگران و با طبیعت، رابطه ای سالم خواهد بود. در این صورت است که جامعه انسانی - الهی در پرتو فرهنگ اسلامی تحقق خواهد یافت و انسان را به اعمال صالح، خواهد کشانید.

تعلیم و تربیت صحیح، به جامعه می آموزد که چگونه استعدادها و نیروی فکری را در جهت ارتقای جنبه های معنوی و مادی به کار اندازد و انسانها را به سوی ساختن یک جامعه ایده آل سوق دهد. ساختن جامعه انسانی، نیاز به فرهنگی دارد که برپایه تعلیم و تزکیه باشد و فرهنگ اسلامی بر این دو پایه استوار است.

ص: ۲۴۸

فرهنگ اسلامی، تنها به تعلیم دانش اکتفا نمی کند؛ بلکه به همراه دانش، به تزکیه نیز پرداخته و آلودگیهای روحی را از بین می برد و قوای انسانی را منور به نور الهی می گرداند و به سوی شکوفا شدن و رسیدن به فعلیت رهنمون می شود.

به هر حال، در فرهنگ اسلامی، انسانها ادراکات خود را از عقیده ای پاک و ایمانی خالص می گیرند و جامعه واحد اسلامی را به وجود می آورند. همچنانکه امروز، انقلاب اسلامی ایران، بر این اساس، به رهبری حضرت امام - قدس سره - به وجود آمد.

به امید آن روز که ملتهای دیگر، به حقیقت این فرهنگ غنی الهی و انسانی پی برده و در پرتو آن، به انسانیت و وحدت کامل برسند.

إن شاء الله

ص: ۲۴۹

تعریف سیاست

هدف در سیاست اسلامی

شروع رشد سیاسی

نقش تربیت در تشکیل حکومت

نقش حکومت در تربیت

وظایف حاکم و زمامدار

ص: ۲۵۱

«سیاست» در لغت به معنای «حسن تدبیر و کاردانی» آمده است؛ انسان ساینس یعنی کاردان، مصلحت اندیش. و نیز سیاست به معنای حکومتداری، به تدبیر امور مردم پرداختن هم آمده است (۱).

سیاست در اصطلاح، «نوعی تدبیر است که هر شخصی را به آنچه استحقاق دارد قانع کرده و او را به حق خویش برساند، و دست تعدی و تصرف را از حقوق دیگران کوتاه کند و به جهت تعاون در امور مملکت و اجتماع، هر شخصی را به شغلی که در شأن اوست مشغول نماید» (۲).

سیاست اگر از روی پارسایی و تقوا باشد و براساس امر و نهی الهی انجام گیرد، سیاست الهی است و اگر محرک در سیاست غیر از این باشد نام آن محرک، بر آن گذاشته خواهد شد. روی این لحاظ، سیاست را به اقسام و انواع مختلف تقسیم کرده اند. در سیاست الهی، غرض، رساندن مردم به سعادت و همچنین به فعلیت رساندن نیروهای انسانی در جهت حق است ولی در سیاستهای غیر الهی، منظور، رسیدن به آن چیزی است که شخص یا اشخاص ساینس، آن را هدف می پندارند.

هدف در سیاست اسلامی (الهی)

خداوند متعال موجودات را آفرید و آنها را در راه محبت خویش برانگیخت (۳)، و

ص: ۲۵۳

۱- (۱). فرهنگ معین

۲- (۲). اخلاق ناصری، ص ۲۱۰

۳- (۳). از دعای اول صحیفه سجّادیه

حکمت او بر این تعلق گرفت که هر موجودی را از داشتن قوانین لازم در جهت هدایت بهره مند گرداند تا به کمال شایسته خویش برسند.

انسان به عنوان یک موجود از این لطف و حکمت خداوندی مستثنا نیست؛ حکمت او درباره انسان اقتضا می کند که نظم داشته باشد و نیروهای او معطل نماند، بلکه به ظهور برسد و در نهایت به کمال شایسته اش که قرب الهی است نایل گردد و دین توسط رسولان الهی به همین منظور فرستاده شد تا انسان در سایه آن به نیکبختی و سعادت برسد.

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ...»؛ (۱) بگو (ای رسول ما): جز این نیست که من هم بشری مثل شما هستم [ولی] به من وحی می شود که معبود شما معبودی واحد و یکتاست. پس، همه به راه مستقیم او [بسیج] شوید و از او آمرزش بطلبید.

دین برای پیاده کردن بسیاری از قوانین فردی و تمام قوانین اجتماعی ناچار از یک سیاست و حکومت است. لذا اسلام، سیاست الهی را به اجرا می گذارد، زیرا خدا را حاکم مطلق می داند و پیامبران و ائمه علیهم السلام حاکمانی هستند که از جانب خدا به این امر منصوب شده اند. و برای این که در زمان غیبت، دین خدا باقی بماند و احکام آن معطل نماند، ولایت و حاکمیت فقیه جامع شرایط را برای جامعه تعیین فرموده و اطاعت او را واجب دانسته اند، زیرا او به نیابت از ولی زمان و حجت خدا فرمان می دهد و سیاست جامعه را به دست دارد.

وحدت، نظم، اجرای حدود، جلوگیری از تعدی و تجاوز (منکرات) پیاده کردن آنچه عنوان معروف دارد، از اهداف دین است که باید به وسیله حاکم مدبر و باتقوا در اجتماع پیاده شود.

امام علی علیه السلام فرمود:

«غایه الدین الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر وإقامة الحدود(۲)»؛ هدف دین،

ص: ۲۵۴

۱- (۱). سورة فصلت، آیه ۶

۲- (۲). شرح غرر، ج ۴، ص ۳۷۴، شماره ۶۳۷۳

امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود است. غایت اعلاى دین همان است که آیه فوق بیان فرموده، و آن بازگشت به راه مستقیم الهی می باشد.

بنابراین، سیاست دینی (که در یک حکومت تبلور می یابد) این خواهد بود که در جامعه، اخوت، وحدت، قسط و عدل و نظم را به وجود آورد و از ناموس و عرض مسلمانان و آنهایی که در پرتو حکومت هستند دفاع نماید، حدود خدا را جاری کند و در نهایت کشور را عبادتگاه خدا قرار دهد.

شروع رشد سیاسی

اداره امور از جنبه فردی شروع، و به نظام خانواده و در نهایت به اداره اجتماع می انجامد، کسی که بتواند خود را بخوبی اداره کند، خواهد توانست مدیر خوبی برای خانواده و اجتماع باشد. تحقق تدبیر نفس در گرو اعمال شایسته اعضا و جوارح بدن به این است که حدود کار آنها تعیین شود به گونه ای که از اعتدال خارج نشوند و از اعمال ضرر زننده به انسانیت باز داشته شوند. و در بعد روحی نیز فکر و اندیشه در جهت اصلاح نفس پرورش داده شده و جان از بخل، حسد و کینه و... پاک گردد تا آن جا که عقل بر وجود انسان حاکم شود.

امام علی علیه السلام به شریح بن هانی سفارش فرمود:

«بدان که اگر نفس خویش را از بسیاری از آنچه دوست می دارد، به جهت ترس از نامطلوب و ناپسند بودن آن، باز ننداری و جلوگیری نکنی، خواهشهای نفسانی ضرر فراوانی به تو خواهند زد. پس نفست را - از این که بسوی شهوات برود - مانع و جلوگیری باش و به هنگام خشم و دشمنی، آشفتگی ات را مغلوب ساخته و مانع [از ظهورش] باش (به هنگام خشم، بر نفست سخت بگیر تا بر آن حاکم گردی)» (۱).

و نیز فرمود: «سیاسه النفس أفضل سیاسه (۲)»؛ اصلاح و تدبیر نفس بهترین تدبیر است.

ص: ۲۵۵

۱- (۱). نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۵۶، ص ۱۰۴۰

۲- (۲). شرح غرر، ج ۴، ص ۱۳۵

همچنین فرمود: «من ساس نفسه أدرک السیاسه(۱)»؛ کسی که نفسش را سیاست کند، سیاست را درک کرده است.

در جای دیگر فرمود: «سوسوا أنفسکم بالورع(۲)»؛ نفوس خویش را به ورع سیاست کنید.

کسی که بخواهد مدیر خانواده، یا اجتماع شود و به اصلاح آنها پردازد و نظم و آرامش و عدالت و اعتدال را در آنها به وجود آورد، قبل از آن باید صفات خوب اخلاقی را بر وجود خود حاکم سازد.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «من حقّ الملک أن یسوس نفسه قبل جنده(۳)»؛ از حقی که بر حاکم [جامعه] هست، اینست که قبل از حاکمیت بر مردم، خویش را تربیت و تدبیر کرده باشد.

و نیز فرمود: «من نصب نفسه للناس إماماً فعلیه ان یبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره(۴)»؛ هر کس خود را پیشوای مردم نمود، باید پیش از تعلیم دیگران به تعلیم نفسش پردازد... (پیش از آن که به زبان، آداب را آموزش دهد، به روش و عمل آموزش دهد)...

با توجه به روایات فوق می توان گفت: سیاست - و یا به عبارت دیگر، تدبیر - عین تربیت است؛ اصلاح نفس همان تدبیر نفس است که به تدبیر خانواده و تدبیر اجتماع منتهی می شود و همانگونه که اصلاح و سیاست نفس باید در همه شئون انجام گیرد، سیاست و تدبیر اجتماع هم باید در همه شئون اجتماع صورت پذیرد.

کسانی که خویش را اصلاح نکرده، تدبیر صحیح نداشته و تربیت درست نیافته اند، نمی توانند - و نباید - به تدبیر جامعه پردازند. آن کس که نتوانسته آرامش و اطمینان را بر روح خود حاکم سازد و از تزکیه و تدبیر نفسش عاجز است نخواهد توانست آرامش و اطمینان را در جامعه حاکم سازد.

ص: ۲۵۶

۱- (۱). شرح غرر، ج ۴، ص ۲۰۹

۲- (۲). شرح غرر، ج ۴، ص ۱۳۵

۳- (۳). شرح غرر، ج ۶، ص ۲۵ شماره ۹۳۳۳

۴- (۴). نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۷۰، ص ۱۱۱۷

حضرت علی علیه السلام فرمود: «کیف یعدل فی غیره من یظلم نفسه(۱)»؛ کسی که به خویش ظلم می کند چگونه می تواند در مورد دیگران با عدالت رفتار نماید.

و فرمود: «عجز الناس من عجز من إصلاح نفسه(۲)»؛ عاجزترین مردم کسی است که از اصلاح نفسش عاجز باشد.

نقش تربیت در تشکیل حکومت

دانستیم که سیاست و تربیت، لازم و ملزوم یکدیگرند، نوع تربیت در یک جامعه تعیین کننده نوع سیاست آن جامعه است. هر حکومتی ناچار از داشتن نوعی تربیت و سیاست است. به طوری که اگر بخواهیم از کم و کیف یک حکومت آگاه شویم باید به قوانین تربیتی آن حکومت توجه کنیم(۳).

اسلام نیز که به وجود آورنده حکومت است از این قانون مستثنا نبوده و آنچه زمینه ساز حکومت اسلامی می باشد تربیت صحیح است و حکومت، به نوبه خود حافظ و گسترش دهنده آن است(۴). عمل پیامبران الهی علیهم السلام زبان گویای این حقیقت است؛ پیامبر اسلام علیهم السلام پس از تربیت افرادی معتقد در جامعه مکه و ایجاد زمینه تشکیل حکومت اسلامی، موفق به تشکیل حکومت اسلامی در مدینه شد و در پرتو همین حکومت نیز قوانین تربیتی اسلام و هدایت توحیدی، سراسر جزیره العرب آن روز را فرا گرفت. اگرچه گرفتاریها، جنگها و رحلت آن حضرت موجب گشت تا همه مردم به گونه ای که خواست آن حضرت بود تربیت نشوند.

ص: ۲۵۷

۱- (۱). شرح غرر، ج ۴، ص ۵۶۴، شماره ۶۹۹۶

۲- (۲). شرح غرر، ج ۲، ص ۴۳۶

۳- (۳). اگرچه در بعضی جوامع، این مسأله نادیده گرفته شده و با اعمال زور و قدرت و یا کودتا، حکومت تشکیل می شود.
۴- (۴). باید توجه داشت که مقصود از تربیت فقط مرتبه عالی آن - که تزکیه نفس باشد - نیست بلکه مقصود، همه مراتب آن است. این موضوع، همه افراد را شامل می شود؛ چه کسی که هستی ادراکی و ایدئولوژی مکتب را پذیرفته و با زبان اقرار کرده است [اگرچه در عمل آن را پیاده نکرده باشد] و چه کسی که تا حدی به مسائل تربیتی مکتب پایبند بوده و تا عالی ترین درجه آن - که تزکیه نفس و به فعلیت رسیدن استعدادها در جهت حق باشد - رسیده باشد.

بنابراین، تربیت اسلامی در جهت تهذیب نفس و رشد تقوا و ورع بوده و همین نوع تربیت پایه حکومت و سیاست اسلامی قرار گرفته است.

امیر المؤمنین علی علیه السلام طی نامه ای به مالک اشتر - هنگامی که او را فرماندار مصر قرار داد تا به اصلاح امور مردم و آباد کردن شهرها و دفع دشمنان پردازد - بیش از هر چیز او را امر به تقوا و ترس از خدا می کند (۱).

از آن جا که تقوا برپایه کتاب (قرآن) و سنت قرار دارد، به شخص، بینش و روشی می دهد که پایبند به کتاب و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام بوده و به آن عمل نماید.

چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام طی خطبه ای به مردم فرمود:

«به خدا سوگند، من رغبتی در خلافت نداشته و علاقمند و مایل به آن نبوده ام؛ ولی شما مرا دعوت به آن نموده و وادار به خلافت کردید و چون خلافت به من رسید، به کتاب خدا و دستوری که برای ما تعیین نموده و ما را به حکم کردن به آن امر فرموده، نظر کرده و متابعت نمودم و به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سنت قرار داده، نگاه نموده، پیروی کردم و در این مورد به اندیشه و فکر شما و غیر شما نیازمند نبودم» (۲).

نگاهی چند

۱ - نقش تربیت در ثبات حکومت: سیاست آن گاه پایدار می ماند و قوت می گیرد که هماهنگ با تعلیم و تربیت حرکت کند، زیرا تربیت، خط و روش سیاست را تعیین می کند. سیاست، با رشد تربیت، رشد می یابد و مستحکم می شود و با ضعف آن رو به اضمحلال و نابودی می رود.

یک جامعه فاسد که مردم آن قید و بند انسانی ندارند، خواستار حکومتی می گردند که وسایل عیاشی و شهوانی آنها را فراهم آورد. هرچه فساد در جامعه زیاد می شود آن حکومت مستحکم و استوارتر می گردد و حکومت نیز به نوبه خود به اشاعه فحشا می پردازد و حافظ بی بندوباری می شود. و اگر روزی مردم تصمیم بگیرند که صالح

ص: ۲۵۸

۱- (۱). نهج البلاغه فیض الإسلام، نامه ۵۳، ص ۹۹۱

۲- (۲). نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۹۶، ص ۶۵۶

باشند و معنویت را بر خود حاکم سازند و از فرمان حکومت سر باز زنند، پایه های حکومت رو به ضعف می گذارد تا جایی که با قیام ملت متلاشی می شود و حکومت معنوی جای آن را می گیرد. همین گونه است مردمی که در جامعه ای پایبند به معنویت و حقیقت بوده و آن را به دست حکومتی بسپارند و افرادی را در رأس آن قرار دهند که با تقوا و پاک باشند. تا زمانی که مردم صالح و پاک باشند و ناظر بر حکومت و اعمال زمامداران، آن حکومت از طریق مستقیم منحرف نخواهد شد. و حکومت نیز در مقابل، به ترویج مسائل انسانی خواهد پرداخت و زمینه رشد استعدادها و به فعلیت رسیدن قوای معنوی و انسانی را فراهم خواهد آورد. مردم با تکیه بر حکومت و حکومت با اتکای بر مردم به حیثشان ادامه خواهند داد. در جامعه اسلامی هرچند مردم تعبد بیشتری به اسلام داشته باشند و آگاهتر باشند و انسانیت و شرف را شعار خویش سازند و به آن عینیت بخشند، جامعه از حکومتی با معنویت تر و صالح تر برخوردار خواهد گردید. تا مردم مؤمن و پاک باشند و منافع اخروی را مقدم بر منافع دنیوی سازند و ناظر و پشتیبان حکومت باشند، هیچ آسیبی به حکومت نخواهد رسید.

ولی برعکس، با ضعیف شدن تدین اسلامی در مردم و رشد فساد در میان آنها از فرمان حکومت عدل سر باز خواهند زد. و جامعه ایمانش را - که حافظ انسانیت اوست - از دست خواهد داد و حکومت عدل رفته رفته رو به زوال خواهد گذاشت.

رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کما تکنونوا یولئی علیکم (۱)»؛ بر شما حکومت کنند آن گونه که هستید.

اگر مردم صالح و آگاه باشند، در دنیا ظالمی در رأس کار قرار نخواهد گرفت و نیز اگر حکومت به عدل و انصاف رفتار نماید و پاک باشد در جامعه حقی تزییع نخواهد شد.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ (۲) همانا خدا قومی را دگرگون نمی سازد تا این که خود آن قوم (بر اثر افکار و اعمالشان) تغییر کنند.

ص: ۲۵۹

۱- (۱). نهج الفصاحه، ص ۴۶۲، شماره ۲۱۸۲

۲- (۲). سوره رعد، آیه ۱۱

۲- رشد سیاست در پرتو تربیت: رشد و قوت سیاست در پرتو تربیت زمانی ممکن است که این دو یک هدف و مقصد داشته باشند؛ اگر هدف تربیت در جهت مخالف سیاست باشد - و یا برعکس - تأثیر متقابل، منفی خواهد بود و یکدیگر را نفی خواهند کرد. تربیت فردی و اجتماعی سیاست را نخواهد پذیرفت و سیاست مقهور تربیت اجتماعی نخواهد شد. این جاست که درگیری بین مردم و حکومت به وجود می آید. اگر حکومت، سیاست استبدادی داشته باشد و مردم، آزادیخواه باشند، با حکومت به ستیز خواهند خواست. و نیز اگر مردم تربیتشان براساس برنامه های اسلامی باشد، حکومت باطل و استبدادی را نخواهند پذیرفت. تأثیر مثبت و متقابل تربیت در سیاست یک جامعه اسلامی، در پرتو وحدت هدف، امکان پذیر است. اگر تربیت، از هستی ادراکی توحیدی برخوردار باشد و هدف اعلا (قرب الهی) را بطلبد و سیاست نیز همین هستی ادراکی و هدف را دنبال کند، تربیت، در رشد و تقویت سیاست، تأثیر مثبت گذاشته و سیاست را هدایت خواهد کرد. و حکومت براساس داشتن چنین سیاستی به تدبیر صحیح جامعه خواهد پرداخت.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «حسن السیاسة یستدیم الریاسة(۱)»؛ حسن تدبیر، به ریاست و حکومت دوام می بخشد.

«من حسنت سیاسته دامت ریاسته(۲)»؛ کسی که سیاستش نیکو باشد، حکومتش دوام می یابد.

امروز که سیاست جمهوری اسلامی پیاده کردن قوانین اسلامی و ایجاد عدل و قسط در جامعه و در نهایت، مقصود آن حاکمیت الله است، بر ملت مسلمان است که آن را یاری کنند به گونه ای که سبب تقویت آن شوند و بر عهده اولیا و مریدان و آموزشگاهها - در هر سطح که باشند - است که در تربیت، هدفی را تعقیب کنند که هماهنگ با هدف سیاست بوده و افرادی را به جامعه تحویل دهند که در هر پست و مقام و در رأس هرکاری که قرار گیرند، تقویت کننده سیاست اسلامی باشند. و بر

ص: ۲۶۰

۱- (۱). شرح غرر، ج ۳، ص ۳۸۵، شماره ۴۸۲۰

۲- (۲). شرح غرر، ج ۵، ص ۲۹۴، شماره ۸۴۳۸

زامداران حکومت اسلامی است که سیاستی جدا از سیاست اسلام را برنگزینند.

۳- تربیت واحد و سیاست: رشد سیاست وقتی امکان پذیر است که افراد جامعه از تربیت واحد برخوردار باشند. هر فردی چنان تربیت شود که خود را عضوی از پیکر اجتماع بداند؛ نه فردی جدا از دیگران. تربیتهای مختلف و گوناگون سبب به وجود آمدن گروههای مختلف شده، قوانین تربیتی حاکم بر آنها موجب می گردد، هر کدام سیاست خاصی را برگزینند که در نتیجه ممکن است منجر به درگیری بین گروه ها با سیاستهای مختلف شده و باعث تشّت در جامعه گردند.

برای به وجود آمدن سیاست واحد، لازم است اکثریت مردم از تربیت واحد برخوردار باشند و در این صورت است که اقلیت ها یا بتدریج جذب سیاست حاکم بر اکثریت شده و یا طوری برنامه های تربیتی و سیاسی خود را تنظیم می کنند که برخوردی با سیاست حاکم نداشته باشند.

برنامه تربیتی باید طوری باشد که افراد را به عنوان اعضای اجتماع زیر پوشش تربیتی گرفته و در آنها روح واحد ایجاد کند تا حکومت را - که به عنوان پیکر جامعه محسوب می شود - یاری نمایند، به گونه ای که درد هر عضوی از اعضای جامعه را درد خود احساس کنند. آنچنانکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تری المؤمنین فی تراحمهم و توادهم و تعاطفهم کمثل الجسد إذا اشتکی عضو تداعی له سائر جسده بالسهر و الحمی (۱)»؛ مؤمنین را در مهربانی و دوستی و دلسوزی به یکدیگر مانند یک پیکر می بینی که وقتی عضوی به درد آید دیگر اعضا، با او همدردی می کنند و آرام نمی گیرند.

در جامعه اسلامی ایران بعد از پیروزی انقلاب مشاهده کردیم که گروههای مختلف سیاسی چگونه خود را مطرح کردند که هر گروهی تحت تربیت خاص، سیاست خاصی را پذیرفته بود. (فداییان خلق، پیکار، گروه به اصطلاح مجاهدین خلق [در واقع منافق] و...)؛ آیا چون اکثریت ملت، مسلمان و پیرو ولایت فقیه بودند تحت رهبری حضرت امام خمینی (ره) در برابر این خطوط ایستادند و آنها را یکی پس از

ص: ۲۶۱

دیگری ساقط کرده و سیاست اسلامی را در جامعه حاکم نمودند و اکنون نیز دوام این انقلاب و جمهوری اسلامی و حاکمیت ولّی فقیه در گرو پیاده شدن قوانین تربیتی اسلام در تمام مراحل تحصیلی و در میان همه اقشار جامعه است، به طوری که هرفردی خود را عضوی از پیکر عظیم جمهوری اسلامی و سیاست ولّی فقیه بداند. در این صورت است که جمهوری اسلامی سالم خواهد ماند و حاکمیت آن مستحکمتر خواهد گشت.

نقش حکومت در تربیت

چگونگی تعلیم در هر حکومتی بستگی به زمامداران و حاکمان و مسؤولینی دارد که در رأس آن حکومت قرار گرفته اند. ملّتها تابع حکومتهایی هستند که به آنها فرمان می رانند؛ مرئوسین در یک اداره از رئیس خویش خط می گیرند آنچنانکه - در یک خانواده - اهل خانه از بزرگ آن - که پدر و مادر است - رنگ و خط می گیرد.

بر این اساس، ابتدا باید مشخصات، خصوصیات و وظایف افرادی را که در رأس حکومت اسلامی قرار می گیرند - ولو به طور خلاصه - بیان کنیم و آن گاه به نقش مثبت آنها در تربیت صحیح و پیشرفت آن پردازیم.

چه اشخاصی می توانند حاکم شوند؟

می دانیم که اسلام، حکومت را از آن خداوند متعال می داند و حکومت دیگران (پیامبران، ائمه علیهم السّلام و ولّی فقیه) شعبه ای از حکومت الله است که در طی آن به اذن خداوند به اجرای قوانین الهی در جامعه می پردازند. برای این که بدانیم چه کسانی صلاحیت دارند قوانین الهی را در جامعه پیاده کنند و یک جامعه الهی بسازند، از کتاب و سنت استمداد می کنیم.

عنوان حاکم، یک امر اعتباری بوده و در مورد صاحب منصبی به کار می رود که به تدبیر امور جامعه می پردازد. مرادف آن «ملک» است که (استیلائی شخص بر جامعه و دخالت مستقیم او در امور به صورت امر و نهی) می باشد. در قرآن مجید این عنوان در

مورد طالوت استعمال شده است. آن جا که درباره آن حضرت می فرماید: «خداوند، طالوت را بعنوان پادشاه بر مردم برانگیخت، زیرا خداوند به او توانایی در علم و جسم بخشیده بود»^(۱).

در سوره یوسف می فرماید: یوسف از آن جهت که «حفیظ» و «علیم» بود، خزانه داری مملکت به او سپرده شد^(۲).

قرآن پس از آن که گروهی از پیامبران را (نوح، داود، اسحاق، یعقوب، ایوب و...) بعنوان افرادی صالح و نیکوکار نام می برد و فضیلت آنها را بر جهانیان بیان می دارد و لیاقت و شایستگی شان را برای احراز مقام حکومت و نبوت به اثبات می رساند، از اعطای کتاب و حکم و نبوت سخن به میان می آورد و می فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ»؛ ^(۳) در تفسیر صافی بیان می دارد که مراد از حکم، حکم در میان مردم است^(۴).

از مجموعه آیات درباره انبیاء علیهم السّلام به این نتیجه می رسیم که خداوند متعال مقام خلافت و زعامت مردم را به دست انسان صالح و هدایت یافته، علیم و به رشد و کمال رسیده، قرار می دهد.

بنابراین، حاکم باید دو شرط مهم را دارا باشد: ۱. علم و حکمت و آشنا بودن به حقایق الهی در همه جوانب دنیوی و اخروی. ۲. ایمان، تا از هرگونه انحرافی به دور باشد؛ ایمانی که به دنبالش عدل و احسان باشد.

با رجوع به زندگی انبیا و ائمه علیهم السّلام و تاریخ درخشان آنان، برای ما روشن می شود که آنها از این دو شرط مهم که رکن و اساس نبوت و خلافت را تشکیل می دهند برخوردار بوده اند و شخص حاکم در زمان غیبت امام زمان علیه السّلام نیز - که از او به ولی فقیه تعبیر می کنیم - باید این دو شرط اساسی را دارا باشد تا بتواند اداره امور جامعه

ص: ۲۶۳

۱- (۱). سوره بقره، آیه ۲۴۷: «قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا... إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ».

۲- (۲). سوره یوسف، آیه ۵۵؛ (إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ)

۳- (۳). سوره انعام، آیات ۸۳، ۸۴ و ۹۰

۴- (۴). تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۳۰

اسلامی را به دست گیرد.

خصوصیات افرادی که شایستگی به دست گرفتن امور جامعه را - از نظر دینی و دنیایی - دارند، در بیان امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

«إِنَّ الإِمَامَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: وَرِعٌ يَحْجِزُهُ عَنِ الْمُحَارَمِ، وَحِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ وَحَسَنُ الْخِلَافَةِ عَلَى مَنْ وَكَّلِي عَلَيْهِ حَتَّى تَكُونَ لَهُ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ(۱)»؛ همانا امامت، شایسته کسی است که در او سه خصلت باشد:

۱ - ورعی که مانع او از گناهان گردد؛ ۲ - حلمی که به واسطه آن مالک غضبش شود. ۳ - حسن خلافت بر کسی که تحت سرپرستی اوست. با رعیت آن گونه مهربان باشد که پدر برای فرزندش مهربان هست.

در روایتی دیگر، شرط حاکمیت را صبر، بصیرت، علم به حقایق الهی، عالم بودن به سیاست، بیان فرموده است(۲).

در این روایات، روی دو شرط مهم «علم» و «ایمان» تکیه شده است.

وظایف حاکم و زمامدار

خداوند، مسؤولیت رهبری را به آنهایی می بخشد که لیاقت پیشوایی را داشته باشند تا به وظایف الهی خویش جامه عمل بپوشند. یک رهبر الهی جز این که به اهداف الهی در جامعه تحقق بخشد، وظیفه دیگری ندارد. غرض الهی از فرستادن پیامبران و اعطای امامت اینست که زمین آباد شود؛ معبدگاه خداوند گردد؛ انسانها به کمال شایسته خویش برسند؛ صلح و صفا و صمیمیت در جامعه برقرار شود؛ مردم قیام به عدل و قسط کنند؛ تزکیه شوند و در نهایت با سرافرازی، و روحی پاک خدا را ملاقات نمایند تا در نزد او منتعم باشند.

وظیفه رهبران الهی اینست که به تعلیم و تزکیه پردازند که دو رکن اساسی انسانیت را تشکیل می دهند. درستی شؤون اجتماع، در پرتو این دو امکان پذیر

ص: ۲۶۴

۱- (۱). بحار، ج ۲۵، ص ۱۳۷، روایت ۶، طبع تهران

۲- (۲). کافی، ج ۱، ص ۲۰۲

«إِنَّ الإِمَامَةَ زَمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصَلَاحُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ (۲)»؛ وظیفه امام و رهبر مسلمین اینست که مهار دین و نظام مسلمین را به دست گیرد، دنیای مردم را به صلاح بکشاند، و به مؤمنین عزت بخشد.

حکومتی که زمامداران و دانشمندان صالح در رأس آن قرار گیرند، دارای دو اثر مهم در جامعه است:

۱ - آراستن مردم به زیورهای اخلاقی

۲ - پیراستن بدیها از جامعه

آراستن مردم به زیورهای اخلاقی

مسئولین حکومت اسلامی، چون پدر مهربانی هستند که نسبت به فرزندان خویش دلسوز بوده و در تعلیم و تربیت او کوشا می باشند. هم باید مردم را به حقایق دین آشنا سازند و هم کاری کنند که نفوس، تزکیه شده و متخلق به اخلاق الهی گردند؛ مردم را به اطاعت خدا بخوانند؛ اقامه نماز کنند؛ قیام به عدل نمایند؛ قلوب مردم را با تربیت صحیح به تقوای الهی مزین گردانند؛ و امر به معروف و نهی از منکر را رواج دهند.

مردم وقتی مسئولین سیاسی مملکت را صالح یافتند، گرایش آنها به کارهای شایسته زیاد خواهد شد و به تقلید از مسئولین، با آگاهی کامل به راه صواب قدم خواهند گذاشت، و از یاری رساندن به آنها در جهت گسترش اخلاق اسلامی و انسانی کوتاهی نخواهند کرد.

حضرت علی علیه السلام آن هنگام که اصحاب خویش را به جنگ با مردم شام فرا خواند در ضمن خطبه ای فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ... (۳)»؛ ای مردم! مرا بر شما حقی

ص: ۲۶۵

۱- (۱). سوره بقره، آیه ۱۲۹، سوره حج، آیه ۴۱

۲- (۲). کافی، ج ۱، ص ۲۰۰

۳- (۳). نهج البلاغه فیض الإسلام، خطبه ۳۴، ص ۱۱۴

است و شما را نیز بر من حقی است؛ امّا حقی که شما بر من دارید، نصیحت به شما است. [ترغیب به اخلاق پسندیده و بازداشتن از گفتار و کردار ناشایسته]؛ و رساندن غنیمت و حقوق است به شما [از بیت المال مسلمین بدون این که حیف و میل شود] و یا تعلیم شما است [از کتاب و سنت و آنچه که نمی دانید] تا نادان نمانید؛ و تربیت شما است [به آداب شرعیه] تا بیاموزید [و برطبق آن عمل کنید]...

و امّا حقی که من بر شما دارم، باقی ماندن و وفا کردن شما است به بیعتی که کرده اید، و اخلاص و دوستی در پنهان و آشکار و نیز اجابت من است، آن - هنگام که شما را فراخوانم و اطاعت و پیروی از آنچه شما را بدان فرمان دهم (۱)».

پیراستن بدیها از جامعه

دانستیم که مسؤولین و زمامداران حکومت اسلامی اشخاصی هستند که از صفات و ارزشهای انسانی برخوردار بوده و وظیفه شان اینست که از انسانیت پاسداری کنند. و برای تحقق بخشیدن به انسانیت، باید هرگونه فساد را از بین ببرند؛ مفسد را تنبیه کنند؛ عامل فساد را ریشه کن سازند؛ مراکز تفریحی، پارکها و خیابانها را از لوٹ عیاشان پاک سازند.

وظیفه حکومت است که افرادی را در این مراکز بگمارد تا کسانی را که بخواهند از قانون شرع تجاوز کنند نصیحت کرده و در صورت عدم اعتنا، آنها را دستگیر و به مراکز رسیدگی به امور متخلفان تحویل دهند.

تربیت صحیح و مؤثر، زمانی در جامعه صورت می گیرد که جلوی هرگونه فساد گرفته شود. همیشه معدودی متخلف پیدا می شوند که نظم و مقررات شرعی را زیر پا بگذارند. برای جلوگیری از این امر، قوه قضاییه باید تقویت شود؛ حدود اسلام جاری گردد؛ دزد به کیفر عمل ناشایست خود برسد؛ بر شرابخوار و زانی و زانیه حد جاری شود؛ افرادی که تهمت زده اند، در صورت وجود شرایط بشدت تنبیه شوند.

دولت اسلامی، وقتی به نقش مؤثر خویش در تربیت و تعلیم جامعه، جامه عمل

ص: ۲۶۶

خواهد پوشاند که جلوی فساد را که از سوی زنان هرزه و بی دین و بی حجاب و بدحجاب دامنگیر جامعه می شود، بگیرد. باید مسأله حجاب را مهم تلقی کرد و از ورود زنان بی حجاب به کوچه و خیابان و مراکز عمومی (ادارات، پارکها، وزارتخانه ها و...) جلوگیری به عمل آورد، و با به وجود آوردن مراکز آموزشی در مدارس یا دستگاههای تبلیغاتی، چون: تلویزیون و رادیو، آنها را آگاه و متوجه ساخت که بی حجابی جرمی عظیم است که لطمه بر پیکر تربیت اجتماعی زده و موجب فساد در جامعه می گردد.

پیراستن ادارات و وزارتخانه ها از فساد نیز وظیفه حکومت است. دولت باید مراقب کلیه کارمندان و کارگرانی که در مراکز مختلف اداری، صنعتی و سیاسی هستند، باشد تا نتوانند موجبات نارضایتی مردم را به وجود آورده، باعث بدبینی آنها به حکومت اسلامی شوند؛ رشوه را - که غالبا در ادارات و مراکز دولتی رایج است - ریشه کن سازد؛ با اجرای برنامه های سازنده برای کارمندان و کارگران، به آنها بفهماند که در برابر خدا مسؤولند و در برابر مزدی که می گیرند، باید کار کنند و بازوی محکم اسلام باشند.

مراقبت شدید از مراکز آموزش و پرورش ابتدایی، متوسطه و عالی کشور اسلامی نیز فوق العاده حائز اهمیت است، زیرا در این مراکز است که انسانها ساخته می شوند؛ تعیین روش و خط می کنند؛ برای کارهای مختلف مملکتی تربیت می شوند و در این محیطها است که فرهنگ اسلامی تقویت می گردد. اهمیت محیطهای آموزشی آنقدر زیاد است که با سالم نگهداشتن آنها بسیاری از مشکلات اجتماعی حل می گردد.

دولت اسلامی برای پیراستن فساد از محیط آموزشی، تعلیم همراه با تزکیه را ترویج می کند، زیرا اینها دو شرط کافی برای ظهور انسانیت هستند و با نابودی هردو، یا یکی از آنها، حیوانیت پا به صحنه می گذارد.

با توجه به مطالب مزبور و نقش حکومت اسلامی در امر تعلیم و تربیت جامعه، به این نکته واقف می گردیم که حکومت اسلامی برخلاف حکومتهای دیگر - که غالبا براساس ناآگاهی و جهل و فساد مردم به ظهور می رسند و استمرار می یابند - براساس آگاهی و پاکی نفوس استواری پیدا کرده و دوام می یابد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أعلم حياه الإسلام و الدّین (۱)»؛ حیات اسلام و دین به دانش است.

و نیز فرمود: «أعلم حياه الإسلام و عماد الإیمان (۲)»؛ علم موجب حیات اسلام و پایه ایمان است.

ص: ۲۶۸

۱- (۱). کتّ العَمّال، ج ۱۰، ص ۱۳۲، شماره ۲۸۶۶۱

۲- (۲). کتّ العَمّال، ج ۱۰، ص ۱۸۱، شماره ۲۸۹۴۴

۱۷- تعلیم و تربیت و کارگزاران

اشاره

جایگاه کارگزاران در نظام حاکم

جایگاه خاص کارگزاران در نظام اسلامی

نقش کارگزاران در اصلاح جامعه

روش تربیت کارگزاران

چه کسی مسئول تربیت کارگزاران است؟

ص: ۲۶۹

از مسائل ضروری در نظام حاکم بر جامعه تعلیم و تربیت کارگزاران آن نظام است این ضرورت هرچند ملموس و روشن است ولی به لحاظ نشان دادن اهمیت آن ابتداء به بیان جایگاه کارگزاران در نظام حاکم بطور عام و جایگاه آنها در نظام اسلامی به طور خاص و نقش عظیم آنها در اصلاح جامعه می پردازیم و آنگاه به بیان نحوه تربیت و این که چه کسی مسئول تربیت کارگزاران است، خواهیم پرداخت.

جایگاه کارگزاران در نظام حاکم

آن قشر از جامعه که به حلّ و فصل امور مملکتی در ابعاد گوناگون - اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی، قضائی و... - اشتغال دارند از عالی ترین مقام تا پائین ترین مقام، کارگزاران جامعه می باشند. بسیاری از کارها و احتیاجهای مردم و اجتماع بدون یاری آنها انجام نمی گیرد. به عنوان مثال: یکی از نیازها در جامعه سوادآموزی و نشر فرهنگ و علوم مورد نیاز جامعه است. برای رفع این نیاز اجتماعی، برنامه ریزی، کتاب، مدرسه، معلّم و... لازم است. آنهم در سطوح مختلف و برای سنینی متفاوت. واضح است که سازمان، وزارت و اداره ای با افراد خاص لازم است که امور لازم را به انجام رساند و راه را برای علم آموزی صدها هزار بلکه میلیونها کودک، نوجوان و جوان آماده سازد.

چرخهای امور اجتماعی در تمام ابعاد به وسیله کارگزاران به گردش درمی آید.

الاعمال مستقیم بالعمال(۱): کارها به وسیله کارگزاران قوام می گیرد. هراندازه امور مملکت توسط کارگزاران منسجم تر و با برنامه ریزی بهتر انجام گیرد فعالیت و همکاری و شرکت مردم با نظم بهتر و در عین حال همراه با رضایت و خرسندی خواهد بود. مثبت و منفی بودن حرکت‌های مردم در مسائل سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و فرهنگی و... وابسته به برخورد و نحوه عملکرد کارگزاران است. در این که کارگزاران به طور عموم در مردم و اجتماع مؤثرند، جای هیچ گونه شکی نیست. لکن اثرگذاری برخی نسبت به بعضی دیگر بیشتر است. و چگونگی اثرگذاری کارگزاران به نوع تعلیم و تربیت آنها وابسته است، تعلیم و تربیتی که از کودکی تا جوانی با آن همراه بودند.

جایگاه خاص کارگزاران در نظام اسلامی

کارگزاران دارای یک جایگاه عام در نظام موجود هستند، این جایگاه اختصاص به نظامی دون نظام دیگر ندارد در تمام نظامها که از نظر فکری، فرهنگی، عقیده ای، سیاسی و... متفاوت هستند آن جایگاه عام برای کارگزاران محفوظ است و آن این که اینها ستون و ارکان اجتماع، مملکت و مردم هستند. امنیت، نظم، امور مردم به وسیله آنها سامان می گیرد. اما نقش کارگزاران در جایگاه عام خلاصه نمی شود؛ بلکه از جایگاهی خاص نیز(در هر نظام) برخوردارند و آن این که با رفتار، گفتار و نوع برخورد و قیافه، فرهنگ نظام را تبلیغ می کنند و ارائه دهنده اندیشه و عمل نظام به جامعه هستند و به مردم می نمایانند که چگونه باشند؛ تا نظام موجود از آنها راضی باشد. هر چند کارگزاران در تمام نظامها در داشتن جایگاه عام باهم مشترکند لکن در جایگاه خاص باهم متفاوت هستند. همه آنها در جایگاه عام خویش در برابر نظام و ملت مسئولند باید مشکلات و امور جامعه و مردم را حل و فصل کنند. نظم و امنیت اجتماعی را حفظ نمایند. و لکن نحوه عمل، برخورد، گفتار و انجام وظیفه یکسان نیست. زیرا این ویژگی ها مخصوص جایگاه خاص کارگزاران در نظامها است. و آنچه تعیین کننده جایگاه خاص کارگزار هست اندیشه، عقیده و مکتبی است که زیربنای

ص: ۲۷۲

اخلاق عمل به قانون و عمل نظام حاکم را تشکیل می دهد. به عبارت دیگر نحوه دید یک نظام به هستی، جهان، انسان، دنیا، زندگی و... تعیین کننده جایگاه خاص کارگزاران آن نظام است. در نظام اسلامی کارگزاران از جایگاه ویژه ای برخوردارند، که قید «اسلامی» مشخص و مبین آن است.

قید اسلامی بیانگر چگونگی جایگاه خاص کارگزاران در نظام اسلامی است.

مفهوم «اسلام» مشخص می کند که آنان به اصول و فروع مکتب معتقدند، و بینشی توحیدی نسبت به خدا، رسول صلی الله علیه و آله و سلم و صاحبان امر علیهم السّلام دارند^(۱) و چنانچه کارگزاری از این بینش برخوردار نباشد. لکن باید طبق ضوابط حکومتی، ملزم به رعایت اصول و قوانین اسلامی در محدوده مسئولیت و وظیفه اجتماعی خویش باشد.

کارگزاران وقتی موفق به نشان دادن فرهنگ اسلامی در گفتار، رفتار و نوع برخورد با مراجعین و... هستند که در شعاع تعلیم و تربیت صحیح از نفس و روحی مزین به صفات انسانی (عدل، انصاف، احسان، عزت، شرف و بندگی خدا) برخوردار باشد.

جایگاه خاص جهت جایگاه عام کارگزاران اسلامی را روشن ساخته، و او را آماده می سازد تا از روی عدل و انصاف به جامعه و ملت خدمت نماید و در مقام خدمت به مردم، کارش را وسیله نشر اخلاق اسلامی و کمال الهی نفس نیز قرار دهد. او با حفظ جایگاه خاص که طالب قرب خداست فرهنگ نظام اسلامی را در اداره اش به واسطه اعمال انسانی و اخلاقی به رجوع کنندگان ارائه می دهد. در عبارتی کوتاه کارگزار واقعی نظام اسلامی کسی است که جایگاه عام او هماهنگ با جایگاه خاص اسلامی او باشد.

نقش کارگزاران در اصلاح جامعه

دو گروه در جامعه نقش محوری و کلیدی دارند به نحوی که فساد و اصلاح آنها سبب فساد و اصلاح مردم است.

رسول گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اصلاح جامعه وابسته به اصلاح دو گروه است:

ص: ۲۷۳

۱- (۱) - أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ.

چنانچه هردو گروه صالح و با تقوا باشند. سوق دهنده جامعه به صلاح و بندگی خدا خواهند بود. و اگر زمامداران فاسد باشند، اشاعه فساد در جامعه حتمی است و دانشمندان صالح یا منزوی بوده و یا در گوشه زندان ها محبوس خواهند بود. و در صورتی که زمامداران عالی رتبه از دانشمندان و صالح باشند ولی زمامداران نظیر استانداران، فرمانداران و کارگزاران آنها و... از غیر دانشمندان بوده و تربیت صحیح و لیاقت لازم را نداشته باشند. اصلاح جامعه و مردم بسیار کند انجام خواهند شد و یا احياناً به واسطه نارضایتی که این قسم از کارگزاران ایجاد می کنند مردم را به مقامهای عالی رتبه نظام بدبین ساخته و نه تنها سبب اشاعه گناه در جامعه می شوند که زمینه براندازی نظام را در ذهنها ایجاد می کنند.

نقش کلیدی کارگزاران در اصلاح جامعه موجب شده که کارگزاران طبق وظیفه اخلاقی به تربیت و تهذیب نفس خویش قبل از حاکمیت بر مردم اقدام کنند(۱). و تقدّم اصلاح خویش دلیل این مطلب است که کسانی قابلیت دارند زمام امور را از عالی ترین مقام تا نازلترین آن به عهده بگیرند، که تربیت صحیح دینی پیدا کرده باشند. این گونه افرادند که حلال و حرام خدا را شناخته و در اجرای حقّ کوشا بوده و به عدل عمل می کنند میرا و منزّه از گرفتن رشوه، رفتار بد، و خشونت و زیرپا گذاشتن قانون هستند ضوابط اخلاقی، دینی و حکومتی را مقدّم بر روابط می دارند. و چنین روش و اخلاقی در میان کارگزاران به اصلاح امت می انجامد.

رابطه مردم با نظام و حکومت از طریق کارگزاران است و غالباً محاسبه و نظر آنان درباره حکومت ناشی از چگونگی برخورد و رفتار کارگزاران با آنهاست. اگر کارشان روی ضوابط صحیح با رفتاری همراه با حسن خلق باشد و به موقع انجام گیرد. نه تنها آن شخص و یا اشخاص کارگزار را صاحب اخلاق نیکو خواهند دانست، که به تمجید و تکریم از اصل نظام و اعضای عالی رتبه حکومت خواهند پرداخت. و کارگزار صالح با

ص: ۲۷۴

۱- (۱) - حق علی الملک ان یسوس نفسه قبل جنده. شرح غرر. اعقل الملوک من ساس نفسه للرعيه بما عنه حجتها و ساس الرعيه بما ثبت به حجتها علیها. شرح غرر

رفتار خوب و منطقی اش مبلّغ واقعیت نظام اسلامی و شیوع دهنده عدل و تقوای اسلامی در میان مردم است. آنگاه که کارگزاران به عدل و صلاح و مطابق دستور خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل نمایند. هیچ فردی در اجتماع به خود جرأت تخلف نخواهد داد. و اگر فردی از روی نادانی منحرف شود با کسب آگاهی از سوی نظام از راه انحراف برخوردار خواهد گشت و در جاده مستقیم عدل قرار خواهد گرفت و کسی که از روی عمد مرتکب خلاف شود، قبل از آن که محکوم قانون قرار گیرد، محکوم جوّ اجتماع و سرزنش و لعن از سوی مردم مسلمان قرار خواهد گرفت، زمانی که مردم زمامداران را صالح و خدمتگذار ببینند در اندیشه و عمل از نظام حمایت خواهند کرد. و نظامی که از حمایت توده های میلیونی برخوردار باشد هیچ کسی به خود اجازه نخواهد داد، از موازین اصولی آن تخلف کند. و به مخالفت با نظام بپردازد.

تاریخ گواه روشن این مطلب است که مردم در اصلاح و فساد تابع زمامداران و کارگزاران جامعه خویش بوده اند.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آن زمان که زمام امور مردم را به عهده گرفت، چنان دنیا را در نظرها کوچک و آخرت را بزرگ جلوه داد که کارگزاران آن حضرت و مردم نیز اندیشه ای جز آخرت و کسب معنویت برای آن سرا در نفس خویش نمی پروراندند.

چنانچه جوّ حاکم بر مدینه مقرّ حکومت و دیگر بلاد تازه فتح شده چنین بود؛ هرچند گروه های فرصت طلب منافق نیز حرکتی برخلاف آن جوّ داشتند و تا آنجا که برایشان امکان داشت مردم را به دنیا می خواندند. اما بعد از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بتدریج فضای جامعه دگرگون شد و زمامداران به جمع آوری ثروت پرداختند. عبد الفتاح عبد المقصود در کتاب امام علی علیه السلام می نویسد: «طبقه اشرافی که از میان مسلمانان نخستینی به وجود آمده بود همان کسانی که - در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - زندگی خود را آن چنان شروع کرده بودند که همگی نمونه و سرمشق بخشش، ایشار و فراموش کردن خود به شمار می رفتند، آنگاه همان زندگی را غرق در ثروت، تجمل و در تلاش و آزمند برای جمع آوری مال به پایان می رسانیدند - یا در شرف به پایان رسانیدن

جورج جرداق می نویسد: «خزانه بغداد، پایتخت نوبنیاد عباسیان، از اموال کشور پر و لبریز شده بود، این اموال، مثل همه حقوق، تنها در اختیار خلفا و فرزندان ایشان و وزراء و اطرافیان و مردمی که مورد خشم خلفا واقع نشده بودند قرار داشت، اما توده مردم، یا از سرمایه ای به اندازه بخور و نمیر برخوردار بودند و یا بر اثر این که سر بر آستان خلیفه نمی ساییدند، در شدت فقر و تهیدستی به سر می بردند، رژیم خلافت دو طبقه اجتماعی به وجود آورده بود که فاصله میان آنها از لحاظ عمق و درازا بسیار عظیم بود: یک طبقه در اوج توانگری و ثروت و طبقه دیگر در اوج تهیدستی و دست بگریبان با مرگ!...

در کنار کاخهایی که سر بر آسمان می ساییدند، کوخ ها و زاغه ها و کلبه های تاریک و محقر، فراوان به چشم می خوردند»(۲).

او در مورد عمال و کارگزاران اموی می نویسد: «عمال اموی، با غارت اموال مردم ثروتی بیکران اندوختند و کاملاً سیر شدند. شبها در این اندیشه بودند که راه های تازه ای برای مکیدن آخرین قطرات خون ملت، اختراع کنند!... آنها مردم را مجبور می کردند که از انواع و اقسام درآمدها و دسترنجهای خود به هرمناسبتی هدایائی به آنها تقدیم دارند. عمال درجه دوم و سوم نیز برای غارتگری و ثروت اندوزی دست کمی از عمال درجه اول نداشتند... به هر حال مصلحت امویان و ولایه و عمال و وجیه المله ها و ثروتمندان بزرگ ایجاب می کرد که گروهی از مردم را آلت دست کنند و به وسیله آنها بر جان و مال دیگران دست یابند و امتیازات طبقاتی خود را حفظ کنند...

امویان مردم را از روح اسلام که به برادری و مساوات دعوت می کرد، دور کردند و تعصب جاهلیت را در دلهای ایشان برانگیختند؛ تا آنجا که سعادت و شرافت را در انتساب به قبایل خویش جستجو کنند»(۳).

ص: ۲۷۶

۱- (۱) - امام علی، (نوشته عبد الفتاح عبد المقصود) ج ۲ ص ۱۲

۲- (۲) - امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی، ج ۶ ص ۱۰۸-۱۰۷

۳- (۳) - امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی ج ۶ ص ۱۶۲-۱۵۹

نه تنها حکومت امویان و عباسیان بلکه تمام حکومت‌های غاصب و جابر دنیا این چنین هستند که برای سلطه بر مردم به فشار و زور متوسل می‌شوند و برای رسیدن به اهداف شوم مادی و شهوانی خویش، کارگزارانی را بکار می‌گیرند که دور از شرافت و حیثیت خانوادگی و فرهنگی به معنای واقع کلمه هستند. افراد پست و رذلی که جز دنیا و متاع غرور و ناچیز آن را نمی‌بینند. و وسیله خوبی برای ظلم و شیوع فساد در جامعه می‌توانند باشند.

و تاریخ از مردانی سخن می‌گوید که در مقام زمامداری ملت جز به عدل عمل نکردند و کارگزاران خویش را از میان افراد صالح انتخاب می‌کردند، بلکه افراد منتخب را می‌آزمودند، جاسوسانی را بر آنها می‌گمارند و اگر فردی در مقام عمل متخلف و رذل درمی‌آمد، کنار می‌گذاشتند، تاریخ از مردی عظیم چون امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام سخن می‌گوید: که پس از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم نمونه بارز عدل و انسانیت است. آن حضرت در مقام خلافت و زمامداری مردم از اصل عدل خارج نشد.

نوشته اند: «امام در همان لحظه ای که از پله های منبر خلافت بالا رفت به اجرای نقشه ایده آتش همت گماشت با قاطعیتی که در امور از خود نشان داد و آنها را طبق ایمان و رضای خویش اجرا کرد آن گروه (عمال عثمان را که اکثر از بنی امیه بودند) را غافلگیر ساخت. به هیچ قانونی جز شریعت خدا و سنت رسول گردن نمی‌گذارد. زیرا این دو همان هدفی است که عقلها را بالا می‌برد روش روشن او و مشعلی که راه را به سوی کمال روشن می‌سازد همین دو است» (۱).

همین روش سبب شد که عمال فاسقی را که در زمان عثمان بر مسند نشسته بودند، عزل کند و آنچه از بیت المال به غارت برده بودند، مصادره کرده به بیت المال برگرداند. وقتی مغیره در مقام نصیحت می‌گوید: «من به شما نصیحت می‌کنم که کارگزاران عثمان را در جای خود ابقا کنی. معاویه را در کار خود بگمار ابن عامر را هم ابقا کن، دیگر کارگزاران را هم در جای خودشان باقی گذار. آنان با تو بیعت می‌کنند.

کشور را آرام می‌سازند و مردم را ساکت می‌گردانند.» امام نظر قاطع خود را درباره

ص: ۲۷۷

والیان به وی فرمود: «به خدا قسم اگر ساعتی از روز باشد در اجرای نظرم تلاش به خرج می دهیم نه آنان که گفتی والی (و کارگزار) قرار می دهیم و نه امثال آنان را به ولایت و کارگزاری می گمارم». مغیره که رأی قطعی امام را می بیند و ناامید می شود، عرض می کند: «پس اگر از این کار امتناع داری هر که را می خواهی عزل کن و معاویه را باقی گذار زیرا معاویه گستاخ است و اهل شام از او حرف شنوی دارند، تو هم در تثبیتش بهانه داری زیرا عمر بن خطاب او را والی و زمامدار آنجا کرده است.» امام در پاسخ فرمود: «به خدا قسم، معاویه را دو روز هم بر نمی گمارم» (۱).

در اینجا هرچند کوتاه و اندک به سخنان بلند آن حضرت علیه السلام در مورد کارگزاران که بهترین درس برای تعلیم و تربیت کارگزاران است، اشاره می کنیم:

آن حضرت علیه السلام به اشعث بن قیس که حکمران آذربایجان از جانب عثمان بود، نوشت:

«و ان عملک لیس لک بطعمه و لکنه فی عنقک امانه و أنت مسترعی لمن فوقک. لیس لک ان تفتت فی رعیه و لا تحاطر الا بوثیقه و فی یدیک مِیال من مِیال الله عزّ و جلّ، و أنت من خزّانه حتّی تسلّمه الّی و لعلّی ان لا- اکون شرّاً و لا- تک لک، و السلام».

عمل (و حکمرانی) تو رزق و خوراک تو نیست (تو را حکومت نداده اند تا آنچه بیایی از آن خود پنداشته بخوری) ولی آن امانت و سپرده ای در گردن تو است (که بایستی آن را مواظبت نموده در راه آن قدمی برخلاف دستور دین برنداری) و خواسته اند که تو نگهبان باشی برای کسی که از تو بالاتر است (تو زیر دست امیری هستی که تو را حافظ و نگهبان قرار داده و ولایتی به تو سپرده که آن را از جانب او مواظبت نمائی) پس تو را نمی رسد که در کار رعیت به میل خود رفتار نمایی (پیش از آن که به تو دستور دهند کاری انجام دهی) و نمی رسد که متوجه کار بزرگی شوی مگر به اعتماد آمر و فرمانی که به تو رسیده باشد و در دستهای تو است مال و دارائی از مال خداوند بی همتای بزرگ و تو یکی از خزانه داران آن هستی تا آن را به من سپاری، و امید است من بدترین والیها و فرمانده ها برای تو نباشم (بلکه این دستور

ص: ۲۷۸

سود دنیا و آخرت تو را در بردارد) و درود بر شایسته آن دور است (۱).

أَنْ أَفْضَلَ قَرَّةَ عَيْنِ الْوَلَاءِ اسْتِقَامَةَ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ. وَ ظُهُورَ مَوَدَّةِ الرُّعْيَةِ...:

و نیکوترین چیزی که حکمرانان را خشنود می دارد برپا داشتن عدل و دادگری در شهرها و آشکار ساختن دوستی رعیت می باشد (۲).

«پس در کارهای عمال و کارگردانان نظر و اندیشه کن و چون آنان را تجربه و آزمایش نمودی بکار وادار...» (۳)

«و پاره ای از وقت را برای نیازمندان از خود قرار ده که در آن وقت خویشان را برای (رسیدگی به خواست) ایشان آماده ساخته در مجلس عمومی بنشین (تا ناتوانان و بیچارگان به تو دسترسی داشته باشند) پس برای (خوشنودی) خدائی که تو را آفریده (به آنان) فروتنی کن، و لشکریان و دربانان از نگهبانان و پاسداران خود را از (جلوگیری) آنها بازدار، تا سخنران ایشان بی لکنت و گرفتگی زبان و بی ترس و نگرانی سخن گوید» (۴).

از سفارش آن حضرت به عبد الله بن عباس هنگامی که او را بر بصره جانشین خود گردانید: «با مردم گشاده رو و هم مجلس و درستکار باش... و از خشم نمودن (با مردم) پرهیز که آن سبک مغزی است از شیطان (به تو رسیده است) و بدان هرکاری که تو را به رحمت خدا نزدیک گرداند از آتش (کیفر و روز قیامت) دورت می نماید، و هر کاری که تو را از خدا دور سازد به آتش نزدیکت می گرداند» (۵).

و به یکی از کارگزارانش نیز چنین نوشت:

«پس از ستایش خدا و درود بر پیغمبر اکرم، تو از کسانی هستی که من برای نگاه داشتن دین به آنان یاری می جویم، و سرکشی گناهکاران را فرو می نشانم، و زبانک (مرز) ترسناک راه دشمن را می بندم (مرز را به گوشتی که نزدیک گلوی شخص است

ص: ۲۷۹

۱- (۱) - نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۰۰۶

۲- (۲) - نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۰۰۸، نامه ۵۳

۳- (۳) - نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۰۱۲، نامه ۵۳

۴- (۴) - نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۲۲ و ۱۲۳

۵- (۵) - نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۰۸۱، نامه ۷۶

و آن را زبانک می‌نامند تشبیه فرموده که چون گرفته شود نفس قطع گردد) پس در کاری که تو را اندوهناک سازد از خدا یاری بجو و (با رعیت در کارها) سختی و درشتی را با مقداری نرمی و همواری بیامیز (تا اگر خواستی به آسانی دلش را به دست آوری بتوانی) و مدارا و مهربانی کن هنگامی که مدارا شایسته تر است و به سختی و درشتی پرداز آنگاه که از تو جز سختگیری پیش نمی‌رود. و برای رعیت بالت را فرود آور، و رویت را بگشا و پهلویت را نرم کن (مهربان و هموار و خوشخو باش) و در نگرستن بگوشه چشم و خیره نگاه کردن و اشاره نمودن و درود گفتن بین ایشان یکسان رفتار کن (یکی را بر دیگری امتیاز مده) تا بزرگان در ستم کردن تو طمع و آرزو نمایند (و در صدد دشمنی با تو برنیایند) و زیردستان از دادگری تو نومید نشوند و درود بر شایسته آن» (۱).

و نیز به یکی از کارگردانانش (که او را از نادرستیش نکوهش نموده و از او حساب خواسته) چنین نوشت:

«پس از حمد و درود بر پیامبر اکرم، به من از تو خبر کاری رسیده که اگر کرده باشی پروردگارت را به خشم آورده امام و پیشوایت را نافرمانی نموده و امانت خود را خوار گردانیده ای (در کارت خیانت کرده و دیگر لیاقت حکمرانی نداری) به من رسیده است که تو زمین را برهنه کرده ای (محصول اشجار و زراعات را برای خود برده و چیزی به رعیت نداده ای) پس هرچه زیر دو پایت بوده گرفته و آنچه در دو دستت بوده خورده ای (اموال و دارائی بیت المال را تصرف کرده برای خویش اندوخته ای) اکنون برای من حساب (دخل و خرج) خود را بفرست و بدان که حساب خدا (در روز رستخیز) از حساب و واریسی مردم بزرگتر است (دقیق تر است، زیرا اینجا ممکن است صورت دروغ و برخلاف واقع تنظیم شود، ولی آنجا جز راست کاری انجام نمی‌گیرد) و درود بر شایسته آن» (۲).

کارگزاران محترم در نظام اسلامی باید به گونه ای رفتار کنند که تا زنده اند مردم

ص: ۲۸۰

۱- (۱) - نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۹۷۶-۹۷۷

۲- (۲) - نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۹۵۵، نامه ۴۰

برایشان دعای خیر نمایند و از دیدنشان خوشحال شوند و آنگاه که به دیار حق و جاوید مکان گیرند برای آنان طلب آموزش کنند و بر مفارقت شما اشک بریزند.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: خالطوا النَّاسَ مخالطه ان مَّتَّ معها بکوا علیکم و ان عثتم حنّوا الیکم: با مردم چنان آمیزش و رفتار نمائید که اگر در آن حال مردید (مفارقت و جدائی) بر شما بگریند، و اگر زنده ماندید خواهان معاشرت با شما باشند. (۱)

روش تربیت کارگزاران

جایگاه خاص کارگزاران در نظام اسلامی معرّف هدف و مقصود از تربیت آنهاست.

کارگزاران علاوه بر انجام مسئولیت قانونی و خدمت به اجتماع باید پشتیبان فرهنگ اسلامی نظام باشند و این وقتی ممکن است که از اخلاق اسلامی برخوردار باشند.

بنابراین کیفیت تربیتی کارگزاران براساس جایگاه خاص آنها در حکومت اسلامی تعیین می شود. تربیت نه فقط برای تهیه انجام مسئولیت اجتماعی و کسب معیشت مادی بلکه تربیت برای رسیدن به مقام قرب الهی در شعاع انجام وظیفه و تحقق بخشیدن به جامعه ایده ال الهی انسانی است. روشی که برای تربیت کارگزاران در نظام اسلامی اتخاذ می شود، باید به گونه ای باشد که به استعدادها ظهور فعلی بخشیده و آنها را در مسیر الله هدایت کند. و این در صورتی است که تربیت، رنگ فضیلت داشته باشد. و به عبارت دیگر تربیت همراه با تعهد انسانی و الهی باشد. برای این منظور سه نوع آموزش لازم است:

۱- آموزش عام اخلاقی تربیتی. ۲- آموزش خاص اخلاقی تربیتی.

۳- آموزش خاص اداری. به توضیح این سه نوع آموزش اشاره می کنیم.

آموزش عام اخلاقی تربیتی

منظور از این قسم آموزش اینست که شخص قبل از اینکه کارگزار نظام باشد، به عنوان انسان بلکه به عنوان یک مسلمان موظف به پرورش استعدادها در ابعاد

ص: ۲۸۱

مختلف وجودی اش هست و مکلف به کسب صفات برجسته انسانی می باشد این نوع آموزش از بدو تولد شروع می شود و تا هنگام مرگ ادامه می یابد. انسان از آن جهت که انسان است به این آموزش نیازمند است. او باید روش انسان بودن و زندگی انسانی داشتن را یاد بگیرد. و درک کند که چه صفاتی الهی و انسانی اند و کدام صفات رذیله اند؛ و باید بداند که انسان بودنش در ظهور فعلی کدام بعد وجودی است، اصل با کدام بعد است، برخوردش با خود و مردم از چه کیفیتی باید برخوردار باشد، راه بندگی خدا چیست، موقعیت خود و دنیا و آخرت را بشناسد، آگاه شود که خروج از مسیر انسانی و صراط مستقیم الهی زیان است و ماندن در راه حق دارای رشد و کمال می باشد. ..

این مسائل و بسیاری مسائل دیگر را باید در خانه، مدرسه و در ارتباط با دیگران بیاموزد. برای رسیدن به این نوع آموزش، لازم است که نظام اسلامی برنامه عام اخلاقی، تربیتی را به خانواده ها و مدارس، دانشگاهها ارائه دهد. تا برای رسیدن به اخلاق اسلامی در تمام محیطها حرکتی واحد صورت گیرد. و آداب معاشرت، رفتارهای اجتماعی، نظم و انضباط دقیق در زندگی راه درست روابط و زندگی کردن و روش صحیح مصرف، بهره گیری مناسب از وقت و عمر و... را براساس اصل تقوای الهی آموزش دهند. طرح چنین برنامه ای از یک فرد و یا افرادی با تخصصهای محدود ساخته نیست، وجود یک مجمع فرهنگی لازم است که از متخصصینی در رشته های مختلف تربیتی، روانشناسی، جامعه شناسی، اقتصاددانان و اسلام شناسان تشکیل شده باشد. اگرچه تا زمانی که این برنامه ها به طور کامل از طرف نظام عملی نشده باشد خود افراد خردمند و با ایمان، با رنج و زحمت خودشان دنبال کرده و یاد می گیرند و عمل می نمایند ان شاء الله.

آموزش خاص اخلاقی تربیتی

یک کارگزار برای انجام مسئولیت صحیح خویش ناچار است که دو قسم مسائل را بیاموزد. ۱ - مسائل فقهی که مربوط به شغل او می شود. ۲ - مسائل اخلاقی خاص کارگزاری.

شناخت قسم اول از مسائل سبب می شود که در چاله عمل حرام نیفتد و به اعمالی روی آورد که شرع مقدس به او اجازه داده است. و علاوه بر این آگاه به مهمات واجب، مستحب و مباح کارش باشد. تا کار واجب اداری را (که تعهد کتبی، شفاهی و صمنی به آن داده است) قربانی مستحب و مباح نکند.

و اما: آگاهی از مسائل اخلاقی خاص کارگزاری سبب می شود تا از رابطه صحیح با خود، افراد اداری، مراجعین و به خصوص از رابطه ای انسانی با شغلش برخوردار باشد.

و با حسن خلق و توجه خاص به خدا به کارش رنگ فضیلت دهد(۱).

کارگزاری که آگاه به این دو قسم مسائل باشد و آنها را رعایت کند پشتوانه ای بزرگ برای استحکام نظام اسلامی و نشر فرهنگ غنی اسلامی در مقام عمل است.

گروهی از کارگزاران هرچند ایرانی هستند و لکن مسلمان نیستند. اینان اگر ضوابط اخلاقی اسلامی را رعایت کنند، احیانا بخاطر هماهنگی لازم با نظام اسلامی است ولی نمی توان آنها را پشتوانه نظام به حساب آورد زیرا غرض آنان زندگی در محیط امن است و به همین جهت تفاوتی نمی کند، در شعاع نظام اسلامی باشند یا نظامی غیر آن. ولی گروهی که اکثریت را در نظام اداری کشور تشکیل می دهند، مسلمان هستند. اینان با آموختن ضوابط اخلاقی نه تنها هماهنگی لازم را با نظام اسلامی حفظ می کنند، بلکه با عقیده به آن اخلاق، و عمل به آن علاوه بر ایجاد محیط امن برای خود و مردم پشتوانه ای محکم جهت بقا و استمرار و رشد و کمال معنوی نظام اسلامی هستند. اینان در شعاع نظام اسلامی نه تنها کمال فعلی انسانی خود را ضمانت می کنند، بلکه با برخورد سالم و عمل شایسته خویش انسانیت جامعه را ضمانت کرده اند.

آموزش خاص مسائل اداری

از جمله مسائل اخلاقی که مسئولیت خاص کارگزار را تشکیل می دهد اطلاع از

ص: ۲۸۳

۱- (۱) - برای شناخت مسائل اخلاقی خاص کارگزاران به کتاب اخلاق کارگزاران منتشر شده از سوی مؤسسه در راه حق مراجعه شود.

امور اداری است. که این امور چند قسم است: ۱ - مسائل عام درون اداری. ۲ - مسائل خاص درون اداری. ۳ - مسائل جهت هماهنگی با دیگر ادارات و سازمانها ۴ - مسائل خاص مراجعین.

مسائل عام درون اداری آنگونه اموری هستند که یک کارگزار با هماهنگی و یاری دیگر کارکنان و ریاست انجام می دهد و به تنهایی قادر به انجام آنها نیست.

مسائل مربوط به مراجعین، آن مواد و قوانینی است که کارگزار نسبت به افراد رجوع کننده جهت حل مشکلات آنها، باید انجام دهد.

مسائل مربوط به هماهنگی با دیگر ادارات شامل آن قوانینی می شود که بین سازمانهای اداری، هماهنگی به وجود آورده و آنها را در جهت واحد هدایت می کند تا مزاحمتی پیش نیاید.

مسائل خاص درون اداری، مسئولیتی است که یک کارگزار به طور مستقل و جدای از فراخوانی دیگران باید انجام دهد.

کارگزاران موظفند، اقسام مسائل فوق را به نحو تفصیل بیاموزند، تا در ضمن انجام وظیفه، دچار اشتباه نشوند و کارهای اداری با نظم و ترتیبی صحیح انجام گیرد.

چه بسا عدم اطلاع از یک ماده قانونی سبب شود که اموری از فعالیتهای اجتماعی مردم زمین بماند و یا اختلال بین فعالیتهای دو سازمان اداری ایجاد شود و نظم اجتماعی را احیانا مختل نماید.

چه کسی مسئول تربیت کارگزاران است ؟

لازمه حاکمیت نظامی خاص، با فرهنگ و مکتبی خاص بر جامعه، نیازمندی و احتیاج به کارگزارانی است که در مسیر خاص حکومت باشند و با ایمان به نظام اوامر و قوانین را به نحو صحیح اطاعت کنند. و دیگر این که پشتوانه محکم نظام و حکومت باشند و برای این هدف و منظور، کارشناسان نظام باید درصدد تهیه برنامه در سطوح مختلف جهت تربیت چنین کارگزارانی، باشند.

در حکومت اسلامی که نظام، تدبیر و سیاست ملت را به عهده دارد. علاوه بر

هدف فوق بالاتری نیز از تربیت افراد جامعه دارد و آن رشد انسانی و معنوی مردم است. خانواده ها، مدارس به تنهای قادر به تهیه برنامه همه جانبه جهت تربیت صحیح نیستند. راههایی را که خانواده ها در تربیت کودکانشان اتخاذ می کنند. غالباً، روشهای سنتی و راههای ارتکاذی است. برنامه منسجم و کامل و هماهنگ وجود ندارد و همچنین در مدارس هر معلّمی احیاناً طبق سلیقه و بافت فکری اش برنامه ای را اجراء می کند برای ایجاد هماهنگی در نظام تربیتی جامعه لازم است، کارشناسان اسلامی در رشته های مختلف (تربیتی، روانشناسی، جامعه شناسی، حقوق، اخلاق، اقتصاد، فقه، تعلیم و تربیت و...) بنشینند و با همفکری و همکاری یکدیگر برنامه صحیح تربیتی اخلاقی اسلامی را در ابعاد و سطوح مختلف سنی و آموزشی و غیره تدوین نموده به خانواده ها و مراکز آموزشی ارائه دهند. و با ایجاد انگیزه انسانی جامعه را ملزم به رعایت آن برنامه نمایند. در این صورت، پس از گذشت اندکی از اجراء آن برنامه ثمره انسانی و مادی آن را خواهند دید. تا نظام اقدام به این مطلب نکند هرگز نباید انتظار تربیت صحیح اسلامی، هماهنگی در تربیت، و روی کار آمدن کارگزاران صالح را داشته باشد. و همیشه باید شاهد وجود افرادی در جامعه و ادارات باشد که به فساد اخلاقی و سیاسی و فرهنگی دامن می زنند.

مسئول مستقیم تربیت کارگزاران در نظام اسلامی، کارشناسان فرهنگی و مسئولین عالی رتبه نظام و در مرحله بعد خانواده ها و مراکز آموزشی هستند (۱).

ص: ۲۸۵

۱- (۱) - مسئولیت کارشناسان فرهنگی و مسئولین عالی رتبه نظام اینست که با ارائه برنامه دقیق به خانواده ها و مراکز آموزشی به تربیت صحیح کارگزاران تحقق بخشند.

بیان یک قانون

موقعیت تکوینی زن

مسئولیت تربیتی اخلاقی زن قبل از ازدواج

مسئولیت تربیتی اخلاقی زن هنگام ازدواج

وظیفه زن در ساختار کودک

ص: ۲۸۷

تعلیم و تربیت از پراهمیت ترین مسائل اجتماعی بشر است. و هر قشر و گروه و صنفی در حلّ این مسأله خود را باید سهم بداند. در دیدگاه اسلام، سهم زن در این معضله اجتماعی تا چه حدّ است؟ به عبارت دیگر زن چه اندازه نقش در تعلیم و تربیت فرد و اجتماع دارد؟ و یا جایگاه او در نظام تعلیمی و تربیتی بشر چیست؟

بیان یک قانون

محصول هر پدیده و بهره رسانی او در نظام طبیعت معلول ارزش وجودی و ظهور فعلی استعدادهای اوست در نظام طبیعت هر قدر استعدادها قوی تر و ظهور فعلی آنها بیشتر باشد، آن موجود کمال یافته تر و بهره رسانی او به دیگران بیشتر خواهد بود. با توجه به این موضوع ابتداء به موقعیت تکوینی زن پرداخته و پس از آشنایی با ارزش وجودی و استعدادهای موجود در او به بررسی جایگاه زن در نظام تعلیمی و تربیتی خواهیم نشست. و سهم و حدّ بهره دهی او را مشخص خواهیم ساخت.

موقعیت تکوینی زن

طبق بیان قرآن خداوند متعال آدم را آفرید و از او حوّا را به عنوان همسرش خلق کرد. و از آن دو انسانهای بسیاری را در زمین پدید آورد، و پراکنده ساخت (۱).

ص: ۲۸۹

۱- (۱). يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً... نساء، آیه

زن به عنوان انسان، مکلف به انجام اوامر الهی و ترک نواهی از جانب خدا می باشد. مکلف بودنش نشانه اینست که او موجودی مسئول، مختار، عاقل و دارای اراده است. به خود واگذاشته نشده و باید طبق مقررات و ضوابط الهی و عقلی بیندیشد و عمل نماید. سعادت و کمال فعلی او در شناخت مسئولیت و وظیفه شرعی، عقلی، اجتماعی و عمل به آنهاست چنانکه انحطاط او در خروج از مسیر ضوابط عقلی، انسانی و شرعی می باشد.

زن در انجام وظیفه انسانی و الهی هیچ تفاوتی با مرد ندارد. و ما كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا (۱): هیچ زن و مرد مؤمنی را در کاری که خدا و رسول حکم کنند، اختیاری نیست (که در قبال آن اظهار رأی کنند) و هرکس خدا و رسول را نافرمانی کند، در گمراهی آشکار افتاده است.

زنان چون مردان باید بر امور عبادی قیام کنند تا مشمول مغفرت و پاداش عظیم الهی قرار گیرند إِنَّ الْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْفَانِتِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصِدِّقِينَ وَالْمُتَصِدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (۲): برآستی که مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان مؤمن، مردان و زنان اهل طاعت، مردان و زنان راستگوی، مردان و زنان صابر، مردان و زنان خاشع، مردان و زنان زکاه و صدقه بده و مسکین نواز، مردان و زنان روزه دار، مردان و زنان با حفظ و خوددار از تمایلات و شهوت حرام و مردان و زنانی که یاد خدا بسیار می کنند، خدا برای همه آنها مغفرت و پاداش بزرگ مهیا ساخته است.

زن دارای همان ارزش وجودی است که مرد دارد. و آن ارزشی فوق ارزش مادی، نباتی و حیوانی است. ارزشی بسیار معنوی و بزرگ که در کلام خدای متعال (و نَفَخْتُ

ص: ۲۹۰

۱- (۱). احزاب، آیه ۳۶.

۲- (۲). احزاب، آیه ۳۵.

فیه مِنْ رُوحِي (۱)، تبارک اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۲) جلوه کرده است. زن علاوه بر موقعیت تکوینی، در مرتبه انسانی دارای موقعیت تکوینی در مرتبه جسمانی و حیوانی است که تفاوت‌هایی با مرد دارد. و به لحاظ این تفاوت، طبیعت، عقل و دین وظیفه ای جدا از وظیفه مرد بر عهده زن گذاشته شده، وظیفه ای که هرگز مرد قادر به پذیرش و انجام آن نیست و هیچ قدرتی قادر به تبدیل آن نمی باشد و همانگونه که تساوی زن و مرد در موقعیت تکوینی در مرتبه جسمانی و حیوانی امری محال می باشد؛ تساوی آن دو در مسئولیت پذیری و تکلیف و داشتن وظیفه به لحاظ این موقعیت تکوینی امری محال است.

زن به مقتضای ساختمان جسمانی، قابلیت یافته تا موجودی از نوع انسان در او رشد یابد. و این تفاوت بارزی است بین مرد و زن، البته تفاوت‌های جسمانی و احیاناً روحی موقعیت تکوینی و ارزش وجودی زن را نسبت به مرد پائین نمی آورد. فقط در مسئولیت پذیری اجتماعی و فردی تأثیر می گذارد. زن به عنوان انسان و موجودی عاقل از موقعیت تکوینی عالی انسانی برخوردار است. و با توجه به ساختمان روحی و جسمانی خویش - که لازمه ذاتی اوست - دارای مسئولیت پذیری خاصی می باشد.

بهره رسانی زن به لحاظ موقعیت انسانی اش - که ارزش وجودی او را تشکیل می دهد - به خودش و اجتماع باید انسانی باشد و برای این بهره رسانی باید مسئولیتی مطابق با وضع روحی و جسمانی اش بپذیرد. و بهره دهی تعلیمی و تربیتی زن وقتی ممکن است که برخورد نظام جامعه با زن هماهنگ با موقعیت تکوینی و ارزش وجودی او باشد. در غیر این صورت نه تنها شخصیت زن نادیده گرفته خواهد شد بلکه زن عاملی علیه اصلاح و تهذیب اخلاق جامعه خواهد گشت (۳).

اسلام با توجه به ارزش وجودی و موقعیت تکوینی زن او را در تربیت اخلاق جامعه مسئول و مکلف قرار داده است. لازم به بیان است که مسئول تربیتی جامعه

ص: ۲۹۱

۱- (۱). سوره، ص، آیه ۷۲.

۲- (۲). سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۳- (۳). چنانکه جوامع امروز شاهد و برهان روشن این مطلب است.

فقط به عهدهٔ یک مربی تربیتی اخلاقی و یا یک واعظ و یا یک عالم دینی نیست، بلکه هر شخصی به اقتضای این که در اجتماع زندگی می کند مسئول تربیت اخلاقی محیط و مردم است. زندگی اجتماعی دربردارنده چنین مسئولیتی نیز هست و این مسئولیت شرط زمانی و مکانی خاصی ندارد. فرد در هر شرایط سنی، زمانی و مکانی ملزم به رعایت آن است. با توجه به بیان فوق به بررسی مسئولیت تربیتی اخلاقی زن تحت عناوین ذیل می پردازیم.

الف: مسئولیت تربیتی اخلاقی زن قبل از ازدواج

ب: مسئولیت تربیتی اخلاقی زن هنگام ازدواج

ج: مسئولیت تربیتی اخلاقی زن بعد از ازدواج

مسئولیت تربیتی اخلاقی زن قبل از ازدواج

زن قبل از ازدواج به عنوان دختر و فرزند خانواده در کنار پدر و مادر و دیگر اعضای زندگی می کند. مسئولیت تربیتی اخلاقی او در این دوره از زندگی چیست؟ زندگی او در خانه می تواند دو جنبه داشته باشد

۱ - زندگی او برای خود.

۲ - زندگی او برای دیگران.

باتوجه به این دو جنبه در زندگی دو مسئولیت دارد:

۱ - مسئولیت در برابر خود

۲ - مسئولیت در برابر دیگران.

زندگی هر شخصی برای دیگران وقتی مفید و پرثمر است که زندگی برای خودش، همراه با تربیت اخلاقی صحیح باشد. و زن آنگاه قادر خواهد شد، مسئولیت خویش را در تربیت اخلاقی جامعه به انجام رساند، که به مسئولیت عقلی دینی و انسانی در برابر خود عمل کرده باشد.

مسئولیت زن در برابر خود

انجام هر وظیفه و مسئولیتی در شعاع علم و آگاهی و پیدا کردن اراده ای محکم و

انسانی ممکن است. به همین جهت آگاهی و آموختن مسائل ضروری و داشتن شناخت لازم و صحیح از خود و دنیای اطراف خود اولین وظیفه اوست. او با آگاهی لازم به موقعیت وجودی و تکوینی خویش و با علم به مسائل ضروری زندگی در بعد معنوی و مادی و با شناخت دنیا و فرهنگ جامعه خود توأم با اراده ای قوی قادر خواهد شد، به حراست از اصیل ترین صفات فضیلت «حیا و عفت» بپردازد. و در پرتو آن صفات سعادت دنیا و آخرتش را تأمین کند. هیچ عاملی معنوی چون حفظ حیا و عفت در سعادت زن مؤثر نیست. ظهور فعلی این دو صفت زیربنا و اساس حفظ عزت، شخصیت انسانی، تقوای الهی دینداری و توجه به اصول انسانی و اخلاق دینی است.

امیر المؤمنین علیه السلام راجع به این دو صفت انسانی فرمودند:

الحیاء مفتاح کلّ خیر(۱): حیا کلید هر خوبی است.

العفّه رأس کلّ خیر(۲): عفت منشأ هر خیری است.

با این که عفت منشأ هر عمل شایسته است. ولی صفتی است که ثمره حیا می باشد.

ثمره الحیاء العفّه(۳): میوه حیا، عفت است.

و درباره ثمره عفت فرمود: ثمره العفّه الصیانه(۴): ثمره عفت صیانت(و نگهداری نفس از رذایل) است.

زن با ظهور فعلی حیا و عفت شرط لازم تربیت اخلاق دینی را در خود ایجاد کرده و به پیامهای عقل و اخلاق دینی گوش می دهد. و نفس خویش را از هوسهای شیطانی دور ساخته و از افعال زشت مصون می دارد.

علی علیه السلام فرمود: الحیاء یصدّ عن فعل القبیح(۵): حیا «شخص را» از انجام کار زشت باز می دارد.

ص: ۲۹۳

۱- (۱). شرح غرر، ج ۱، ص ۹۳، ش ۳۴۰.

۲- (۲). شرح غرر، ج ۱، ص ۳۰۶، ش ۱۱۶۸.

۳- (۳). شرح غرر، ج ۳، ص ۳۲۶، ش ۴۶۱۲.

۴- (۴). شرح غرر، ج ۳، ص ۳۲۳، ش ۴۵۹۳.

۵- (۵). شرح غرر، ج ۱، ص ۳۶۶، ش ۱۳۹۳.

العفاف يصون النَّفس و يَنْزِهاها عن الدنيا(۱): عفت نفس را (از گناه) حفظ کرده و آن را از پستی ها پاک می گرداند.

آنچه در آن حیا نیست در بیان قول حق و عمل به حق است. من استحیی من قول الحق فهو احمق(۲): کسی که از (بیان) قول حق حیا کند. او احمق است.

زن با دوری از هوسهای شیطانی در شعاع ایمان به خدا و داشتن حیا و عفت، فرصت ها را در فراگیری هنرهایی که شایسته مقام والای انسانی اوست، خواهد گذراند. و با فعلیت آنها از آلودگیهای اخلاقی که دامنگیر بسیاری از زنان در هنگام بیکاری می شود، در امان خواهد ماند. و وقت را در نمایش و ظهور هنرهای زیبا به پایان خواهد برد(۳). چنین زنی دارای خیر بسیار است و بیان امام صادق علیه السلام که فرمود:

اکثر الخیر فی النساء(۴) حمل بر چنین زنانی می شود. خیر کثیر در زنی است که در شعاع حیا و عفت به صفات زیبای اخلاقی تجهیز شده باشد و هنرهای زیبا (مورد تأیید عقل و دین) در او ظهور یافته باشد. در غیر این صورت از زن جز شرّ صادر نخواهد شد. یک موجود بی حیا و بی عفت و دور از فضائل انسانی هرچند هم دارای هنری خوب و پسندیده باشد، به مسئولیت تربیتی اخلاقی که در شأن انسان است، عمل نکرده است.

مسئولیت در برابر دیگران

آنگاه که زن به وظیفه تربیت اخلاقی در برابر خود عمل کرد. عالی ترین خدمت تربیتی اخلاقی را در قبال اجتماع خود انجام داده است. بزرگترین و بهترین ثمره این خدمت بعد از ازدواج ظاهر می شود که به بررسی آن خواهیم نشست. او با حفظ عفت

ص: ۲۹۴

۱- (۱). شرح غرر، ج ۲، ص ۱۰۶، ش ۱۹۸۹.

۲- (۲). شرح غرر، ج ۵، ص ۳۳۹، ش ۸۶۵۰.

۳- (۳). مقصود از هنرهای زیبا و شایسته مقام زن، هنر معلّمی، پرستاری، خیاطی، بافندگی، خانه داری، روش صحیح تربیت کودک، کسب تخصص در پزشکی بخصوص فراگیری مداوای بیماری های زنانه و... می باشد.

۴- (۴). من لا یحضره الفقیه ج ۳، ص ۲۴۳، باب ۱۰۴ - وسائل الشیعه ج ۱۴، ص ۱۱، حدیث ۱۱.

و حیا هرگز عامل شیطان در گمراهی جوانان و فساد اخلاقی و محرک شهوانی نخواهد شد. چه بسیار از زنانی که با نداشتن حیا و عفت لازم نه تنها حیثیت و شخصیت انسانی خود را قربانی هوسهای شهوانی کردند بلکه با ورود به خیابان و مراکز عمومی باعث تحریک شهوانی جوانان شده و روح ایمان و تقوا و عظمت انسانی را در آنان نیز نابود ساختند. و با ایجاد فساد اخلاقی بزرگترین خیانت را به جامعه و مردم کردند. چنین زنانی مورد لعن و نفرین هستند.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: اَيُّ امْرَأَةٍ تَطَيَّبَتْ وَخَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا فَهِيَ تَلْعَنُ حَتَّى تَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهَا مَتَى مَا رَجَعَتْ(۱): هر زنی که عطر زند و از خانه اش خارج شود. مورد نفرین و لعن است تا زمانی که به خانه اش برگردد.

استعمال عطر در هنگام خروج از خانه نمونه آرایشی است که عرضه شهوانی را در بردارد.

زن با حجاب، عفیف و دارای حیا با وقار و متانت خویش، پاسدار حرم عزت، شرف و انسانیت خانواده و اجتماع خویش است. او با هنرهای زیبایی که فراگرفته و با عفت و حیا توأم نموده؛ مسئولیت علمی، تربیتی و... خود را در برابر جامعه به انجام میرساند، و ناشر حیا و عفت در محیط می شود.

عالی ترین خدمت به جامعه از سوی زن اینست که قبل از ازدواج خودش را برای پرورش انسانهای بلندمرتبه - که بعد از ازدواج به آن خواهد پرداخت - آماده کند. و با پرورش انسانهای مؤمن عامل نشر ایمان و کلمه توحید و اخلاق انسانی باشد. و چنین خدمتی فقط در شعاع حیا، عفت و تزکیه نفس ممکن است.

مسئولیت تربیتی اخلاقی زن هنگام ازدواج

مسأله ازدواج مرد و زن بالاتر از آن چیزی است که در میان موجودات دیگر مشاهده می شود اطفاء شهوت در بین موجوداتی مانند حیوانات فقط برای ارضاء شهوت و بقاء نوع است.

ص: ۲۹۵

۱- (۱). وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱۴، روایت ۴.

و به همین جهت هیچ قید و شرطی در ارضاء شهوت و تولید مثل در حیوانات وجود ندارد. آنها صرفاً محکوم قانون غریزی هستند. ولی در انسان چنین نیست.

ازدواج مرد و زن در اجتماع انسانها دارای دو جهت است: ۱. اطفاء شهوت و تولید مثل ۲. رعایت مسائل دینی و معنوی در ازدواج و تولید مثل. بقاء نوع نه فقط برای ماندن نسل انسان، بلکه ماندن نوع انسان برای ادامه دینداری و تحقق وابستگی ارادی به خدای متعال است؛ و برای ظهور چنین کیفیتی فقط به ارضاء شهوت و فرزنددار شدن اندیشیدن کافی نیست، بلکه آنچه دخالت اساسی در ظهور فعلی آن کیفیت دارد؛ تهذیب نفس پدر و مادر در جمیع ابعاد نفس و داشتن حسن خلق و مکارم اخلاق است. البته پس از آن که نطفه در جایگاه خود قرار گرفت، بیشترین مسئولیت بلکه تمام مسئولیت بر عهده زن قرار می گیرد، زیرا قبل از استقرار نطفه در جایگاه خاص رشد، مرد و زن هر دو به طور مساوی مسئولند. لکن بعد از استقرار، رابطه مستقیم با رشد را، زن به عهده می گیرد(۱). وجود زن جایگاه رشد و پرورش محصولی است که روح الهی در او دمیده می شود، به همین جهت مزرعه وجود او هر قدر آماده تر، پاک تر و قابلیت بیشتری داشته باشد. ظهور فعلی روح الهی و فطرت‌های انسانی در او قوی تر خواهد بود چنانکه اگر محیط پرورش (وجود زن) آلوده به رذایل باشد و حاکم بر رفتار و اندیشه زن و جنین موجود در رحم، نفس اماره باشد؛ ظهور روح الهی و فطرت‌های انسانی در او ضعیف و گرایش‌های منفی در او قوی خواهند بود. بنابراین زن هنگام ازدواج باید به این مسأله اصلی (که ملازم با ازدواج است) توجه لازم و کافی را داشته باشد. اولاً- وجود خویش را آماده برای شکوفایی چنین محصولی ببیند و ثانیاً در انتخاب شوهر اصل تقوا، ایمان و راستی را رعایت کند. چنین زنی از خوبی بسیار برای خود و جامعه و نظام الهی برخوردار خواهد بود. از امام صادق علیه السلام نقل شده که می فرمود: اکثر الخیر فی النساء(۲). بیشترین خیر و خوبی در زنان است. فهم این روایت آنگاه حاصل می شود که نقش تربیتی اخلاقی زن را در اجتماع بشری مورد نظر و

ص: ۲۹۶

۱- (۱). اثرگذاری مرد غیر مستقیم است که به آن اشاره خواهیم کرد.

۲- (۲). وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱، روایت ۱۱.

دقت قرار دهیم، و به مسئولیت تربیتی او آشنا شویم. آنگاه که زن وجودش را برای پرورش یک انسان بلند مرتبه آماده کند و با مردی هم‌شان خود در راستی و دیانت ازدواج کند. وجودش منشأ آن چنان خیر و برکتی خواهد بود که با هیچ خیری قابل مقایسه نخواهد بود. زیرا پروراندن انسان الهی خیر نهایی آفرینش جهان است (۱). و او وجودش را برای این خیر نهایی مهیا ساخته است. البته به ثمره نشستن این خیر نهایی در وجود زن شرط دیگری هم دارد و آن ازدواج با مردی دیندار و دارای اخلاقی پسندیده و الهی. زن در هنگام ازدواج باید به این شرط عمل کند تا مسئولیت تربیتی اخلاقی خویش را هنگام ازدواج به انجام رساند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:.... اذا جاء کم من ترضون خلقه و دینه فزوجوه الا تفعلوه تکن فتنه فی الارض و فساد کبیر (۲).

آن زمانی که فردی برای خواستگاری به نزد شما آمد و اخلاق و دینش مورد رضایت شماست پس او را به ازدواج (دخترتان) در آورید. ترک این کار سبب فتنه در زمین و فساد بزرگ می شود. توضیح این که ازدواج زن و مرد از چند حالت خارج نیست:

۱ - ازدواج زن صالحه با مرد صالح

۲ - ازدواج زن فاسد با مرد فاسد

۳ - ازدواج مرد صالح با زن فاسد

۴ - ازدواج زن صالحه با مرد فاسد.

اگر جامعه متشکل از خانواده هایی باشد که حالت اول را دارند. آن جامعه صالح و دور از فتنه و فساد خواهد بود و این حالت مطلوب اسلام است.

اما جامعه تشکیل شده از خانواده هایی که در مسأله ازدواج حالت دوم را دارند (مرد و زن هر دو فاسدند). چنین جامعه ای بر بنیان فتنه و فساد است. و غالب فرزندان ظهور یافته در دامان چنان مرد و زنی محکوم به فساد اخلاقی و تربیتی هستند.

امّا در حالت سوم (ازدواج مرد صالح با زن فاسد) ممکن است زن محکوم اخلاق انسانی مرد شود و ممکن است مرد محکوم اخلاق فاسد زن گردد. چنین خانواده ای

ص: ۲۹۷

۱- (۱). یابن آدم خلقت الاشياء لاجلک و خلقتک لاجلی - مجموع وسائل، ص ۸۱۹ (از حکیم سبزواری).

۲- (۲). وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۲، روایت ۶.

در صورت دوّم سبب فساد در جامعه خواهد شد.

و در حالت چهارم نیز اگر مرد تحت تأثیر اخلاق انسانی و دینی زن قرار گیرد، جامعه از فساد آنها در امان خواهد بود و اگر عکس شد و زن پاکی و دیانت خویش را محکوم مرد فاسد قرار دهد، کانون فساد در اجتماع خواهند شد.

جمله «إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فسادا کبیرا» شاید اشاره دارد به حالت دوّم و حالت سوّم و چهارم در صورتی که اثر مرد بر زن یا زن بر مرد منفی باشد.

مسئولیت تربیتی اخلاقی زن بعد از ازدواج:

زن بعد از ازدواج علاوه بر مسئولیتهای قبلی با وظایف جدیدی روبرو می شود. او پس از عمل به وظیفه انسانی خویش قبل از ازدواج و هنگام ازدواج برای عمل به مسئولیت و انجام وظایف بعد از ازدواج از آمادگی لازم برخوردار است. او پس از انتخاب مردی شایسته برای زندگی و به وجود آمدن خانواده جدید و نو به انجام مسئولیتهای جدید می پردازد که مسئولیتهای تربیتی اخلاقی زن را بعد از ازدواج تشکیل می دهد. اولین وظیفه که سبب استحکام خانواده شده و محیط را برای انجام وظایف بعدی و رسیدن به هدف اصلی ازدواج آماده می سازد، رعایت حقوق شرعی و اخلاقی مرد است. چنانکه اولین وظیفه مرد نیز رعایت حقوق شرعی و اخلاقی زن می باشد. و دومین وظیفه و مسئولیت زن در قبال موجودی است که روح الهی پس از طی مراحل در او دمیده می شود. این دو وظیفه کلی از وظایف بسیار مهم بلکه اهمّ مسائل اجتماعی زن است که مسائل بسیاری را از نظر حقوقی و اخلاقی به همراه دارد. ضمن تبیین این دو وظیفه کلی به برخی از مسائل آنها اشاره ای خواهیم داشت.

اولین وظیفه

بهترین تعبیر در مورد اولین وظیفه تعبیری است که در متن روایات معصومین علیهم السّلام آمده، و آن «حسن تبعّل» است (۱).

معنای حسن تبعّل یا نیکو

ص: ۲۹۸

۱- (۱) عن موسى بن بكر - عن أبي إبراهيم عليه السّلام قال: جهاد المرأة حسن التبعّل. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱۶-۱۱۵.

حسن تبعل

قرآن مجید جایگاه خاصی را برای زن در رابطه با مرد از نظر تکوین بیان کرده است. این جایگاه تکوینی خاص برای زن بدان جهت است که مناسب با ساختمان وجودی اوست. و آن جایگاه عبارت از سکون و آرامش بودن زن برای مرد است. وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱): از نشانه های خدا اینست که از جنس خودتان زوجها و همسرانی را آفرید. برای این که (در کنارشان) آرامش یابید و بین شما (زن و مرد) دوستی و مهربانی را قرار داد. برآستی که در این مطلب نشانه هایی است برای گروهی که بیندیشند.

سکونت و آرامش، مودت و دوستی، رحمت و مهربانی در آیه، قراردادی و اعتباری نیست زیرا امر قراردادی و اعتباری از چند ویژگی برخوردار است که خارج از سیاق آیه می باشد.

۱- این که امر قراردادی و اعتباری قابل نقض بوده و تغییرپذیر است.

۲- امر قراردادی صوری بوده و واقعیت و حقیقتی در خارج ندارد.

۳- این که امر اعتباری و قراردادی ممکن است تحمیلی باشد.

آیه از سکونت، مودت و رحمتی سخن می گوید که قابل تغییر و نقض نیست، اگرچه ممکن است زن به عنوان این که موجودی صاحب اراده و اختیار هست به سکونت ظهور فعلی نبخشد. و نیز آیه از سکونتی واقعی و حقیقی سخن می گوید نه صوری و ظاهری. زن واقعا مایه سکونت است. و مودت و رحمت بین مرد و زن، مودت و رحمتی واقعی است نه این که صرف اعتبار دوستی و رحمت باشد و دیگر این که سکونت زن برای مرد امری تحمیلی بر زن نیست. بلکه یک احساس درونی است که همراه با ساختمان روحی زن است.

ص: ۲۹۹

امام سجاد علیه السلام فرمودند: اما حق الزوجه: فان تعلم ان الله عز و جل جعلها لك سكنا و انسا فتعلم ان ذلك نعمه من الله عليك فتكرمها و ترفق بها(۱): حق زن بر شوهر اینست که بدانی خدای عز و جل زن را مایه آرامش و انس برای تو قرار داده و بدانی که این نعمتی از جانب خدا برای توست. پس زن خود را گرامی بدار و با او مدارا کن.

حسن تبعل زن ریشه در این جایگاه خاص تکوینی دارد. به همین جهت محور در حسن تبعل سکونت زن برای مرد است که نتیجه این سکونت بقاء کانون خانواده بر مودت و مهربانی می باشد. و نکته قابل توجه این که تمام توصیه های اسلام بر خوش رفتاری و اطاعت زن از مرد برگشت به این حقیقت تکوینی می کند و در واقع به زن می آموزد که ظهور فعلی سکونت نهفته در رعایت این سفارشات حقوقی، اخلاقی و تربیتی است(۲).

چنانکه فعالیت و تلاش مرد در بیرون از خانه غالبا جهت تهیه لوازم رفاه و آسایش زن ریشه در ساختمان وجودی و روحی او دارد.

حسن تبعل زن تنها نهفته در خدمات مادی او در خانه نیست بلکه حسن تبعل بعد دیگری دارد و آن خدمات معنوی و انسانی اوست که اهمیتی فوق خدمات مادی دارد.

او همانگونه که از بعد اخلاقی به عنوان خانم و بانوی خانه مسئول آرایش خانه و خودش و فرزندانش هست. مسئول زینت و زیبایی باطنی و حسن خلق در برخورد با شوهر و فرزندان نیز هست. حسن تبعل در بردارنده توجه به خواسته های اخلاقی حقوقی و شرعی شوهر و فرزندان است.

حرکتهای منفی زن در خانه(از قبیل خواسته های دور از طاقت و توانایی شوهر، توجه نکردن به وضع ظاهری خانه و خود، بی اعتنایی به ورود یا خروج شوهر و وضع لباس و بهداشت فرزندان، توجه نداشتن به مسائل محرم و نامحرم، حیا، عفت، تحقیر

ص: ۳۰۰

۱- (۱). تحف العقول

۲- (۲). عن ابی جعفر علیه السلام قال: جاءت امرأه الى النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقالت یا رسول الله «ص» ما حق الزوج علی المرأه؟ فقال لها ان تطیعه و لا تعصیه و لا تصدق من بیته الا باذنه و... و الا تخرج من بیته الا باذنه... و مسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱۲.

شوهر در نزد فرزندان و خویشان، لجاجت، و...) خلاف حسن تبّعل بوده و آرامش خانه را توسط زن (که ریشه در بنیان تکوینی او دارد) به هم می زند. و شاید بتوان گفت که از علل مهمّ حرکت‌های منفی زن در خانه اینست که او به خاطر زن بودن احساس حقارت می کند و می خواهد جایگاه خود را به مرد خانه بدهد و خود در جایگاه مرد بنشیند. و در واقع نقش مرد را در زندگی ایفا کند و به جهت این که در حیات تکوینی قادر به تغییر چنین وضعی نیست تصمیم می گیرد در جهات ارادی به ایفاء این نقش پردازد. و برای ایفاء چنین نقشی اولین کارش تحقیر مرد و اظهار نقطه ضعف‌های مرد برای شکست وقار و عظمت مرد است. چنین زنی است که مصداق این حدیث شریف واقع می شود از امام صادق علیه السلام است که فرموده اند: اغلب الاعداء للمؤمن زوجه السوء (۱).

او پس از موفقیت در این امر به خواسته هایی که آنها را حرکت منفی در خانه می نامیم، میرسد. در این صورت زن با خروج از مسیر ارادی صحیح، جایگاه تکوینی و روحی خویش را نادیده گرفته، و در مسیری که خارج از واقعیت‌های تکوینی وجودش هست گام برمی دارد. واقعیت‌های تکوینی که در صفحات گذشته بدان اشاره کردیم. و در نتیجه نقش تربیتی اخلاقی خود را از دست می دهد. چنین زنی با ورود به مراکز آموزشی، اداری، اقتصادی، سیاسی به لحاظ خروج از جایگاه اصلی خود، برای جامعه مضر خواهد بود. در این مراکز ممکن است تبدیل به توپ شهوانی جنسی و یا وسیله ای برای اعمال سیاستها و فرهنگهای غلط شود. دنیای مادّیت روز، برهان و دلیل واضح آن است. زنی که فرزندان و شوهرش (که نزدیکترین اشخاص در مصاحبت با او هستند) را به هیچ گرفته و ارزش های اخلاقی و انسانی را در رابطه با آنها نادیده انگاشته است، چه اطمینانی به او هست که ارزش والای انسانی اجتماعی را در مسائل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پاسداری کند و او که عفت و حیا را در محیط خانه پاس نداشته است، در صورت ورود به مراکز اداری، تجاری، سیاسی، فرهنگی با چه پشتوانه انسانی و ایمانی به حفظ عفت و حیا همّت خواهد گماشت. آیا جوانان از شرّ حرکت‌های شهوانی او مصون خواهند ماند؟ آیا مراکز فوق را آلوده به

ص: ۳۰۱

۱- (۱). وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲ و مناسب همین جا می باشد حدیث ۱ و ۳ و ۴، ص ۱۸-۱۹.

بی حیایی و بی عفتی نخواهد کرد؟! آیا عقل و هوش را از رئیس و مرئوس و واردین نخواهد گرفت؟! آیا چنین زنی مصداق این حدیث که از امام علی امیر المؤمنین علیه السّلام است که فرموده اند: يظهر فی اخر الزّمان و اقتراب الساعه و هو شرّ الأزمنه نسوه کاشفات عاریات متبرّجات، من الدّین خارجات، فی الفتن داخلات، مائلات الی اللذات، مستحلات المحرّمات فی جهنّم خالدات(۱): در آخر زمان و نزدیک شدن قیامت که بدترین زمانها است، زنانی پا به صحنه اجتماع می گذارند که آشکارکننده (بدنها و زینتهای خود هستند) و برهنه اند و خود را برای نامحرمان می آریند، از دین خارج شدگان و در فتنه ها(ی زمانه) داخل شونده اند، میل کننده به خواسته های نفسانی اند و در این امر شتابگیرند و به لذّات(شهوانی و حیوانی) و حلال کننده حرامها هستند. (اینان) برای همیشه در جهنمند(۲).

به هر حال حسن تبّع که اولین وظیفه زن بعد از ازدواج است، رعایت حقوق و اخلاق اسلامی و... در خانه است. زنی به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم رسید عرض کرد یا رسول الله حق شوهر بر زن چیست؟ در پاسخ فرمود: «این که از مرد(در غیر معصیت خدا) فرمان برد و او را نافرمانی نکند و جز به اجازه شوهر چیزی را از خانه او انفاق نکند و جز به اجازه اش روزه مستحبی نگیرد و شوهر را از تمّتع و بهره های(شهوانی و ظرایف وجودی خود) باز ندارد، هرچند بر مرکبی سوار باشد. از خانه خود جز به اذن شوهر خارج نشود. چنانچه بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود فرشتگان آسمان و زمین و فرشتگان غضب و رحمت او را لعنت می کنند تا آنگاه که به خانه برگردد...»(۳).

آنچه در حدیث فوق آمده است جزئی از مصادیق حسن تبّع و حقوقی است که مرد بر زن دارد.

ص: ۳۰۲

۱- (۱). وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۹، حدیث ۵ و من لا یحضره الفقیه ج ۳، ص ۲۴۷.

۲- (۲). وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۹، حدیث ۵ و من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۴۷.

۳- (۳). عن ابی جعفر علیه السّلام قال: جاءت امرأه الی النبی صلی الله علیه و آله و سلّم فقالت: یا رسول الله «ص» ما حقّ الزوج علی المرأه؟ فقال لها ان تطیعه و لا تعصیه و لا تصدق من بیته الاّ باذنه و لا تصوم تطوّعا الاّ باذنه و لا تمنعه نفسها و ان کانت علی ظهر قتب و لا تخرج من بیته الاّ باذنه و ان خرجت بغیر اذنه لعنتها ملائکه السماء و ملائکه الارض و ملائکه الغضب و ملائکه الرحمه حتّی ترجع الی بیته...». وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱۲، روایت ۱، باب ۷۹ «ابواب مقدماته...».

حسن تبعل علاوه بر فوائد دنیوی و اجتماعی و... سبب کمال انسانی زن است و زمینه را جهت پاداش عظیم خداوند که به زن اعطاء می شود، آماده می کند.

زنی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و پس از احترام به مقام رسالت و اظهار ایمان به خدا و رسول خدا «ص» به زبان اعتراض چنین عرض کرد:... انا معشر النساء محصورات، مقصورات قواعد بیوتکم و مقضی شهواتکم و حاملات اولادکم و انکم معاشر الرجال فضلتم علينا بالجمع و الجماعات و عیاده المرضی و شهود الجنائز و الحج بعد الحج و افضل من ذلك الجهاد فی سبیل الله و ان احدکم اذا خرج حاجا او معتمرا او مجاهدا حفظنا لکم اموالکم و غزلنا اثوابکم و ربینا لکم اولادکم فما نشارکم فی هذا الاجر و الخیر: براستی ما گروه زنان، محاصره شده (و محدود در رفتار، گفتار و...) و محبوس در خانه هستیم (و به ما اجازه خارج شدن داده نمی شود) پایه و شالوده خانه های شما هستیم (کنایه از این که امور خانه بر دوش و عهده ما است) و محلی برای برآوردن خواسته های نفسانی شما و بردارنده فرزندانان می باشیم. و شما گروه مردان براستی که به سبب حضور در نماز جمعه و جماعات و عیادت مریض و حضور در تشییع جنازه ها و بجا آوردن حج بعد از حج بر ما زنان برتری جستید. و برتر از اینها جهاد در راه خدا است (که شما مردان در آن پیشقدم هستید) و آنگاه که فردی از شما برای حج و عمره و جهاد (از خانه) بیرون می رود، ما نگهبان اموال شما هستیم. و جامه شما را تهیه می کنیم. و به پرورش و رشد فرزندانان مشغولیم. پس چگونه در این پاداش و خیر با شما شریک خواهیم بود؟!

حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به اصحاب متوجه شده فرمود: هل سمعتم مسأله امرأه قَطَّ أحسن من مسألته فی أثر دینها هذه فقال: افهمی ایتهای المرأه و اعلمی من خلفک من النساء، ان حسن تبعل المرأه لزوجهها و طلبها مرضاته و اتباعها موافقه يعدل ذلك کله فانصرفت و هی تهلل حتی وصلت الی نساء قومها(۱)».

آیا سؤال زنی را هرگز شنیده اید که نیکوتر از سؤال این زن در امر دینش باشد؟ سپس

ص: ۳۰۳

فرمود: ای بانو بفهم و به زنان دیگر که در انتظارت هستند اعلان کن، براستی نیکو شوهرداری کردن و رضایت او را خواستن و پیرو نظرات و موافق او بودن، معادل تمام اینهاست (که برای مردان شمردی) آن زن (با شنیدن این پاسخ از رسول خدا «ص») برگشت و زبانش گویا به تسییح و تقدیس (حق) بود تا به زنان قومش رسید.

دومین وظیفه زن

وجود زن از این امتیاز عالی برخوردار است که جایگاه پرورش موجودی است که پس از طی مراحل رشد، روح الهی در او دمیده می شود و براساس این امتیاز عالی، عقل و شرع و وظیفه و مسئولیت سنگینی را به عهده زن گذاشته است. مسئولیتی که اثر مثبت آن به نحو مستقیم به موجود در رحم می رسد و غیرمستقیم در شؤون اجتماعی ظاهر می شود. ابتداء به مسئولیت زن در این مورد اشاره می کنیم و آنگاه به اثر مثبت مستقیم و غیرمستقیم آن خواهیم پرداخت.

وظیفه زن در ساختار کودک

ازدواج مرد با زن فقط برای اطفاء شهوت حیوانی نیست. چنانکه منحصر به تولید مثل نمی شود. انسان در اعمال و بکارگیری هراستعداد و گزینه ای علاوه بر ارضاء خواسته آن گزینه، فطرت و فعلیت استعدادها، باید توجه لازم بلکه کافی را به دیگر خواسته های موجود در نفس انسان بخصوص مرتبه انسانی (که خواسته آن در رأس همه خواسته ها است) داشته باشد. به همین جهت در مسأله ازدواج علاوه بر پاسخگویی به خواسته شهوانی و بقاء نوع باید به خواسته انسانی نفس در اعمال گزینه جنسی توجه شود. و آنچه انسان را در بکارگیری گزینه جنسی ممتاز از حیوانها قرار می دهد؛ دخالت مرتبه انسانی در کیفیت ارضاء شهوت و رشد و تکامل جنین در رحم است. و دخالت مرتبه انسانی عبارت از انجام دستورات عقلی و دینی در مسأله ازدواج و تولید مثل است. و هدف از این دخالت همانا ایجاد زمینه و سرعت بخشیدن به تحقق غرض از خلقت انسان است. و غرض از خلقت تسییح و تقدیس خدای

متعال و نشانه اسماء و صفات او بودن و شدن است. از امام صادق علیه السلام است که فرمودند: وقتی حضرت یوسف علیه السلام برادرش را ملاقات کرد گفت ای برادر چگونه شد که بعد از من ازدواج نمودی و زن گرفتی پس بن یامین به برادرش یوسف علیه السلام گفت:

انّ ابي امرني فقال: ان استطعت ان تكون لك ذريه تثقل الارض بالتسيح فافعل(۱): همانا پدر مرا امر به ازدواج کرد و فرمود: اگر استطاعت و توانایی داری که دارای فرزندی باشی که زمین را به تسیح (خدا) سنگین کنند. پس ازدواج کن.

و بر همین اساس رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ما يمنع المؤمن ان يتخذ أهلا لعل الله يرزقه نسيمه تثقل الارض بلا إله الا الله(۲): چه چیز مانع مؤمن است.

که همسری را برگزیند شاید خدا فرزندی را روزی او گرداند که زمین را به لا اله الا الله (شعار توحید) سنگین کنند(تا) توحید را در جامعه نشر دهند) اگر محصول ازدواج و تشکیل خانواده فرزند یا فرزندی باشند که با اندیشه و عمل، مروج توحید، پاکی، صداقت و عزت انسانی باشند، غرض و هدف انسانی ازدواج تحقق می یابد. در غیر این صورت ازدواج محصور در اطفاء غریزه شهوت و تولید مثل خواهد شد. و امتیازی با سایر حیوانات وجود نخواهد داشت.

زن علاوه بر حفظ مسؤولیتهای قبلی، مسؤولیت جدید را که حراست از کیفیت رشد و نمو جنین در رحم است، با دقت تمام به انجام می رساند و به عبارت دیگر رحم خود را محیط امن و سلامت روحی و جسمی موجود مستقر در آن قرار می دهد. برای ایجاد چنین جایگاهی رعایت مسائلی از جمله تغذیه حلال ضروری است.

تغذیه حلال

آن چنانکه از روایات اسلامی استفاده می شود غذای حلال و رویش بدن از حلال یکی از پراهمیت ترین نقش ها را در سعادت انسان دارد چنانکه غذای حرام و رویش بدن از آن یکی از بدترین اثرات منفی را در نفس می گذارد. و شرطی قوی جهت

ص: ۳۰۵

۱- (۱). وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵، روایت ۹.

۲- (۲). وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳، روایت ۳.

شقاوت است. و به جهت همین نقش اساسی حلال است که افضل عبادات شمرده شده است.

«العباده سبعون جزءاً أفضلها جزء الحلال(۱)»:

عبادت هفتاد جزء است بهترین آن طلب حلال است.

طلب حلال عبادت است، عبادتی که در شعاع آن اوامر بسیاری انجام گرفته و نواهی بسیاری نیز ترک شده است. زیرا درآمد حلال مستلزم اینست که دستورات عقل و شرع کاملاً رعایت شود. روی این اساس غذای حلال غالباً آمیخته با درستکاری، امانتداری، عدالت، و احیاناً رضایت خدا است. و نیز غالباً آمیخته با ترک دروغ، خیانت و مکر و حيله و همراه نبودن سخط خداوند است. بنابراین در بطن این عبادت عبادات بسیاری است. لقمه حلال جوهره افعال شایسته و نیتی انسانی می باشد و به همین جهت اثر معنوی خود را بر رویش بدن و استعدادها و غرایز می گذارند و اعضاء و جوارح روئیده از حلال مایل به حلال خواهد بود.

زن در هنگام حاملگی چنانچه این امر مهم را رعایت کند و مرد خانه با تهیه غذای حلال زن را در این امر یاری کند نه تنها جسم کودک رشد سالم مادی خواهد داشت که رحم ظرف ظهور استعداد و زمینه سعادت در کودک خواهد شد. و در واقع زن با انجام این وظیفه، قلبی نورانی پیدا می کند و کودکی که در دامن چنین خانمی پرورش یابد از رشد نورانی در استعدادها و مراتب نفس برخوردار خواهد بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من أكل الحلال اربعین یوما نور الله قلبه(۲): کسی که چهل روز از حلال تغذیه کند خداوند قلبش را نورانی می کند.

علاوه بر مسأله تغذیه حلال رعایت بهداشت تن و روان، نیت سالم، مجامعت در وقت و زمان مناسب، یاری جستن از خدا، به یاد خدا بودن و ادامه بر فضائل در اندیشه و عمل و دوری از محرّمات برای ظهور فعلی محصول انسانی در رحم از سوی زن باید رعایت شود. آنچه بیان شد اجمالی بود از نقش تعلیمی و تربیتی زن. امید آن که زنان جامعه با حفظ عفت و شرف خود مادران شایسته ای برای فرزندان خود باشند(۳).

ص: ۳۰۶

۱- (۱). بحار، ج ۱۰۳، ص ۷، روایت ۲۵، طبع ایران.

۲- (۲). بحار، ج ۱۰۳، ص ۱۶، طبع ایران، روایت ۷۱.

۳- (۳). امام صادق ۷ فرمود: طوبی لمن کانت امّه عقیفه: خوشبخت کسی که مادرش پاکدامن باشد. لئالی الاخبار، ص ۴۹۶.

اشاره

مفهوم بلوغ

بهره گیری از بلوغ

بلوغ فکری و علمی

بلوغ در شخصیت انسان

چگونگی وصول به بلوغ در شخصیت انسانی

بلوغ جنسی

بلوغ اقتصادی

بلوغ سیاسی

ص: ۳۰۷

بلوغ با تمام ابعادش از مسائلی است که اگر تعلیم و تربیت لازم در مورد آن انجام نگیرد و بدست تقدیرات زمان و مکان سپرده شود، می تواند عاملی منفی علیه انسان و رشد و کمال انسانی قرار گیرد. بخصوص در زمان و مکان حاضر که پر از عامل تخدیر، انحراف و گمراهی است. و روزیروز توسط عاملین غرب و شرق تشدید پیدا کرده و بر شیوع فساد فکری و شهوی تأکید می شود. آگاهی به مسأله بلوغ قبل از رسیدن به آن و فراگرفتن راه صحیح پرورش و اصلاح آن و کیفیت دست یافتن به بلوغ فکری به همراه بلوغ جنسی ایجاد مصونیت از انحرافهای شهوی و... و به وجود آوردن زمینه رشد انسانی است.

مفهوم بلوغ

بلوغ به معنای رسیدن، آمده است و به معنای خاص در ظهور فعلی غریزه جنسی و زمان رسیدن به تکلیف شرعی بکار میرود؛ زمانی که فرد باید به وظایف شرعی (از عبادات و غیره) عمل نماید. البته به معنای عام شامل رسیدن به رشد فکری، علمی، اجتماعی، اقتصادی و... می شود و آنچه در این قسمت مورد توجه است، عبارت از بلوغ به معنای عام در شعاع تعلیم و تربیت دینی می باشد.

بلوغ به لحاظ ظهور فعلی اش دو قسم است:

۱. بلوغی که ظهور فعلی آن طبیعی است و به نحو غیر ارادی صورت می گیرد.
۲. بلوغی که ظهور فعلی آن ارادی است. بلوغ جنسی و جسمانی از قسم اول و

بلوغ فکری، شخصیتی و... از قسم دوم است.

باید توجه داشته باشیم که بلوغ رسیدن به آخرین حدّ رشد و یا رشد کافی نیست، بلکه وصول به رشد لازم است. رشد لازم همان آشکار شدن غریزه و بعدی است که قبلاً پنهان بوده و اگر هم ظهور ضعیفی داشته، قابل ذکر و توجه نبوده است.

بهره گیری از بلوغ

بلوغ - رسیدن به مرحله ای از رشد لازم - ارادی و یا غیر ارادی بهره‌ غریزه و استعداد و یا فطرت موجود در نفس است. غرایز و استعدادها در شرایطی مناسب به نحو ارادی و یا طبیعی به مرحله ای از ظهور فعلی و رشد لازم خود می‌رسند. و این بهره مخصوص خود آنهاست و ربطی به بهره نفس - به عنوان ذاتی که آن استعدادها و غرایز را دارد - ندارد. بهره نفس از بلوغ در گرو تعلیم و تربیت و اخلاقی است که انسان فرا گرفته و یا فرا می‌گیرد. نفس به عنوان فطرت کمال خواهی خویش خواهان مرتفع ساختن نقایص و ناداریها و در نهایت یافتن کمالها و هستی برتر است. به همین جهت نگاهش به غرایز، استعدادها و مراتب وجودی، نگاهی الی و وسیله ای است و بکارگیری آنها برای کمال یافتن است و به عبارت دیگر تمام بلوغها شرط بلوغ الهی و انسانی در انسان است. آنگاه که شعاعی از نور معنویت، ایمان به خدا و تربیت اسلامی (۱) بر بلوغ استعدادها و غرایز بتابد، بهره نفس از بلوغ مثبت و انسانی خواهد بود. و آنگاه که ظلمت مادّیت و پرورش غیر انسانی انواع بلوغ را فرا گیرد، بهره نفس از آن جز تنزل و سقوط در مراتبی پست نخواهد بود.

بهره مثبت انسان از بلوغ غرایز و استعدادها در شعاع آگاهی و ایمان به این بینش است، که خداوند، هیچ یک از غرایز، فطرتها، استعدادها و جوارح بدن را به خودش وانگذاشته است، و تمام آنها موظفند در اطاعت و فرمان خدا باشند بعد از بلوغ اگر مطیع فرمان خدا بودند و به وسیله عقل و دین کنترل شده، و عمل کنند، نفس بهره

ص: ۳۱۰

۱- (۱). تربیت اسلامی رشد فعلی استعدادها و هماهنگی بین آنها در جهت مطلوب شایسته (خدای متعال) است. (به شماره ۱ تعلیم و تربیت اسلامی رجوع شود).

انسانی را خواهد برد. أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً (۱) آیا انسان گمان می کند که به خود وا گذاشته شده است؟

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (۲) آیا چنین پنداشته اید که شما را عبث و بیهوده آفریده ایم و برآستی شما به سوی ما (هرگز) بازگشت نخواهید کرد.

سفارش امیر المؤمنین علیه السلام به پسرش محمد ابن حنفیه است، ای پسرم آنچه را نمی دانی نگو بلکه همه آنچه را می دانی نگو پس به راستی که خداوند تبارک و تعالی بر تمام جوارح تو واجب کرده و فرائضی قرار داده است که روز قیامت به وسیله آنها بر تو احتجاج می کند و از تو راجع به آنها سؤال می کند، و خداوند یاد کرده اعضا و جوارح را و پند و اندرز داده آنها را و بر حذر داشته آنها را از انحراف و تأدیب کرده آنها را و مهمل و بی حساب و کتاب، آنها را به خود وانگذاشته است. خدای عزّ و جل فرموده:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْأَفْؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (۳) چیزی را که برای تو علمی به آن نیست، پیروی و دنبال روی مکن برآستی که گوش، چشم و دل همه نسبت به آن مسئول هستند و مورد سؤال واقع می شوند...» (۴).

در مواردی که بلوغ جبری است، بهره گیری معنوی و مادی و کیفیت اخلاقی به آن دادن، اختیاری و ارادی است. و انسان قبل از آن که به بلوغ غیر ارادی مانند بلوغ جنسی برسد؛ قادر است با تربیت و تأدیب و تعلیم صحیح و پیدا کردن یک شخصیت معنوی و انسانی، راه بهره گیری درست از بلوغ و راه اصلاح و تعدیل آن را بیاموزد و پس از ظهور فعلی غریزه به آسانی از انحرافهایی که در پیش روی او هست، جلوگیری کند. و نیز بهره گیری صحیح از بلوغ ارادی یا بلوغ سیاسی، فکری، علمی، اجتماعی، اقتصادی معلول تعلیم و تربیت و تأدیب به آداب الهی است که قبل از بلوغ شروع شده

ص: ۳۱۱

۱- (۱). قیامت، آیه ۳۶.

۲- (۲). مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۳- (۳). سوره اسراء، آیه ۳۵.

۴- (۴). وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۲۸، روایت ۷ و من لا یحضره الفقیه ج ۲، ص ۳۸۱، باب ۲۲۷.

و در هنگام بلوغ ادامه پیدا می کند. آموختن مسائلی که موجب باور کردن خود انسانی شود و یا ایجاد احساس مسئولیت در شخص کند و فهم او را در داشتن یک زندگی هدف دار تقویت کند، در هدف داری بلوغ و رنگ انسانی گرفتن و احساس مسئولیت در مرحله بلوغ بسیار مؤثر خواهد بود.

برخی از بلوغها در مورد داشتن جهت، هیچ شرطی ندارند و به همین جهت آماده گرفتن هر قید و شرطی هستند. بلوغ جنسی، سیاسی، اقتصادی، فکری و علمی آماده پذیرش هر شرط و قیدی هست. آماده است که از مکاتب و ایسم های رایج در جوامع غربی و شرقی پیروی کند و نیز آماده است که شرط و قید اسلامی و الهی داشته باشد.

به این معنا که به وسیله قوانین دین و عقل هدایت شود و به همین جهت نحوه بهره گیری از انواع بلوغ وابسته به قید و شرطی است که در شعاع یک مکتب مادی، الحادی و یا دینی و الهی پیدا می کند. چنانکه اعضاء و جوارح بدن انسان قبول هر نوع عملی (شایسته و غیر شایسته) را دارد، و در چگونگی عمل، وابسته به دستورات و مسائلی است که می شنود، می بیند و به آنها اعتقاد پیدا می کند. در رأس موارد بلوغ، بلوغ فکری و علمی است. انسان پذیرش هر نوع فکر و علم را دارد و می تواند به رشد لازم در نوع خاصی از فکر و علم برسد. و به اصطلاح بلوغ خاص فکری و علمی در موردی حاصل کند. چنانچه بلوغ فکری و علمی در شعاع یک مکتب فلسفی و الهی باشد که منشأ معلومات و معقولات حقیقی و واقعی است، بلوغ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غریزی و... هدایت و جهتی حکیمانه و انسانی خواهد داشت. و در غیر این صورت، جهتی انحرافی را خواهد پیمود. چنانچه در جوامع پیشرفته مادی امروز شاهد آن هستیم. وجود بحرانهای سیاسی، اقتصادی معلول چیست؟

چه کسانی باعث فرو رفتن ملتها در کام بی عدالتیها، تبعیضها، ناامنی ها و... هستند؟ با اینکه جهان به مراتبی از بلوغ علمی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... رسیده است.

بهره گیری از این مراتب بر چه مبنا و اساسی قرار گرفته که چنین نتیجه ای منفی داده است؟ در عالم طبیعت، هر موجود مادی پس از طی مراحل از رشد آنگاه که به مرتبه ای از بلوغ رسید، محصول لازم وجودی اش را عرضه می کند و با زبان حال

اثر رشد و نمو من این محصول و شادابی وجود است و شکر خالق خویش را با ظهور فعلی قوه درونی ام بجا آورده ام. اما تو ای انسان پس از آن که به مرحله ای از رشد جسمانی، غریزی، فطری و اجتماعی می رسی آیا شکر خالق و ربّ خویش را بجا می آوری، و به ماهیت انسانی خویش در شعاع این ترقیات لازم ارادی و غیر ارادی فعلیت می بخشی یا این که تربیت و تعلیم تو در بهره گیری منفی و ضد انسانی از مراتب بلوغ است؟ ای انسان تو به عنوان موجودی که مقید به قید انسانی شده، دور از شأن و مرتبه وجودی توست که نتیجه بلوغ علمی، فکری، سیاسی و اقتصادی ات این باشد که به جمع آوری طلا- و نقره پردازی و به داشتن آنها افتخار کنی و چنین گمان بری که به هدف نهایی و اصلی وجودی خود رسیده ای. چقدر باید خود را حقیر و بی ارزش بدانیم که جمع آوری طلا و نقره این موجودات بی جان و بی عقل را سبب بزرگی، اعتبار و ارزشی بدانیم که محور حق و خوبی قرار گیرد. داشتن آن سعادت و نداشتن آن بدبختی محسوب شود؟!

و آیا نتیجه بلوغ علمی و... اینست که آدمی به تقویت بعد حیوانی پردازد و با آزادیهای غریزی و شهوی - آنهم در پناه شعارهای انسان دوستانه و صلح طلبانه و ترقی و رشد انسانها - به غارت جوامع و ملل ضعیف پردازد، و با اشاعه فحشاء و منکرات عزّت، شرف، آزادی و استقلال ملّتها را قربانی مطامع سیاسی، اقتصادی خویش گرداند. راستی که دنیای امروز با فکر و عملش وجود انسان و جهان را عبث و لغو پنداشته، و چنین پنداشته که موجودیست به خود وا گذاشته شده که خواسته اش مطلق است و هرطور که بخواهد می تواند عمل کند. ولی هرگز چنین نیست و این پنداریست باطل که بر جهل از هستی، جهان و انسان بنا نهاده شده است.

امیر المؤمنین علیه السّلام آن انسان کامل که مؤدّب به آداب الهی و متعلّم به تعلیم الهی است، فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا خَلَقَ امْرَأَ عَبْثًا فَيَلْهُوُ وَلَا تَرْكُ سُدًى فَيَلْغُوُ وَ مَا دُنْيَاهُ الَّتِي تَحْسَنُتُ لَهُ بِخَلْفٍ مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِي قَبَّحَهَا سَوْءَ النَّظَرِ عِنْدَهُ (۱):** ای مردم

تقوای الهی داشته باشید هیچ انسانی عبث آفریده نشده است تا (زندگی را) به لهُو بگذرانند و به خود وا گذاشته نشده تا به (انجام کارهای) لغو پردازد. و دنیای او که آن دنیا خود را برای او نیکو و زیبا گردانیده جانشین و عوض آخرتی که بد نگرستن به آن نزد او، آن را زشت نمایان ساخته، نیست. و فریفته شده که به بلندترین همتش به دنیا دست یافته (هرگز) مانند آن کسی نیست که به کمترین، نصیب و بهره اش از آخرت دست یافته است.

بعد از بیان مقدمه فوق به توضیح مواردی از بلوغ می پردازیم.

بلوغ فکری و علمی

بلوغ فکری و علمی عبارت از ظهور فعلی لازم استعداد فکری و علمی انسان است بنحوی که در بیان، عمل و اظهار نظرهای علمی براساس و مبنای صحیح اندیشیدن خود را آشکار می کند. و منظور در اینجا ظهور فعلی لازم استعداد علمی و فکری در یکی از رشته های علوم انسانی، تجربی و دینی نیست، زیرا بلوغ فکری و علمی در رشته های مزبور زمانی در راستای حقیقت انسانی قرار می گیرد که آدمی خود را مسئول حفظ انسانیت و شخصیت انسانی بداند. و چنین مسئولیتی در شعاع التفات به حق و علم به مکلف بودن و هدفداری خود در برابر خدا، جامعه، طبیعت، آخرت و خود است. انسان قبل از رسیدن به هر بلوغی ضرورت دارد که بلوغ فکری و علمی در توجه به حقیقت و هدفداری خود و جهان هستی پیدا کند. اندیشه او به مرحله ای از رشد نایل شود که التفات لازم بلکه کافی را به «ما خلق امرء عبثاً فیلهو و لا ترک سدی فیلغو» داشته باشد. برای رسیدن به چنین رشدی برنامه تعلیمی و تربیتی منظم و نظارتی واقعی بر فرد و جامعه لازم است، ضروری بودن چنین برنامه ای براساس دو نکته است: ۱. انسان در لحظه تولد هیچ نمی داند (۱). جز این که علمی آگاهانه یا ناآگاهانه به نحو ضعیف یا شدید به خود دارد. ولی خداوند کانالهای ادراکی (سمع، بصر، فؤاد) را قرار داده تا از این راه نفس خویش را به بلوغ فکری و علمی

ص: ۳۱۴

برسانند. و این که قرآن پس از بیان ابزار ادراکی فوق به بیان شکر الهی پرداخته، شاید برای ابراز این نکته باشد که اولین کاربرد ابزار ادراکی توجّه پیدا کردن به مسئولیت خطیری است که انسان در مقابل خدای یکتا دارد. و آن بجا آوردن شکر خداست. و به انجام رساندن شکر خدا در تمام ابعاد و مراتب وجودی خویش و در تمام مراحل بلوغ، معلول شکر الهی در بلوغ فکری و علمی است که زمینه ساز التفات به حق و هدفداری انسان و جهان، علم به وجود خدا و اسماء زیبا و نیکوی او و علم به مسئولیت خود در برابر آن ذات نامتناهی است. و چنین بلوغی جز با کمک (فؤاد) حاصل نمی شود سمع و بصر به کمک فؤاد قادرند، چنین علمی را در نفس ما ایجاد کنند. فؤاد به معنای قلب آمده (۱) لکن اطلاق فؤاد بر قلب در وقتی است که توقّد و دلسوزی باشد (۲) و امام موسی بن جعفر علیه السلام قلب را به عقل تفسیر کرده اند (۳) بنابراین بلوغ فکری و علمی در معرفت حقّ با عقلی حاصل می شود که همراه با سوز انسانی باشد. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

انّ العلم یهدی و یرشد و ینجی... (۴) علم، انسان را هدایت و ارشاد (به حق) می کند و (از انحراف و فرومایگی) نجات می دهد. هر علمی به لحاظ روشنگری خود در بردارنده نوعی از هدایت، ارشاد و نجات است لکن علمی که هدایت و ارشاد الهی را به عهده دارد و سبب نجات انسان از گمراهی بوده و مسئولیت آور است، علمی است که فطرت حق جوئی و حق خواهی انسان را بارور سازد. و امیر المؤمنین علیه السلام به چنین علمی نظر دارند. زیرا در مقابل آن علم به توصیف جهل پرداخته، فرمودند: و انّ الجهل ینوی و یضلّ و یردی و براستی که جهل گمراه می کند و به ضلالت و هلاکت می اندازد.

نکته ای که بر ضرورت برنامه تعلیمی و تربیتی منظم تأکید می کند. سنتی است که بر نفس انسان حاکم است و آن این که راسخ شدن یک صفت در نفس به نحوی که انسان در مقام ابراز آن صفت؛ تردید نداشته باشد و به آسانی در عمل جوارحی ظهور پیدا کند؛ مشروط به تمرین، مداومت و مراقبت است. به عبارت دیگر تقویت و راسخ

ص: ۳۱۵

۱- (۱). المعجم الوسیط، ص ۶۷۰.

۲- (۲). مفردات راغب، ص ۳۸۲.

۳- (۳). اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶.

۴- (۴). شرح غرر، ج ۲، ص ۶۰۳، ش ۳۶۳۲.

شدن صفتی خاص مثلاً سخاوت، شجاعت، اخلاص، وابستگی محض ارادی به خدا و... در شعاع سه قانون و سنت الهی ظهور فعلی پیدا می کند.

۱. تدریج.

۲. تمرین و مداومت.

۳. مراقبت.

راسخ شدن یک صفت اخلاقی در نفس دفعی نیست بلکه بتدریج انجام می گیرد، در گذشت زمان این امر امکان پذیر می شود و دیگر این که توجه و التفات در برخی از موارد و چشم پوشی از آن در بسیاری از موارد دیگر نفس را مزین به آن صفت نمی کند بلکه احتیاج به تمرین و مداومت دارد. و علاوه بر این، مراقبت بر آن لازم است. به این نحو که (با توجه به نظارت خدا بر او) با میل قلبی از آن حراست و نگهبانی کند(۱).

با توجه به دو نکته فوق، انسان برای رسیدن به بلوغ فکری و علمی در معرفت به حق (قبل از رسیدن به بلوغهای غریزی و ارادی به نحوی که معرفت به حق، راسخ و ثابت در نفس او شود و مسئولیت آور باشد) باید از همان ابتداء کانالهای ادراکی را متوجه شناخت حقیقت کند و از عقل و دین کمک بگیرد تا به علمی نایل شود که هدایت و ارشادکننده و نجات دهنده باشد. و با توجه به تدریجی بودن چنین بلوغی باید مداومت بر کسب آن معرفت و مراقبت از آن را داشته باشد. این بلوغ چون در رأس تمام بلوغها بوده و هدایت کننده و جهت دهنده به آنهاست، ضرورت برنامه اجرای تعلیمی و تربیتی برای رسیدن به آن از اوان کودکی احساس می گردد. برنامه ای که فرد، خانواده و جامعه را زیر پوشش بگیرد. برنامه ای برای مراحل مختلف، برای ایام کودکی قبل از رفتن به مدرسه، برای دوره دبستان، برنامه ای برای دوره راهنمایی و پس از آن دبیرستان. بلوغ علمی در معرفت به حق، در طی این مراحل بتدریج و با مداومت باید انجام گیرد. و بعد از دوره دبیرستان علاوه بر ادامه آن، مراقبت و حراست از آن باید با شدت انجام گیرد زیرا شدت هجوم بحرانهای فکری، سیاسی، اقتصادی توأم با بلوغ جنسی در دوره بعد از دبیرستان است. در نظام آموزشی دنیای امروز احیاناً

ص: ۳۱۶

۱- (۱). برای فهم بیشتر مفهوم مراقبت به کتاب المحجّه البيضاء، ج ۸ ص ۱۵۶ رجوع شود.

برای بلوغ سیاسی، اقتصادی و جنسی برنامه‌هایی را تنظیم کرده‌اند. تا آنها را به سمت اهداف سیاسی و مادی خود هدایت کنند. لکن جای برنامه‌ای جهت بلوغ فکری در مسأله معرفت حق و مسئولیتهای انسانی در نظام آموزشی خالی است. صرف نظر از نظام آموزشی جوامع غربی و شرقی، در نظام شاهنشاهی ایران نظام آموزشی در جهت محو حقیقت و انسانیت تلاش می‌کرد. البته از جوامع غربی یا شرقی مادی و نظام شاهنشاهی که بر اصل احساسگرایی و نفی دین و خدا حرکت می‌کنند و یا نظامهایی که مقلد آن جوامع هستند، انتظاری جز نفی حقیقت و وجود برنامه‌های ضد ارزشی نیست. اما انتظار ما از جامعه و نظامی که مدعی استقرار حکومت الله بر اساس اطاعت از رسول خدا «ص» و امامان معصوم علیهم السلام با نظارت کامل ولی فقیه است، اینست که با برنامه‌های صحیح تربیتی و تعلیمی طبق موازین و اصول اسلامی برای تمام مراحل و دوران زندگی، بلوغ فکری و علمی در معرفت به حق را قبل از بلوغ سیاسی، اقتصادی و جنسی در افراد ایجاد کند.

رشد فکری و علمی در شناخت آنچه حق است، به نفس نورانیت می‌بخشد و سبب تقویت عقل و آگاه شدن به شخصیت انسانی می‌شود. و آدمی با وجود چنین نفسی خواسته‌های موجود در غرایز و بعد جسمانی را در جهت اصلاح و خدمت به مرتبه انسانی قرار می‌دهد. و به هر حال بلوغ فکری در آگاهی به آنچه حق است نفس را در تمام مراتب و مراحل بلوغ به عمل به حق دعوت می‌کند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: *التفکر یدعوا إلى البرّ و العمل به (۱):* تفکر - در آیات الهی و آنچه نازل فرموده - (انسان را) به نیکویی و عمل به آن دعوت می‌کند.

کلمه «برّ» در روایت نشانه این است که منظور از تفکر، اندیشیدن در کشف حقیقت است. و تفکر به عنوان رسیدن به نوعی معرفت، دعوت به نیکی و عمل به آن را در بر ندارد زیرا کارش کشف مجهول و روشنگری است. و اما تفکر به عنوان درک عقلی و شناخت حقیقت مسأله دعوت به نیکی و عمل به آن را همراه دارد. زیرا کار عقل علاوه بر فهم واقعیت و حقیقت، ارشاد نیز هست. به همین جهت کلمه

ص: ۳۱۷

«تفکر» در روایت عبارت از تفکر عقلانی است نه فکری که بر مرکب حس و خیال نشسته، بلوغ در تفکر حسی و خیالی جدای از سنجش‌های عقلانی تأثیری بر رشد انسانی و فایق آمدن بر انحراف‌های مادی و حیوانی ندارد. هرچند اثراتی به ظاهر مثبت در مسائل دنیوی خواهد داشت، ولی هرگز اثری مثبت بر سلامت روح و معنویت انسان نخواهد گذاشت.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اصل العقل الفکر و ثمره السلامه(۱): اساس عقل اندیشیدن است و میوه - تفکر عقلانی - سلامت (در روح، دین، انسانیت و...) است.

ثمره بلوغ در تفکر عقلانی سلامت ماندن از انحراف‌های ناشی از بلوغ جنسی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. بلوغ فکری بدان جهت مانع از انحرافها و سبب رشد است که باعث بصیرت، عبرت و وعظ و پند می شود. چنان که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: فتفکروا ایها الناس و تبصروا و اعتبروا و اتعظوا و تزودوا للآخره تسعدوا(۲): ای مردم بیندیشید و بصیرت دنیایی حاصل کنید و عبرت بگیرید و موعظه شوید و برای آخرت توشه ای بیندوزید، تا این که به سعادت (ابدی) برسید.

جوانان و نوجوانان عزیز و گرامی قبل از آن که بلوغ کور جنسی، سیاسی، اقتصادی و... شما را از پای در آورد؛ بکوشید تا با کسب بلوغ فکری مانع از قربانی شدن بعد انسانی در مسلخ انحراف‌های شهوی شوید. و مهمترین عامل در جلوگیری از بزهکاری در امور فوق وجود بلوغ فکری است. عليك بالفکر فانه رشد من الضلال و مصلح الاعمال(۳).

بر تو باد به اندیشیدن زیرا که آن رشدی است که، مانع از گمراهی و اصلاح کننده اعمال است. همانگونه که بیان شد منظور فکر و اندیشه عقلی است چنانکه فرمودند:

فکر العاقل هدایه(۴): اندیشه عاقل هدایت است.

ص: ۳۱۸

- ۱- (۱). شرح غرر، ج ۲، ص ۴۱۷، ش ۳۰۹۳.
- ۲- (۲). شرح غرر، ج ۴، ص ۴۳۲، ش ۴۵۸۹.
- ۳- (۳). شرح غرر، ج ۴، ص ۲۹۴، ش ۶۱۳۲.
- ۴- (۴). شرح غرر الحکم، درر آمدی، ج ۴، ص ۴۱۲.

انسان در بدو تولد از هیچ نوع شخصیت فعلی برخوردار نیست، هرچند در ضمیر او زمینه نوعی از شخصیت وجود دارد. زمینه ای که معلول نحوه خلقت انسان است.

شخصیت پدیده ای است که در اثر دو عامل تکوینی و ارادی ظهور فعلی پیدا می کند.

منظور از عامل تکوینی شرایط درونی و روحی انسان است که همراه با او تولد یافته و عامل ارادی همان تعلیم، تربیت و اثرپذیری است که از محیط زندگی اش می تواند داشته باشد. اگر استعدادها و خلیات بالقوه در شعاع تعلیم و تربیت صحیح و مناسب با شأن انسانی ظهور فعلی پیدا کنند، شخصیت انسانی تحقق می یابد و چنانچه در پرتو تعلیم و تربیت خارج از شئون انسانی باشد، شخصیت غیر انسانی را پدید خواهد آورد.

بنابراین شخصیت، نفس آن استعدادها و خلیات نیست، چنانکه نفس تعلیم و تربیت نیست بلکه محصول و نتیجه آنهاست. محصولی که تعیین کننده نحوه رفتار، گفتار و افکار آدمی است. بلوغ شخصیت زمانی است که این محصول رشد لازم را جهت آشکار ساختن خود و آیه و نشانه نفس شدن پیدا کرده باشد رشد لازم به این معنا که غالب گفتار، رفتار و افکار از آن ناشی شود.

انسان خواسته و یا ناخواسته با تأثیراتی که از محیط می گیرد و با توجه به عوامل فوق نوعی از شخصیت را پیدا خواهد کرد. و گریز از تهی بودن از شخصیت غیر ممکن است.

به همین جهت آنچه مهم است، پیدا کردن بلوغ شخصیت انسانی است.

شخصیت انسانی عالی ترین عامل و بلکه عامل اصلی در خوب عمل کردن، اندیشیدن و چگونه گفتن است. اطمینان بنفس، آرامش روانی، تحمیل رنجها و گرفتاریها در حوادث، بزرگواری، عزت نفس، خود را به گناه نیالودن، جلب صفات انسانی و نفی زشتیها و... معلول داشتن شخصیت انسانی است رسیدن به بلوغ شخصیت انسانی، ارادی و آگاهانه است. در محدود این مقال به کیفیت نایل شدن به آن اشاره می کنیم.

چگونگی وصول به بلوغ شخصیت انسانی

چه برنامه ای را بکار گیریم تا شخصیت انسانی پیدا کرده و به رشد لازم آن نایل

شویم در پیدا کردن شخصیت انسانی دو عامل مهم دخالت دارد: ۱. عامل درونی که عبارت از وجود مرتبه انسانی با تمام قوا و نیروهای موجود در آن است ۲. عامل بیرونی که شامل محیط تعلیم و تربیت خاص می شود. پیدایش شخصیت انسانی، نهفته در هماهنگی بین این دو عامل است، و رشد لازم شخصیت انسانی وابسته به دوام این هماهنگی، و مطابقت هرچه بیشتر عامل تعلیم و تربیت با ساختار مرتبه انسانی است. معرفت و شناخت هر چند اجمالی این دو عامل ما را به کیفیت وصول به بلوغ شخصیت انسانی کمک می کند. در مورد شناخت خود، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

نال الفوز الاکبر من ظفر بمعرفة النفس (۱): کسی که به معرفت و شناخت نفس ظفر یافت به بزرگترین پیروزی نائل شده است.

و در مورد عامل بیرونی که سبب فراگرفتن ادب انسانی است. فرمود: انکم الی اکتساب الأدب أحوج منکم الی اکتساب الفضه و الذهب (۲): برآستی که شما به کسب ادب نیازمندتر هستید از کسب نقره و طلا.

کلّ شیء یحتاج الی العقل و العقل یحتاج الی الادب (۳):

هر چیزی نیازمند به عقل است و عقل (در ظهور فعلی و شکوفائی اش) محتاج به ادب است.

عقل عامل درونی است و شخصیت انسانی وابسته به ظهور فعلی آن است و ظهور فعلی عقل محصول تعلیم و تربیتی است که نتیجه آن ادب الهی باشد. چنانکه امیر المؤمنین - سلام الله علیه - فرمود: من لم یصلح علی أدب الله لم یصلح علی أدب نفسه (۴): کسی که با ادب الهی اصلاح نشود با ادب نفسش اصلاح نخواهد شد.

شناخت عاملی که شکوفایی آن اساس شخصیت انسانی را تشکیل می دهد برای کسی که خواهان وجود چنین شخصیتی در خویشتن هست، ضرورت دارد. و نیز شناخت راه رشد و شکوفایی آن ضرورت دارد.

ص: ۳۲۰

۱- (۱). شرح غرر، ج ۶، ص ۱۷۲، ش ۹۹۶۵.

۲- (۲). شرح غرر، ج ۳، ص ۶۴، ش ۳۸۳۵.

۳- (۳). شرح غرر، ج ۴، ص ۵۴۲، ش ۶۹۱۱.

۴- (۴). شرح غرر، ج ۵، ص ۴۱۷، ش ۹۰۰۱.

از متن قرآن و روایات اسلامی چنین استفاده می شود که عامل اساسی در ظهور انسانیت، عقل است و منظور از عقل آن قوه محرک به عبادت خدا و جداسازی حق از باطل می باشد.

... لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۱): ... اگر می شنیدیم و یا تعقل می کردیم در بین اهل جهنم و آتش سوزان نبودیم.

إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ الْقُرْيَةِ هَذِهِ الْقُرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيْنَهُ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲): ما بر مردم این شهر و آبادی به سبب گناهان و فسقشان عذابی از آسمان فرو خواهیم ریخت. و ما از آن آبادی یا از این حادثه نشانه روشنی و درس عبرتی برای کسانی که تعقل می کنند باقی گذاردیم و...

آیات فوق ظهورشان در اینست که بندگی خدا و شکوفایی حقیقت انسانی که سبب نجات از جهنم است، در شعاع وجود عقل امکان پذیر است.

امام صادق علیه السلام فرمود: (العقل) ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان (۳): عقل آن چیزی است که خدا به سبب «ظهور فعلی» آن عبادت شود و بهشت بدان کسب گردد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: کمال الإنسان العقل (۴): کمال انسان عقل اوست. و نیز فرمود: لن ينجع الادب حتى يقارنه العقل (۵): ادب به نتیجه «انسانی» نمی رسد مگر این که مقرون با عقل باشد. و...

اگر تعلیم و تربیت در خانه، مدرسه و اجتماع رشد عقلانی را به همراه داشته باشد، فرد و افراد دارای شخصیت انسانی خواهند شد و شخص دارای شخصیت انسانی، انسانی است عاقل که به گرد خلاف و آنچه انسان را از مسیر حق منحرف می کند؛ نمی گردد. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: العاقل من هجر شهوته و باع دنياه بآخرته (۶):

ص: ۳۲۱

۱- (۱). ملک، آیه ۱۰.

۲- (۲). عنكبوت، آیه ۳۴.

۳- (۳). اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱، روایت ۳.

۴- (۴). شرح غرر، ج ۴، ص ۶۳۱، ش ۷۲۴۴.

۵- (۵). شرح غرر، ج ۵، ص ۶۳، ش ۷۴۱۲.

۶- (۶). شرح غرر، ج ۲، ص ۳۴، ش ۱۷۲۷.

عاقل کسی است که از خواسته نفسانی اش کناره می گیرد و دنیایش را به آخرتش نمی فروشد. و نیز فرمود: العاقل من تورّع عن الذنوب و تنزه عن العيوب(۱): عاقل کسی است که از گناهان پرهیز کرده و منزّه از عیبها باشد.

و نیز فرمود: العاقل من لا يضيع له نفسا فيما لا ينفعه و لا يقتنى ما لا يصحبه(۲):

عاقل کسی است که در آنچه به او سود نرساند، نفسش را برای آن ضایع نسازد و آنچه در آخرت همراه با او نیست ذخیره نسازد. بالعقل تنال الخيرات(۳): وسیله رسیدن به خیرات و خوبیها عقل است.

برنامه ریزی جهت کیفیت تعلیم و تربیت و چگونگی مواد تعلیمی و تربیتی یکی از وظایف مهمّ نظام آموزشی کشور است. برای تحقّق این امر گروههای رشد یافته و محقّقی لازم است تا با بررسی محققانه و مخلصانه خود به تهیه برنامه هایی موفق شوند که نوجوانان و جوانان را به بلوغ شخصیت انسانی برساند. و در نهایت نظام اسلامی نیز با تکیه بر مردانی پاک و مخلص به انجام وظیفه پردازد.

خلاصه این که راه وصول به بلوغ شخصیت انسانی تعلیم و تربیتی است که به شکوفایی عقل منتهی شود.

بلوغ جنسی

آدمی برای رسیدن به بلوغ جنسی احتیاج به تعلیم و تربیت ندارد، زیرا غریزه ای است در مرتبه حیوانی نفس، که در سنی خاص آشکار می شود. شاید بتوان گفت که اهمّ حکمت وجود این غریزه در انسان و هر حیوانی، بقاء نوع است. با پیدایش و نمایان شدن غریزه جنسی در انسان، مسئولیتهایی در ابعاد مختلف او را احاطه می کند که اگر آگاهی قبلی از آنها و کیفیت به انجام رساندن آنها نباشد، هجوم اضطرابها، تردید و شک در عقاید و... حتمی خواهد بود.

ص: ۳۲۲

۱- (۱). شرح غرر، ج ۲، ص ۳۶، ش ۱۷۳۷.

۲- (۲). شرح غرر، ج ۲، ص ۱۵۵، ش ۲۱۶۳.

۳- (۳). شرح غرر، ج ۳، ص ۲۰۵، ش ۴۲۱۲.

رشد فکری و شخصیتی قبل از بلوغ جنسی، نگاه نوجوان و جوان را به بلوغ جنسی مثبت نموده و آنها را از اضطراب، ترس، هیجان و آلودگیهای شهوی و هوسهای جنسی که بر سر راه افراد - به مرحله بلوغ جنسی رسیده - کمین کرده، نجات خواهد داد.

اطلاع قبلی از وجود بلوغ جنسی و آگاهی از حکمت و عوامل هدایت و بازدارنده آن از انحراف قدمی بزرگ و مثبت در کنترل و اصلاح آن است.

با فرا رسیدن بلوغ جنسی، دوران آرام کودکی پایان می رسد و دوره پر آشوب نوجوانی و بعد جوانی فرا می رسد. دوره ای که همراه با تغییرات شدید اندام بدن و رشد روزافزون غدههایی است که نوجوان و جوان را آماده برای داشتن نسل و فرزند می کند. کودکی که تا دیروز توجه به لباس، آرایش، زیبایی کفش و اندامش نداشت، پس از بلوغ جنسی خودآرایی، خودنمایی، استقلال طلبی او شروع می شود و اگر در دوره کودکی به اسباب بازی هرچند کم ارزش قانع می شد، ولی پس از بلوغ در پی با ارزش ترین لباس یا اثاثی می رود که خودآرایی و خودنمایی او را ارضاء کند. اگر امکانات ارضاء این خواسته ها را نداشته باشد و از تعلیم و تربیت صحیح و لازم برخوردار نباشد به طوری که او را در برابر وسوسهای شیطنی و عوامل انحرافی مقاوم ساخته باشد و علاوه بر این تحت مراقبت مربی و معلّمی دلسوز و مدبّر نیز نباشد، شکی نیست که (معمولا) در کام خواسته های شهوی فرو خواهد افتاد و عزّت و عظمت انسانی خود را برای همیشه در نزد وجدان و عقل و دین از دست خواهد داد. تا آنگاه که شاید از راه ابلیسی بازگردد و با هدایت صحیح و تربیتی سالم به جایگاه امن الهی بازگشت کند و مأوی گیرد. **وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ (۱)**: هر کس از پیشگاه عزّ ربوبیت بترسید و نفس را از خواسته های شهوی و هوی و هوس بازداشت، محققاً بهشت منزلگاه اوست.

سیاست و اقتصاد جامعه چون فرهنگ نقشی پراهمیت در جلوگیری از انحرافات جنسی دارند. و این نقش در صورتی عملی است که سیاست دولت در برنامه ریزی و

ص: ۳۲۳

تدبیر مردم در شئون مختلف به گونه ای باشد که عوامل رشد تقوا و پارسایی را افزایش دهد و از عوامل شهوت زا و تقویت کننده و محرک شهوات به خصوص غریزه جنسی جلوگیری نماید و راه پیدایش و یا رشد آن عوامل را سد کند. این نقش در صورتی عملی است که تقویت نیروی ایمان به خدا و روز رستاخیز و آگاهی دادن به شخصیت انسانی و آشنا ساختن افراد در دوره کودکی به معارف دینی چنانچه در رأس سیاست فرهنگی جامعه باشد. و در برنامه های اقتصادی اصل عدالت اجتماعی، تقوای اجتماعی، نفی اسراف، نفی سودجویی و نفی تولید کالاهای مبتذل و... گنجانیده شود و راه وصول به یک زندگی ساده اقتصادی در خانواده امکان پذیر باشد. این نقش پراهمیت در صورتی عملی است که دولت به همراه انسانهای خیر برای جوانان جامعه ایجاد کار کنند و دست ناتوان آنان را در تشکیل خانواده بگیرند تا دستی توانا پیدا کنند و راه نفوذ شیطان و اعوان او از جن و انس جهت اشاعه فحشا تا حدود زیادی سد گردد. بیشترین انحرافات نوجوانان و جوانان در جنایت و شهوت علاوه بر اینکه خودشان مقصّرند تا حدی هم معلول اینست که نظام حاکم و ثروتمندان و عالمان جامعه به وظیفه خطیری که در برابر اصلاح و تعلیم و تربیت اجتماع دارند عمل نمی کنند. بلوغ جنسی امری دفعی نیست بلکه تدریجی می باشد. رشد جنسی از همان دوران کودکی و طفولیت آغاز تا سرانجام به بلوغ لازم و یا کامل منتهی می شود، به همین جهت برنامه تعلیمی و تربیتی برای اصلاح و کنترل و هدایت آن در مسیر خاص انسانی از بدو تولّد باید صورت گیرد. طرز رفتار مادر و پدر در برخورد جنسی با یکدیگر در محیط خانه و نحوه رفتار مریبان تربیتی و تعلیمی در دوره ابتدایی و راهنمایی در جلوگیری از اشاعه مسائل انحراف جنسی و طرح مسائل خودشناسی و...

در برخورد مثبت جوان و نوجوان در دوره دبیرستان و دانشگاه و به هر حال در دوره بلوغ نقش بسیار مؤثر دارد. علاوه بر این ایجاد محیطهای سالم تفریحی و تربیتی و پر ساختن اوقات فراغت به نحوی مطلوب و نفی عوامل محرک غریزه از جلوی چشم دختر و پسر عواملی سازنده در کنترل و اصلاح غریزه جنسی است. اضافه بر اینها تقویت بعد عبادی و توجّه به خدا و آخرت نه تنها سبب اصلاح می گردد که به جهت در

پی داشتن کمال انسانی بهترین عامل بازدارنده شخص از گناه و انحراف جنسی است.

تعلیم خانواده ها به نحوه رفتار با کودکان، تهیه برنامه های صحیح تربیتی و پیاده کردن آنها در مدارس، کنترل برخوردهای نامطلوب اجتماعی در مدارس، خیابانها، ادارات، سازمانها، ایجاد مراکز تفریحی و... وظیفه نظام حاکم، با کمک گرفتن از نیروهای مردمی و عالمان جامعه است. با وضع نابسامان تعلیمی و تربیتی در خانواده ها، مدارس و محیطهای اجتماعی و غلبه عوامل برانگیختن شهوت حیوانی بر مسایل انسانی و الهی و در انتظار بودن اصلاح و کنترل گزینه جنسی و دور ماندن نوجوانان و جوانان از انحرافهای شهوی، امری غیر معقول است. نوجوان و جوانی که در طی رشد تدریجی جنسی توجیه نشده و آموزش و تربیت صحیح راجع به آن نیاموخته است، شکی نیست که در هنگام بلوغ جنسی دچار هیجان، اضطراب، وحشت و بحران فکری خواهد شد و نسبت به بسیاری از اعتقادات خود شک خواهد کرد و با چنین وضعی اگر گروهی از نوجوانان یا جوانان دچار انحراف جنسی نشوند یا به خاطر ضعفی است که از ناحیه آن گزینه دارند و یا معجزه ای الهی است که در مورد آنها رخ داده است و یا... و الا آن علل خاص معلول خاص خود را پدید می آورد.

اسلام که انتظار دارد جوانان پاک و مؤمن و عامل به خواسته های الهی باشند؛ علاوه بر اینکه برای ارضاء گزینه جنسی فقط یک راه را توصیه و سفارش می کند و آن ازدواج دائم و یا موقت هست؛ زمامداران و افراد صاحب علم و مکتب را هم مسئول قرار داده که امکانات لازم تعلیمی و تربیتی و ازدواج را برای آنان فراهم کنند.

مردی را به نزد امیر المؤمنین علیه السلام آوردند که با آلت تناسلی اش بازی می کرده است، برای تنبیه بر دستش تازیانه میزند تا آن که دستش قرمز می شود، پس از آن از بودجه بیت المال امکان ازدواج را برایش فراهم می سازد(۱).

اگر امام صادق علیه السلام بنقل از پدران گرامی اش علیهم السلام فرمود: کودکانی که به سن ده

ص: ۳۲۵

۱- (۱). عن أبي عبد الله عليه السلام ان امير المؤمنين عليه السلام اتى برجل عبث بذكره فضرب يده حتى احمرت ثم زوجته من بيت المال - وسائل الشيعه، ج ۱۴، ص ۲۶۷.

سالگی می رسند باید رختخواب آنها جدا باشد(۱)؛ البته برای نفی فقر اقتصادی هم راههایی را بیان کرده اند ولی اجراء این دستور با وجود فقر اقتصادی در بعضی خانواده ها هرگز امکان فعلی پیدا نخواهد کرد. خانواده با هشت یا ده فرزند و درآمد بسیار کم که کفاف سیرکردن شکم آنها را نمی دهد چگونه قادر خواهد بود که برای هر کدام رختخوابی جداگانه در زمستان و فصول دیگر تهیه کند و آنگاه که این دستور و بسیاری از دستورات دیگر که اجراء آنها بر امکان اقتصادی مترتب است، عمل نشود، در انتظار اصلاح امور جنسی در همه موارد نباید باشیم. اگر ظهور فعلی غریزه جنسی غیرارادی است اما اصلاح و کنترل آن اختیاری است. و امور اختیاری چون امور طبیعی و تکوینی معلول شرایط و عواملی است، و شرایط و عوامل کنترل و اصلاح جنسی تعلیم و تربیت صحیح برای همه و فراهم آوردن امکانات لازم اقتصادی هم برای بعضی افراد است.

اگر قرآن علاوه بر زکات و خمس حقی برای سائل و محروم در اموال اغنیاء قرار داده است. یکی از حکمت‌هایش ظاهراً همین است که امکانات لازم تربیتی و اقتصادی در دسترس محرومین قرار گیرد تا اجراء دستورات دینی امکان فعلی پیدا کند و عالمان صالح جامعه و نظام اسلامی برای اجراء منویات انسانی خود با شیوع برنامه های خاص تربیتی دید جوانان و نوجوانان را به عالم نور باز کنند و از ظلمت شهوت و دنیا برهانند.

بلوغ اقتصادی

بلوغ اقتصادی زمانی است که شخص حقّ تصرف در اموال خویش پیدا می کند؛ و در خرید و فروش، وصیت و بخشش و... در محدوده قوانین شرعی آن آزاد و رها باشد. و به عبارت دیگر بلوغ اقتصادی عبارت از رشد لازم عقلی در امر معیشت و اداره اقتصاد زندگی است. در مقابل چنین بلوغی سفیه قرار دارد یعنی کسی که شعور لازم را در امور معیشتی و اقتصادی پیدا نکرده و اگر اموالی را به او بسپارند جهت

ص: ۳۲۶

سرمایه گذاری و یا صرف کردن در امور زندگی به جهت ضعف فکری و شعوری قادر به تصرف عاقلانه - آن چنانکه در عرف مردم دارای سلامت نفس، معمول است - نیست (۱). و به همین جهت شارع مقدس او را از تصرف در اموال منع کرده است. و لا- تَوْتُوا الشُّهَاءَ أَمْوَالِكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۲): اموالی که خداوند قوام زندگی برای شما قرار داده به دست سفیهان نسپارید، و اینان را از اموال روزی دهید و پیوشانیدشان، و با آنها خوب سخن بگوئید (۳).

ص: ۳۲۷

۱- (۱). السفیه هو الذي يصرف امواله على غير الوجه الملايم لأفعال العقلاء «كتاب إيضاح الفوائد في شرح القواعد، ج ۲، ص ۵۵».

۲- (۲). سوره نساء، آیه ۵.

۳- (۳). در کتب فقهی شش گروه را نام برده که حق تصرف در اموال را ندارد. ۱ - کودک ۲ - مملوک ۳ - دیوانه ۴ - سفیه ۵ - مفلس و ورشکسته مالی ۶ - مریض. عدم تصرف مملوک به خاطر سفاهت نیست، ممکن است بلوغ اقتصادی داشته باشد، لکن شارع مقدس صحت تصرفات او را مشروط به اذن مولایش کرده است. و نیز مفلس یعنی کسی که ورشکست مالی پیدا کرده و قادر به پرداخت دیون فعلی خود نیست و طلبکارها از او طلب دیون خود را می کنند و از حاکم شرع خواهان حجر و منع او از تصرف در اموالش هستند. چنین شخصی هر چند بلوغ اقتصادی احیاناً دارد لکن منع او به خاطر مصالح طلبکارست. اما دیوانه فوق فرد سفیه است و شارع مقدس بلکه عقلاء و عرف به او اذن تصرف نمی دهند. و اما مریضی که بیماری اش اتصال به مرگ داشته باشد و عرفاً قطع امید از سلامتی اش شده است (به جهت آثار مرگ که بر او عارض شده است) محجور بودنش به جهت حکم شارع مقدس است نه از جهت این که دارای سفاهت است البته می تواند در ۱/۳ اموالش تصرف کرده و راجع به مصارفی که لازم می داند، وصیت کند. اما کودک محجور بودنش به لحاظ این است که رشد لازم پیدا نکرده و به حد رشد نرسیده است (ایضاح الفوائد، ج ۲ کتاب حجر، و کتاب مهذب الاحکام، ج ۲۱، کتاب الحجر). وَابْتُلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ...: (سوره نساء، آیه ۶) یتیمان را آزمایش کنید تا هنگامی که بالغ شده و تمایل به نکاح پیدا کنند، آنگاه اگر آنها صاحب رشد (دانا بدرک مصالح زندگی خود) یافتید اموالشان را به ایشان باز دهید. اموال یتیم را در اختیارش گذاشتن مشروط به یافتن رشد در اوست. منظور از رشد، رسیدن به بلوغ عقلی در معیشت است. و آیه فوق هر چند موردش یتیم است لکن دفع مال را معلول رشد قرار داده است. و رسیدن به مرحله رشد در امور معیشتی علت برای دفع مال می باشد. هرفردی که دارای رشد و بلوغ اقتصادی است؛ مالش را ولی و سرپرست او (خواه حاکم شرع و یا پدر، و جد پدری باشند باید در اختیارش قرار دهد. در غیر این صورت دفع مال جایز نیست. به عبارت دیگر اموال سفیه را (هرکس که باشد) نمی توان در اختیار او گذاشت.

داشتن بلوغ عقلی در معیشت دو گونه تصوّر می شود:

۱ - این که می تواند مالش را حفظ کند، متوجه سود و زیان مالش هست لکن نه در محدوده عقل و دین بلکه سود و زیان، دخل و خرج را در خارج از دستورات و قوانین شرعی و عقلی می سنجد بر سود مالش می افزاید اما از طریق خرید و فروش کالاهایی که در اسلام تولید آنها و یا خرید و فروش آنها منع شده است مانند شراب، آلات قمار و... و یا، مالش را در مواردی به مصرف می رساند که عقل و دین آنها را تحریم کرده است. مانند، ساختن قمارخانه، مشروبات الکلی، طعامهای حرام چون گوشت خوک و...

۲ - این که در حفظ مال و توجه به سود و زیان و مصرف درآمدش از دین و عقل پیروی می کند و حرکت اقتصادی او در محدوده قوانین دینی و عقلی است.

در عرف غالب جوامع صورت اول را خارج از سفاهت و داخل در مرحله رشد می دانند و در عرف شرع آنچه به عنوان اولی در حفظ ثروت و مال و مسأله سود و زیان مطرح است، صورت دوم می باشد و اما صورت اولی قطعا از نظر اخلاقی محکوم است و حسن خلق و مکارم اخلاق در دین حکم می کند که چنین شخصی حق تصرف در اموالش را به این نحو ندارد. اما از نظر فقهی شاید بگوییم که دفع مال به او اشکالی ندارد زیرا او همانگونه که متوجه سود و زیانش در خارج از محدوده عقل و شرع هست، این درک و فهم را دارد که پیرو قوانین دینی در حفظ اموال و سرمایه گذاری و مصرف اموالش باشد. لکن خروج او از شریعت مسأله و موضوع دیگری است به عبارت دیگر از نظر فقهی آنچه شرط در اختیار گذاشتن مال به افراد است رشد و عدم سفاهت می باشد و اما رعایت قوانین شرعی و عدم رعایت قوانین شرعی بعد از در اختیار گذاشتن، دخالت در دفع مال و عدم آن ندارد. ولی اخلاق دینی و انسانی به ما حکم می کند که تا اطمینان به تقید شرعی او در حفظ و دخل و خرج و سود و زیان مالش پیدا نکرده ایم مال را به او تسلیم نکنیم، و اگر تسلیم کردیم و خروج او را از عقل و دین مشاهده کردیم، مانع از تصرف او شویم. بنابراین اگر از دید فقهی به مسأله رشد بنگریم آن شخص ولو بعد از دفع مالش احیانا دست به تصرف نامشروع می زند (و چنین تصرفی حرام است)، اما علت و شرط دفع که همان رشد است حاصل شده از

دیدگاه اخلاق دینی چنین شخصی به جهت خروج از دایره عقل و شرع فاسق و فاسد است.

بلوغ سیاسی

تعلیم و تربیت در نظام الهی، تعلیم و تربیتی همه جانبه است. به این معنا که در کنار رشد فکری و علمی و شخصیتی باید بینش اقتصادی و سیاسی را تا حد بلوغ آنها به افراد جامعه بیاموزند. و در جنبه اقتصادی، نحوه تولید، کیفیت تجارت و کسب سود و درآمد، چگونه مصرف کردن، راههای حلال و حرام و ترغیب به تولید، کسب و مصرف حلال را به مردم آموزش دهند و پرورش لازم را به جهت وجود اقتصادی سالم و مستقل دور از نظرهای حیوانی به افراد جامعه بدهند. و در بعد سیاسی، مردم را به موازین عدالت، تعاون در اداره مملکت، عوامل استقلال و سربلندی یک ملت و آفات سیاست صحیح و... آگاه کنند. رشد فکری و شخصیتی با داشتن بینشی صحیح در اقتصاد و سیاست حرکتی انسانی را در جهت آرمانهای معنوی فردی و اجتماعی می آفریند، و سبب می شود که افراد جامعه در برخوردهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی نوع دوستی و منافع عمومی، اخلاقی انسانی و الهی را در نظر داشته باشند.

آموزش برای ایجاد بلوغ سیاسی در ملت بخصوص کارگزاران دولتی یک ضرورت است. البته منظور آن سیاستی است که اسلام می پذیرد و خواهان آن است. سیاستی که از حاکمیت عدالت در ابعاد فطری و غریزی و مراتب نفس و ایجاد هماهنگی بین قوای نفس شروع می شود تا آنگاه که به اجرای عدالت و نظم و انضباط اجتماعی منتهی می گردد و کلام بلند امیر المؤمنین علیه السلام بیانگر همین مطلب است: *من حقّ الملک أن یسوس نفسه قبل جنده* (۱): از حقی که بر حاکم (جامعه) هست، اینست که قبل از افراد تحت فرمانش، خودش را تربیت و تدبیر کرده باشد.

و نیز فرمود: *اعقل الملوک من ساس نفسه للرعیه بما یسقط عنها حجتها و ساس الرعیه بما تثبت به حجته علیها* (۲): عاقلترین حاکمان کسی است که خویشان را برای

ص: ۳۲۹

۱- (۱). شرح غرر، ج ۶، ص ۲۵، شماره ۹۳۳۳.

۲- (۲). شرح غرر، ج ۲، ص ۴۷۵، ش ۳۳۵۰.

رعیت تربیت و تدبیر کند، به نحوی که برایشان حجت باشد و براساس حجت رعیت و مردم را سیاست و تدبیر کند.

در نظر امیر المؤمنین علی علیه السّلام کسی به درک سیاست جامعه نایل می شود که خودش را سیاست کرده باشد. من ساس نفسه أدرك السياسة(۱): کسی که خودش را سیاست کند به درک سیاست(جامعه) نائل می گردد.

سیاست نفس در کلام آن امام همام عبارت از ورع و پارسایی نفس است سوسوا أنفسکم بالورع(۲): خودتان را به سبب پارسایی سیاست کنید.

و در دیدگاه انسانی و الهی آن حضرت سیاست دینی جز پارسایی و یقین چیز دیگری نیست، سیاسته الدین بحسن الورع و الیقین(۳): سیاست دینی به نیکویی پارسایی و یقین است.

پارسایی و یقین به مبانی دینی و الهی اساس در اجراء عدالت و به وجود آوردن نظم و انضباط و کنترل قوای شهوی و حاکمیت عقل است. انسان جدای از این اصل هرگز موفق به پیاده کردن سیاست دینی در خود و جامعه نخواهد شد آن کسی که عادت کرده آگاهانه یا ناآگاهانه به خود ظلم و خیانت کند و سیاستی غلط را در زندگی به اجراء گذارد آگاهانه یا ناآگاهانه به جامعه و رعیت ظلم و خیانت خواهد کرد.

امام علی علیه السّلام فرمود: کیف يعدل فی غیره من یظلم نفسه(۴): کسی که به خویش ظلم می کند چگونه می تواند در مورد غیر با عدالت رفتار نماید.

امیر المؤمنین علیه السلام در طّی نامه ای به معاویه نوشت: و متی کنتم یا معاویه ساسه الرّعیّه و ولاه امر الامّه بغیر قدم سابق و لا شرف باساق؟ نعوذ باللّه من سوابق الشّقاء(۵): ای معاویه تو و(بنی امیه) در چه زمانی لیاقت حکمرانی رعیت و زمامداری مسلمانان را داشتید. نه سابقه خوب و نیکویی دارید و نه افرادی بزرگوار و ارجمند

ص: ۳۳۰

- ۱- (۱). شرح غرر، ج ۵، ص ۲۰۹، ش ۸۰۱۳.
- ۲- (۲). شرح غرر، ج ۴، ص ۱۳۵، شماره ۵۵۸۸.
- ۳- (۳). شرح غرر، ج ۴، ص ۱۳۵، شماره ۵۵۹۰.
- ۴- (۴). شرح غرر، ج ۴، ص ۵۴۶، ش ۶۹۹۶.
- ۵- (۵). نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۱۰، ص ۸۵۱.

هستید. (پیش از این در امری فضیلت و برتری نداشته ای که باعث شود ادّعی خلافت و امارت نمایی) از برقرار گشتن پیشینه های بدبختی (که شخصی را پیرو شیطان و هوای نفس می سازد) بخدا پناه می بریم.

آن چنانکه از بیانات فوق استفاده می شود بلوغ سیاسی در اسلام ۸ (رسیدن به رشد لازم در تشخیص صلاح و فساد خود و جامعه) جدا از بلوغ فکری و شخصیتی نیست. پارسایی و یقین که اساس سیاست دینی را تشکیل می دهد، محصول اندیشه صحیح از انسان، جهان و خداست. و نفس پارسایی و یقین در بردارنده شخصیت انسان می باشد. بنابراین وصول به بلوغ سیاسی، وصول به بلوغ فکری و شخصیتی نیز هست چنانکه رسیدن به بلوغ فکری و شخصیتی بلوغ سیاسی را به همراه دارد.

بلوغ سیاسی به این معنا که شخص از رشد لازم در تشخیص صلاح و فساد خود و جامعه و چگونگی تعاون به امور مملکت و اجراء عدالت برخوردار می گردد.

ص: ۳۳۱

۲۰- تعلیم و تربیت وظیفه ای همگانی

اشاره

حقیقت وظیفه چیست؟

منظور از همگان چه کسانی هستند؟

تعلیم و تربیت برای خود

تعلیم و تربیت برای همه

ص: ۳۳۳

تعلیم و تربیت دارای دو روی است یک روی آن متوجه خویشتن است و روی دیگر آن به غیر خویشتن نظر دارد. هر فردی به عنوان انسان دو وظیفه دارد یک این که بیاموزد و به استعدادهایش ظهور فعلی دهد و به لحاظ اضافه قید اسلامی بر آموزش و پرورش فعلی به ایجاد هماهنگی بین مراتب نفس و قوای فعلیت یافته پردازد و در این تعلیم و تربیت هدف شایسته مقام انسانی را تعقیب کند و دوم این که بیاموزاند و در شکوفایی و پرورش استعدادهای خود تلاش جدی کند. برحسب نقل از نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **الا کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیه (۱)** آگاه باشید، همه شما نگهبان هستید و همه شما در مقابل کسانی که بر آنها نگهبانید مسئولید.

شعار هر آدمی در زندگی باید این باشد «تعلیم و تربیت برای خود و تعلیم و تربیت برای همه» قبل از تبیین «تعلیم و تربیت برای خود و تعلیم و تربیت برای همه» برای روشن شدن مفهوم وظیفه همگانی به دو سؤال پاسخ می دهیم:

۱ - حقیقت وظیفه چیست؟

۲ - منظور از همگان چه کسانی هستند؟

حقیقت وظیفه چیست؟

وظیفه قیدی است که آدمی خود را ملزم به گشودن آن دانسته و تا زمانی که قید را نگشاید خود را رها نمی بیند. شخصی که کار تدریس را قبول می کند؛ انجام آن را بر

ص: ۳۳۵

خود لازم می داند و تا پایان کار همچنان الزام بر انجام باقی است. کار تدریس قیدی است که شخص قبول کننده آن ملزم به گشودن آن است، و تا پایان نیافتن تدریس از این قید رها نیست. این قید یا امری نفسانی است به این معنا که امری فطری است و در نهاد انسان وجود دارد. و یا قیدی است که دیگری به اکراه یا به رضا بر عهده شخص می گذارد و یا قیدی است که شخص به خاطر زندگی اجتماعی ملزم به گشودن آن است. و این قید یا الزام بر خود و برای خود می آورد و یا الزامی بر خود و برای غیر را دربر دارد.

قسم اول وظیفه ای فردی و قسم دوم وظیفه ای اجتماعی است.

بنابراین وظیفه حقیقتاً قیدی است الزام آور. الزامی بر خود و برای غیر. البته الزام آور بودن زمانی به لحاظ دارا بودن مصلحت شدید واجب می شود و زمانی به لحاظ داشتن مرتبه ای از مصلحت امری مستحب خواهد بود به این معنا که انجامش بر او از جانب عقل و شرع حتمی نیست. در ترکش مرخص و آزاد است. ولی انجامش به مراتب بهتر از ترکش هست. در انجامش ثواب هست ولی در ترکش عقابی نیست.

شکی نیست در این که تعلیم و تربیت برای انسان یک وظیفه است به این معنا که قیدی است که آدمی برای رسیدن به مصالح فردی و اجتماعی ملزم به گشودن آن است. ممکن است در برخی از موارد مصلحت بسیار شدید باشد. تعلیم و تربیت و خوب خواهد داشت و ممکن است مرتبه ای اندک از مصلحت را داشته باشد که در این صورت تعلیم و تربیت استحباب خواهد داشت. نکته قابل ملاحظه در اینجا این است که آیا تعلیم و تربیت به عنوان قیدی که الزام آور است، امری نفسانی است یعنی قبل از این که عامل خارجی دخالت کند، آیا نفس به صورت غریزی و فطری خود را ملزم به تعلیم و تربیت (بر خود و برای خود و یا تعلیم و تربیت بر خود و برای غیر) می بیند؟ یا قیدی است که از جانب غیر بر عهده آدمی گذاشته می شود و قبل از آن هیچ جایگاهی در نفس ندارد و یا قیدی است که شخص به خاطر زندگی اجتماعی ملزم به گشودن آن است؟

با دقت در وجود خود و مسأله تعلیم و تربیت جای هیچ شکی نیست که تعلیم و

تربیت امری نفسانی است، ذات وجود انسان به گونه ای است که طالب آموزش و پرورش است. تنفر او از جهل و از نقص وجودی و استعدادی دلیلی روشن بر گرایش فطری او به تعلیم و تربیت است. دوست دارد عالم شود، دوست دارد استعدادهای او شکوفا شود. و علاوه بر این خواهان آن است که در جمع کسانی باشد که از دانش و پرورش استعدادها و کمال وجودی برخوردارند. نه تنها تعلیم و تربیت بر خود و برای خود بلکه تعلیم و تربیت بر خود و برای همه، امری نفسانی و فطری است. و نیز تعلیم و تربیت قیدی است که از جانب غیر نیز بر عهده گذاشته شده و آن غیر، دین خداست.

رسولان الهی و اولیاء گرامی دین، بخصوص دین اسلام ما را به این امر مهم ارشاد و موعظه کرده اند. امام باقر علیه السّلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا معاشر قراء القرآن! اتقوا الله - عزّ و جلّ - فیما حملکم من کتابه، فإنی مسئول و إنکم مسئولون. إنی مسئول عن تبلیغ الرساله، و اما أنتم فتسألون عما حملتم من کتاب الله و سنتی (۱) ای گروهی که قرائت کنندگان قرآن هستید از خدای - عزّ و جلّ - بترسید درباره آنچه از کتابش (قرآن کریم) بر دوش شما گذاشته است پس برآستی که من دارای مسئولیت هستم و شما نیز حتما (در فراگرفتن قرآن و ترویج صحیح آن) مسئولید به حقیقت که از من درباره تبلیغ دین و رسالت سؤال خواهد شد و اما شما آنچه از کتاب خدا و سنت من بر عهده شما گذاشته شده و بر دوستان آمده است سؤال می شوید.

تعلیم و تربیت نه تنها قیدی است نفسانی و یا تعهدی از جانب دین که مسئولیتی اجتماعی است، و انسان به خاطر زندگی اجتماعی ملزم به گشودن این قید برای خود و غیر است. بنابراین تعلیم و تربیت وظیفه ای است که از فطرت برمی خیزد و با ارشاد دینی تقویت و راهنمایی می شود و در رابطه با جامعه ثمره و میوه می دهد.

منظور از همگان چه کسانی هستند؟

تعلیم و تربیت به آن جهت که یک واقعیت درونی و فطری است. وظیفه ای

ص: ۳۳۷

انسانی بوده و قیدی است که از بدو تولد تا لحظه مرگ از نفس جدا نمی شود. او از همان ابتداء در حدود فهم و رشد خود می آموزد و در جهت شکوفایی استعدادهایش گام می نهد. و این آموختن شکوفایی به نوبه خود بر فهم و رشد اثر می گذارد و شخص که مراتبی از آموختن و پرورش یافتن را به پایان برده به یاد دادن و تربیت دیگران اقدام می کند. البته خود از فراگرفتن و حرکت در جهت ظهور فعلی بیشتر استعدادها باز نمی ایستد. می آموزد و می آموزاند، شکوفا می شود و زمینه شکوفایی را در دیگران ایجاد می کند.

آنانی که از آموزش باز می ایستند و یا از فراهم آوردن زمینه رشد سر باز می زنند چون آبی بی حرکت در گودال هستند که نفسشان را تعفن گرفته و محیط را با بوی متعفن جهل و بدرفتاری و بدگفتاری و بداندیشی خویش آلوده می سازند.

امیر المؤمنین علیه السّلام به کمیل بن زیاد فرموده اند: انّ هذه القلوب أوعیه، فخيرها أوعاها إحفظ غنى ما اقول لك: الناس ثلاثة: عالم ربّانيّ و متعلّم علی سبيل النّجاه و همج راع: براستی که قلبها ظرفهائی هستند، که بهترین آنها حافظترین آنها است. آنچه به تو می گویم حفظ کن و از من، در فکر خود نگهدار.

مردم سه گروهند: ۱- عالم ربّانی و دانشمند الهی. ۲- فردی که در راه نجات (و هدایت خویش) دانش می آموزد. ۳- مردمی پست و فرومایه.

قسم سوّم کسانی هستند که نه عالم، هستند که به دیگران یاد دهند و تربیت کنند و نه برای نجات خویش در پی یاد گرفتن علم و دین هستند. معرفتی دینی و مذهبی کسب نکرده اند و در پی کسب معرفت نیستند اگر هم مطلبی آموخته اند نه خود بکار می گیرند و نه به دیگران می آموزند. به جهت فرومایگی از اوصافی پست برخوردارند که حضرت علیه السّلام چنین بیان فرمودند: أتباع كل ناعق، يميلون مع كلّ ريح، لم يستضيئوا بنور العلم فيهدوا و لم يلجؤوا الى ركن وثيق فينجوا(۱): افراد پست و فرومایه در پی هربانگ و صدائی می روند و به هربادی (فکر و اندیشه ای هرچند غلط) میل می کنند، در شعاع نور دانش قرار نمی گیرند تا هدایت شده و راه بجائی ببرند

ص: ۳۳۸

و تکیه بر اساس و معیار محکمی ندارند تا نجات یابند.

شخصی که تسلیم این قید انسانی موجود در روان خود، نمی شود. عنوان همج رعاع خواهد گرفت و به اوصافی زشت و پست موصوف خواهد شد. و نیز امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: من کتم علما فکأنه جاهل (۱): کسی که علمی را کتمان کند گویا او، نادان و جاهل است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: من کتم علما نافعا، ألجمه الله یوم القیامه بلجام من نار (۲): کسی که علم سودمندی را کتمان کند خداوند در روز قیامت لجامی از آتش بر دهانش می زند.

از دو بیان فوق بخوبی نتیجه گرفته می شود: آنانی که به وظیفه علمی و تربیتی خویش در یاد دادن و یاد گرفتن در جامعه قیام نمی کنند. هر چند دانشمند باشند در ردیف جاهلان و فرومایگان قرار می گیرند و چنین اشخاصی همان عنوان (همج رعاع) با اوصاف خاصش را دارا می باشند، و خداوند آنها را به عذابی که وعده داده، دچار خواهد ساخت.

با توجه به این که تعلیم و تربیت قیدی نفسانی و امری فطری است (و انسان جهت ارتقاء معنوی و کمال انسانی در تمام دوران زندگی محتاج و نیازمند بدان است پس شخص خارج شده از این واقعیت موجود در انسان دارای عنوان (همج رعاع) می باشد).

لذا روشن شد که منظور از همگان که ذکر آن گذشت فقط انسان عالم و رشد یافته، یا فقط انبیاء و معلمین جامعه نیستند. بلکه تعلیم و تربیت وظیفه هرفردی است که از عنوان انسان برخوردار است. البته برخی متعلمند برخی در عین این که آموزنده هستند آموزش دهنده نیز هستند و گروهی در عین اینکه اشتغال غیر معلمی دارند اما در صددند که از معرفت دور نمانند و اوقاتی را برای یادگیری مسائل عقیدتی، اخلاقی و احکام قرار می دهند و با کمک مالی و فراهم آوردن امکانات تعلیمی و تربیتی در

ص: ۳۳۹

۱- (۱) - شرح غرر، ج ۵ ص ۲۶۸ ش ۸۲۹۷

۲- (۲) - بحار، ج ۲، ص ۷۸، روایت ۶۶

جامعه این وظیفه انسانی، اجتماعی و دینی را به انجام می‌رسانند.

تعلیم و تربیت برای خود

تعلیم و تربیت برای خود دو بعد دارد: ۱ - فردی. ۲ - اجتماعی.

تعلیم و تربیت برای خود از بعد فردی وسیله‌ای برای کمال نفس و از بعد اجتماعی مقدمه‌ای برای خدمات اجتماعی است. به توضیح این دو بعد، (پس از اشاره به اهمیت تعلیم و تربیت برای خود) می‌پردازیم.

اهمیت تعلیم و تربیت برای خود

حقیقت وجودی انسان جز با تعلیم و تربیت صحیح ارزش و کمال واقعی خود را پیدا نمی‌کند زیرا سبب خروج نفس از نقص به کمال می‌شود. آموختن دانش، جهل را در انسان می‌میراند و پرورش صحیح و همه‌جانبه در عین فعلیت بخشیدن به استعدادها، نفس را به آداب انسانی تأدیب می‌کند. *تولوا من انفسکم تأدیبهما و اعدلوا بها عن ضراوه عاداتها(۱)*: ادب کردن نفسهای خویش را بر گردن گیرید و آنها را از حرصی که (بر صفات و افعال بد) در عاداتشان هست برگردانید.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: *من تأدب بآداب الله عز و جلّ اذاه الى الفلاح الدائم(۲)*

کسی که به آداب خداوندی مؤدب گردد خدای (متعال) او را به رستگاری دائم می‌رساند.

تربیت یافتن به آداب انسانی و خدائی نیاز عقلی انسان را پاسخ می‌گوید، چنانکه آن حضرت علیه السلام فرمود: *کلّ شیء یحتاج الى العقل و العقل یحتاج الى الادب(۳)*: هر چیزی نیازمند به عقل است و عقل نیازمند ادب است شاید مقصود از ادب در اینجا علم باشد که موجب کمال و قوت عقل است و یا منظور از ادب اینست که انسان به گونه‌ای پرورش یابد که خدا دوست می‌دارد امیر المؤمنین علیه السلام در مقام دعا به خدا

ص: ۳۴۰

۱- (۱) - شرح غرر، ج ۳، ش ۴۵۲۲

۲- (۲) - بحار، ج ۹۲، ص ۲۱۴

۳- (۳) - شرح غرر، ج ۴ ص ۵۴۲، ش ۶۹۱۱

عرض می کند:.... أنت كما أحب فاجعلني كما تحب (۱) تو همچنان هستی که من دوست می دارم پس مرا آن گونه قرار ده که تو دوست می داری.

اهمیت تعلیم و تربیت برای خود در اینست که انسان به گونه ای شود که خدا دوست می دارد. در غیر اینصورت تعلیم و تربیت نتیجه منفی در رشد و معنویت انسان خواهد داشت. و چنین تعلیم و تربیتی نه تنها وسیله برای کمال انسانی نخواهد بود که از هیچ ارزشی انسانی برخوردار نیست.

بعد فردی و تربیت برای خود

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: أفضل الابد ما بدأت به نفسك (۲): بهترین تربیت و تعلیم و تهذیب اینست که از خودت شروع کنی. انسان قبل از آن که موجودی اجتماعی باشد، و قبل از آنکه در اجتماع موجودی فیزیکدان، سیاستمدار، شیمیدان، صنعتگر، کشاورز، ادیب و... باشد، موجودی است که وابستگی خالص وجودی به خداوند متعال دارد، و از حقیقتی انسانی برخوردار است. به همین جهت وظیفه اولیه او اینست که به تعلیم و تربیتی روی آورد که وظیفه انسانی و الهی او را در قبال خودش روشن کند، وظیفه اش را در قبال اراده، اندیشه، فطرتها، غرایز و ابعاد وجودی اش مشخص نماید.

تعلیم و تربیت برای خود بر این مطلب استوار است که انسان ابتداء مکلف به انسان شدن خویش است او که در مرحله خلق و آفرینش انسان متولد شده در پناه تعلیم و تربیت برای خود باید خلق انسانی پیدا کند. او قبل از این که مسؤول فعالیتی در یکی از ابعاد اجتماعی باشد، مسؤول تلاش در انسان شدن خویش است. پیام انسان قبل از آن که فقه، ادب، صنعت، شیمی و طب و... باشد، پیام انسانیت و عزت انسانی است.

غرض از آفرینش انسان این نبوده که متخصصی در علوم تجربی یا علوم انسانی و یا دینی باشد. بلکه غرض حصول قربی است که جز در شعاع تعلیم و تربیت و ادب انسانی برای خود به دست نمی آید. اولین تکلیف اینست که وابستگی خالص وجودی

ص: ۳۴۱

۱- (۱) - بحار، ج ۷۷، ص ۴۰، روایت ۲۳

۲- (۲) - شرح غرر، ج ۲، ص ۴۲۲، ش ۳۱۱۵

خود را (به خدا) که در مرحله خلق حتمی است در مرحله ارادی و در بعد اندیشه و عمل حفظ کنیم. خود را بشناسیم و یاد بگیریم که چگونه باشیم. سیاست، فقه، شناخت دین و فراگیری علوم وسیله است اینها جنبه تبعی دارد، تعلیم و تربیت در این امور تبعی است ولی اصل با تعلیم و تربیتی است که به ما یاد می دهد چگونه باشیم تا به وابستگی خالص ارادی نایل گردیم. این که در روایات متعدد و بسیار وارد شده که نیکوترین قرین عقل ادب است (۱) و یا ادب و دین نتیجه عقل هستند (۲) و سبب تزکیه اخلاق حسن ادب است (۳) و زینتی مانند آداب وجود ندارد و... منظور از ادب آن تعلیم و تربیت و تهذیب و برخورداری از روشی است که انسانیت انسان و پیوند خالص ارادی انسان با خدا را به همراه داشته باشد. و الا تبحر علمی و تربیتی صرف در مسائلی چون سیاست، صنعت، طب، فقه و... زینت و شرف نیست و هرگز به طور استقلاللی سبب تزکیه اخلاق نمی شود و نتیجه عقل و دین نخواهد بود. زیرا تمام موارد فوق با فجور، فسق، نفاق، و شقاوت جمع می شود چنانکه با انسانیت نیز می تواند همراه باشد. اما آن تعلیم و تربیت و ادبی که ما را به خویشستن انسانی می رساند و به حقیقت الهی انسان ظهور فعلی می بخشد. جز با سعادت و رابطه با خدا همراه نمی شود و جمع نمی گردد.

بر این اساس شروع تعلیم و تربیت از خود (به بیان بلند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام) در تعلیم و تربیت و ادب یافتن مسایلی نیست که جنبه تبعی داشته باشد، زیرا این موارد تبعی آدابی خارج از خود و برای خود هستند و آن گاه به صورت نفی و اثبات برای خود می شوند که با کیفیت روحی و نفسی ما همراه شوند. دانستن فیزیک و بکارگیری آنها امری است خارج از خود انسانی ولی چنانچه آموختن و فراگیری آن جنبه انسانی داشته باشد تربیتی برای خود انسانی (به نحو مثبت) خواهد بود ولی اگر خارج از کیفیت انسانی بکار گرفته شود (۴) اثر منفی برای خود انسانی خواهد داشت.

ص: ۳۴۲

۱- (۱) - شرح غرر، ج ۵، ص ۱۵۸، ش ۹۸۹۴

۲- (۲) - شرح غرر، ج ۲، ص ۲۸، ش ۱۶۹۳

۳- (۳) - شرح غرر، ج ۴، ص ۱۲۱، ش ۵۵۲۰

۴- (۴) - چنانکه در دنیا مادیات امروز بکار گرفته می شود.

بنابراین شروع ادب (تعلیم، تربیت و تهذیب) از خود یادگیری آداب و تعالیمی است که عمل به آنها بطور مستقیم اثری مثبت در خود انسانی می گذارد. مانند: خداشناسی، عبادت خدا، مزین شدن به صفات انسانی، دینداری بکارگیری آداب اسلامی و....

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ذَكَ قَلْبِكَ بِالْأَدَبِ كَمَا تَذَكِّي النَّارَ بِالْحَطَبِ وَلَا تَكُنْ كَحَاطِبِ اللَّيْلِ وَغَنَاءِ السَّيْلِ: (۱) (پاک) قلبت را به وسیله ادب (تعلیم، تربیت و تهذیب) با ذکاوه و تیزهوشی گردان آن چنانکه آتش به سبب هیزم شعله ور شده و حرارتش زیاد می شود و مانند جمع آورنده هیزم در شب نباش (کنایه از این که حرفهای ضد و نقیض نزن و مرتکب اعمال متناقض نشو) و نیز مانند خس و خاشاک روی سیل نباش (کنایه از این که پیرو هوای نفس و آراء بی اساس و تقلیدهای کورکورانه مباش که بی اراده در پی آنها در حرکت باشی).

ادب، یعنی تعلیم و تربیت و تهذیب تو باید به گونه ای باشد که سبب رشد و نمو عقلت شود (اگر قلب را به معنای عقل بگیریم) و یا سبب پاکی قلبت از آلودگیهای شهوی و مادی شود (که نفس این پاکی رشد و نمو و زیادت در انسانیت است) و از ثمرات مهم بعد فردی تعلیم و تربیت برای خود اینست که اگر تمام مردم به سمت فجور حرکت کنند او هم چنان در ایمان و پاکی خود ثابت قدم خواهد ماند و هیچ کس قادر نیست به هدایت و عقیده و ایمانش ضرری وارد سازد و در عبارتی کوتاه اراده، اندیشه و روحش در اسارت جهل، فساد و گمراهی دیگران قرار نمی گیرد. در مقابل هجوم افکار الحادی خود را نمی بازد و در برابر شهوات دنیوی خود باختگی پیدا نمی کند. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَبَيِّنُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲): ای آنانی که (به خدا، پیامبر و قیامت) ایمان آوردید، بر شما باد که (با حفظ ایمانتان) نفسهای خود را (از آلودگیهای مادی و شهوی و صحنه های فریبنده این جهانی) نگاهدارید. که اگر شما در صراط هدایت باشید گمراهی گمراهان به (اعتقاد موجود در نفس) شما آسیبی نخواهد رساند.

ص: ۳۴۳

۱- (۱) - بحار، ج ۷۷، ص ۲۰۷.

۲- (۲) - سوره مائده، آیه ۱۰۵

بازگشت همه شما به سوی خداست و همه شما را به آنچه انجام داده اید در قیامت آگاه می سازد.

آیه فوق هرگونه بهانه جویی انسان را در گرایش به فساد و افتادن در مسیر نامطلوب و مقهور جوهای ناسالم شدن را می گیرد. این که شخص فاسد نمی تواند در برابر اندیشه های غلط و آداب زشت و پوچ غرب و شرق مقاومت کند، بدان علت است که بعد فردی تعلیم و تربیت صحیح و آداب شایسته برای خود را فراموش کرده، به جای آن که ابتداء انسان شود، فیزیکدان، صنعتگر، عالم در علوم تجربی و... شده است. به همین جهت پایش در محیطهای شهوانی می لغزد و آنچه را کسب کرده وسیله برای پیشبرد هواهای نفسانی قرار می دهد. انسان قبل از آن که به مراکز فساد کشانده شود و قبل از آن که عنان وجودی اش در اختیار جامعه ای فاسد و فرهنگ ابتذال قرار گیرد، باید به بعد فردی تعلیم و تربیت برای خود که سبب هدایت او می شود، روی آورد. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: طوبی لمن بادر الهدی قبل ان تغلق ابوابه(1): خوش به حال کسی که به راه هدایت و دوستی شتاب کند قبل از آن که راههای هدایت (به رویش بسته شود) بعد فردی تعلیم و تربیت شایسته برای خود دو نتیجه کلی را به همراه می آورد.

۱ - زمینه کمال انسانی را فراهم می آورد و نفس را از آنچه ندارد به آنچه باید داشته باشد «هستی برتر» می رساند.

۲ - تأثیر مثبت بر فعالیتهای اجتماعی شخص می گذارد و محرّکی قوی در حرکتهای خالصانه اجتماعی می باشد.

بعد اجتماعی تعلیم و تربیت برای خود

در کنار و همراه بعد فردی تعلیم و تربیت برای خود وظیفه دیگری نیز وجود دارد و آن وظیفه ایست ناشی از اجتماع گرایی انسان؛ انسان اجتماعی وظیفه اجتماعی را چون وظیفه فردی باید به انجام رساند. آن وظیفه دیگر عبارت از تعلیم و تربیت برای

ص: ۳۴۴

خود و در جهت به انجام رساندن وظیفه اجتماعی است. اجتماع ابعاد مختلفی دارد که هر بعد دارای جهات و تشکیلات گوناگون و بسیار است و هر شخصی مسؤول است به تناسب استعداد و توانایی خود در یکی از آن ابعاد به خدمت مشغول شود. آن ابعاد به نحو کلی عبارتند از: بعد فرهنگی، اقتصادی، نظامی و سیاسی و...

تعلیم و تربیت در یکی از جهات و شعب این ابعاد (برای خدمت اجتماعی) باید صورت گیرد. تا در یکی از بخشهای فرهنگی، اقتصادی، نظامی و سیاسی جامعه به انجام وظیفه مشغول شود. در صورتی که در هیچ کدام از موارد فوق تعلیم و تربیتی نیاموخته باشد و یا به نحو مثبت نتواند فعالیت کند، موجودی حرز و کلّ بر اجتماع محسوب خواهد شد و خداوند چنین شخصی را به دوستی نمی گیرد و پیامبر اسلام دیده از او برمی گیرد (۱). و از چشمش می افتد و چنین شخصی در بعد فردی تعلیم و تربیت برای خود به نتیجه مطلوب نخواهد رسید و با دین فروشی به اداره زندگی خود ادامه می دهد.

فردی که با رعایت کامل آداب اسلامی و با ظهور فعلی فطرت خداجویی صنعتگر، ریاضیدان، شیمیدان، پزشک، مفسر، فقیه، معلم و... می شود و در رشته تحصیلی خود آنچه را به درستی آموخته و یا با تجربه به آن رسیده در اختیار مردم و جامعه قرار می دهد. بعد اجتماعی تعلیم و تربیت برای خود را به انجام رسانده و در شعاع خدمتی که به اجتماع می کند، زمینه رشد کمال انسانی را نیز فراهم می آورد. زیرا خدمت اجتماعی او رنگ انسانی و انگیزه الهی دارد. چنین فردی، انسانی است صنعتگر، پزشک، کشاورز، تاجر و... یعنی در عین صنعتگری، دارای انسانیت است؛ در عین داشتن تخصص پزشکی دارای انسانیت هست و... ولی آنانی که به بعد فردی تعلیم و تربیت صحیح برای خود اهمیتی نمی دهند و تعلیم و تربیت برای خود را در بعد اجتماعی خلاصه می کنند، انسان صنعتگر یا انسان پزشک یا انسان کشاورز و...

خواهند بود. یعنی صنعتی دارند همراه با حیوانیت و دور از مرتبه انسانی، خدمات اجتماعی چنین فرد و افرادی صرفاً نتیجه مادی برای خودشان دارد و چون انگیزه

ص: ۳۴۵

انسانی و الهی در این خدمات نیست، نقشی در کمال انسانی نخواهد داشت بلکه احیاناً انحطاط انسانی را به همراه دارد چنانکه در دنیای مادّیت امروز مشاهده می‌کنیم.

تعلیم و تربیت برای همه

در مسأله تعلیم و تربیت برای همه سخن با چند گروه است:

۱ - آنانی که مستعد و آماده برای ارائه برنامه های تربیتی و تعلیمی در سطوح مختلف هستند.

۲ - آنانی که توانایی آموزش مسائل تربیتی در رشته های مختلف علمی و فرهنگی را دارند.

۳ - گروهی که می توانند با فراهم آوردن امکانات مادّی زمینه فعالیت تعلیمی و تربیتی را به وجود آورند.

۴ - آنانی که نفسشان برای فراگیری علوم و شکوفایی استعدادها آماده است.

۵ - قشری که موفق به موارد فوق نیستند. نه توانایی ارائه برنامه را دارند نه قادر به آموزش مسائل تربیتی هستند و نه امکانات مادّی دارد و نه استعدادی که مطلبی را فراگیرد. و در رشته ای خاص یا شغلی خاص تبخّر پیدا کند و تجربه لازم را بیاموزد.

این قشر، افرادی سفیه و دیوانه هستند که تکلیف شرعی، عرفی و عقلی از آنها برداشته شده و یا افرادی هستند که هرچند دیوانه و سفیه نیستند لکن به جهت عقب ماندگی ذهنی نتوانسته اند به یکی از گروه های چهارگانه فوق به پیوندند. و لکن این گروه می توانند دستیاری هرچند در سطح پائین برای چهار گروه فوق باشند.

آن چهار گروه و قسم دوم از گروه پنجم با توجه به موقعیت فکری، شغلی و استعدادهای خود وظیفه تعلیم و تربیت را به عهده دارند.

پس از سخنی مشترک با این گروه به توضیحی خاص دربارهٔ مسؤولیت هر کدام خواهیم نشست.

سخنی مشترک در مورد وظیفه گروههای فوق

انسان موجودی مسؤول و دارای وظیفه است (نه به عنوان عالم، تاجر، معلم،

کشاورز و...) بلکه به عنوان انسان که از روح الهی برخوردار است و توانایی وصول به قرب الهی را دارد، مسؤول خود و دیگران است. بنابراین هر قشری و هر گروهی نه به عنوان خاص گروهی اش بلکه به عنوان این که انسان است باید انجام وظیفه کند. پس تمام انسانها از هر شکل و رنگ و نژاد و قبیله با هراستعدادی مسؤول رشد انسانی خود و دیگران هستند و چون رشد انسانی جز در پرتو تعلیم و تربیت حاصل نمی شود.

هر کدام در عین این که مسؤول تعلیم و تربیت برای خود است مسؤول تعلیم و تربیت برای غیر نیز هست.

جامعه بشری در تمام ابعادش (عبادی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی) فقط در شعاع تعلیم و تربیت صحیح افراد جامعه نظام پیدا می کند. نظام درست که رنگ الهی و انسانی داشته باشد. معلول روابط سالم مردم با یکدیگر در ابعاد فوق است، و روابط سالم در پرتو آموزش و پرورش مناسبی است که به افراد جامعه داده می شود.

مردم مسلمان آنگاه موفق به برقراری نظام سالم اسلامی و توحیدی در اجتماع خود خواهند شد که آموزش و تربیت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و عبادی با توجه به مبانی دقیق اعتقادی صورت گیرد. شرکت تمام گروههای مزبور در این امر مهم یک ضرورت است. از هم گسیختگی جامعه بشری و عقب ماندگی بسیاری از ملل در رشد اخلاقی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ناهماهنگی چشمگیر بین این ابعاد معلول نبودن تعلیم و تربیتی صحیح و هماهنگ و مناسب با ساختار وجودی انسان و روابط انسانی است. و دیگر این که افراد و گروهها به وظیفه خود در این امر مهم انسانی عمل نمی کنند. سرمایه ها انباشته می شود بدون این که در راه گسترش پرورش مردم در امور الهی و مادی بکار گرفته شود. و یا آنگاه که اقدام به ساختن محیط فرهنگی می شود محیط به گونه ای است که افراد تحت آموزش را در جهت خلاف خواسته های انسانی تحریک می کند. و آنانی که برنامه تربیتی را طرح می کنند، یا به مزدوری گرفته می شوند و یا به طور مستقل هواهای نفسانی خود را دخالت می دهند و کسانی که به امر معلمی و استادی می پردازند محکوم کبر، غرور و عجب شده و با القاء مطالبی فریبنده ذهنها را مکدر کرده و تخم ناامیدی در رسیدن به حیات طیب و الهی را در

نفوس طالبان علم می پاشند و با ایجاد شبهه، سبب ضعف دیانت در آنها می شوند. و در نتیجه افرادی از خود بیگانه و خودباخته در برابر مادّیت و دنیا، پرورش پیدا می کنند و روزی که اینان نظام سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را به عهده گیرند، اساس انسانیت، شرف و عزّت در عمل را نفی خواهند کرد چنانکه شاهد آن در جوامع بشری به نحو شدید و ضعیف آن هستیم. اگر ثروتمندان جامعه ما خواهان انسانیت و رشد فرهنگی و اخلاق توحیدی کشور اسلامی هستند، اگر اساتید، معلمین، علماء و دانشمندان سوز انسانی داشته و از جهل و نادانی مردم بسیاری رنج می برند و اگر خانواده ها و مجریان قانون، حکومتی استوار بر ملّتی موّحد را طالب هستند؛ و اگر عوام و توده مردم در آرزوی عدالت اجتماعی براساس عدل الهی نشسته اند؛ باید به وظایف خود در امر تعلیم و تربیت قیام کنند: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: کن مشغولا بما أنت عنه مسؤل(۱): به آنچه مسؤولیت توست، (و مورد سؤال واقع می شوی)، مشغول باش.

هرفردی یا قشری از جامعه موظف است، به وظیفه خود در قبال مسأله مهم تعلیم و تربیت برای همه آشنا شود و به انجام آن قیام کند.

پس از بیان سخن فوق به توضیحی کوتاه در مورد مسؤولیتهای تعلیمی و تربیتی گروهها می پردازیم.

مسؤولیت برنامه ریزی در امر تعلیم و تربیت برای همه

بیشترین درصد موفقیت در امر تعلیم و تربیت برای همه در گرو برنامه ریزی دقیق و مناسب با شؤن روحی و مادّی افراد جامعه است. و به همین جهت گروه طراح برنامه باید از آگاهترین افراد به ابعاد وجودی انسان در دورانهای مختلف رشد و مسائل اجتماعی باشند و افزودن بر این، آشنایی لازم بلکه کافی را نسبت به مسائل تربیتی انسان ساز اسلام داشته باشند زیرا در نظام اسلامی اصل اوّلی در برنامه ریزی توجه به دستورات فقهی، تربیتی، اخلاقی و فرهنگی اسلام است. اظهارنظرهای شخصی گروه در مسأله برنامه ریزی وقتی ارزش دارد که با اصول انسانی و موازین دینی

ص: ۳۴۸

مطابقت کند. شخص به عنوان یک شخصیت اعتباری و یا حقیقی در برنامه ریزی، قولش حجت نیست، بلکه به عنوان این که آشنای به اصول و قوانین عالی مذهبی و انسانی است و مطابق برهان حق سخن می گوید، اندیشه و بیانش اعتبار دارد. به همین جهت گروهی که برنامه ریزی تربیتی اخلاقی اجتماع را در سطوح ابتدایی، متوسطه، عالی و برنامه های عمومی به عهده گرفته اند، باید مطیع برهان حق و اصول صحیح برنامه ریزی باشند، نه محکوم فرد یا افراد. متأسفانه گاهی افرادی به لحاظ مقام اعتباری اعمال نفوذ می کنند و گروه را مقهور و محکوم بینش و درک و فهم خود قرار می دهند. گروه هم برای این که فلان مقام اعتباری بدش نیاید، سکوت کرده و تسلیم نظریه باطل و پوچ او می شود. و یا گاهی اهداف و اغراض خطی حاکم شده و اصول برنامه ریزی را نادیده می گیرد. گروه برنامه ریز بعد از آگاهی لازم و یا کافی به مسائل باید از صفت تقوای نفس برخوردار باشند، تا با وجود این عامل، اغراض و هواهای نفسانی و حیوانی را دخالت ندهند و باید نفسی شجاع داشته باشند تا مقهور نظریه های بی اساس برخی قرار نگیرند.

در تمام مراحل برنامه ریزی چند اصل را باید در نظر داشته باشند و لحظه ای از یاد نبرند زیرا نسیان و غفلت از آن چند اصل، جهت برنامه ریزی و کیفیت آن را تغییر خواهد داد.

۱ - توجه کامل به انسانیت انسان.

۲ - نظر دقیق به هدف آفرینش و زندگی.

۳ - توجه به اصل معاد و تأثیر امور تربیتی اخلاقی در حیات اخروی.

۴ - از همه مهمتر نظر داشتن به اصل توحید و یکتاپرستی.

در مرتبه دوم نظر و توجه به اصول چون:

۱ - استقلال سیاسی. ۲ - استقلال اقتصادی. ۳ - استقلال فرهنگی. ۴ - استقلال نظامی، باید داشته باشند. و برنامه هایی سازنده جهت تعلیم و تربیت در امور فوق ارائه دهند.

به یاد داشتن اصول اولی در برنامه ریزی، تعلیم و تربیت را در جهت تقوای الهی و

ظهور فعلی شخصیت انسانی سوق خواهد داد؛ و توجه به اصول در مرتبه دوم، کاردانی را بر وجود داشتن مدرکی بی محتوا ترجیح خواهد داد. زیرا آنچه یک ملت را در امور سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی به استقلال میرساند، کاردانی آن ملت است نه صرف داشتن مدرک لیسانس و دکترا و... یک لیسانس و دکترا اعتبارش در کاردانی اوست نه در مدرکش. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ما افاد العلم من لم يفهم (۱): افاده نمی دهد (بدیگران) علم کسی که آن را نفهمیده باشد.

و نیز فرمود: کلّ شیء یعزّ حین ینزر الّا العلم فانّه یعزّ حین یغزر (۲) هر چیزی عزیز می شود هنگامی که کم شود مگر علم به راستی پس عزیز می شود هنگامی که بسیار می گردد.

برنامه ریزی در تعلیم و تربیت باید به گونه ای باشد که خشیت الهی و خضوع در برابر حق تعالی را به ارث بگذارد در غیر این صورت آموزش و پرورش وبال و گرفتاری برای انسان و جامعه اسلامی خواهد بود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

الخشیه میراث العلم و العلم شعاع المعرفة و قلب الایمان و من حرم الخشیه لا یكون عالما، و ان شقّ الشّعرفی متشابهات العلم. قال الله عزّ و جلّ «إِنَّمَا یُخَشَى اللّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (۳): میراث علم خشیت و ترس (از خدا) است. و علم شعاع و پرتوی از معرفت و قلب ایمان است. و کسی که از خشیت (خدا) محروم باشد عالم نیست هر چند در متشابهات و مشکلات علمی موشکاف باشد. خدای عزّ و جلّ فرمود: «از بندگان خدا فقط و فقط علماء (بالله) و دانایان به خدا هستند که از خدا خشیت دارند و می ترسند».

خداوند به عیسی فرمود: أدب قلبک بالخشیه (۴): قلب خویش را به خشیت و ترس (از خدا) تأدیب کن.

ص: ۳۵۰

۱- (۱) - شرح غرر، ج ۶، ص ۹۵، ش ۹۶۵۱

۲- (۲) - شرح غرر، ج ۶، ص ۵۴۳، ش ۶۹۱۳

۳- (۳) - بحار، ج ۲، ص ۵۲

۴- (۴) - تحف العقول، ص ۳۷۲

اجراء برنامه های تعلیمی و تربیتی اخلاقی در سطوح مختلف و در میان مردم به نحو خاص و عام محتاج امکانات مادی مناسب است. هرطرحی هرچند عالی و جالب باشد بدون امکانات مادی پیاده و اجراء نمی شود. اگر مسئولیت گروهی اینست که با آگاهی در سطح عالی، برنامه دقیق آموزشی و تربیتی را طرح کنند، مسئولیت گروهی دیگر در جامعه اینست که زمینه های اجرائی را به وجود آورند، از جمله مسائلی که دخالت در ایجاد فضای مناسب برای امر تحصیل، تهیه ابزار جهت تحصیل، آماده ساختن وسایل آسایش و رشد معلّمین و اساتید و کسانی که به هر نحو ممکن مؤثر در رشد تحصیل و پرورش کودکان، نوجوانان و جوانان هستند و... آنانی که از ثروت و مکتبی برخوردار به جای اندوختن آنها در بانکها و صرف آنها در طریق هوا و هوس و یا اسراف آنها به طرق مختلف، زمینه های آموزشی و تربیتی را در جامعه به وجود آورند و به این وسیله به شکوفایی استعدادها در میان اقشار مختلف جامعه کمک نماید. چه بسیارند افرادی که در خانواده های مرفّه با تکیه بر ثروت پدر به تنبلی و عیاشی و تن پروری مبتلا هستند و به این جهت موفق به ظهور فعلی استعدادها و رشد انسانی در شعاع تعلیم و تربیت صحیح نمی شوند. اینان نه تنها در صرف امکانات مادی مبتلا به اسراف و تبذیر شده اند که به جهت نداشتن امکانات مادی عیاش به گسترش فساد در جامعه دامن می زنند و نیز چه بسیار نیروهای مستعد و آماده ای که به جهت نداشتن امکانات مادی به رشد و فعلیت نمی رسند. و در میان عقده های بی شمار روحی دفن شده اند؛ اینان نیز به گونه ای دیگر جامعه را به فساد می کشند. ولگردی، دزدی، ناامنی های شبانه، مزاحمت برای نوامیس، قتل و... به دست این گروه بیشتر انجام می شود. ثروتمندان بی درد هم باید مظلّمه عیاشیهای خود و فرزندانشان، و هم آنانی که قادر به اقدام جهت تهیه مقدمات مادی آموزش و پرورش و رشد اخلاقی انسانی جامعه هستند و در عین حال به این مسئولیت تن نمی دهند، از چند صورت خارج نیستند:

۱ - آنچه در نظرشان ارزش دارد تمرکز ثروت است، زیرا به واسطه آن شهرت و اعتبار پیدا می کنند.

۲ - در نظرشان ثروت ارزش نیست، لکن افراد ممسک و بخیلی هستند که عادت به شرکت در کمک های اجتماعی نکرده اند.

۳ - اشخاصی که ثروت و امکانات مادی خویش را در جامعه به جریان می اندازند اما در مواردی که خلاف شئون انسانی و ارزشهای دینی و عقلی است. مثل بناء ساختمان جهت قماربازی یا ایجاد کارخانه مشروب سازی و یا تشکیل محافل خوشگذرانی و عیاشی برای جوانان و...

۴ - افرادی که دوست دارند امکانات مادی را در امور خیریه به کار گیرند اما چون راهنما ندارند و یا برنامه صحیح در دستشان نیست. به مواردی می پردازند که چندان ضرورتی ندارد. و کاربرد اجتماعی آن بسیار نادر و کم است.

۵ - کسانی که با کاردانی و روی وظیفه انسانی ضرورت را درک کرده و با برنامه درست اقدام به شرکت در کمکهای اجتماعی می کنند. و با توجه به توانایی خود در خدمت به اجتماع هیچ کوتاهی نمی کنند. این گونه افراد در جامعه بسیار کمند. اگر افراد آن چهار صورت به این صورت پنجم ملحق شوند، شکی نیست که نظام تعلیم و تربیت سامان خواهد گرفت. و زمینه ای عالی از نظر امکانات مادی به وجود خواهد آمد.

اسلام عمل افرادی را که داخل در صورت اول، دوم، سوم و چهارم هستند، مورد مذمت و سرزنش قرار داده. قرآن تصریح می کند که کثر مال عذاب آخرت را به همراه دارد(۱) و بخل را مضر و زیان برای نفس دانسته(۲) و بخیل در واقع علیه خود تلاش

ص: ۳۵۲

۱- (۱) - وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ... سوره توبه، ۳۴ و ۳۵
۲- (۲) . وَهَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ، وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ... سوره محمد ۷، آیه ۳۸. وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ، بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ بِمَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ... سوره آل عمران، آیه ۱۸۰

می کند و صرف مال را در راه گناه سدّی در رسیدن به قرب الهی و کمال نفسانی (۱) بیان فرموده است. و در واقع حبس ثروت و بکار نگرفتن آن در امور عامه خود را به هلاکت انداختن است (۲).

ثروت در اصطلاح متشکل از جمع آوری اجسامی است که انسان به آنها ارزش اعتباری داده است، به نحوی که اگر آن ارزش اعتباری را حذف کنیم. به عنوان ثروت برای انسان شمرده نخواهد شد. طلا، نقره، زمین، آب، خانه، فرش، ماشین و...

جماداتی هستند که شخص پس از کسب آنها، خود را ثروتمند می نامد. رابطه بین او و این اجسام یک رابطه و ارزش اعتباری است. اگر آنها را در جهت امور معنوی بکار گیرد و امکانات ارتقاء علمی، تربیتی و کمال نفس را فراهم آورد، در اینجا، رابطه ای فوق رابطه اول بین او و ثروت به وجود می آید و آن ارزش و رابطه معنوی انسانی و واقعی با ثروت است. رابطه ای که دارای ارزش اخلاقی مثبت است، اینان با این رابطه بهشت را کسب می کنند (۳) و چنانچه به صرف داشتن اکتفاء کند نه خود به مصرف برساند و نه به دیگران انفاق کند و یا در راه غیر مشروع به مصرف برساند، رابطه ای منفی از نظر معنوی با ثروت برقرار کرده و چنین فردی به جهنم واصل می شود. و ثروت او وبال اوست (۴). امام علی علیه السلام فرمود: شَرُّ الْمَالِ مَا لَمْ يَنْفِقْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِنْهُ وَ لَمْ تَوْدَّ زَكَاتَهُ: (۵) بدترین ثروت آن است که چیزی از آن در راه خدا انفاق نشود و زکاتش اداء نگردد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: لَمْ نَبْعَثْ لِمَجْمَعِ الْمَالِ وَ لَكِنْ بَعَثْنَا لِانْفَاقِهِ (۶): ما

ص: ۳۵۳

۱- (۱) - وَ هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ، وَ مَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ... سوره محمد ۷، آیه ۳۸. وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ، بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ بِمَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ... سوره آل عمران، آیه ۱۸۰

۲- (۲) - وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ... سوره بقره، آیه ۱۹۵

۳- (۳) - وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يُدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ، أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ، جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا... سوره رعد آیه ۲۴-۲۲

۴- (۴) - المال و وبال علی صاحبه الا ما قدم منه: شرح غرر، ج ۲، ص ۹۰

۵- (۵) - شرح غرر، ج ۴، ص ۱۶۵، ش ۵۶۸۳

۶- (۶) - الحياه، ج ۵، ص ۴۴۳، به نقل از مشکاه الانوار، ص ۱۸۳

برای جمع ثروت نیامده ایم بلکه برای انفاق مال برانگیخته شده ایم.

گروهی که توانایی آموزش دادن را دارند

گروهی که از ارکان اصلی تعلیم و تربیت در جامعه می باشند، گروهی هستند که توانایی آموزش مسائل تعلیمی و تربیتی را در سطوح مختلف دارند. مسؤولیت و وظیفه این گروه که رابطه مستقیم با متعلمین دارد، بسیار سنگین و در عین حال از لطافت و ظرافت خاصی برخوردار است. گروه آموزشی که تحت عنوان معلم، استاد، مدرس به انجام وظیفه اشتغال دارند یک جهت مشترک دارند و یک جهت ممتاز در افراد آن هست؛ جهت مشترک اینست که تمام آنها باید از تقوای الهی، آداب انسانی و تهذیب نفس برخوردار باشند و جهت امتیاز اینست که هر کدام معلم و استاد یا مدرّس و مربّی در علم و دانش خاصی است، و وظیفه او در این مورد اینست که خوب بفهمد و خوب تفهیم کند. راجع به این گروه و وظیفه آنها در قسمت تعلیم و تربیت و مدرسه مطالبی را نگاشته ایم.

گروهی که باید بیاموزند

آنانی که نفسشان برای آموختن آماده است، وظیفه دارند با ظهور فعلی استعداد علمی خود در رشته ای از علوم، به نیاز خود و جامعه پاسخ دهند. وظایفی که این گروه در قبال معلم و اجتماع دارند در قسمت تعلیم و تربیت و مدرسه مطالبی را بیان داشته ایم.

خلاصه این که هر قشری در جامعه در امر تعلیم و تربیت به گونه ای مثبت باید شرکت داشته باشند. غفلت و کناره گیری از این امر مهم انسان را در ردیف گروه همیج الرعاع قرار خواهد داد، و از ویژه گیهای آنها برخوردار خواهد ساخت. به امید روزی که این شرکت همگانی تحقق یابد.

انشاء الله

ص: ۳۵۴

۱. مفهوم تعلیم و تربیت تعلیم ۷

تربیت ۹

تزکیه چیست؟ ۱۱

موضع تزکیه در تعلیم و تربیت ۱۳

برتری تزکیه بر تعلیم ۱۶

۲. اهمیت و ضرورت تعلیم و تربیت مقصود از ضرورت ۲۱

اهمیت و ضرورت تعلیم و تربیت در قرآن و روایات ۲۳

۳. موضوع تعلیم و تربیت آیا انسان قابلیت تعلیم و تربیت را دارد؟ ۳۵

فطرت توحیدی و الهی در انسان ۳۶

انسان موجودی مختار ۳۸

تکامل انسان در پرتو اختیار ۳۹

۴. هدف تعلیم و تربیت تعریف هدف ۴۷

هدف از تعلیم و تربیت ۴۸

هدف نهایی و برتر تعلیم و تربیت ۴۹

مقام قرب الهی ۵۲

آثار قرب به خدا ۵۳

۵. آیا تعلیم و تربیت بار ارزشی دارد؟

تعریف ارزش ۵۹

ارزش از دیدگاه علمی ۵۹

ارزش از دیدگاه فلسفی ۶۰

ارزش اقتصادی ۶۱

ذهنی بودن ارزش ۶۱

ارزش اخلاقی ۶۲

جستجو در انسان ۶۲

۶. تعلیم و تربیت و وراثت ۱ قواعد کلی در طبیعت ۷۱

انسان از شمول قوانین مزبور خارج نیست ۷۲

اتحاد روح و بدن ۷۳

عوامل وراثت ۷۴

اجتناب از بعضی وصلتها ۸۰

دوران بارداری ۸۲

۷. تعلیم و تربیت و وراثت ۲ مراحل رشد ۸۷

رشد چیست؟ ۸۷

دورانهای مهم رشد ۸۷

دوران جنینی ۸۸

دوره کودکی (از شیرخوارگی تا ۷ سالگی) ۸۸

دوران طفولیت ۹۳

مرحله نوجوانی (۱۴ سالگی تا ۲۱ سالگی) ۹۶

۸. تعلیم و تربیت و محیط محیط چیست؟ ۱۰۵

کودک و محیط ۱۰۸

محیط و تمایلات ۱۰۸

کودک و خانواده ۱۱۰

پدر و مادر و عواطف کودک ۱۱۰

پدر و مادر و مراقبت از کودک ۱۱۶

مراقبت جسمی ۱۱۸

مراقبت روحی ۱۱۹

۹. تعلیم و تربیت و مدرسه تعریف مدرسه ۱۲۷

ص: ۳۵۶

رسالت و مسؤولیت معلّم در محیط مدرسه ۱۲۸

مسؤولیت معلّم در برابر دانش آموز ۱۳۱

وظیفه دانش آموز در برابر معلّم، مکتب و جامعه ۱۳۴

نقش خانواده در مدرسه ۱۴۰

نقش مدرسه در خانواده ۱۴۲

هماهنگی بین مدرسه و خانواده ۱۴۴

۱۰. تعلیم و تربیت و محیط اجتماعی محیط و شخصیت ۱۵۲

محیط و عادت ۱۵۶

۱۱. تعلیم و تربیت و اخلاق اخلاق چیست؟ ۱۶۵

موضوع اخلاق ۱۶۵

نفس انسانی ۱۶۶

ملاک ارزش اخلاقی ۱۶۸

چند نکته ۱۶۹

نکته اول ۱۶۹

نکته دوم ۱۷۱

نکته سوم ۱۷۱

نکته چهارم ۱۷۲

تأثیر تعلیم و تربیت در اخلاق ۱۷۵

۱۲. تعلیم و تربیت و نفس بحثی کوتاه در شناخت نفس ۱۸۳

هدف از معرفت نفس ۱۸۳

طریق اصلاح نفس ۱۸۷

عبادت، یا راه تقرّب به خدا ۱۹۰

۱۳. تعلیم و تربیت و جهاد فلسفه وجود ارتش ۱۹۵

تعلیم و تربیت ارتش ۱۹۸

تعلیم و تربیت جنگی ۲۰۱

آموزش اسلحه ۲۰۲

آموزش تاکتیکهای جنگی ۲۰۳

آموزش کسب اطلاعات از دشمن ۲۰۵

تأثیر تعلیم و تربیت در جهاد ۲۰۶

فلسفه جهاد ۲۱۰

ص: ۳۵۷

۱۴. تعلیم و تربیت و اقتصاد مفهوم اقتصاد ۲۱۷

هدف اسلام از به وجود آوردن روش اقتصادی ۲۱۸

نقش تعلیم و تربیت در اقتصاد ۲۱۹

تأثیر تعلیم و تربیت بر اقتصاد ۲۲۲

چند نکته ۲۲۴

بهترین سرمایه گذاری برای تعلیم و تربیت ۲۲۶

فقر اقتصادی و تاثیر آن در تعلیم و تربیت ۲۳۰

۱۵. تعلیم و تربیت و فرهنگ فرهنگ در لغت و اصطلاح ۲۳۷

فرهنگ اسلامی ۲۳۸

تعلیم و تربیت و میراث‌های فرهنگی ۲۴۰

نقش تعلیم و تربیت در توسعه فرهنگ ۲۴۵

۱۶. تعلیم و تربیت و سیاست تعریف سیاست ۲۵۳

هدف در سیاست اسلامی (الهی) ۲۵۳

شروع رشد سیاسی ۲۵۵

نقش تربیت در تشکیل حکومت ۲۵۷

نگاهی چند ۲۵۸

نقش حکومت در تربیت ۲۶۲

چه اشخاصی می توانند حاکم شوند؟ ۲۶۲

وظایف حاکم و زمامدار ۲۶۴

آراستن مردم به زیورهای اخلاقی ۲۶۵

۱۷. تعلیم و تربیت و کارگزاران جایگاه کارگزاران در نظام حاکم ۲۷۱

جایگاه خاص کارگزاران در نظام اسلامی ۲۷۲

نقش کارگزاران در اصلاح جامعه ۲۷۳

روش تربیت کارگزاران ۲۸۱

آموزش عام اخلاقی تربیتی ۲۸۱

آموزش خاص اخلاقی تربیتی ۲۸۲

آموزش خاص مسائل اداری ۲۸۳

چه کسی مسئول تربیت کارگزاران است؟ ۲۸۴

۱۸. تعلیم و تربیت و زن

ص: ۳۵۸

بیان یک قانون ۲۸۹

موقعیت تکوینی زن ۲۸۹

مسئولیت تربیتی اخلاقی زن قبل از ازدواج ۲۹۲

مسئولیت زن در برابر خود ۲۹۲

مسئولیت در برابر دیگران ۲۹۴

مسئولیت تربیتی اخلاقی زن هنگام ازدواج ۲۹۵

اولین وظیفه ۲۹۸

حسن تبعل ۲۹۹

دومین وظیفه زن ۳۰۴

وظیفه زن در ساختار کودک ۳۰۴

تغذیه حلال ۳۰۵

۱۹. تعلیم و تربیت و بلوغ مفهوم بلوغ ۳۰۹

بهره گیری از بلوغ ۳۱۰

بلوغ فکری و علمی ۳۱۴

بلوغ در شخصیت انسانی ۳۱۹

چگونگی وصول به بلوغ شخصیت انسانی ۳۱۹

بلوغ جنسی ۳۲۲

بلوغ اقتصادی ۳۲۶

بلوغ سیاسی ۳۲۹

۲۰. تعلیم و تربیت وظیفه ای همگانی حقیقت وظیفه چیست؟ ۳۳۵

منظور از همگان چه کسانی هستند؟ ۳۳۷

تعلیم و تربیت برای خود ۳۴۰

اهمیت تعلیم و تربیت برای خود ۳۴۰

بعد فردی و تربیت برای خود ۳۴۱

بعد اجتماعی تعلیم و تربیت برای خود ۳۴۴

تعلیم و تربیت برای همه ۳۴۶

سخنی مشترک در مورد وظیفه گروههای فوق ۳۴۶

مسئولیت برنامه ریزی در امر تعلیم و تربیت برای همه ۳۴۸

مسئولیت گروه فراهم آورنده امکانات مادی ۳۵۱

گروهی که توانایی آموزش دادن را دارند ۳۵۴

گروهی که باید بیاموزند ۳۵۴

ص: ۳۵۹

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

